

فهرست مطالب

مقدمه	۱۷
-------	----

فصل اول

آیات خلافت و زعامت مسلمین

آیه تبلیغ	۲۵	۱
دورنمای بحث	۲۵	
شرح و تفسیر	۲۵	
انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت	۲۵	
راه اول: تفسیر آیه با قطع نظر از شواهد دیگر	۲۹	
تطبیق نشانه‌های سه گانه بر مسأله ولایت	۳۰	
راه دوم: تفسیر آیه تبلیغ در سایه روایات	۳۲	
پیام‌های آیه	۳۴	
جریان غدیر	۳۵	
محتوای روایات غدیر	۳۶	
مباحث تکمیلی	۴۲	
۱. تفسیر ولایت و مولی در حدیث غدیر	۴۲	
۲. آیاتی از سوره معارج در تأیید داستان غدیر	۴۵	
۳. ارتباط این آیه با قبل و بعد از آن چگونه است؟	۴۸	

۲

- آیه اکمال دین ۵۳
- دور نمای بحث ۵۳
- شرح و تفسیر ۵۳
- روز اکمال دین و اتمام نعمت ۵۳
- آن روز، چه روزی بوده است؟ ۵۴
- راه اول: تفسیر آیه بدون قرائن خارجی ۵۵
- منظور از اکمال دین چیست؟ ۵۷
- اعترافی جالب از فخر رازی ۵۹
- راه دوم: تفسیر آیه در سایه روایات ۶۴
- سخنی عجیب از «آلوسی» ۶۷
- پیام‌های آیه ۶۸
۱. ولایت نا امیدکننده دشمنان ۶۸
۲. اتمام دین و اکمال نعمت در سایه ولایت ۶۹
- مباحث تکمیلی ۶۹
- ۱- ولایت، اساسی ترین مسأله اسلام ۶۹
- ۲- ولایت دو سو دارد! ۷۱

۳

- آیه ولایت ۷۵
- دور نمای بحث ۷۵
- شرح و تفسیر آیه ۷۵
- نشانه‌های ولی ۷۵
- راه اول: تفسیر آیه با قطع نظر از احادیث ۷۷
- «ولی» در استعمالات قرآن ۷۷
- منظور از ولی در آیه مورد بحث ۸۰
- مصدق «الَّذِينَ آمَنُوا... رَاكِعُونَ» کیست؟ ۸۱
- راه دوم: تفسیر آیه با توجه به احادیث ۸۲
- یادآوری دو نکته ۸۵
- بهانه‌ها و اشکالها! ۸۶

اشکال اوّل: إنّما دلالت بر حصر ندارد!	۸۷
اشکال دوم: إعطاء خاتم فعل کثیر است!	۸۸
اشکال سوم: انگشتر بسیار قیمتی بود!	۸۹
اشکال چهارم: این کار با حضور قلب نمی‌سازد!	۹۰
اشکال پنجم: چرا تمام ضمیرهای آیه جمع است؟	۹۱
اشکال ششم: ولایت علی علیه السلام در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله چه معنی دارد؟	۹۹
اشکال هفتم: منظور از زکات چیست؟	۱۰۰
نکته‌ای بسیار مهم!	۱۰۳
پیام آیه ولایت	۱۰۵

آیه اولی الامر	۱۰۹	۴
دور نمای بحث	۱۰۹	
شرح و تفسیر	۱۰۹	
اولوا الامر چه کسانی هستند؟	۱۰۹	
محدوده اطاعت از اولوا الامر	۱۱۰	
نظرات مختلف پیرامون اولوا الامر	۱۱۲	
تفسیر آیه در سایه روایات	۱۱۶	
اهمّیّت حدیث ثقلین	۱۱۷	
سؤالات و پاسخ‌ها	۱۲۱	
غزوه تبوک	۱۲۳	
پیام‌های آیه	۱۲۷	

آیه صادقین	۱۳۳	۵
دورنمای بحث	۱۳۳	
آشنائی اجمالی با سوره توبه	۱۳۳	
شرح و تفسیر	۱۳۶	
صادقین کیانند؟	۱۳۷	
نظریه دانشمندان اهل سنت	۱۳۸	

- تفسیر آیه صادقین با آیه‌ای دیگر از قرآن ۱۴۰
- صادقین در روایات ۱۴۶
- پیام آیه صادقین ۱۴۷

فصل دوم

آیات فضائل اهل البیت علیهم‌السلام

- آیه تطهیر ۱۵۵ ۱
- دورنمای بحث ۱۵۵
- مقدمه ۱۵۵
- شرح و تفسیر ۱۵۶
- آیه تطهیر، برهان روشن عصمت! ۱۵۶
- «اهل البیت» کیانند؟ ۱۶۲
- پاسخ به چند سؤال ۱۶۹

- آیه مودّت ۱۷۵ ۲
- دورنمای بحث ۱۷۵
- سیری در آیات قبل ۱۷۵
- شرح و تفسیر ۱۷۷
- مودّت اهل بیت، پاداش رسالت ۱۷۷
- «قربی» کیانند؟ ۱۷۸
- تفسیر «قربی» از منظر شیعه ۱۸۱
- نظرات اهل سنت پیرامون «قربی» ۱۸۱
- اعترافی ناخواسته! ۱۸۳
- تفسیر مودّت در سخن امام صادق علیه‌السلام ۱۸۸
- تفسیر آیه مودّت در سایه روایات ۱۸۹
- چند نکته مهم ۱۹۳
- پیام آیه مودّت ۱۹۴

مراحل و مراتب محبت	۱۹۶
میثم تمار، عاشقی خالص	۱۹۷

۳

آیه مباهله	۲۰۱
دورنمای بحث	۲۰۱
مقدمه	۲۰۱
۱. مباهله آخرین حربه	۲۰۲
۲. مباهله یعنی چه؟	۲۰۲
شرح و تفسیر	۲۰۳
دعوت به مباهله	۲۰۳
آیا مباهله انجام شد؟	۲۰۳
«ابنائنا»، «نسائنا» و «انفسنا» کیانند؟	۲۰۷

۴

آیات سوره دهر	۲۱۳
دورنمای بحث	۲۱۳
شأن نزول	۲۱۴
شرح و تفسیر	۲۱۶
ویژگیهای پنجگانه اهل البيت (علیهم السلام)	۲۱۶
۱. وفای به عهد و پیمان	۲۱۷
۲. ترس از قیامت	۲۱۸
۳. رسیدگی به نیازمندان	۲۱۸
۴. اخلاص	۲۲۰
۵. خوف از خداوند!	۲۲۰
آیات پاداش	۲۲۱
مقایسه پاداشهای دنیا و آخرت!	۲۲۱
نعمت‌های دوازدهگانه بهشتی!	۲۲۲
شراب طهور چیست؟	۲۲۶

- ۲۲۸ بهانه جویی‌ها و پاسخ آن!
- ۲۲۸ ۱. سورة انسان مکی است!
- ۲۳۱ ۲. چراغی که بر خانه واجب است، بر مسجد حرام است!
- ۲۳۳ ۳. آیات سورة دهر عامّ است، یا خاصّ؟
- ۲۳۴ پیام‌های آیه
- ۲۳۴ ۱. اهمّیت کمک به نیازمندان
- ۲۳۶ ۲. کمّیت معیار عمل نیست!
- ۲۳۷ ۳. انعکاس آیات سورة دهر در اشعار شعرا

- ۲۴۱ آیه توبه آدم ۵
- ۲۴۱ دورنمای بحث
- ۲۴۱ شرح و تفسیر
- ۲۴۱ بازگشت به سوی خدا
- ۲۴۲ درس‌هایی از داستان حضرت آدم و حوا!
- ۲۴۴ توسّل حضرت آدم!
- ۲۴۶ «کلمات» چه بوده است؟
- ۲۴۹ آیا توسّل مشروع است؟
- ۲۵۰ اقسام توسّل
- ۲۵۲ تفسیر توحید و جایگاه والای آن
- ۲۵۲ اقسام توحید
- ۲۵۴ اشاعره و تفسیری غلط از توحید افعالی!
- ۲۵۶ آیا توسّل با توحید سازگار است؟
- ۲۵۸ توسّل در قرآن
- ۲۶۰ توسّل به بزرگان بعد از مرگشان
- ۲۶۱ توسّل در روایات
- ۲۶۴ پرستش غیر خدا جایز نیست

فصل سوم

آیات فضائل مخصوص حضرت علی علیه السلام

۲۷۱	آیه لیلۃ المبیّت	۱
۲۷۱	دورنمای بحث	
۲۷۱	شأن نزول	
۲۷۳	اعترافات دانشمندان اهل سنت!	
۲۷۵	شرح و تفسیر	
۲۷۵	معامله ای بی نظیر!	
۲۷۵	معامله با خداوند	
۲۷۷	مقایسه این سه معامله با یکدیگر	
۲۷۸	مقایسه ای دیگر!	
۲۷۸	ظرافت تعبیر در آیه لیلۃ المبیّت	
۲۷۹	ارتباط آیه لیلۃ المبیّت با آیات قبل	
۲۸۱	ارتباط آیه لیلۃ المبیّت با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام	
۲۸۲	پاسخ برخی ایرادهای بی اساس!	
۲۸۲	۱. آیه لیلۃ المبیّت مربوط به آمرین به معروف است!	
۲۸۲	۲. آیه مورد بحث در مورد ابوذر است!	
۲۸۳	۳. این آیه درباره همه مهاجران و انصار است!	
۲۸۳	۴. علی علیه السلام می دانست زنده می ماند، یا نه؟	
۲۸۵	۵. مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی بوده اند؟	
۲۸۶	مباحث تکمیلی	
۲۸۶	۱. اشعار حسّان بن ثابت در توصیف فداکاری علی علیه السلام	
۲۸۷	۲. سرانجام علی علیه السلام در آن شب پر مخاطره!	
۲۸۹	۳. خداوند به فداکاری علی علیه السلام مباحثات می کند!	
۲۸۹	پیام آیه	
۲۸۹	همه چیز در مسیر رضایت خداوند	

۲

- آیه سقایة الحاج ۲۹۳
- دورنمای بحث ۲۹۳
- شأن نزول ۲۹۴
- نکته ای مهم! ۲۹۶
- شرح و تفسیر ۲۹۷
- ایمان به خدا، برتر از هر چیز! ۲۹۷
- ارتباط آیه سقایة الحاج با ولایت ۲۹۹
- اعترافی از یکی از علماء اهل سنت! ۲۹۹
- پیام آیه ۳۰۰
- پیروی عملی از بزرگان دین ۳۰۰
- مباحث تکمیلی ۳۰۲
۱. چرا نام علی علیه السلام در قرآن نیامده است؟ ۳۰۲
۲. چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منافقین را نابود نکرد؟ ۳۰۴

۳

- آیه نصرت ۳۰۷
- دورنمای بحث ۳۰۷
- شرح و تفسیر ۳۰۸
- آمادگی با تمام قوا ۳۰۸
- مؤمنین کیانند؟ ۳۱۱
- پیام آیه ۳۱۴
- دفاع از اسلام با تمام توان ۳۱۴

۴

- آیه علم الکتاب ۳۱۷
- دورنمای بحث ۳۱۷
- هیچ چیز را بدون دلیل نپذیرید! ۳۱۷
- شرح و تفسیر ۳۱۹
- شاهدان نبوت ۳۱۹
- چگونگی شهادت خداوند! ۳۲۰

- ۳۲۰ «من عنده علم الكتاب» کیست؟
 ۳۲۲ چگونگی شاهد بودن علی علیه السلام!
 ۳۲۴ مقایسه‌ای بین آصف بن برخیا و علی بن ابی طالب علیه السلام

- ۳۲۷ آیه مؤذّن و آیه اذان ۵ و
 ۳۲۸ دورنمای بحث
 ۳۲۸ شرح و تفسیر آیه ۴۴ اعراف
 ۳۲۸ گفتگوی بهشتیان و جهنّمیان
 ۳۳۱ مؤذّن کیست؟
 ۳۳۲ آیا مؤذّن بودن افتخاری محسوب می‌شود؟
 ۳۳۳ شرح و تفسیر آیه ۳ سورة توبه
 ۳۳۶ اختلاف در جزئیات
 ۳۳۶ شرح و تفسیر
 ۳۳۶ هشداری جدی به مشرکان
 ۳۳۸ آیا این مأموریت فضیلت است؟
 ۳۳۹ ارتباط آیه «اذان» و «مؤذّن»
 ۳۴۱ حکمت تغییر مأموریت ابلاغ آیات سورة براءت

- ۳۴۵ آیه محسنین ۶
 ۳۴۵ دورنمای بحث
 ۳۴۶ شرح و تفسیر
 ۳۴۶ ظالم‌ترین انسان‌ها!
 ۳۴۸ «آوردن کلام صدق» و «تصدیق‌کننده آن» کیست؟
 ۳۵۰ فخر رازی، تنها مخالف!

- ۳۵۱ آیه پیشگامان نخستین ۷
 ۳۵۳ دورنمای بحث
 ۳۵۳ شرح و تفسیر

- ۳۵۳ پیشگامان اسلام
- ۳۵۷ نخستین مرد مسلمان
- ۳۶۱ ارزش ایمان قبل از بلوغ!
- ۳۶۵ «أول المؤمنين» امتیازی بزرگ!
- ۳۶۸ پیام آیه
- ۳۶۸ شناخت فضایل، مقدمه‌ای برای عمل!

- ۳۷۳ آیه محبت ۸
- ۳۷۳ دورنمای بحث
- ۳۷۳ نفوذ در دل‌ها، مهمترین سرمایه رهبران
- ۳۷۵ شرح و تفسیر
- ۳۷۵ ارتباط ایمان و عمل صالح با نفوذ در دل‌ها
- ۳۷۶ شأن نزول آیه محبت
- ۳۷۹ تفسیرهای دیگری برای آیه مورد بحث
- ۳۸۰ پیام آیه شریفه
- ۳۸۰ شیعه چراغی پرفروغ
- ۳۸۱ مباحث تکمیلی
- ۳۸۱ ۱. نفوذ در دل همگان
- ۳۸۳ ۲. گستره عمل صالح

- ۳۸۷ آیه سابقون ۹
- ۳۸۷ دورنمای بحث
- ۳۸۷ محتوای سوره واقعه
- ۳۸۹ شرح و تفسیر
- ۳۸۹ سابقون کیانند؟
- ۳۹۰ علی علیه السلام مصداق اتم و اکمل سابقون!
- ۳۹۲ تفسیر سابقون از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

آیه اُذُنْ واعیه	۳۹۷
دورنمای بحث	۳۹۷
شرح و تفسیر	۳۹۷
داستان پیامبران	۳۹۷
صاحب «اُذُنْ واعیه» کیست؟	۳۹۹
تناقض در کلام شیخ روزبهان!	۴۰۱
نکته‌ای ظریف از فخر رازی	۴۰۲
علی با حق و حق با علی است!	۴۰۳
دعای پیامبر ﷺ در حقّ علی علیه السلام	۴۰۴
علی علیه السلام بهترین قاضی!	۴۰۴

آیه صالح المؤمنین	۴۰۹
دورنمای بحث	۴۰۹
شأن نزول	۴۰۹
شرح و تفسیر	۴۱۱
یاوران پیامبر ﷺ	۴۱۱
صالح المؤمنین کیست؟	۴۱۴
پیام آیه	۴۱۷

آیه انذار و هدایت	۴۲۱
دورنمای بحث	۴۲۱
شرح و تفسیر	۴۲۱
باز هم بهانه جوئی!	۴۲۱
تناسب صدر و ذیل آیه	۴۲۲
«منذر» و «هادی» کیست؟	۴۲۵
راه اوّل: تفسیر آیه با قطع نظر از روایات	۴۲۵
راه دوم: تفسیر آیه در سایه روایات	۴۲۷
پیامهای آیه ولایت و انذار	۴۳۰

۱۰

۱۱

۱۲

- ۴۳۰ ۱. تعصّب و لجاجت دو مانع بزرگ!
- ۴۳۲ ۲. اقتداء هدايت شونده به هادی

- ۴۳۷ آیة خیر البریّه ۱۳
- ۴۳۷ دورنمای بحث
- ۴۳۸ شرح و تفسیر
- ۴۳۸ بهترین و بدترین مخلوقات!
- ۴۴۱ خیر البریّه در روایات
- ۴۴۵ پیام‌های آیة خیر البریّه
- ۴۴۵ ۱. نظام ارزشی اسلام
- ۴۴۸ ۲. تاریخ پیدایش شیعه
- ۴۴۹ ۳. شیعه یعنی چه؟

- ۴۵۵ آیة حکمت ۱۴
- ۴۵۵ دورنمای بحث
- ۴۵۵ شرح و تفسیر
- ۴۵۵ حکمت، خیری کثیر!
- ۴۵۷ علی علیه السلام صاحب حکمت!
- ۴۵۸ گستره علم و دانش حضرت علی علیه السلام
- ۴۵۹ ۱. مرجعیت علمی امام علی علیه السلام
- ۴۶۰ ۲. امام علی علیه السلام دروازه شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۶۰ ۳. امام علی علیه السلام و علم تفسیر
- ۴۶۱ ۴. امام علی علیه السلام واضع علم نحو
- ۴۶۱ ۵. امام علی علیه السلام و علم کلام
- ۴۶۱ ۶. امام علی علیه السلام و علم فقه
- ۴۶۲ ۷. امام علی علیه السلام و علم حقیقت (علم باطن)
- ۴۶۲ ۸. امام علی علیه السلام و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله

مقدمه

سال ۱۳۷۹ هجری شمسی، سال مبارک امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نامگذاری شده بود؛ زیرا هم اوایل سال، ششم فروردین، مصادف با عید سعید غدیر خم بود و هم اواخر سال، بیست و چهارم اسفند، مصادف با این عید بزرگ اسلامی بود، بدین جهت این سال به نام مبارک آن حضرت نامیده شد.

و بسیار مناسب بود که علاقمندان و شیفتگان آن حضرت، برنامه‌های وسیع و گسترده‌ای برای شناسایی بیشتر فضائل، کمالات، سیره، سخنان، مدیریت، اخلاق، و سایر شؤون آن حضرت در این سال داشته باشند.

لذا، طبق سنت سالهای قبل، که حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی «مدظله» در ماه مبارک رمضان بعد از نماز ظهر و عصر بحث تفسیری داشتند، به خاطر تناسب با سال امیرالمؤمنین علیه السلام و تناسب با ماه مبارک رمضان، که ماه قرآن می باشد و شهادت آن حضرت نیز در این ماه واقع شده است، برای رعایت همه این امور، بحث تفسیر «آیات ولایت مولی امیرمؤمنان علیه السلام» را شروع کردند، که هم تفسیر قرآن بود و هم بحثی پیرامون ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و هم تناسب با سال مزبور داشت و هم متناسب با ماه مبارک رمضان، ماه نزول قرآن بود.

امید است به برکت قرآن و مفسر حقیقی آن، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، نور ایمان

روز به روز در قلب ما روشنتر و فروزانتر شود، تا نه تنها باعث هدایت ما گردد، بلکه از نور آن، دیگران نیز هدایت شوند.

* * *

کتاب حاضر

بحمدالله تمام بحثهای جذّاب و شیرین و پر محتوایی که در آن جلسات ایراد شد جمع آوری گردید، و پس از تحقیق کافی پیرامون مآخذ و منابع آن، و شرح بیشتر بعضی از مطالبی که به صورت مختصر بیان شده بود، و ویراستاری مربوط به تبدیل بیان به قلم، و کارهای لازم دیگر، به این شکل به زیور چاپ آراسته گردید.

تذکر

۱- شاید تصوّر شود که با وجود جلد نهم پیام قرآن، که پیرامون امامت و ولایت در قرآن مجید است، و نیز تفسیر نمونه، که در ذیل آیات ولایت بحثهای نسبتاً مفصّلی مطرح شده، چه نیازی به نشر این مباحث می باشد؟

ولی با توجّه به این که بحثهای مطرح شده در این کتاب مفصّل تر و مشروح تر از آنچه در دو کتاب فوق آمده می باشد، و از سوی دیگر، جنبه کاربردی آن و پیامهای مهمی که از آیات مذکور برداشت شده و در این کتاب آمده بدون شک مورد نیاز جامعه امروزی می باشد، و از سوی سوم مطالب جدیدی در این کتاب آمده که در دو کتاب ارزشمند فوق وجود ندارد، نشر مباحث مذکور ضروری به نظر می رسد.

۲- قرآن مجید همواره با طراوت و برای هر عصر و زمانی مطالب و پیامهای تازه ای دارد؛ بنابراین، نباید به آنچه تاکنون در تفسیر آیات شریف این کتاب بزرگ و ماندگار آسمانی نوشته شده است قناعت شود، بلکه باید با کمک از تفاسیر بزرگان گذشته و با تقدیر از زحمات فراوان آن عزیزان، به مطالعات گسترده و تحقیقات دامنه دار جدید - مخصوصاً با استمداد از ابزار و وسایل جدید - ادامه داد

و نتیجه تحقیقات را در اختیار علاقمندان قرار داد.

۳- در این کتاب، آیات ولایت در سه قسمت دسته‌بندی و تفسیر شده است:

فصل اول - آیات خلافت و زعامت مسلمین

فصل دوم - آیات فضائل اهل بیت علیهم‌السلام

فصل سوم - آیات فضائل مخصوص حضرت علی علیه‌السلام

* * *

از تمام عزیزانی که به نوعی در تهیه این اثر مرا یاری کرده‌اند، مخصوصاً از فرزندان گرامی‌ام، که در مقابله این کتاب محبت نمودند، تشکر و قدردانی می‌شود و پیشاپیش از نظرات و پیشنهادات شما خوانندگان عزیز سپاسگزارم. امید است که در پرتو انوار درخشان قرآن مجید همواره در صراط مستقیم گام نهیم و در گفتار و کردار پیرو آن ولایتمداران پاک باشیم، تا مشمول عنایات آن برزگواران گردیم. آمین یا رب العالمین.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

قم - حوزه علمیه

ابوالقاسم علیان نژادی

تیر ماه ۱۳۸۰، ربیع الثانی ۱۴۲۲

آیات ولایت در قرآن

فصل اوّل

آیات خلافت و زعامت مسلمین

آيات خلافت وزعامت مسلمين



آية تبليغ

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

«سورة مائدة، آية ٦٧»

آیه تبلیغ

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ
رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ای پیامبر! آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان؛ و اگر (این کار را) نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می‌دارد و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.
«سوره مائده، آیه ۶۷»

دورنمای بحث

این آیه شریفه، که به آیه تبلیغ مشهور شده است، پیرامون مهمترین مسأله جهان اسلام، پس از مسأله نبوت و پیامبری، بحث می‌کند و به پیامبر اسلام ﷺ در اواخر عمر شریفش، با اصرار فراوان، دستور می‌دهد که مسأله خلافت و جانشینی پس از خودش را با صراحت تمام با مردم در میان بگذارد و تکلیف مردم را از این جهت روشن کند. در تفسیر این آیه، دانشمندان شیعه و سنی مطالب مختلفی بیان داشته‌اند که شرح آن خواهد آمد.

شرح و تفسیر

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ؛ ای رسول گرامی!»

پیامبر اسلام ﷺ در قرآن مجید با جملات مختلفی مورد خطاب قرار گرفته است؛ از جمله:

«يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ^۱؛ ای جامه به خود پیچیده!»

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ^۲؛ ای جامه خواب به خود پیچیده (و در بستر آرمیده)!»

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ^۳؛ ای پیامبر!»

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ؛ ای پیامبر!»

خطاب اول و دوم اشاره به حالت خاص ظاهری آن حضرت دارد، ولی خطاب سوم و چهارم اشاره به شأن معنوی و مقام الهی پیامبر ﷺ دارد. خطاب **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** بارها در قرآن مجید تکرار شده است.

ولی خطاب **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** تنها در دو آیه قرآن مجید آمده است. یکی، آیه محل بحث و دیگری آیه ۴۸ سوره مائده که متناسب با این آیه شریفه است؛ و این خطاب نشانگر اهمیتی مطلبی است که پیامبر ﷺ به خاطر آن مورد خطاب پروردگار عالم قرار گرفته است.

«بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» - (ای پیامبر ما!) مأموریت ویژه‌ای که خداوند بر عهده تو گذاشته است را انجام ده و آن را به مردم برسان!

این مأموریت جز تعیین جانشین نبوده است.

«وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» مأموریت مورد اشاره بقدری مهم و سرنوشت ساز است که اگر آن را انجام ندهی و به مردم نرسانی، گویا رسالت پروردگارت را انجام نداده‌ای و زحمات بیست و سه سالهات ناقص خواهد ماند! البته روشن است که پیامبر ﷺ آنچه بر او نازل می‌شد را به مردم می‌رساند و برای آنها بیان می‌کرد، ولی این تعبیر و لحن آیه بدان جهت است که مردم به اهمیتی ویژه و فوق‌العاده این مطلب پی ببرند.

۱. سوره مَرَمَل، آیه اول

۲. سوره مدثر، آیه اول

۳. این خطاب در بیش از ده آیه قرآن تکرار شده است.

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» - از آنجا که این مأموریت حسّاس و ویژه، خطراتی دارد و احتمال بروز واکنشهای پنهان و آشکاری از سوی اشخاص ضعیف‌الایمان و منافق می‌رود، لذا خداوند متعال حفظ جان پیامبر ﷺ را در برابر خطرات احتمالی تضمین می‌کند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» - خداوند متعال هر چند که همه را مشمول هدایت خود قرار می‌دهد، اما کسانی که لجاجت کنند و با پافشاری‌های بیجا بر افکار و عقائد خود اصرار ورزند، شایسته هدایت نمی‌داند و آنها را هدایت نمی‌کند.

* * *

با تأمل در مضمون و محتوای آیه فوق، در می‌یابیم که این آیه از مطلب بسیار مهمی خبر می‌دهد؛ زیرا آیه شریفه با تأکیدات فراوان و بی‌سابقه‌ای همراه شده است:

۱- آیه با خطاب «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» شروع می‌شود، و همان طور که گذشت این خطاب نشانگر اهمیّت و ویژگی خاصّ مطلب و موضوعی است که پیامبر ﷺ به خاطر آن مورد خطاب واقع شده است.

۲- کلمه «بَلِّغْ» نشانه دیگری بر ویژگی خاصّ مضمون آیه فوق است، زیرا:
اولاً: این کلمه منحصر به فرد است و در سراسر قرآن فقط در این آیه به کار رفته است.

ثانیاً: به گفته «راغب» در کتاب «مفردات» این کلمه تأکید بیشتری نسبت به کلمه «أُبَلِّغْ» دارد؛ زیرا هر چند این کلمه نیز تنها در یک آیه قرآن آمده است^۱، ولی شاید در کلمه «بَلِّغْ» علاوه بر تأکید، تکرار نیز نهفته باشد. یعنی این مطلب آن قدر مهم است که باید حتماً آن را به مردم برسانی و برای آنها تکرار کنی.^۲

۱. سورة توبه، آیه ۶.

۲. پیامبر ﷺ عملاً نیز چنین کرد، آن حضرت مسأله جانشینی حضرت علی (ع) را از اولین روزهای ظهور اسلام تا هنگام وفات بارها به مردم گوشزد کرد.

۳- جمله «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» شاهد سومی بر ویژگی خاص این آیه است، مطلبی که پیامبر ﷺ مأمور به ابلاغ آن شده است، اساس و ستون رسالت و نبوت است؛ چرا که اگر پیامبر ﷺ آن را به انجام نرساند، گویی نبوت خویش را به انجام نرسانیده است!

۴- تضمینی که خداوند در این آیه شریفه برای حفظ جان پیامبر ﷺ کرده و به او وعده محافظت در مقابل خطرات احتمالی داده، نشانه دیگری بر بزرگی و اهمیّت مضمون این آیه مبارکه است.

محتوای مأموریت پیامبر ﷺ بقدری سرنوشت ساز و مهم است که احتمال خطرات جانی می رود و واکنشهای مختلف را بعید نمی سازد؛ ولی خداوند پیامبرش را در مقابل تمام خطرات و ضررهای احتمالی بیمه و ضمانت می کند.

راستی مطلب مهمی که آیه تبلیغ از آن خبر می دهد چیست؟
مأموریت مهم پیامبر اسلام که احتیاج به تضمین صریح الهی دارد کدام است؟
پیامبر ﷺ باید چه مطلبی را به مردم بگوید که مساوی با تمام رسالت اوست؟
خداوند از پیامبرش ﷺ چه چیزی را می خواهد که از سویی او را تهدید و از سوی دیگر وعده حفظ جانش را می دهد؟

خلاصه این که: موضوع این آیه با این همه تأکیدهای بی نظیر و کم سابقه چیست؟

برای رسیدن به پاسخ این سؤالات دو راه وجود دارد:
نخست تفکر و تأمل و دقت در مضمون و محتوای خود آیه، با قطع نظر از تمام روایاتی که از شیعه و سنی در تفسیر آن وارد شده و با صرف نظر از تاریخ و سخنان مفسران.

دیگر این که آیه شریفه را در سایه احادیث و روایاتی که در شأن نزول آن وارد شده تفسیر کنیم.

راه اول: تفسیر آیه با قطع نظر از شواهد دیگر

با تفکر و تعمق و دقت در خود آیه شریفه و بدون کمک گرفتن از امور دیگر، پاسخ همه سؤالات روشن می شود؛ به شرط آن که منصفانه و به دور از تعصب قضاوت کنیم؛ زیرا:

اولاً: آیه مورد بحث، آیه ۶۷ سوره مائده است و می دانیم که سوره مائده آخرین سوره^۱، یا از آخرین سوره هایی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل گشته است. یعنی این آیه در سال دهم بعثت، در آخرین سال زندگی آن حضرت، و بعد از ۲۳ سال تبلیغ پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است.

سؤال: راستی، چه چیزی پس از ۲۳ سال و تا آخرین سالهای عمر پیامبر ﷺ هنوز بطور رسمی مطرح نشده است؟

آیا این مسئله مهم مربوط به نماز است، در حالی که مسلمانان بیش از ۲۰ سال نماز می خواندند؟

آیا مربوط به روزه است، در حالی که روزه پس از هجرت واجب شد و قریب به ۱۳ سال از تشریع آن می گذشت؟

آیا مربوط به تشریع جهاد است، جهادی که از سال دوم هجرت شروع شده بود؟

آیا در رابطه با حج است؟

پاسخ: نه! انصاف این است که مربوط به هیچ یک از امور مذکور نیست! باید دید که بعد از ۲۳ سال زحمت طاقتفرسای پیامبر ﷺ، چه مسئله مهمی بر زمین مانده است؟

ثانیاً: از آیه شریفه استفاده می شود که این مأموریت پیامبر ﷺ بقدری مهم و خطیر است که همسنگ و همطراز نبوت است. احتمالاتی که برخی از دانشمندان داده اند و اموری که در سطور قبل به آن اشاره شد هر چند مهم هستند، ولی هیچ

۱. طبق روایتی، تمام این سوره در حجة الوداع (آخرین سفر حج پیامبر اسلام ﷺ) و در بین راه مکه و مدینه بر آن حضرت نازل شده است. (المنازل، جلد ۶، صفحه ۱۱۶)

یک از آنها همطراز رسالت و نبوت نمی‌باشد. باید بیندیشیم که چه امر مهمی که همطراز رسالت است پس از ۲۳ سال هنوز انجام نشده است؟

ثالثاً: ویژگی دیگر این مأموریت این است که عده‌ای با آن مخالفت می‌کنند و مخالفت آنها بقدری جدی و شدید است که حاضرند پیامبر اسلام ﷺ را از سر راه بردارند، مسلمانان که با نماز و روزه و حج و جهاد و مانند آن مخالفتی نداشته‌اند، پس حتماً این مأموریت، یک مسأله سیاسی است و عده‌ای برای مخالفت با آن، کمر به مبارزه بسته‌اند و حاضرند در این راه در مقابل پیامبر اسلام ﷺ هم بایستند! و هنگامی که تمام این جهات را نظر می‌گیریم و بیطرفانه و منصفانه بر روی آن مطالعه می‌کنیم و بدور از تعصب و لجاجت به قضاوت می‌نشینیم، به چیزی جز مسأله ولایت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ، که در غدیر خم به صورت رسمی مطرح شد نمی‌رسیم.

آری! چیزی که پیامبر اسلام ﷺ تا سال آخر عمر شریفش بطور رسمی آن را بیان نکرده بود و همسنگ و همطراز رسالت و نبوت خاتم الانبیاء بود و عده زیادی برای مبارزه با آن هم قسم شده بودند و خداوند برای حفظ پیامبر ﷺ در اجرای این مأموریت تضمین داده بود، همان مسأله مهم و سرنوشت ساز جانشینی پیامبر بود، زیرا هر چند پیامبر اکرم ﷺ مسأله ولایت علی را بارها مطرح کرده بود ولی به صورت رسمی و در حضور مسلمانان سراسر جهان بیان نشده بود؛ بدین جهت، این مأموریت عظیم و بزرگ به هنگام بازگشت آن حضرت از حجة الوداع و در صحرای غدیر خم به بهترین شکلی انجام شد و پیامبر ﷺ با معرفی علی علیه السلام به عنوان جانشین خویش، رسالتش را تکمیل کرد.

* * *

تطبیق نشانه‌های سه گانه بر مسأله ولایت

مسأله جانشینی و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام با نشانه‌های سه گانه‌ای که در آیه تبلیغ آمده است کاملاً انطباق دارد؛ زیرا:

اولاً: همان طور که گذشت پیامبر ﷺ در طول عمر مبارکش هیچگاه مسأله خلافت و جانشینی پس از خویش را بطور رسمی و در این مقیاس وسیع مطرح نکرده بود و این مسأله، تنها مسأله مهمی بود که تا آخرین سالهای عمر پیامبر اسلام ﷺ زمین مانده بود.

ثانیاً: در بین مسائل مختلف اسلامی، هیچ مسأله‌ای در حدّ و شأن نبوّت و همطرز و همسنگ آن و ادامه دهنده مسیر نبوّت نمی‌باشد، بلکه مقام امامت است که همرذیف مقام نبوّت، و امام است که انجام دهنده وظایف محوّله بر پیامبر است. ثالثاً: از زمان طرح مسئله امامت و ولایت امیر مؤمنان، مخالفت‌های متعدّدی بروز داده شد؛ حتّی در همان صحرای غدیر، شخصی به حضور حضرت رسول ﷺ آمد و با حالت اعتراض به آن حضرت عرض کرد:

«اگر آنچه امروز گفته‌ای از ناحیه خداوند بوده است، از او بخواه عذابی بر من فرو فرستد و مرا نابود کند!» که چنین شد و او نابود گشت. مشروح این داستان در مباحث آینده خواهد آمد.

مخصوصاً اگر آیه ۴۱ سوره مائده را کنار این آیه بگذاریم مطلب روشن‌تر خواهد شد.

نتیجه این که، آیه شریفه فوق، با قطع نظر از روایات و اقوال و آراء مفسّران و آنچه در تاریخ آمده، دلالت بر ولایت امیر مؤمنان، علی (ع) دارد.

* * *

سؤال: شاید منظور از مسأله مهمی که در این آیه مطرح شده، خطر دو دشمن بزرگ اسلام و مسلمین، یهود و نصاری، است که همواره در مقابل اسلام می‌ایستادند و مانعی برای مسلمانان و پیشرفت اسلام محسوب می‌شدند. در این صورت آیا آیه ربطی به ولایت دارد؟

پاسخ: کسی که کمترین آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد می‌داند که مسأله یهودیان و مسیحیان در سال دهم هجرت حل شده بود و طومار قبائل مختلف یهود، بنی قریظه، بنی النضیر، بنی قینقاع، یهودیان خیبر، و سایر یهودیان و

نصاری، درهم پیچیده شده بود و همه آنها یا تسلیم مسلمانان شده و یا مجبور به هجرت گشته بودند؛ بنابراین، طبق آنچه در آیه ۴۱ سوره مائده آمده است، ترس و بیم پیامبر ﷺ از مسلمانان و ایمان آورندگان بود، نه از بیگانگان از اسلام! بدین جهت تفسیر آیه به یهود و نصاری، تفسیر ناسازگاری است، همان گونه که هرگونه تفسیری بجز تفسیر بر ولایت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ متناسب با محتوای آیه ولایت نیست.

بنابراین، آیه شریفه مذکور با شرح و توضیحی که در بالا آمد جواب محکم و مستدل و متین و دندان شکنی است به همه کسانی که امامت و خلافت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب ﷺ را انکار می کنند.

* * *

راه دوم: تفسیر آیه تبلیغ در سایه روایات

دومین راه برای تفسیر آیه شریفه، کمک گرفتن از احادیث و روایاتی که در شأن نزول آن وارده شده و نظریات و آراء مفسران و دانشمندان اسلامی و تاریخ اسلام است.

عده زیادی از محدثان صدر اسلام معتقدند که آیه فوق در شأن امیر مؤمنان علی ﷺ نازل شده است. از جمله این دانشمندان:

۱- «ابن عباس» راوی، مفسر معروف و کاتب وحی، که مورد قبول شیعه و اهل سنت است.

۲- «جابر بن عبدالله انصاری» چهره‌ای بسیار آشنا که او نیز مورد قبول هر دو گروه می باشد.

۳- «ابو سعید خدری» از بزرگان اصحاب پیامبر که بسیار مورد احترام است.

۴- «عبدالله بن مسعود» یکی از نویسندگان وحی و از مفسران قرآن کریم.

۵- «ابوهریره» از روایان پرکار مورد قبول اهل سنت.

۶ و ۷- «حذیفه» و «براء بن عازب» دو تن از معاریف اصحاب پیامبر اسلام ﷺ.

و جمعی دیگر از دانشمندان و یاران پیامبر معترفند که آیه فوق پیرامون ولایت حضرت علی علیه السلام نازل شده است.

قابل توجه این که، در مورد روایاتی که بعضی از اشخاص فوق نقل کرده‌اند، طرق مختلفی وجود دارد؛ مثلاً روایت فوق با یازده طریق از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است.

در بین مفسران اهل سنت نیز عده‌ای روایت مربوط به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام را نقل کرده‌اند، که می‌توان به آقای «سیوطی» در «الدّر المنثور، جلد دوم، صفحه ۲۹۸» و «ابوالحسن واحدی نیشابوری» در «اسباب النزول، صفحه ۱۵۰» و «شیخ محمد عبده» در «المنازل، جلد ششم، صفحه ۱۲۰» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و سایر تفاسیر اشاره کرد.

در این جا برای نمونه فقط قسمتی از کلام فخر رازی را نقل می‌کنیم:

او، که در میان مفسران اهل سنت بی نظیر است و تفسیر قوی و مشروحی دارد و انسانی هوشیار و عالم است (هر چند تعصب زیادی نیز دارد، که بعضاً حجابی برای او شده است) پس از بیان نه احتمال در تفسیر آیه فوق، ولایت امیر مؤمنان را به عنوان دهمین احتمال مطرح می‌سازد.

متن کلام فخر رازی به شرح زیر است:

نزلت الآية في فضل علي بن ابي طالب ولما نزلت هذه الآية أخذ بيده وقال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، فلقبه عمر فقال: هنيئاً لك يا بن أبي طالب! أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن و مؤمنة...^۱

این آیه در مورد علی بن ابی طالب نازل شده است. هنگامی که این آیه شریفه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت (و بلند کرد) و فرمود: «هر کس که من مولای او هستم پس این علی هم مولی و رهبر اوست. پروردگارا! کسانی که ولایت علی را پذیرفته‌اند دوست بدار و کسانی که با او به دشمنی

۱. التفسیر الکبیر، جلد ۱۱، صفحه ۴۹.

برخاسته‌اند، دشمن بدارا!» سپس عمر با علی علیه السلام ملاقات کرد و به آن حضرت عرض کرد: «ای فرزند ابوطالب! این فضیلت و مقام بر تو مبارک باشد. تو از امروز مولا و رهبر من و همه مردان و زنان مسلمان شدی!»

طبق آنچه در کتاب «شواهد التنزیل» آمده، «زیاد بن منذر» می‌گوید:

نزد امام باقر علیه السلام بودم، در حالی که آن حضرت در گفتگو با مردم بود، شخصی از اهل بصره به نام «عثمان الاعشی» برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا، جانم به فدایت باد! از حسن بصری پرسیدم که این آیه در مورد چه کسی نازل شده است؟ گفت: در مورد مردی، ولی نام او را مشخص نکرد! (لطفاً شما بفرمائید که این آیه در مورد چه کسی نازل شده است؟)

امام فرمود: اگر می‌خواست بگویم می‌توانست نام او را بیان کند، ولی از ترس نگفته است (چون در دوران سیاه بنی امیه بوده، علاوه بر این که میانه خوبی هم با امیرمؤمنان علی علیه السلام نداشته است) اما من می‌گویم... هنگامی که خداوند جان پیامبر صلی الله علیه و آله را در مقابل خطرات احتمالی تضمین کرد، آن حضرت دست علی بن ابی طالب علیه السلام را بلند کرد و او را به عنوان جانشین و خلیفه خود معرفی نمود.^۱

نکته جالب توجه این که، حاکم حسکانی نویسنده کتاب شواهد التنزیل که روایت فوق را نقل کرده از اهل سنت است، همانگونه که علمای دیگر اهل سنت نیز روایت فوق را نقل کرده‌اند.

* * *

نتیجه این که، احادیث و روایات و گفتار صحابه و روات و نظریات مفسرین و دانشمندان، همگی دلالت دارد که آیه تبلیغ پیرامون ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است.

پیام‌های آیه

دو پیام عمده و دو نکته مهم می‌توان از آیه شریفه مورد بحث استفاده کرد:

۱- این که هر چند مخاطب این آیه شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن زمان بوده

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۹۱، حدیث ۲۴۸.

است، ولی بدون شک وظیفه تبلیغ ولایت و امامت و پاسخ گفتن به سؤالات و شبهات پیرامون آن، اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه این مسئله وظیفه تمام آگاهان در طول تاریخ است.

۲- پیام دیگر آیه شریفه این است که مؤمنان واقعی کسانی هستند که بدون تعصب و لجاجت و گرایشهای خطی و گروهی، در مقابل فرمان خدا تسلیم هستند نه این که در برابر آنچه که موافق سلیقه و گرایش خطی و حزبی آنهاست تسلیم باشند و در جاهایی که مخالف آن باشد تسلیم نباشند!

اساساً رمز دستیابی پیامبر اسلام ﷺ به آن مقامات والا و بالا، عبودیت و تسلیم محض خدا بودن آن حضرت بود، همان چیزی که در هر نماز قبل از شهادت به رسالت آن حضرت، به آن شهادت می دهیم.

ما هم اگر طالب قرب الهی هستیم و می خواهیم مؤمن حقیقی و واقعی باشیم و ادعای پیروی از مکتب آن پیامبر خدا ﷺ را داریم، باید در هر حال تسلیم فرمان او باشیم؛ حتی اگر بر خلاف خواسته و سلیقه و خط و حزب ما باشد.



برای تکمیل این بحث، خلاصه ای از داستان غدیر را به نقل از تفسیر «پیام قرآن» در اینجا می آوریم.

جریان غدیر

از بحث گذشته بطور اجمال استفاده شد که این آیه مطابق شواهد بیشمار درباره علی علیه السلام نازل شده است و روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل سنت - تا چه رسد به کتب شیعه - نقل شده بیش از آن است که کسی بتواند آنها را انکار کند. علاوه بر روایات فوق، روایات فراوان دیگری داریم که با صراحت می گوید: این آیه در جریان غدیر خم و خطبه پیامبر ﷺ و معرفی علی علیه السلام به عنوان وصی و ولی نقل شده است و عدد آنها به مراتب بیش از روایات گذشته است تا آنجا که محقق بزرگ «علامه امینی» در کتاب «الغدیر»، حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر ﷺ با اسناد و مدارک زنده نقل می کند و همچنین از ۸۴ نفر از تابعین

و ۳۶۰ دانشمند و مؤلف معروف اسلامی.

برای هر شخص بی نظر، با نگاهی به مجموعه این اسناد و مدارک، یقین پیدا می‌شود که حدیث غدیر از قطعی ترین روایات اسلامی و مصداق روشنی از حدیث متواتر است و برآستی اگر کسی در تواتر آن شک کند، باید به هیچ حدیث متواتری اعتقاد نداشته باشد.

و از آنجا که ورود در این بحث بطور گسترده، ما را از روشی که در این کتاب داریم خارج می‌کند، در مورد اسناد حدیث و شأن نزول آیه به همین مقدار قناعت کرده، به سراغ محتوای حدیث می‌رویم و کسانی را که می‌خواهند مطالعه وسیع تری روی اسناد حدیث داشته باشند به کتابهای زیر ارجاع می‌دهیم:

۱- کتاب نفیس الغدیر، جلد اول.

۲- احقاق الحق، نوشته علامه بزرگوار قاضی نورالله شوشتری با شروح مبسوط آیت الله نجفی، جلد دوم و سوم و چهاردهم و بیستم.

۳- المراجعات، نوشته مرحوم سید شرف الدین عاملی.

۴- عبقات الانوار، نوشته عالم بزرگوار میر حامد حسین هندی (بهتر این است به خلاصه عبقات جلد ۷ و ۸ و ۹ مراجعه شود).

۵- دلائل الصّدق، نوشته عالم بزرگوار مرحوم مظفر، جلد دوم.

محتوای روایات غدیر

در اینجا فشرده جریان غدیر را که از مجموعه روایات فوق استفاده می‌شود می‌آوریم: (البته در بعضی از روایات، این داستان بطور مفصل و طولانی و در بعضی دیگر بصورت مختصر و کوتاه آمده و در بعضی تنها به گوشه‌ای از داستان و در بعضی به گوشه دیگر آن اشاره شده و از مجموع چنین استفاده می‌شود که:)

مراسم حجّة الوداع در آخرین سال عمر پیامبر ﷺ، با شکوه هر چه تمامتر، در حضور پیامبر ﷺ به پایان رسید؛ قلبها در هاله‌ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذّت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت.

یاران پیامبر ﷺ که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فیض

و سعادت بزرگ در پوست خود نمی گنجیدند.^۱

نه تنها مردم مدینه در این سفر، پیامبر ﷺ را همراهی می کردند، بلکه مسلمانان نقاط مختلف شبه جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر ﷺ بودند.

آفتاب حجاز بر کوهها و درّه ها آتش می پاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر، همه چیز را آسان می کرد.

ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جُحفه و سپس بیابانهای خشک و سوزان «غدیر خم» از دور نمایان می شد.

اینجا در حقیقت چهار راهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می کند.

راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می رود. و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور، که در حقیقت نقطه پایانی در مأموریتهای مؤفقیّت آمیز پیامبر ﷺ بود، از هم جدا شوند.

روز پنج شنبه، سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می گذشت؛ ناگهان از سوی پیامبر ﷺ دستور توقّف به همراهان داده شد؛ مسلمانان با صدای بلند، آنهایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند؛ خورشید از خطّ نصف النهار گذشت؛ مؤذنّ پیامبر ﷺ با صدای «الله اکبر» مردم را به نماز ظهر دعوت کرد؛ مردم به سرعت آماده نماز می شدند، اما هوا بقدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عباي خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگهای داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت می کرد.

۱. بعضی تعداد همراهان پیامبر ﷺ را ۹۰ هزار و برخی ۱۱۲ هزار و عده ای ۱۲۰ هزار و بعضی ۱۲۴ هزار نوشته اند.

نه سایبانی در صحرا به چشم می خورد و نه سبزه و گیاه و درختی! جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی، که با گرما با سر سختی مبارزه می کردند، چیزی دیده نمی شد.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند؛ پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر ﷺ ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می خزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می کرد. نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه های کوچکی که با خود حمل می کردند پناهنده شوند، ولی پیامبر ﷺ به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی، که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد، خود را آماده کنند؛ کسانی که از پیامبر ﷺ فاصله داشتند نمی توانستند قیافه ملکوتی او را در لابه لای جمعیت مشاهده کنند، لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر ﷺ بر فراز آن قرار گرفت. حضرت نخست حمد و سپاس پروردگار را به جا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می روم.

من مسؤولم، شما هم مسؤولید.

شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟

مردم صدا بلند کردند و گفتند:

نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ وَجَهِدْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا؛

ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند تو را جزای خیر دهد.

سپس فرمود:

آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حَقَّانیت روز رستاخیز و بر انگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید؟!

همه گفتند: آری، گواهی می دهیم.

فرمود:

خداوندا گواه باش!...!

بار دیگر فرمود:

ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟ ...

گفتند: آری!

و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی

شنیده نمی شد.

پیامبر ﷺ فرمود:

... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانبه که در میان شما به یادگار

می گذارم چه خواهید کرد!

یکی از میان جمعیت صدا زد: کدام دو چیز گرانمایه، یا رسول الله؟!

پیامبر ﷺ بلا فاصله فرمود:

اول «ثقل اکبر» کتاب خداست، که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی

دیگرش در دست شماست، دست از دامان آن بردارید تا گمراه نشوید، و اما

دومین یادگار گرانبه «خاندان منند» و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که

این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بپیوندند، از این دو پیشی

نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر ﷺ به اطراف خود نگاه کرد، گویا کسی را جستجو

می کند و همین که چشمش به علی (ع) افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند

کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و

شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر ارتش اسلام است.

در اینجا صدای پیامبر ﷺ رساتر و بلندتر شد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!

گفتند:

خدا و پیامبر ﷺ داناترند.

پیامبر ﷺ فرمود:

خدا، مولا و رهبر من است، و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم).

سپس فرمود:

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ

هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است.

و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَاَحِبَّ مَنْ اَحَبَّهٗ وَاَبْغَضْ مَنْ اَبْغَضَهُ وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَاَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ

خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کسی که او را محبوب دارد، و مینغوز بدار آن کس که او را مینغوز دارد، یارانش را یاری کن، و آنها که یاری اش را ترک کنند از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن!

سپس فرمود:

اَلَا فُلَيْئَلُغِ الشَّاهِدِ الْغَائِبِ

آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند!

خطبه پیامبر ﷺ به پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر ﷺ و علی علیه السلام و مردم فرو می ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین و حی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر ﷺ خواند:

اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...

امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم!

اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتِّمَامِ النُّعْمَةِ وَرِضَايِ الرَّبِّ
بِرِسَالَتِي وَالْوِلَايَةِ لِعَلِّيٍّ مِنْ بَعْدِي

خداوند بزرگ است، همان خدائی که آیین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی پس از من راضی و خشنود گشت!

در این هنگام شور و غوغایی در میان مردم افتاد و علی علیه السلام را به این موقعیت تبریک گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابو بکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند:

بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأُمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَا كُلِّ
مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ

آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابو طالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی!

در این هنگام ابن عباس گفت: «به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند!» و حسان بن ثابت، شاعر معروف، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید؛ سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْعَدِيرِ نَبِيُّهُمْ	يَحْمُ وَأَسْمِعُ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًّا
فَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَنَبِيِّكُمْ؟	فَقَالُوا وَلَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا:
إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ نَبِيُّنَا	وَلَمْ تَلَقِ مِنَّا فِي الْوِلَايَةِ عَاصِيًّا
فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَاتِنِي	رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًّا
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ	فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقِي مُوَالِيَا
هُنَاكَ دَعَا اللَّهَ وَالِ وَلِيِّهُ	وَكُنْ لِلَّذِي عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيًّا ^۱

۱. این اشعار را جمعی از بزرگان دانشمندان اهل تسنن نقل کرده‌اند، که از میان آنها: حافظ «ابو نعیم اصفهانی» و حافظ «ابو سعید سجستانی» و «خوارزمی مالکی» و حافظ «ابو عبدالله مرزبانی» و «گنجی شافعی» و جلال الدین «سیوطی» و «سبط بن جوزی» و «صدر الدین حموی» را می‌توان نام برد.

یعنی :

پیامبر آنها در روز «غدير» در سرزمين «خم» به آنها ندا داد، و چه ندا دهندۀ گرانقدری!

فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحاً پاسخ گفتند:

خدای تو مولای ماست و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.

پیامبر ﷺ به علی ؑ گفت: برخیز، زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم».

و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم، این مرد مولا و رهبر او است، پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.

در این هنگام، پیامبر ﷺ عرض کرد: بار الها! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار... .

این بود خلاصه‌ای از حدیث معروف غدير که در کتب دانشمندان اهل تسنن و تشیع آمده است.

مباحث تکمیلی

۱. تفسیر ولایت و مولی در حدیث غدير

حدیث متواتر غدير را اجمالاً دانستیم و جمله معروف پیامبر اکرم ﷺ که در همه کتب آمده است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» حقایق بسیاری را روشن می‌سازد.

گرچه بسیاری از نویسندگان اهل سنت اصرار دارند که «مولى» را در اینجا به معنی «دوست و یار و یاور» تفسیر کنند، زیرا یکی از معانی معروف «مولى» همین است، ما هم قبول داریم که یکی از معانی «مولى» دوست و یار و یاور است. ولی قرائن متعددی در کار است که نشان می‌دهد «مولى» در حدیث بالا به معنی «ولى» و «سرپرست» و «رهبر» می‌باشد؛ این قرائن به طور فشرده چنین است:

۱- مسأله دوستی علی علیه السلام با همه مؤمنان، مطلب مخفی و پنهان و پیچیده‌ای نبود که نیاز به این همه تأکید و بیان داشته باشد، و احتیاج به متوقف ساختن آن قافله عظیم در وسط بیابان خشک و سوزان و خطبه خواندن و گرفتن اعترافهای پی‌درپی از جمعیت داشته باشد.

قرآن با صراحت می‌گوید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ^۱

مؤمنان همه برادر یکدیگرند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ^۲

مردان مؤمن و زنان مؤمنه، ولی و یار یکدیگرند.

خلاصه این که، اخوت اسلامی و دوستی مسلمانان با یکدیگر از بدیهی‌ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله بارها آن را تبلیغ کرد و بر آن تأکید نهاد؛ بعلاوه، مسأله اخوت مسأله‌ای نبوده که با این لحن داغ در آیه بیان شود و پیامبر صلی الله علیه و آله از افشای آن خطری احساس کند. (دقت کنید)

۲- جمله «الْأَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؛ آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و اولی نیستم!» که در بسیاری از متون این روایت آمده است، هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده ندارد، بلکه می‌خواهد بگوید: «همان اولویت و اختیاری که من نسبت به شما دارم و پیشوا و سرپرست شما هستم، برای علی علیه السلام ثابت است.» و هرگونه تفسیری برای این جمله، غیر از آنچه گفته شد، دور از انصاف و واقع بینی است، مخصوصاً با توجه به تعبیر «بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؛ از شما نسبت به شما اولی هستم،»

۳- تبریک‌هایی که از سوی مردم در این واقعه تاریخی به علی علیه السلام گفته شد، مخصوصاً تبریکی که «عمر» و «ابوبکر» به او گفتند، نشان می‌دهد مسأله چیزی

۱. سورة حجرات، آیه ۱۰.

۲. سورة توبه، آیه ۷۱.

جز مسأله نصب خلافت نبوده است که در خور تبریک و تهنیت باشد؛ زیرا اعلام دوستی، که برای همه مسلمانان بطور عموم ثابت است، تبریک ندارد. در «مُسند» امام «احمد» آمده است: عمر بعد از آن بیانات پیامبر ﷺ خطاب به علی علیه السلام عرض کرد:

هَنِيئًا يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ

گوارا باد بر تو ای فرزند ابیطالب! صبح کردی و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن با ایمان هستی!^۱

در تعبیری که فخر رازی در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» ذکر کرده، می خوانیم: عمر گفت: «هَنِيئًا لَكَ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ»

به این ترتیب، عمر او را مولای خود و مولای همه مؤمنان می شمرد. در تاریخ بغداد روایت فوق به این صورت آمده:

بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ^۲

آفرین، آفرین به تو ای فرزند ابو طالب! صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر مسلمانی هستی.

و در «فیض القدير» و «الضَّوْاعِق» آمده است که این تبریک را ابو بکر و عمر هر دو به علی علیه السلام گفتند: «أَمْسَيْتَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ»^۳.

ناگفته پیداست دوستی ساده‌ای که میان همه مؤمنان با یکدیگر است چنین تشریفاتی ندارد، و این جز با ولایت به معنی خلافت سازگار نیست.

۴- اشعاری که از «حسان بن ثابت» نقل کردیم با آن مضمون و محتوای بلند و آن تعبیرات صریح و روشن، نیز گواه دیگری بر این مدعا است، و به اندازه کافی در این مسأله گویا است (بار دیگر آن اشعار را مطالعه فرمائید).

۱. مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۲۸۱ (طبق نقل فضائل الخمسة، جلد ۱، صفحه ۴۳۲).

۲. تاریخ بغداد، جلد ۷، صفحه ۲۹۰.

۳. فیض القدير، جلد ۶، صفحه ۲۱۷؛ الضَّوْاعِق، صفحه ۱۰۷.

۲. آیاتی از سوره معارج در تأیید داستان غدیر

بسیاری از مفسران و راویان حدیث، در ذیل آیات اوّلیه سوره معارج^۱، شأن نزولی نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

پیامبر اسلام ﷺ علی (علیه السلام) را در غدیر خم به خلافت منصوب کرد و درباره او فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ»

چیزی نگذشت که خبر آن در اطراف پیچید، «نعمان بن حارث فهری» که از منافقان بود^۲ خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد:

تو به ما دستور دادی که شهادت به یگانگی خدا، و رسالت تو بدهیم، ما هم شهادت دادیم، سپس دستور به جهاد و حج و نماز و زکات دادی، همه اینها را پذیرفتیم، ولی به اینها راضی نشدی، تا این که این جوان (اشاره به علی (علیه السلام)) را به جانشینی خود منصوب کردی و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» آیا این کار از ناحیه خودت بوده، یا از سوی خدا؟

پیامبر ﷺ فرمود: «قسم به خدایی که معبودی جز او نیست، از ناحیه خدا است». «نعمان بن حارث» روی برگرداند و گفت:

«خداوندا، اگر این سخن حق است و از ناحیه تو است، سنگی از آسمان بر ما بباران!»

ناگهان سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت. و اینجا بود که آیه «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» نازل گشت.

آنچه در بالا آمد مطابق روایتی است که در «مجمع البیان» از ابوالقاسم حسکانی نقل شده است^۳؛ همین مضمون را بسیاری از مفسران اهل سنت و راویان احادیث

۱. «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که به وقوع پیوست، این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند، از سوی خداوند ذی المعارج.

۲. در بعضی از روایات «حارث بن نعمان» و در بعضی «نضر بن حارث» آمده است.

۳. مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۳۵۲.

با تفاوت مختصری نقل کرده‌اند، مانند: «قرطبی» در تفسیر معروفش^۱ و آلوسی در تفسیر روح المعانی^۲ و ابواسحاق ثعلبی در تفسیرش^۳.

علامه امینی در کتاب الغدير، این روایت را از سی نفر از علمای اهل سنت (با ذکر مدرک و عین عبارت) نقل می‌کند، از جمله: «سیره حلبی»؛ «فرائد السمطين» حموی؛ «درر السمطين» شیخ محمد زرندي؛ «السراج المنير» شمس الدین شافعی؛ «شرح جامع الصغیر» سیوطی؛ «تفسیر غریب القرآن» حافظ ابو عبید هر وی؛ «تفسیر شفاء الصدور» ابوبکر نقاش موصلی و کتابهای دیگر.

بعضی از مفسران یا محدثانی که فضائل علی (علیه السلام) را با ناخشنودی می‌پذیرند ایرادهای مختلفی بر این شأن نزول گرفته‌اند، مهمترین آن چهار اشکال زیر است که صاحب تفسیر المنار و بعضی دیگر، بعد از نقل روایت فوق مطرح کرده‌اند:

ایراد اول - سورة معارج مکی است، و تناسبی با داستان غدیر خم ندارد.

پاسخ: مکی بودن یک سوره دلیل بر این نیست که تمام آیات آن در مکه نازل شده است، سوره‌های متعددی در قرآن مجید داریم که به نام «مکی» نامیده شده و در همه قرآن‌ها تحت عنوان مکی نوشته شده است، ولی تعدادی از آیات آن در مدینه نازل شده، و بعکس سوره‌هایی در قرآن است که تحت عنوان «مدنی» ثبت شده، ولی تعدادی از آیات آن در مکه نازل گردیده است.

به عنوان مثال، سوره عنکبوت از سوره‌های مکی است، در حالی که ده آیه اول آن طبق گفته «طبری» در تفسیر معروفش، و همچنین «قرطبی» در تفسیرش و بعضی دیگر از دانشمندان، در مدینه نازل شده است.^۴

همچنین هفت آیه اول سوره کهف که به عنوان سوره مکی شناخته شده طبق تفسیر قرطبی و اتقان سیوطی در مدینه نازل شده است و موارد متعدد دیگر.^۵

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۵۷.

۲. تفسیر ثعلبی، جلد ۲۹، صفحه ۵۲.

۳. مطابق نقل نور الابصار شبلنجی، صفحه ۷۱.

۴. تفسیر طبری، جزء ۲۰، صفحه ۸۶ و قرطبی، جزء ۱۳، صفحه ۳۲۳.

۵. برای آگاهی بیشتر، به جلد اول کتاب نفیس الغدير، صفحه ۲۵۶ و ۲۵۷ مراجعه فرمائید.

همان گونه که سوره‌هایی به عنوان مدنی شمرده شده است در حالی که آیاتی از آن مکی است، مانند سوره «مجادله» که مطابق قول معروف «مدنی» است، ولی ده آیه اول آن، طبق تصریح بعضی از مفسران، در مکه نازل شده است.^۱

کوتاه سخن این که، موارد فراوانی یافت می‌شود که سوره‌ای به عنوان مکی یا مدنی معرفی شده و در تفاسیر و قرآن‌ها بالای آن همین عنوان را می‌نویسند، در حالی که بخشی از آیات آن در جای دیگر نازل شده است.

بنابراین، هیچ مانعی ندارد که سوره معارج نیز چنین باشد.

ایراد دوم - در این حدیث آمده است که حارث بن نعمان در ابطح خدمت پیامبر ﷺ رسید و می‌دانیم ابطح نام دره‌ای در مکه است، و تناسبی با نزول آیه بعد از داستان غدیر در بین راه مکه و مدینه ندارد.

پاسخ: اولاً؛ تعبیر به ابطح تنها در بعضی از روایات است، نه در همه روایات. ثانیاً؛ ابطح و بطحاء به معنای زمین شنزاری است که سیل از آن جاری شود و در مدینه و جاهای دیگر نیز مناطقی وجود دارد که آن را ابطح یا بطحاء می‌نامند، و جالب این که در اشعار عرب و روایات نیز کراراً به آن اشاره شده است.

از جمله در اشعار معروفی که «شهاب الدین» (معروف به حیص و بیص)^۲ در مرثیه اهل بیت (علیهم السلام) سروده، از زبان آن بزرگواران خطاب به قاتلان آنها، چنین می‌گوید:

مَلَكُنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَأَلَ بِالْذَّمِّ أَبْطَحُ
وَحَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأُسَارَى وَطَالَمَا غَدَوْنَا عَنِ الْأَسْرِ نَعْفُوا وَنَضْفَحُ^۳

۱. تفسیر ابی‌السعود که در حاشیه تفسیر رازی نوشته شده، جزء ۸، صفحه ۱۴۸ و السراج المنیر، جلد ۴، صفحه ۳۱۰.

۲. نام او «سعد بن محمد بن سعد بن صیفی تمیمی» ملقب به «شهاب الدین» و معروف به «حیص و بیص» است. وی از فقهای شافعی است و بهره فراوانی از علوم مختلف داشت، ولی در ادبیات و شعر استادتر بود. در مورد این که: چرا معروف به حیص و بیص شد؟ نوشته‌اند: «روزی مردم را در سختی و تنگدستی دید و گفت: مَا لِلنَّاسِ فِي حَيْصٍ وَبَيْصٍ؛ چه اتفاقی رخ داده که مردم در تشویش و گرفتاری و فرار و گریز واقع شده‌اند» از آن پس به این عنوان معروف گشت. وی در سال ۵۵۴ یا ۵۷۴ یا ۵۷۷ ه. ق وفات یافت و در مقابر قریش مدفون شد. (ریحانة الادب، جلد ۲، صفحه ۹۷).

۳. الغدیر، جلد ۱، صفحه ۲۵۵.

ما حکومت کردیم (اشاره به پیروزی پیامبر ﷺ در مکه است) و عفو، سنجیه و فطرت ما بود (فرمان عفو عمومی پیامبر) اما هنگامی که شما پیروز شدید خون از ابطح سرازیر شد و شما قتل اسیران را حلال شمردید، در حالی که ما اسیران را مورد عفو قرار می‌دادیم.

و پر واضح است که قتل بزرگان اهل بیت پیامبر ﷺ غالباً در عراق و کربلا و کوفه و مدینه بود، و در ابطح مکه هرگز خونی ریخته نشد، آری بعضی از اهل بیت ﷺ در «فَخ» که حدود دو فرسخ از مکه فاصله دارد شربت شهادت نوشیدند، در حالی که ابطح در کنار مکه است.

یکی دیگر از شعرا، در مرثیه امام حسین، سالار شهیدان ﷺ، می‌گوید:

وَ تَأْنُ نَفْسِي لِلزُّبُوعِ وَقَدْ غَدَا
بَيْتِ النَّبِيِّ مُقَطَّعِ الْأَطْنَابِ
بَيْتٌ لِآلِ الْمُضْطَفَى فِي كَرْبَلَا
ضَرْبُهُ بَيْنَ أَبَاطِحِ وَرَوَابِي^۱

جان من در آثاری که از خانه‌های ویران شده پیامبر ﷺ باقی مانده ناله می‌کند، از جمله خانه‌ای که از اهل بیت پیامبر ﷺ در کربلا بود که در میان ابطح‌ها و رابیه‌ها بر پا شده بود (ابطح به معنی شنزار، و رابیه به معنی تپه بلند است).

و اشعار فراوان دیگر که تعبیر به/ابطح یا/باطح در آن آمده و به معنی آن منطقه خاص در مکه نیست. کوتاه سخن این که، درست است که یکی از معانی ابطح، نقطه‌ای در مکه است، ولی معنی و مفهوم و مصداق ابطح، منحصر به آن نقطه نمی‌باشد.

۳. ارتباط این آیه با قبل و بعد از آن چگونه است؟

بعضی از مفسران برای کناره‌گیری از واقعیتی که در این آیه نهفته است، به عذر دیگری متوسل شده و آن این که: سیاق آیات قبل و بعد، که درباره اهل کتاب است، تناسبی با مسئله ولایت و خلافت و امامت ندارد، این دوگانگی با بلاغت و فصاحت قرآن سازگار نیست.^۲

۱. الغدير، جلد ۱، صفحه ۲۵۵.

۲. تفسیر المنار، جلد ۶، صفحه ۴۶۶.

پاسخ: تمام کسانی که با چگونگی جمع آوری آیات قرآن آشنا هستند می دانند که آیات قرآن تدریجاً و به مناسبت‌های مختلف نازل شده است، به همین دلیل بسیار می شود که یک سوره درباره مسائل مختلفی سخن می گوید، بخشی از آن درباره فلان «غزوه» است، بخشی دیگر درباره فلان «حکم و تشریع» اسلامی است، بخشی با «منافقین» سخن می گوید، و بخشی با «مؤمنین»؛ مثلاً اگر سوره نور را مورد توجه قرار دهیم، می بینیم بخش‌های مختلفی دارد که هر کدام ناظر به مطلبی است، از «توحید» و «معاد» گرفته تا اجرای «حدّ زنا» و داستان «افک» و مسائل مربوط به «منافقین» و «حجاب» و غیر اینها (سایر سوره‌های طولانی قرآن نیز کم و بیش چنین است) هر چند در میان مجموعه اجزاء یک سوره، پیوند کلی و عام وجود دارد.

دلیل این تنوع محتوای سوره همان است که گفته شد: قرآن تدریجاً و بر حسب نیازها و ضرورت‌ها و در وقایع مختلف نازل شده است، و هرگز به شکل یک کتاب کلاسیک نیست که موضوع واحدی را، که از پیش تعیین شده، دنبال کند.



آيات خلافت و زعامت مسلمين



آية اكمال دين

الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ
وَاحْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...

«سورة مائدة، آية ٣»

آیه اکمال دین

الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...

امروز کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم...

«سوره مائده، آیه ۳»

دور نمای بحث

در این آیه شریفه سخن از یک روز بسیار بزرگ و با شکوه است، که نقطه عطفی برای مسلمانان شمرده شده است. روزی که یأس دشمنان، اکمال دین، اتمام نعمتهای الهی و رضایت و خشنودی پروردگار، ارمغان آن است. راستی این روز، چه روزی بوده است؟ در بحثهای آینده پاسخ این سؤال خواهد آمد.

شرح و تفسیر

روز اکمال دین و اتمام نعمت

«الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» - هر چند دشمنان اسلام و کفار لجوج و عنود از ابتدای بعثت تا آخرین روزهای زندگی پیامبر ﷺ با حربه‌های مختلف به

جنگ اسلام آمدند و در هر مرحله‌ای که شکست خورده امیدوار به آینده بودند؛ ولی در هنگام نزول آیه فوق حادثه‌ای رخ داده است که نه تنها دشمن شکست تازه‌ای خورده بلکه امید آینده او هم ناامید شده است.

بنابراین، کفار برای همیشه از زوال و نابودی دین شما مأیوس گشتند. «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» - با این نصرت و پیروزی بزرگ، که در این روز حاصل گشته، دیگر از دشمنان و کفار در هراس نباشید، از ناحیه آنها خطری شما را تهدید نمی‌کند، بلکه از مخالفت با فرامین و اوامر الهی بترسید؛ زیرا در این شرایط خطر اصلی از هوی و هوسها و دوری از خداوند نشأت می‌گیرد. «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» - در این روز با شکوه و پر اهمیّت، دین شما بر اثر حادثه‌ای که رخ داد کامل گشت و نعمتهای الهی بر شما مسلمانان تمام و کامل شد.

«وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» - شکوه و عظمت امروز و حادثه‌ای که در آن اتفاق افتاده، بقدری فراوان است که خداوند اسلام را به عنوان آیین همیشگی پذیرفته است.

آن روز، چه روزی بوده است؟

روزی که آیه شریفه از آن سخن می‌گوید، دارای چهار ویژگی مهم است.
اول: روزی است که باعث یأس و ناامیدی کفار شد.
دوم: روزی است که مایه اكمال دین گشت.
سوم: روزی است که خداوند نعمتش را بر مسلمانان تمام کرد.
چهارم: روزی است که خداوند راضی شد که دین اسلام، دین همیشگی مردم باشد.

راستی این روز بزرگ، با این ویژگیهای چهارگانه، چه روزی بوده است؟
برای رسیدن به پاسخ این سؤال، دو مسیر را می‌توان طی کرد:
راه اول: تأمل و تعمق در مضمون خود آیه و مطالعه و تفکر پیرامون آن، با قطع

نظر از روایات و احادیثی که در ذیل آن وارد شده و با صرف نظر از آراء و افکار مفسران و محدثان و دانشمندان و سایر نشانه‌ها و قرائن خارجی می‌باشد.

راه دوم: تفسیر آیه با استفاده از روایات شأن نزول و آراء و نظریات مفسران می‌باشد.

راه اول: تفسیر آیه بدون قرائن خارجی

آیه شریفه با کدام یک از حوادث زمان پیامبر ﷺ قابل تطبیق است؟ در پاسخ این سؤال فخر رازی دو نظریه، و مرحوم طبرسی نظریه سومى بیان کرده است. ما با استعانت از خداوند و با تکیه بر عقل و منطق و بدور از تعصب و احساسات و به گونه‌ای که در عین طرح بحث علمی، ضربه‌ای به وحدت مسلمین جهان وارد نشود، این نظریات سه گانه را بررسی می‌کنیم.

نظریه اول: یکی از نظریاتی که فخر رازی در تفسیر آیه شریفه مطرح کرده این است که کلمه «الیوم» در این آیه در معنای حقیقی خود به کار نرفته است، بلکه معنای مجازی دارد، بدین معنی که «یوم» در اینجا به معنای «دوران» و «یک برهه» از زمان است؛ نه یک قطعه کوتاه از زمان.

طبق این نظریه، آیه نظر به روز خاص و حادثه ویژه‌ای ندارد، بلکه از شروع و آغاز دوران عظمت اسلام و فرا رسیدن دوران یأس و ناامیدی کفّار خبر می‌دهد، مخصوصاً که استعمال کلمه «یوم» در این معنای مجازی در بین مردم متعارف است؛ مثل این که گفته می‌شود: «دیروز جوان بودم و امروز پیر شدم» یعنی دوران جوانی گذشت و دوران پیری فرا رسید - نه این که حقیقتاً روز گذشته جوان بوده و امروز پیر گشته است!

ولی پاسخ این نظریه واضح و روشن است؛ زیرا معنای مجازی و غیر حقیقی، نیاز به قرینه روشنی دارد. آقای فخر رازی چه قرینه روشنی برای این معنای مجازی ارائه می‌کند؟

نظریه دوم: منظور از «الیوم؛ امروز» در آیه شریفه، معنای حقیقی آن و روز

خاص و معینی است و آن روز، روز عرفه، هشتم ماه ذی القعدة، می باشد. روز عرفه حجة الوداع، آخرین سفر حج پیامبر اسلام ﷺ که در سال دهم هجرت واقع شد. و لکن این نظریه نیز قانع کننده نیست، زیرا مگر روز عرفه سال دهم هجرت با عرفه سال نهم و هشتم هجرت چه تفاوتی داشته که آن را ممتاز نموده است؟! اگر حادثه خاصی در آن رخ نداده، پس چطور با این عظمت از آن یاد شده است؟! خلاصه این که، این نظریه هم با عقل سلیم و بدور از احساسات و تعصبات، قابل پذیرش نیست. نتیجه این که هیچ یک از دو نظریه فخر رازی، راز نهفته در آیه را فاش نمی کند.

نظریه سوم : مرحوم طبرسی، یکی از مفسران زبردست و قوی شیعه، پس از نقل و ردّ دو نظریه فخر رازی، تفسیر اهل البیت (علیهم السلام) را در مورد آیه نقل می کند که مورد قبول تمام مفسران شیعه و علماء و دانشمندان آنهاست. طرفداران این نظریه معتقدند که منظور از آن روز با شکوه، که ناامید کننده کفار بود و موجب جلب رضایت الهی گشت و دین و نعمت پروردگار کامل گشت، روز هیجدهم ذی الحجه سال دهم هجرت، روز عید سعید غدیر است؛ روزی که پیامبر اسلام ﷺ در راستای اجرای فرمان پروردگار، علی بن ابی طالب «علیهما السلام» را به ولایت منصوب کرد و رسماً خلافت آن حضرت را به همه مسلمانان اعلام کرد.

سؤال: آیا این نظریه با مضمون و محتوای آیه شریفه سازگار است؟

پاسخ: اگر با دیده انصاف و بدون پیشداوریها قضاوت کنیم، خواهیم دید که آیه شریفه کاملاً بر حادثه غدیر قابل تطبیق است. زیرا:

اولاً: دشمنان اسلام پس از ناکامی در تمام توطئه ها، جنگ ها، سمپاشیها، تفرقه افکنیها، مبارزات و خلاصه بعد از تمام تلاشهایی که برای محو اسلام داشتند، تنها به یک چیز دل بسته بودند و آن این که پیامبر از دنیا برود و پس از ارتحال آن حضرت مخصوصاً با توجه به این که پسری ندارد تا جانشین او بشود و تاکنون نیز بطور رسمی جانشینی برای خود تعیین نکرده است، بتوانند به آرزوی خود

برسند و ضربه نهایی را بر اسلام وارد کنند. اما وقتی دیدند آن حضرت در روز هجدهم ذی الحجه سال دهم هجرت، در صحرای غدیر خم و در بین جمعیت انبوه و کم نظیر مسلمانان، عالم ترین، قدرتمندترین، آگاه ترین و نیرومندترین فرد جهان اسلام را به جانشینی خود انتخاب کرد، آرزوهای خویش را باد رفته دیدند و تنها روزنه امید آنها بسته شد و از نابودی اسلام مأیوس شدند.

ثانیاً: با انتخاب امام علی (علیه نبوت قطع و ناتمام نماند، بلکه به سیر تکاملی خود ادامه داد، زیرا امامت تکمیل کننده نبوت و در نتیجه باعث کمال دین است؛ بنابراین، خداوند با انتخاب علی (علیه السلام)، به عنوان خلیفه مسلمانان، شخصیتی که نیرومندترین، آگاه ترین و عالم ترین مسلمان پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود، دین خود را کامل کرد.

ثالثاً: نعمتهای پروردگار با نصب امامت و رهبری پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکمیل شد. رابعاً: بدون شک اسلام بدون امامت و رهبری یک دین جهانی فراگیر و خاتم نخواهد شد، دین خاتم باید همواره پاسخگوی نیازهای مردم در تمام زمانها باشد و این، بدون وجود امامی معصوم در هر زمان امکان پذیر نیست. نتیجه این که، تفسیر آیه شریفه به حادثه غدیر، تفسیر قابل قبولی است؛ بلکه تنها تفسیر قابل قبول می باشد.

منظور از اکمال دین چیست؟

در تفسیر این بخش از آیه (الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...) نیز سه نظریه مطرح شده است:

- ۱- منظور از «دین»، «قوانین» است؛ یعنی در آن روز قوانین اسلام کامل شد و پس از آن دیگر در اسلام خلأ قانونی وجود نخواهد داشت.
- ولکن در پاسخ به این نظریه این سؤال مطرح می شود که: مگر در آن روز چه قانون مهم و حادثه خاصی رخ داد که باعث تکمیل قوانین الهی شد؟ (پاسخ به این سؤال نکته اساسی و روشنگر این آیه است).

۲- برخی معتقدند که منظور از دین در آیه فوق، حج است؛ یعنی در آن روز خاص و با شکوه، خداوند حجّ شما را کامل کرد.

ولی آیا واقعاً «دین» در لغت به معنای «حج» است؟ یا دین مجموعه‌ای از «عقائد» و «اعمال» است که «حجّ» بخشی از آن است؟

روشن است که احتمال دوم صحیح است، بنابر تفسیر «دین» به «حج» تفسیر بی‌دلیلی است.

۳- تحقّق مضمون آیه و اکمال دین و اتمام نعمت به این بود که خداوند در آن روز مسلمین را بر دشمنان غالب و پیروز کرد و شرّ دشمنان را از سر آنها کوتاه نمود.

ولی آیا این سخن صحیح است؟! کدام دشمن مغلوب و مأیوس شد؟ مشرکان عرب که در سال هشتم هجرت، به هنگام فتح مکه تسلیم مسلمانان شدند؛ یهودیادن مدینه و خیبر و قبائل بنی قریظه و بنی قینقاع و بنی النضیر که سالها قبل در جنگ خیبر و احزاب شکست را پذیرفتند و یا از محدوده حکومت اسلامی هجرت کردند، مسیحیان نیز با مسلمانان قرارداد صلح امضاء کردند؛ بنابراین، تمام دشمنان اسلام قبل از سال دهم هجرت تسلیم شده بودند.

بله، خطر منافقین، که خطرناک ترین دشمنان دین بودند و از پشت خنجر می‌زدند، هنوز برطرف نشده بود. ولی چگونه آنها شکست خوردند و نا امید شدند؟

باز این سؤال بی‌پاسخی است که همانند سؤال مطرح شده در نظریه اول، از سوی این نظریه پردازان جوابی به آن داده نشده است.

اما تفسیر علمای شیعه - همانطور که گذشت - پاسخ تمام این سؤالات را می‌دهد و روشنایی خاصی به آیه می‌بخشد.

آری، واقعه غدیر خم و مسأله ولایت و جانشینی امیر المؤمنین (علیه السلام) بهترین تفسیر، بلکه تنها تفسیر صحیح این آیه شریفه است؛ زیرا با این رخداد، یأس بر منافقان سایه افکند و امیدهای آنها نا امید گشت.

اعترافی جالب از فخر رازی

فخر رازی، مفسّر معروف و زبر دست اهل سنت، می گوید:

قال اصحاب الآثار انه لما نزلت هذه الآية على النبي ﷺ لم يعمر بعد نزولها الا احدى وثمانين يوماً او اثنين وثمانين يوماً و لم يحصل في الشريعة بعدها زيادة ولا نسخ ولا تبديل البتّة

مورخان و محدّثان اتفاق نظر دارند که پیامبر اسلام ﷺ پس از نزول این آیه شریفه بیش از ۸۱ یا ۸۲ روز عمر نکرد (حتّی سه ماه هم طول نکشید) و در این مدّت (کمتر از سه ماه) چیزی بر احکام اسلام افزوده نشد و چیزی از احکام نیز نسخ (و کاسته) نشد^۱ و قانونگذاری پایان یافت.^۲

طبق گفته فخر رازی آیه شریفه فوق هشتاد و یک، یا هشتاد و دو روز، قبل از رحلت اسفبار پیامبر رحمت ﷺ نازل شده است. با توجّه به این سخن می توان محاسبه می کرد که روز نزول آیه شریفه فوق چه زمانی بوده است. برای روشن شدن این مطلب لازم است تاریخ رحلت آن حضرت را بدانیم، اهل سنت معتقدند که پیامبر اسلام ﷺ در روز دوازدهم ربیع الاول به دنیا آمده است و اتّفاقی در روز

۱. این روزها، از سوی نا آگاهان و مغرضان شبهات مختلفی مطرح می شود؛ یکی از این شبهات این است که اسلام محدود به آنچه دارد نیست و باید با تفکّر و تعقّل، مطالب دیگری به قوانین و دستورات اسلام اضافه کرد، و اگر پیامبر ﷺ بیشتر عمر می کردند قوانین دیگری در قالب وحی بر آن حضرت نازل می شد؛ نتیجه این که، اسلام دین کاملی نیست؛ باید آن را کامل کرد!

پاسخ: از آنچه در کلام فخر رازی آمد، پاسخ این شبهه روشن می شود؛ زیرا اگر چنین بود باید در مدّت هشتاد و چند روزی که پیامبر ﷺ پس از نزول آیه اِکمال زنده بود آیات و قوانینی بر آن حضرت نازل می شد. بنابراین، از این که در این مدّت قانون خاصی نازل نشد نتیجه می گیریم که آنچه باید گفته می شد، گفته شد و اگر پیامبر سالهای دیگری هم پس از آن می زیست چیزی بر قوانین اسلام اضافه نمی شد.

در اینجا باید تأسّف خود را اعلام نمائیم که چرا کسانی که با مدارک و منابع اسلامی آشنایی ندارند نا آگاهانه اظهار نظر می کنند؟! چرا در همه جا تخصّص را قبول دارند و اظهار نظر در آن مسایل را فقط حقّ متخصّصین آن مسایل می دانند، ولی در مسائل دینی هر کس به خود جرأت اظهار نظر می دهد؟!

۲. التفسیر الکبیر، جلد ۱۱، صفحه ۱۳۹.

دوازدهم ربیع الاول نیز رحلت فرمودند.

البته این نظریه در بین علماء شیعه نیز طرفدارانی دارد، از جمله مرحوم کلینی معتقد است که تاریخ وفات پیامبر ﷺ در روز دوازدهم ربیع الاول بوده است^۱ هر چند تاریخ ولادت حضرت، طبق مشهور بین شیعه هفدهم ربیع الاول می باشد. بنابراین باید هشتاد و یک روز، یا هشتاد و دو روز از دوازدهم ربیع الاول به عقب برگردیم. و با توجه به این که سه ماه پشت سر هم سی روز نمی شود، همان گونه که بیست و نه روز هم نمی شود، باید دو ماه را سی روز و یک ماه را بیست و نه روز، یا دو ماه را بیست و نه روز و یک ماه را سی روز در نظر بگیریم.

اگر دو ماه صفر و محرم را بیست و نه روز در نظر بگیریم، جمعاً ۵۸ روز می شود که به اضافه دوازده روز ماه ربیع الاول هفتاد روز می گردد و با توجه به این که باید ماه ذی الحجه را سی روز در نظر بگیریم دوازده روز دیگر به عقب بر می گردیم تا هشتاد و دو روز شود، با کسر دوازده روز از ماه ذی الحجه به هجدهم این ماه که روز عید غدیر است می رسیم. بنابراین طبق این محاسبه، که موافق نظریه علما اهل سنت است، آیه شریفه فوق مربوط به غدیر می شود، نه روز عرفه!

اگر معیار را هشتاد و یک روز هم قرار دهیم مصادف با روز پس از عید غدیر می شود. و از روز عرفه فاصله زیادی دارد و هیچ هماهنگی با آن ندارد.

و اگر دو ماه صفر و محرم را سی روز در نظر بگیریم و ماه ذی الحجه را بیست و نه روز، طبق هشتاد و دو روز، نوزدهم ذی الحجه و طبق هشتاد و یک روز، بیستم ذی الحجه زمان نزول آیه می شود، یعنی آیه شریفه یک یا دو روز پس از واقعه غدیر و جانشینی امیر مؤمنان ﷺ نازل گشته و ناظر به آن حادثه مهم تاریخی است و هیچ ارتباطی با روز عرفه نخواهد داشت!

نتیجه این که، قرائن مختلفی وجود دارد که آیه شریفه در ارتباط با ولایت و خلافت حضرت امیر المؤمنین، علی ﷺ نازل گشته است.

۱. اصول کافی مترجم، جلد دوم، صفحه ۳۲۳ (کتاب الحجه، ابواب التاریخ، باب مولد النبی ﷺ).

سؤال: ابتدای آیه سوم سوره مائده پیرامون گوشتها حرام سخن می‌گوید^۱ و در انتهای آن، سخن از اضطرار و ضرورت و حکم آن است^۲ و در وسط این دو مطلب، سخن از ولایت و امامت به میان آمده است. چه تناسبی بین مسئله ولایت و امامت و جانشینی پیامبر ﷺ، و مسئله گوشتهای حرام و حکم اضطرار و ضرورت وجود دارد؟ آیا این خود شاهی نمی‌شود که جملات مورد بحث از آیه، ارتباطی به بحث ولایت نداشته و مطلب دیگری را تعقیب می‌نماید؟

پاسخ: آیات قرآن مجید به صورت یک کتاب کلاسیک تنظیم نشده است، بلکه به همان شکلی که نازل می‌گشت (و گاه با تغییرات و جابه‌جائی‌هایی) به دستور پیامبر ﷺ ثبت می‌شد، بنابراین ممکن است صدر آیه مورد بحث به خاطر سؤالاتی که از پیامبر اکرم ﷺ در مورد گوشتهای حرام شده، قبل از واقعه غدیر نازل شده باشد، و بعد از مدتی واقعه غدیر پیش آمده و آیه مورد بحث نازل گشته و کتاب و نویسندگان وحی آن را به دنبال حکم گوشتهای حرام ثبت کرده باشند. سپس مسئله اضطرار یا مصداقی از مصادیق آن رخ داده و حکم آن نازل شده و ذیل آیه را که حاوی حکم اضطرار است به دنبال قسمت وسط آیه ثبت کرده باشند، بنابراین، با توجه به نکته فوق، لازم نیست آیات تناسب خاصی با هم داشته باشند.

۱. ابتدای آیه مذکور چنین است:

حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةَ وَالْمَوْقُوذَةَ وَالْمُتَرَدِّيَةَ
وَالنَّطِيحَةَ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذَبَحَ عَلَى الثُّنْبِ وَأَنْ تَتَشَقَّقُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسَقٌ؛

گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده - مگر آن که (به موقع به آن حیوان برسید و) آن را سر ببرید - و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛ و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است.

۲. قسمت پایانی آیه مورد بحث به قرار زیر است:

فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

اما آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگر نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند؛) خداوند آمرزنده و مهربان است.

توجه به این نکته، بسیاری از شبهات و اشکالاتی که پیرامون آیات قرآن مجید مطرح می‌گردد را حل می‌کند.

سؤال دیگر: در بحثهای قبل گفته شد که آیه سوم سوره مائده، آخرین آیه‌ای بود که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گشت و با نزول این آیه، دین کامل شد و مجموعه مقررات و قوانین لازم بطور کامل بر پیامبر نازل گشت؛ اگر چنین است پس چرا پس از آیه مورد بحث و در ذیل همان آیه، حکم «اضطرار و ضرورت» مطرح شده است؟ اگر آیه اکمال دین، آخرین آیه است و خبر از اکمال دین و مقررات و قوانین آن می‌دهد، پس این قانون جدید چیست که پس از آن نازل شده است؟

پاسخ: از این اشکال به دو صورت می‌توان پاسخ گفت:

جواب اول: این که مسأله اضطرار در قحطی یا گرسنگی، که در ذیل آیه مورد بحث آمده حکم تازه و جدیدی نیست؛ بلکه یک حکم تأکیدی است. زیرا این حکم قبل از نزول آیه فوق، در سه آیه قرآن آمده است:

الف - در آیه ۱۴۵ سوره انعام، که یک سوره مکی است، می‌خوانیم:

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بگو: در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی‌یابم؛ بجز این که مردار باشد، یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته، یا گوشت خوک که اینها پلیدند، یا حیوانی که به گناه، هنگام سر بردن، نام غیر خدا (نام بتها) بر آن برده شده است. اما کسی که مضطر (به خوردن این محرمات) شود، بی آن که خواهان لذت باشد و یا زیاده روی کند (گناهی بر او نیست)؛ زیرا پروردگارت، آمرزنده و مهربان است».

همانگونه که ملاحظه می‌کنید در این آیه شریفه، که در مکه و قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه نازل گشته، حکم اضطرار آمده است.

ب - در آیه ۱۱۵ سوره نحل، که قسمتی از آن در مکه و قسمتی از آن در مدینه

نازل شده، چنین آمده است:

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

خداوند، تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را با نام غیر خدا سر بریده‌اند، بر شما حرام کرده است؛ اما کسانی که ناچار شوند، در حالی که تجاوز و تعدی از حد ننمایند، (خدا آنها را می‌بخشد؛ چرا که) خدا آمرزنده و مهربان است.

در آیه شریفه فوق، که قبل از آیه مورد بحث نازل گشته، نیز حکم اضطرار آمده است. ج - در آیه ۱۷۳ سوره بقره، که در اوائل هجرت در مدینه بر پیامبر ﷺ نازل شد، نیز حکم اضطرار آمده است؛ و از آنجا که این آیه، شبیه آیه قبل است (البته با تفاوت اندکی) از تکرار آن صرف نظر می‌کنیم.

نتیجه این که، حکم اضطرار قبل از آیه مورد بحث در سه آیه قرآن آمده است،^۱ بنابراین آنچه در آیه مزبور آمده حکم جدیدی نیست و منافاتی با آیه اکمال دین ندارد و پس از آیه اکمال دین هیچ قانون جدیدی بر پیامبر اکرم ﷺ نازل نشد.

جواب دوم: آیات قرآن مجید به ترتیب نزول جمع آوری نشده است بلکه طبق دستور پیامبر اسلام ﷺ به سبک خاصی تدوین شده است، به عنوان مثال آیه ۶۷ سوره مائده: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» به یقین قبل از آیه مورد بحث (آیه سوم سوره مائده) نازل شده است، ولی به هنگام تدوین پس از آن ثبت گردیده است؛ بنابراین، مانعی ندارد که حکم اضطرار هم قبل از آیه اکمال دین نازل شده باشد، ولی به هنگام تدوین، پس از آن آیه شریفه ثبت گردیده باشد.

۱. مضمون آیات چهار گانه اضطرار این است که انسان در مقام ضرورت و اضطرار و برای حفظ جان یا سلامتی خویش می‌تواند فقط به اندازه نیاز، نه بیشتر، از گوشت‌های ممنوعه استفاده کند؛ البته این حکم در عصر و زمان ما مصداق کمی دارد، ولی در سفرهای خارجی و در کشورهایی که ذبح شرعی یافت نمی‌شود، تحقق پیدا می‌کند؛ بنابراین، کسانی که به آن کشورها سفر می‌کنند، اگر اصلاً گوشت و مواد پروتئینی استفاده نکنند و سلامتی آنها تهدید شود، مجاز هستند از باب اضطرار و ضرورت، بقدری که این خطر برطرف شود از آن نوع گوشتها استفاد کنند. تأکید می‌کنیم که فقط به اندازه رفع اضطرار و ضرورت.

راه دوم: تفسیر آیه در سایه روایات

احادیث و روایاتی که در شأن نزول این آیه شریفه وارد شده، فراوان است. مرحوم علامه امینی «رضوان الله علیه» در کتاب ارزشمند و بی نظیرش، *الغدیر*^۱، به صورت گسترده‌ای پیرامون واقعه غدیر بحث کرده است. وی حدیث غدیر را، در این کتاب تحقیقی، از یکصد و ده نفر از صحابه پیامبر نقل می‌کند؛ علاوه بر این، از هشتاد نفر از «تابعین»^۲ نیز حدیث ارزشمند غدیر را نقل می‌کند؛ نویسنده توانمند *الغدیر* احادیث مربوط به این حادثه بزرگ و کم نظیر را از سیصد و شصت کتاب مختلف نقل کرده است؛ کتابهایی که قسمتی از آن، از اهل سنت و قسمتی دیگر، از شیعه است؛ اما نکته قابل توجه این که تمام روایات مربوط به حادثه پر شکوه غدیر مربوط به بحث ما نمی‌شود، بلکه تنها روایاتی که درباره نزول این آیه شریفه بحث می‌کند مرتبط با بحث ماست و اتفاقاً تعداد چنین روایاتی نیز کم نیست و تنها محقق بزرگ علامه امینی در کتاب فوق شانزده روایت در این زمینه نقل کرده است.^۳

به برخی از این روایات توجه کنید:

۱- سیوطی، که از علمای اهل سنت است و در کشور مصر می‌زیسته و در نزد اهل سنت انسان معتبری محسوب می‌شود، روایت زیر را در کتاب خویش نقل کرده است:

«ابو سعید خدری می‌گوید:

لَمَّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ فَنَادَى لَهُ بِأُولِيَّاهُ، هَبَطَ جِبْرِئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»

۱. هر چند در موضوع کتاب *الغدیر*، کتابهای دیگری، نظیر *عقبات الانوار*، *المراجعات*، *احقاق الحق* و مانند آن نوشته شده است، ولی این کتابها به پای *الغدیر* نمی‌رسد؛ چون مرحوم علامه، دقیقتر و منظم‌تر بحث کرده است.

۲. تفاوت «صحابه» و «تابعین» در این است که صحابه به زیارت پیامبر اکرم ﷺ نائل شده‌اند و در زمان حیات آن حضرت می‌زیستند، ولی تابعین موفق به زیارت پیامبر ﷺ نشده و در زمان حیات حضرت تش نمی‌زیستند، بلکه در عصر صحابه زندگی می‌کردند.

۳. *الغدیر فی الکتاب والسنة والادب*، جلد ۱، صفحه ۲۳۰.

هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ در روز غدیر خم، حضرت علی (ع) را به جانشینی خود منصوب کرد و ولایت او را بر مؤمنین اعلام کرد، جبرئیل نازل شد و آیه فوق را برای پیامبر آورد.^۱

طبق این روایت، که از خود اهل سنت نقل شده، منظور از «اليوم» روز غدیر خم است و آیه مورد بحث در مورد ولایت و خلافت امیر مؤمنان (ع) نازل شده است.

۲- همان دانشمند سنی روایت دیگری را از ابو هریره، که راوی مورد قبولی در نزد اهل سنت است، نقل می‌کند. طبق این روایت ابو هریره می‌گوید:

لَمَّا كَانَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ وَهُوَ يَوْمُ ثَمَانِي عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»^۲

هنگامی که روز عید غدیر، که روز هجدهم ذی الحجه است، فرا رسید، پیامبر ﷺ فرمود: «هر کسی که من مولای او هستم، این علی (یعنی علی بن ابی طالب، نه علی دیگر) مولای اوست» سپس آیه اکمال دین نازل شد.

این روایت نیز به روشنی بر آنچه که مورد بحث است دلالت دارد.

۳- خطیب بغدادی، یکی دیگر از علمای اهل سنت که در قرن پنجم می‌زیسته^۳ است، در کتاب خویش، تاریخ بغداد، به نقل از ابو هریره، چنین روایت می‌کند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانٍ عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كَتَبَ لَهُ صِيَامُ سِتِّينَ شَهْرًا» وَهُوَ يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: «أَكْمَلْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ» قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ،

۱. الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۵۹.

۲. الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۵۹.

۳. در قرن پنجم هجری عنایت خاصی نسبت به احادیث غدیر بوده است، بدین جهت در آن قرن کتابهای متعددی در این زمینه، تألیف شد.

فَعَلِيٍّ مَوْلَاهُ» فَقَالَ عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ
أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَايَ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِينَكُمْ...»^۱

پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد، معادل روزه شصت ماه برایش ثواب می نویسد»^۲ و این روز مصادف با روز غدیر خم است که پیامبر ﷺ دست علی بن ابی طالب را گرفت و سپس از مردم پرسید: «آیا من پیامبر، نسبت به مؤمنان و مسلمانان از خودشان اولی نیستم؟» همه در جواب گفتند: بله، پیامبر ﷺ (پس از این که این اقرار را از مسلمانان گرفت) فرمود: «هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست.» عمر بن خطاب^۳ (برای عرض تبریک خدمت امیر المؤمنین ﷺ رسید و) گفت: ای فرزند ابو طالب! این فضیلت و مقام بر تو مبارک باشد، تو مولی و سرپرست من و تمام مسلمانان گشتی، سپس خداوند آیه شریفه «الیوم اکملت لکم دینکم...» را نازل کرد.

۴- حاکم حسکانی، که او نیز از دانشمندان اهل سنت در قرن پنجم است، روایات صریح و روشنی در این زمینه در کتابش آورده، که جهت اختصار از نقل آن روایات صرف نظر می شود.^۴

۵- حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی ﷺ» از صحابی معروف پیامبر، ابو سعید خدری، نقل کرده که پیامبر ﷺ در غدیر خم علی ﷺ را به عنوان ولی و خلیفه به مردم معرفی کرد، هنوز مردم متفرق نشده بودند که آیه

۱. تاریخ بغداد، جلد ۸، صفحه ۲۹۰.

۲. روشن است که چون روزه روز هجدهم ذیحجه برای شکرانه ولایت است اینقدر فضیلت دارد و باروزه شصت ماه برابری می کند. و این خود نشانه دیگری بر حادثه مهمی است که در غدیر رخ داد و گرنه بسیار بعید به نظر می رسد که چنین ثواب بزرگی برای روزه آن روز ذکر شود.

۳. بسیار عجیب است که خود عمر بن خطاب، پایه گذار انحراف از مسیر ولایت، از کلمه ولی در داستان غدیر، معنای سرپرستی و رهبری را فهمید؛ چون می گوید: «تو امروز ولی من و همه مسلمانان گشتی» و گرنه دوستی علی و عمر و سایر مسلمانان که چیز تازه ای نبوده است، ولی پیروان عمر در اعصار مختلف و دانشمندانی که قطعاً از عمر با سوادترند، بر اثر تعصب و لجاجت به شکل دیگری تفسیر کرده اند!

۴. شواهد التنزیل، جلد اول، صفحه ۱۵۷.

«الیوم اکملت لکم دینکم...» نازل شد، در این موقع پیامبر ﷺ فرمود:

اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِثْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ
بِالْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ
وَ اَلِ مَنْ وَاَلَاهُ وَ عَادِ مَنْ غَاذَاهُ وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ^۱

الله اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من
و ولایت علی علیه السلام بعد از من، سپس فرمودند: هر کس من مولای اویم، علی علیه السلام
مولای او است، خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار، و آن کس
که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند، یاری اش کن و هر کس
دست از یاری اش بردارد، دست از او بردار.

نتیجه این که، از روایاتی که ذکر شد و روایات فراوانی که جهت رعایت
اختصار ذکر نشد به روشنی استفاده می شود که آیه شریفه اکمال دین پیرامون
حادثه غدیر نازل شده و گواه واضح و روشنی بر امامت و ولایت و خلافت امیر
مؤمنان علیه السلام است.

سخنی عجیب از «آلوسی»

علیرغم قرائن آشکاری که در آیه شریفه وجود دارد (که شرح آن گذشت) و
روایات متعددی که از شیعه و اهل سنت نقل شده است، برخی بر اثر تعصب و
لجاجت چشم بر روی همه اینها بسته و آیه شریفه را طبق میل خویش تفسیر کرده
و از بحث منطقی خارج شده اند. از جمله این دانشمندان، آلوسی، مفسر معروف
اهل سنت و نویسنده تفسیر مشروح و بزرگ روح المعانی است. او در شرح و
تفسیر آیه ۶۷ سوره مائده، وقتی به جریان غدیر می رسد، می گوید:

این جریر طبری، از مورخان معروف اهل سنت، دو جلد کتاب پیرامون احادیث
غدیر نوشته است، سپس (برای این که به راحتی از کنار این کتاب رد شود، بدون
بحث و بررسی پیرامون روایات این کتاب) می گوید: این دو کتاب احادیث صحیح

۱. تفسیر نمونه، جلد ۴، صفحه ۲۶۶.

و ضعیف را با هم مخلوط کرده است! سپس از ابن عساکر نقل می‌کند که وی احادیث فراوانی در مورد خطبه و حادثه غدیر نقل کرده است، ولی ما تنها احادیثی را از او می‌پذیریم که از خلافت علی سخن نگوید!^۱

این سخن هر انسان منصفی را در اعجاب و حیرت فرو می‌برد. آیا ما می‌توانیم به بهانه این که در کتابی احادیث ضعیف و غیر معتبر وجود دارد، تمام آن کتاب را مردود بدانیم؟

آیا در کتابهای معتبر اهل سنت احادیث ضعیف وجود ندارد؟ آیا شما با این بهانه دست از آن کتابها می‌شوید؟ انصافاً که این، سخن خنده داری است. ولی بدتر از آن سخن، سخنی است که در مورد روایات ابن عساکر می‌زند. که این سخن نهایت عناد و دشمنی او را با حق و حقیقت و اهل بیت پیامبر ﷺ می‌رساند. در کدام نقطه دنیا این سخن پذیرفتنی است که کسی بگوید: من آنچه با میل و هوای نفسم سازگار باشد می‌پذیرم و غیر آن را نمی‌پذیرم!

آیا چنین سخنی از یک انسان عادی پذیرفته است؟! از دانشمندی مانند آلوسی چطور؟! خوانندگان عزیز! شاید با کمال تعجب از خود بپرسید که فردی مانند آلوسی، چگونه سخنانی این قدر بی اساس گفته است؟ ولی در پاسخ باید گفت: هر کس بخواهد قضاوتی کند و خود را از پیشداوریهایش حفظ نکند، ممکن است چنین سرنوشتی پیدا کند!

پیام‌های آیه

۱. ولایت نا امیدکننده دشمنان

اگر می‌خواهید دشمنان شما در هر زمان مأیوس و ناامید شوند به ولایت چنگ بزنید و آن را زنده نگهدارید؛ زیرا همان طور که آن روز، طرح ولایت باعث یأس

۱. روح المعانی، جلد ۶، صفحه ۱۹۵.

دشمنان گردید، امروز نیز زنده نگه داشتن و چنگ زدن به آن، باعث ناامیدی منافقان و دشمنان خواهد شد.

امروز باید همه متوجّه امام غائب از نظرها و حاضر در دلها، حضرت حجّة بن الحسن العسکری، عجل الله تعالی فرجه الشریف، باشیم و بر حول محور او بچرخیم؛ زیرا ولایت آن حضرت بهترین حلقه اتصال تمام شیعیان با سلیقه‌های مختلف است؛ بنابراین، زنده بودن ولایت، نوید بخش وحدت و اتحاد و یکپارچگی است و این، آغاز خوشبختی و برق امید رهایی است، همانگونه که اختلاف و پراکندگی منشأ بدبختی و انحطاط می‌باشد.

اگر کشورهای پراکنده اسلامی تنها به همین اصل اساسی عمل می‌کردند و دست در دست یکدیگر می‌دادند و متحد و یکپارچه می‌شدند، داستان اسفبار فلسطین هر از چند گاهی تکرار نمی‌شد و آن مسلمانان مظلوم در مقابل چشم جهانیان پرپر نمی‌گشتند. بنابراین، تنها راه یأس و ناامیدی کفّار تمسّک به ولایت است.

۲. اتمام دین و اکمال نعمت در سایه ولایت

همان طور که از آیه استفاده شد، اکمال نعمت و اتمام دین در آن روز، در سایه ولایت تحقّق یافت؛ امروز هم اتمام نعمت، چه نعمتهای مادی و چه نعمتهای معنوی، و اکمال دین، در تمام ابعاد و شاخه‌هایش، در سایه ولایت است. بدون ولایت، هر چند به ظاهر دین عمل شود و پوسته اعمال و عبادات انجام شود، ولی بی شک به مرحله قبول و پذیرش درگاه الهی نمی‌رسد؛ بنابراین، اتمام نعمت و اکمال دین در هر عصر و زمانی در سایه تمسّک به ولایت عملی خواهد بود.

مباحث تکمیلی

۱. ولایت، اساسی ترین مسأله اسلام

در مورد اهمّیت ولایت روایات فراوانی وجود دارد؛ یک نمونه از آن را که از امام محمّد باقر علیه السلام نقل شده، جهت تکمیل بحث در اینجا می‌آوریم:

زراره از آن حضرت چنین نقل می‌کند:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ. قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ قَالَ ﷺ: أَلْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مُفْتَاَحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ ...

اسلام بر پنج پایه استوار است؛ نماز و زکات و روزه و حج و ولایت. زراره می‌گوید از امام پرسیدیم: کدامیک از این اصول پنجگانه مهم‌تر است؟ امام ﷺ فرمودند: ولایت از همه مهم‌تر است چون ولایت کلید رسیدن به آنهاست (و محتوای آن دستورات در ولایت تحقق پیدا می‌کند) و امام و والی، راهنمای مردم به سوی این اعمال است.^۱

دو نکته در این روایت قابل توجه و تعمق است:

الف - نخست این که این پنج مسأله بی جهت در کنار یکدیگر چیده نشده‌اند، بلکه رابطه‌ای با یکدیگر دارند.

نماز رابطه خلق با خالق است، بلکه بهترین زمان برای رابطه خلق و خالق هنگام نماز است.

زکات رابطه خلق با خلق است؛ نیازمندان، با اجرای قانون زکات، بوسیله ثروتمندان، بی نیاز می‌گردند و مشکلات اقتصادی آنها حل می‌شود.

روزه رابطه انسان با خویشتن است؛ با ایجاد این رابطه، انسان موفق می‌شود که با هوای نفس خویش مبارزه کند؛ بلکه روزه سمبل مبارزه با هوای نفس روزه است.

حج رابطه مجموع مسلمین با یکدیگر است تا با همفکری و تبادل نظر، مشکلات و گرفتاریهای جهان اسلام را حل کنند و مرهمی بر زخمهای مسلمانان بنهند.

و ولایت ضامن اجرای صحیح و تبیین کننده احکام این مسائل می‌باشد. بنابراین، پنج اصل اساسی فوق، تصادفاً در این حدیث در کنار هم جمع

۱. اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۳۰، کتاب الایمان والکفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۵.

نشده‌اند بلکه رابطه‌ای منطقی و معقول با یکدیگر دارند.

ب - دیگر این که چرا ولایت از چهار اصل دیگر مهم‌تر و افضل است؟ همانگونه که در خود روایت نیز آمده است، ولایت تحقّق بخش نماز و روزه و حج و زکات است و محتوای این عبادات و سایر عبادتها در سایه ولایت عملی می‌شود؛ یعنی، بدون ولایت و حاکمیت اسلام، این دستورات نقشی است بر کاغذ، و همانند نسخه طبیب است که بدون عمل به آن، شفای دردها حاصل نخواهد شد.

ولایت به معنای اجرای قانون اسلام توسط ائمه معصومین «علیهم السّلام» و جانشینان آنان می‌باشد؛ بنابراین، ولایتی از نماز و روزه و حج و زکات بالاتر است که نتیجه‌اش حکومت اسلامی باشد؛ ولایتی که از ولایت حضرت علی (علیه السلام) در غدیر خم نشأت گرفته باشد.

۲. ولایت دو سو دارد!

ولایت طبق تفسیری که گذشت دو سو دارد:

در یک سوی آن، ولیّ و امام و رهبر است که به هدایت خلق می‌پردازد و مسائل و مطالب گفتنی را به مردم می‌گوید و مسلمانها را در مقابل خطرات و توطئه‌ها هشیار و بیدار می‌کند و نظم را بر جامعه حاکم می‌کند و حقوق ستم‌دیدگان را احقاق می‌کند و حدود الهی را اجرا می‌نماید و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند.

و در سوی دیگر مردم هستند که باید سعی کنند گفتار و کردار و عقاید و افکارشان منطبق بر نظریّات و اندیشه‌های آن بزرگواران باشد و قدم جای قدم آنها بگذارند و گر نه نمی‌توان با تخلّف از دستورات آن بزرگواران و ارتکاب انواع خلافها و گناهان، باز هم مدّعی ولایت آن عزیزان شد.

جالب این که رئیس ساواک در یکی از بازجوئی‌هایی که از من داشت، می‌گفت:

«من به مولی علی علیه السلام عشق می ورزم و دم از حبّ او می زنم و ولایت او را در دل دارم، ولی اگر کسانی مخالف شاه باشند حاضرم یک میلیون نفر آنها را به رگبار ببندم!» آیا چنین کردار و افکاری با ولایت سازگار است، یا چنین ولایتی، ولایت دروغین است؟

آری، ولایت به معنای انطباق تمام اعمال و گفتار و افکار، بر عقاید و گفتار و اعمال معصومین علیهم السلام، می باشد.



آيات خلافت وزعامت مسلمين



آیه ولایت

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

«سورة مائدة، آیه ۵۵»

آیه ولایت

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

«سوره مائده، آیه ۵۵»

دور نمای بحث

سوره مائده مشتمل بر قسمت مهمی از آیات ولایت است؛ زیرا این سوره، همانگونه که گذشت، در اواخر عمر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده است. و از سوی دیگر مسأله ولایت و جانشینی هم به صورت طبیعی در اواخر عمر مطرح می‌شود، بدین جهت این سوره مشتمل بر آیات متعددی از آیات ولایت است. به هر حال، آیه شریفه فوق یکی دیگر از آیاتی است که به روشنی - با توضیحی که خواهد آمد - دلالت بر ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام دارد.

شرح و تفسیر

نشانه‌های ولی

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» می‌دانیم که کلمه إِنَّمَا در ادبیات عرب از الفاظ حصر شمرده شده است و معادل فارسی آن، کلمه «فقط» یا جمله «این

است و جز این نیست» می‌باشد؛ بنابراین، ولی و سرپرست شما مؤمنان، فقط سه دسته‌ای هستند که در آیه شریفه آمده است و غیر از این سه، هیچ کس ولی مؤمنان محسوب نمی‌شود؛ سه دسته مذکور عبارتند از:

۱- خداوند ۲- رسول خدا ﷺ ۳- «الَّذِينَ آمَنُوا؛ آنها که ایمان آورده‌اند» البتّه نه تمام مؤمنان؛ بلکه بعضی از آنها طبق شرائطی که در ادامه آیه آمده است.

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» - گروه سوم از اولیاء مؤمنان، مؤمنان هستند، اما نه همه مؤمنان؛ بلکه مؤمنانی که اولاً اقامه نماز می‌کنند و علاوه بر اقامه نماز، زکات می‌پردازند و ثالثاً زکات را در حال رکوع نماز به مستحقّ آن می‌دهند.

نتیجه این که، ولی و سرپرست شما مؤمنان فقط سه دسته هستند:

۱- خداوند ۲- پیامبر ﷺ ۳- آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

سؤال: «الَّذِينَ آمَنُوا» در این آیه کیست؟ و «ولی» به چه معناست؟

آیه شریفه فوق از دو جهت ابهام دارد؛ نخست این که منظور از «ولی» در این آیه چیست؟ چون می‌دانیم که «ولی» معانی مختلفی دارد، بدین جهت باید مشخص کنیم که معنای آن در اینجا چیست؟
دیگر این که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» با آن قیود سه گانه چه کسی می‌باشد؟ آیا شخص خاصّی منظور آیه است، یا هر کسی که دارای این اوصاف سه گانه گردد مشمول آیه است؟

پاسخ: برای روشن شدن جواب این سؤالات از همان دو راهی که در آیات قبل بهره گرفتیم، استفاده می‌کنیم و سپس پاسخ برخی سؤالات دیگر و بهانه جوئیهای افراد متعصّب - که تعصّب مانع از فهم حق و حقیقت برای آنها گشته است - را بیان خواهیم کرد.

راه اول: تفسیر آیه با قطع نظر از احادیث

ابتدا به تبیین و تشریح کلمه «ولی» می‌پردازیم؛ زیرا اگر معنای این کلمه روشن شود، بسیاری از مسائل حل خواهد شد. برخی از مفسران اهل سنت برای دور کردن مخاطبان خویش از معنای روشن آیه، معانی بسیاری، بیست و هفت معنی^۱ برای ولی ذکر کرده‌اند، تا بگویند این کلمه لفظ مشترکی است که معانی مختلفی دارد و ما نمی‌دانیم که خداوند در این آیه کدامیک از آن معانی را اراده کرده است؛ پس آیه مبهم است و دلالت بر چیزی ندارد!

ولی هنگامی که به لغت مراجعه می‌کنیم و کلمات و نظریات متخصصین لغت را مطالعه می‌نمائیم، مشاهده می‌کنیم که آنان بیش از دو تا سه معنی برای کلمه «ولی» نگفته‌اند. بنابراین بقیه معانی، همه، به این سه معنی باز می‌گردد! این سه معنی عبارتند از:

- ۱- «ولی» به معنای یار و یاور و ناصر، و ولایت به معنای نصرت و یاری است.
- ۲- معنی دومی که برای ولایت گفته‌اند، سرپرستی و صاحب اختیار بودن است، بنابراین «ولی» سرپرست و صاحب اختیار است.
- ۳- سومین معنای «ولی» دوست و رفیق است؛ هر چند انسان را نصرت و یاری نکند. ولی از آنجا که دوست در عالم رفاقت، غالباً به یاری انسان می‌شتابد، معنای سوم نیز به معنای اول باز می‌گردد؛ بنابراین، از نظر دانشمندان لغت «ولی» دارای دو معنای عمده است و بقیه معانی به این دو باز می‌گردد.

«ولی» در استعمالات قرآن

اکنون به قرآن باز می‌گردیم و موارد استعمال این کلمه را در این کتاب عزیز بررسی می‌نمائیم.

کلمه «ولی» و «اولیاء» نزدیک به هفتاد بار در قرآن مجید استعمال شده و در

۱. مرحوم علامه امینی در اثر گرانسنگ خویش، *الغدیر*، جلد ۱، صفحه ۳۶۲، این احتمالات بیست و هفتگانه را نقل کرده است.

معانی مختلفی به کار رفته است.

۱- در بعضی از آیات به معنای «یار» و «یاور» و «ناصر» استعمال شده است؛ مثل آیه شریفه ۱۰۷ سوره بقره، که خداوند می فرماید:

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

و جز خدا، ولی و یآوری برای شما نیست.

ولی در این آیه به معنای ناصر و یاور آمده است.

۲- «ولی» در برخی از آیات به معنای «معبود» است، آیه ۲۵۷ سوره بقره از جمله این آیات است:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا ... وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاَهُمُ الطَّاغُوتُ

خداوند، معبود کسانی است که ایمان آورده اند... (اما) کسانی که کافر شدند، معبود آنها طاغوتها هستند.

ولی در این آیه به معنای معبود است، معبود مؤمنین خدا و معبود کفار طاغوتها، شیاطین و هوای نفس آنهاست.

۳- این کلمه در قرآن مجید به معنای «هادی» و «راهنما» نیز آمده است، در آیه ۱۷ سوره کهف می خوانیم:

وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا

و هر کس را (خدا) گمراه نماید، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت.

در این آیه شریفه، همانطور که مشاهده می کنید، کلمه «ولی» به معنای هادی و راهنما آمده است.

۴- در بسیاری از آیاتی که مشتمل بر این کلمه است، «ولی» به معنای سرپرست و صاحب اختیار است؛ به نمونه هایی از این آیات توجه کنید:

الف - در آیه شریفه ۲۸ سوره شوری می خوانیم:

وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ

آیه ولایت او کسی است که باران سودمند را پس از آن که مایوس شدند نازل می‌کند و رحمت خویش را می‌گستراند؛ و او ولیّ (و سرپرست) و ستوده است.

ولیّ، در این آیه به معنای سرپرست و صاحب اختیار است.
البته ولایت در این آیه شریفه ولایت تکوینیّه است.
ب- در آیه شریفه ۳۳ سوره اسراء، که در مورد ولایت تشریعی بحث می‌کند، آمده است:

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا

و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ و سرپرست او سلطه و حق قصاص قرار دادیم.

ولیّ، در این آیه به معنای سرپرست و صاحب اختیار بکار رفته است؛ زیرا حق قصاص برای دوست مقتول ثابت نیست، بلکه برای وارث و ولیّ او ثابت است.
ج- در طولانی ترین آیه قرآن مجید، آیه ۲۸۲ سوره بقره، که در مورد نوشتن سند^۱ به هنگام پرداخت قرض الحسنه می‌باشد، می‌خوانیم:

فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ

(اگر کسی که حق بر ذمه اوست توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولیّ و سرپرست او (به جای او)، با رعایت عدالت، املا کند.

در این آیه شریفه نیز ولیّ به معنای سرپرست و صاحب اختیار آمده است.
د- در آیه شریفه ۳۴ سوره انفال می‌خوانیم:

وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أُولِئَاؤُهُ إِلَّا الْفٰتِنٰوْنَ

... و حال آن که از (عبادت موّخدان در کنار) مسجد الحرام جلوگیری می‌کنند در حالی که سرپرست و ولیّ آن نیستند؟! سرپرست آن، فقط پرهیزکارانند.

۱. با این که طولانی ترین آیه قرآن پیرامون نوشتن سند دین و قرض الحسنه است، ولی متأسفانه این حکم در بین مسلمانان ترک شده و بر اثر ترک این سنت، گرفتاریها و مشکلات فراوانی به بار آمده است.

ولی، در این آیه به معنای سرپرست است و الا روشن است که کفار و مشرکان هیچ‌گونه دوستی با چنین مکان مقدّسی ندارند!

هـ - در آیه پنجم سوره مریم نیز می‌خوانیم:

فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ

(خدایا!) تو از نزد خود جانشینی به من ببخش (و فرزندی به من عنایت کن) که وارث من و دودمان یعقوب باشد.

روشن است که ورثه پس از مرگ ولی و سرپرست، وارث اموال او هستند، نه این که تنها دوست و یار و یاور او باشند.

نتیجه این که کلمه ولی در آیات قرآن در معانی مختلفی استعمال شده است؛ ولی در اکثر موارد به معنای سرپرست و صاحب اختیار است.

منظور از ولی در آیه مورد بحث

با توجه به آنچه گذشت، منظور از ولی در آیه مورد بحث، آیه ولایت، چیست؟ آیا ولی در این آیه به معنای دوست و یار و یاور است؟

این که بر خلاف اکثر موارد استعمال این کلمه در سراسر قرآن مجید است. پس انصاف این است که «ولی» در این آیه به معنای سرپرست و صاحب اختیار است؛ نه به معنای دوست و یار و یاور؛ زیرا:

اولاً: «انّما» که در صدر آیه آمده دلیل بر حصر است. یعنی فقط این سه دسته ولی مؤمنان هستند، نه غیر آنها؛ در حالی که اگر ولی به معنای دوست باشد حصر معنی نخواهد داشت، زیرا در این صورت واضح است که غیر از سه گروه فوق کسان دیگری هم یار و یاور مؤمنان هستند، علاوه بر این که اگر ولی به معنای یار و یاور باشد این همه قید برای «الَّذین آمنوا» لازم نبود، که در حال اقامه نماز زکات بدهند. زیرا همه مؤمنان، حتّی در غیر حال نماز و بلکه حتّی مؤمن بی نماز، می‌تواند یار و یاور برادر مسلمان خویش باشد؛ بنابراین، از کلمه «انّما» که دلالت بر حصر می‌کند و قیود متعدّدی که در مورد «الَّذین آمنوا» آمده است، استفاده

می شود که ولایت در آیه شریفه به معنای دوستی و نصرت نیست؛ بلکه به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن است. خداوند و پیامبر و مؤمنین (با آن شرایطی که در آیه آمده) ولیّ و صاحب اختیار و سرپرست شما می باشند.

ثانیاً: آیه ۵۶ سوره مائده، که بعد از آیه مورد بحث آمده است، بهترین قرینه و دلیل بر مدّعی ماست؛ خداوند متعال در این آیه می فرماید:

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

وکسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، (پیروزند؛ زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است.

حزب به معنای جمعیت متشکل است، پیروزی یک حزب به معنای غلبه و پیروزی آنها در یک حرکت و جهش اجتماعی است؛ بنابراین، از این آیه شریفه که در ارتباط با آیه قبل و مورد بحث است و ظاهراً همزمان نازل شده اند، استفاده می شود که ولایت مطرح شده در آیه مذکور یک ولایت سیاسی و حکومتی است. بنابراین، معنای آیه چنین می شود: «کسی که حکومت خدا و پیامبر و حکومت الذین آمنوا... را بپذیرد، چنین حزب و جمعیتی پیروز است.»

نتیجه این که، با تفکّر و تعمّق در کلمه کلمه و جمله جمله آیه ولایت و با صرف نظر از روایات فراوانی که در تفسیر آیه وارد شده است، معلوم شد که ولیّ در این آیه به معنای امام و پیشوا و سرپرست است و هر کس حکومت خدا و رسول و «الذین آمنوا» را با آن شرایطی که در آیه آمده بپذیرد پیروز و منصور خواهد بود.

مصدق «الذین آمنوا... را کعبون» کیست؟

از مجموع اباحت گذشته معنای «انّما» و «ولیّ» روشن شد، ولی هنوز ابهام آیه کاملاً برطرف نشده است؛ زیرا از بحثهای گذشته معلوم نشد که مراد از «والذین آمنوا... را کعبون» کیست؟

برای پاسخ به این سؤال باید بدانیم که در میان راویان، مفسران، دانشمندان و علماء شیعه و اهل سنت، هیچ کس، جز «علی» را مصداقی برای آیه ذکر نکرده است.

بنابراین، اجماع و اتفاق همه علماء مسلمان بر این است که بجز علی هیچ کسی مصداق آیه شریفه نیست. از سوی دیگر، برای جمله «والذین آمنوا...» لا اقل یک مصداق وجود داشته است، پس حتماً آن نفر، جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده است. نتیجه کل مباحث گذشته، منهای روایات و احادیث و نظریات مفسران، سه مطلب شد:

- ۱- این که، «انما» کلمه حصر است و ولایت را در سه طایفه منحصر می‌کند.
- ۲- این که ولایت در این آیه شریفه، همانند اکثر موارد استعمال آن در قرآن، به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن است.
- ۳- این که مصداق «الذین آمنوا...» بدون شک وجود مقدس علی بن ابی طالب علیه السلام است.

راه دوم: تفسیر آیه با توجه به احادیث

مرحوم محدث بحرانی در غایة المرام ۲۴ حدیث از منابع اهل سنت و ۱۹ روایت از منابع و مصادر شیعه نقل کرده است، که مجموعاً ۴۳ حدیث می‌شود. بنابراین، روایاتی که پیرامون این آیه وارد شده متواتر است.^۱

علاوه بر این، علامه امینی در کتاب بی نظیرش، الغدير، از بیست منبع معروف اهل سنت روایاتی پیرامون آیه شریفه محل بحث نقل می‌کند؛ منابع معروفی چون تفسیر طبری، تفسیر اسباب النزول، تفسیر فخر رازی، تذکره سبط ابن جوزی و الصواعق ابن حجر و نور الابصار شبلنجی و تفسیر ابن کثیر و مانند آن که از اعتبار خاصی در نزد اهل سنت برخوردار است. راویان این احادیث ده نفر از صحابه معروف، به شرح زیر، می‌باشند:

۱. ابن عباس ۲. عمار یاسر ۳. جابر بن عبدالله الانصاری ۴. ابوذر غفاری که مشروح ترین و متقن ترین روایت را در این زمینه نقل کرده است ۵. انس بن مالک

۱. هرگاه روایات وارده در مسئله‌ای، بقدری زیاد باشد که انسان یقین به مضمون آن پیدا کند به چنین روایاتی، روایات «متواتر» می‌گویند و نیازی به بررسی سند چنین روایاتی نیست.

۶. عبدالله بن سلام ۷. سلمة بن كهيل ۸. عبدالله بن غالب ۹. عقبه بن حكيم
۱۰. عبدالله بن أبي.

علاوه بر این که از شخص حضرت علی علیه السلام نیز روایاتی در شأن نزول آیه شریفه نقل شده و آن حضرت بارها به این آیه استدلال کرده است.

مضمون روایات فوق چنین است: روزی حضرت علی علیه السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله مشغول نماز بود، نیازمندی وارد مسجد شد، و تقاضای خویش را مطرح کرد، کسی چیزی به او نداد! حضرت علی علیه السلام که در آن هنگام در حال رکوع بود با دست به آن نیازمند اشاره کرد، او آمد و انگشتر را از انگشت مبارک آن حضرت بیرون آورد و از مسجد رفت؛ در این هنگام آیه شریفه مورد بحث بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.

مطلب مذکور مضمون بیش از چهل روایتی است که پیرامون آیه شریفه فوق نازل شده است؛ ما در اینجا به ذکر سه روایت از روایات چهل گانه فوق اکتفا می‌کنیم و این روایات را مخصوصاً از تفسیر فخر رازی نقل می‌کنیم:

۱- رَوَى عَطَا عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ...^۲

شخصی به نام عطاء از ابن عباس، صحابی معروف و مفسر قرآن، نقل می‌کند که او فرموده است: آیه ولایت در شأن علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده است.

۲- روى ان عبدالله بن سلام قال: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، قُلْتُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ

أَنَا رَأَيْتُ عَلِيًّا تَصَدَّقَ بِخَاتَمِهِ عَلَى مُحْتَاجٍ وَهُوَ رَاكِعٌ فَخَنُّ نَتَوَلَّاهُ^۳

روایت شده است که عبدالله بن سلام گفت: هنگامی که آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ الله...» نازل شد، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: هنگامی که علی انگشترش را به شخص نیازمندی صدقه داد من آنجا حاضر بودم و این صحنه را با چشم خود دیدم (حال با توجه به نزول این آیه درباره ولایت او) من ولایت ایشان را می‌پذیرم.

۱. وضع اقتصادی مسلمانان در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، مناسب نبود و غالب مسلمانان در عسرت و سختی بسر می‌بردند و حتی برای ضروریات اولیه زندگانی خویش مشکل داشتند.

۲ و ۳. التفسیر الکبیر، جلد ۱۲، صفحه ۲۶.

۳- سومین روایت، که مهمترین و جامع ترین روایت در این موضوع محسوب می شود، از ابوذر غفاری نقل شده است. روایت مذکور را فخر رازی به نقل از ابوذر چنین مطرح می کند:

قال: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمًا صَلَاةَ الظُّهْرِ، فَسَأَلَ سَائِلٌ فِي الْمَسْجِدِ فَلَمْ يُعْطِهِ أَحَدٌ فَرَفَعَ السَّائِلُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنِّي سَأَلْتُ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ فَمَا أُعْطَانِي أَحَدٌ شَيْئًا!» وَعَلَيَّ كَنَانٌ رَاكِعًا، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ بِخِصْرِهِ الْيُمْنِيِّ وَكَانَ فِيهَا خَاتَمٌ فَأَقْبَلَ السَّائِلُ حَتَّى أَخَذَ الْخَاتَمَ بِمَرَأَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ ﷺ: «اللَّهُمَّ إِنَّ أَخِي مُوسَى سَأَلَكَ فَقَالَ: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَاخْلُلْ عَقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي، وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي، أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» فَأَنْزَلْتَ قُرْآنًا نَاطِقًا: «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا»^۱ وَاللَّهُمَّ وَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ وَصَفِيكَ فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، عَلِيًّا، أَشَدُّ بِهِ ظَهْرِي. قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَوَ اللَّهُ مَا أَتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الْكَلِمَةَ حَتَّى نَزَلَ جِبْرِئِيلُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ: اقْرَأْ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...»

ابوذر می گوید: روزی همراه، با پیامبر اسلام ﷺ نماز ظهر را به جماعت اقامه کردیم، پس (از نماز) نیازمندی تقاضای کمک کرد، (بر اثر فقری که بر غالب مسلمانان حاکم بود) کسی از حاضران کمکی به او نکرد، سائل (که از دریافت کمک نا امید شده بود) دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: خدایا! تو شاهد باش که در مسجد پیامبر اسلام ﷺ تقاضای کمک کردم، کسی کمکم نکرد! علی علیه السلام که در آن هنگام مشغول نماز (مستحبی و نافله) بود با انگشت خِصْر (یعنی انگشت کوچک دست راستش، که انگشتی در آن بود) به آن نیازمند اشاره کرد! شخص نیازمند به سوی آن حضرت آمد و انگشت آن حضرت

۱. سورة طه، آیات ۲۵ تا ۳۲.

۲. سورة قصص، آیه ۳۵.

را در آورد و رفت. این صحنه در حضور و جلوی چشمان پیامبر ﷺ (و اصحاب) انجام شد. پیامبر ﷺ (پس از دیدن این صحنه زیبا و با شکوه، دست به آسمان بلند کرد و) فرمود: پروردگارا! برادرم موسی بن عمران از تو تقاضایی کرد و گفت: «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن، و کارم را برایم آسان گردان؛ و گره از زبانم بگشای؛ تا سخنان مرا بفهمند. و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را. با او پشتم را محکم گردان؛ و او را در کارم شریک ساز»، و تو (در مقام اجابت خواسته‌اش) در قرآن چنین فرمودی: «بزودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (ونیرومند) می‌کنیم؛ و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم.» پروردگارا! من محمد، پیامبر و برگزیده تو هستم، سینه‌ام را گشاده کن؛ و کارم را برایم آسان گردان؛ و وزیری از خاندانم؛ یعنی علی، برایم قرار ده، با او پشتم را محکم گردان.»

ابوذر در ادامه این حدیث بسیار زیبا می‌گوید: «به خدا قسم هنوز سخنان پیامبر ﷺ به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و آیه «اتما ولیکم الله و...» را بر پیامبر خواند!

فخر رازی پس از نقل این سه روایت می‌گوید: «مجموعه روایاتی که در این مسأله وارد شده، همین سه روایت است.»^۱

یادآوری دو نکته

۱- روایت ابوذر نشان می‌دهد که صدقه حضرت علی علیه السلام در حال نماز، تنها یک کمک معمولی به شخصی نیازمند نبوده است، بلکه باعث حفظ سُمعه و اُبَهِت مسجد النبی، کانون اسلام و مرکز صحابه و مسلمانان نیز شد؛ زیرا آن نیازمند از این که در مسجد النبی، آن مسجد پر آوازه و پر خاطره، به او کمکی نشده بود، به درگاه خدا شکایت کرد. بنابراین، صدقه آن حضرت در رکوع نماز، علاوه بر رفع نیاز آن انسان محتاج، موجب حفظ اعتبار و اُبَهِت مسجد النبی ﷺ و اصحاب پیامبر اکرم ﷺ نیز بود!

۱. التفسیر الکبیر، جلد ۱۲، صفحه ۲۶.

۲- ادّعی فخر رازی، مبنی بر این که مجموعه روایات موجود پیرامون آیه شریفه محلّ بحث، تنها سه روایت مذکور است، سخن بی اساسی است؛ زیرا همانطور که گذشت، بیش از چهل روایت در این زمینه وجود دارد و جالب این که بیشترین روایات از خود اهل سنت نقل شده است، ولی امان از تعصّب و لجاجت که وقتی دامنگیر انسان می گردد، باعث می شود که او سخنان غیر منتظره بگوید، هر چند دانشمندی چون فخر رازی باشد! علاوه بر این که اگر در مسأله ای، مانند آیه فوق، بیش از چهل روایت به ما رسیده باشد، می توان ادّعا کرد که چندین برابر آن، روایت وجود داشته که در طول تاریخ از بین رفته است؛ مخصوصاً در دوران سیاه و تاریک بنی امیه که رسماً با فضائل و مناقب اهل البیت (علیهم السلام) مخصوصاً آنچه مربوط به امیر مؤمنان (علیه السلام) بود، مبارزه می شد و کسی جرأت بیان و نشر فضائل آن حضرت را نداشت و چه بسا افرادی بودند که فضائلی از حضرت می دانستند و جرأت بیان آن را نداشتند و آن فضائل را با خود به گور بردند! جوّ خفقان و اختناق بقدری شدید بود که افرادی که فضائل اهل بیت را می گفتند تحت تعقیب قرار می گرفتند، بلکه اگر کسی نام فرزندش را علی می نهاد، نیز مورد مؤاخذه قرار می گرفت!

با این شرایط سخت اگر در مسأله ای ۴۰ روایت به ما برسد به جرأت می توان ادّعا کرد که چند برابر این مقدار روایت بوده که در طول تاریخ از بین رفته است! نتیجه این که، با توجّه به روایات فراوان، که در حدّ تواتر است و برخی از آنها به طور مفصّل مطرح شد، شکی باقی نمی ماند که آیه شریفه «انما ولیکم الله» در شأن حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شده و آن حضرت، پس از خداوند و پیامبرش، سرپرست مسلمانان و امام و رهبر و پیشوای آنهاست.

بهبانه ها و اشکالها!

علیرغم دلالت روشن آیه شریفه بر ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام)، برخی از دانشمندان اشکالها و ایرادهایی پیرامون دلالت آیه مطرح کرده اند که بسیاری از

این اشکالات، در لباس اشکال و پرسش، ولی در واقع بهانه جویی است!^۱
به نمونه‌های از این اشکالات توجه کنید:

اشکال اوّل: اِنَّمَا دلالت بر حصر ندارد!

همانطور که گذشت استدلال بر آیه فوق بر سه امر استوار بود؛ یکی این که کلمه «اِنَّمَا» در آیه شریفه دلالت بر حصر دارد و ولایت را به سه گروهی که در آیه آمده اختصاص می‌دهد. بنابراین، ولایت مورد بحث برای غیر آنها ثابت نیست. برخی از مفسران اهل سنت گفته‌اند: «اِنَّمَا» در آیه فوق دلالت بر حصر ندارد، چون در قرآن آیه دیگری نیز وجود دارد که کلمه «اِنَّمَا» در آن آمده و دلالت بر حصر ندارد و آن، آیه شریفه ۲۰ سوره حدید است، در این آیه می‌خوانیم:

إِغْلَمُوا اِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ ...

بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است...

«اِنَّمَا» در آیه فوق به معنای حصر نیست؛ زیرا می‌دانیم زندگی دنیا فقط آنچه در آیه آمده نیست، بلکه شامل لذت و عبادت و کار و فعالیت و تحصیل علم و امور دیگر هم می‌شود؛ بنابراین، همانگونه که «اِنَّمَا» در این آیه دلالت بر حصر نمی‌کند، در آیه ولایت نیز دلالت بر حصر نمی‌کند، پس استدلال به آن آیه ناقص است.

۱. البته شکی نیست که سؤال و پرسش دریچه علم و دانش و کلید فتح و حلّ مشکلات و مجهولات است؛ بدین جهت در دو آیه قرآن، بصورت مطلق دستور به پرسش و کنجکاوی داده شده است؛ خداوند در آیه ۴۳ سوره نحل و ۷ سوره انبیاء می‌فرماید:

«فاسْئَلُوا اهلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید!»

این آیه شریفه از هر جهت مطلق است، یعنی هر کسی، هر سؤالی داشته باشد، می‌تواند از اهل خبره آن بپرسد. در روایات هم، احادیث فراوانی در این مورد وارد شده است؛ ولی آنچه مهم است این که سؤال، به قصد فهم حقیقت و دریافت جواب باشد، نه از روی لجاجت و تعصب، مانند بسیاری از سؤالات بالا که از سوی دانشمندان اهل سنت، پیرامون آیه ولایت، مطرح شده است.

پاسخ: این اشکال، از جمله اشکالاتی است که در لباس اشکال و در واقع بهانه است؛ زیرا ما معتقدیم که:

اولاً: «انّما» در این آیه هم به معنای حصر است و دنیا از دید یک انسان مؤمن و عارف، حقیقتاً جز لهو و لعب و مانند آن نیست. شما گرفتار زرق و برق دنیا شده اید و خیال می کنید دنیا چیز دیگری هم هست، ولی اگر با چشم حقیقت بین نگاه کنید، حکومتها، مقامها، قصرها، کاخها، و همه مظاهر دنیا را بازیچه ای بیش نخواهید دید که دنیا پرستان بسان کودکان سرگرم آن هستند.

ثانیاً: بر فرض که در یک جا کلمه «انّما» در معنای حقیقی خود استعمال نشود، این، دلیل نمی شود که در موارد دیگر هم حمل بر معنای غیر حقیقی کنیم. نتیجه این که، بدون شک «انّما» در آیه شریفه دلالت بر حصر دارد و استدلال به آیه کامل است.

اشکال دوم: إعطاء خاتم فعل کثیر است!

دومین اشکالی که بیشتر شبیه به بهانه است و از سوی مفسّرین اهل سنّت مطرح شده، این که: قبول داریم آیه شریفه در شأن حضرت علی علیه السلام وارد شده است، ولی انجام این کار توسط علی بن ابی طالب در نماز «فعل کثیر» است و «فعل کثیر» باعث بطلان نماز می شود. آیا علی در نماز کاری می کند که باعث بطلان شود؟ پاسخ: جواب این بهانه نیز روشن است؛ زیرا:

اولاً: فعل کثیر، همانگونه که از اسمش پیداست، به انجام عمل زیادی گفته می شود که ارتباطی به نماز نداشته باشد و صورت نماز را بر هم می زند؛ مثل این که شخصی در وسط نماز، بر اثر شنیدن یک خبر خوشحال کننده، شروع به کف زدن کند و همراه آن به بالا و پایین بپرد و سوت و هورا بکشد. اما یک اشاره به سائل و محتاج، بگونه ای که حتی خود حضرت انگشترش را از دست خارج کند، بلکه شخص نیازمند خود این کار را کند، آیا «فعل کثیر» است؟!^۱

۱. زمخشری در تفسیر الکشاف، جلد ۱، صفحه ۶۴۹ اعتراف کرده که این کار فعل کثیر نبوده است.

چگونه چنین کاری فعل کثیر است در حالی که طبق روایات به نمازگزار اجازه داده شده که اگر به هنگام نماز بینی او خون آمد و وسیله شستشو در نزدیک او بود، بینی خود را آب بکشد و به نماز ادامه دهد؟! یا اگر حیوان خطرناکی در نزدیکی خود مشاهده کرد، آن را بکشد و به نماز خود ادامه دهد؟

آیا این افعال فعل کثیر نیست؛ ولی یک اشاره فعل کثیر است؟!

ثانیاً: این بهانه، نعوذ بالله، اشکالی و ایرادی به خداوند است! زیرا خداوند در آیه‌ای که در رابطه با این کار علی علیه السلام نازل شده، وی را ستایش می‌کند. اگر عمل آن حضرت باعث باطل شدن نماز او می‌شد، آیا خداوند در شأن او و به عنوان مدحش، آیه‌ای نازل می‌کرد؟

نتیجه این که، این اشکال هم بهانه‌ای بیش نیست و نتیجه تعصب و لجاجت است.

اشکال سوم: انگشت بسیار قیمتی بود!

طبق برخی از روایات انگشت فوق بسیار قیمتی و با ارزش بود، حتی به گفته بعضی، قیمت آن برابر با مالیات یک استان، مثل شامات، بوده است. آیا استفاده از چنین انگشت ارزشمندی، برای علی بن ابی طالب اسراف و حرام نبوده است؟

پاسخ: جواب این بهانه نیز روشن است؛ زیرا:

اولاً: در هیچ روایت معتبری مطلب فوق دیده نمی‌شود؛ بلکه ظاهراً انگشت مورد بحث یک انگشت معمولی و عادی بوده است؛ زیرا در آن زمان هنوز ایران و شامات و مانند آن فتح نشده بود و آن ثروتهای کلان به دست مسلمانان نرسیده بود، بلکه فتوحات مذکور پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله و در عصر خلفا رخ داد. علاوه بر این، علی علیه السلام که غذایش در اوج قدرت و خلافت یک نوع خورشت بیشتر نبود و غالباً به نان جوین اکتفا می‌کرد و لباسش معمولاً کرباس بود، چگونه امکان دارد از انگشتی چنان قیمتی استفاده کند؟

بنابراین، شکی نیست که آن روایت ضعیف را، که نه با سایر روایات این باب

هماهنگی دارد و نه زندگانی علی علیه السلام آن را تأیید می‌کند و نه با تاریخ می‌سازد، روی اغراض خاصی ساخته‌اند!

ثانیاً: چگونه امکان دارد علی علیه السلام انگشتی بسیار قیمتی داشته باشد، در حدّی که اسراف و حرام باشد و آن را صدقه دهد و خداوند او را مدح و ستایش کند؟! بنابراین، از این که آیه شریفه در مدح و تمجید چنین شخصی و چنان کاری نازل شده است می‌فهمیم این سخنان پایه و اساسی ندارد و بر اساس اهداف خاصی ساخته شده است.

اشکال چهارم: این کار با حضور قلب نمی‌سازد!

با توجه به حضور قلبی که علی علیه السلام به هنگام ذکر و یاد خدا بطور کلی، و به هنگام نماز بالخصوص داشت، که غرق در صفات جلال و جمال الهی می‌گشت و هیچ توجهی به غیر خدا نداشت، چگونه‌ای که عملیات جراحی و خارج نمودن پیکان تیر، که در حال عادی و غیر نماز بر علی علیه السلام سخت و دشوار بود، به هنگام نماز انجام شد^۱ و در زمانی که آن حضرت بسان عارفی دلسوخته فانی در خداوند شده بود و به هیچ چیز جز او توجه نداشت، پیکان تیر را خارج ساختند. با توجه به این حضور قلب فوق العاده، چگونه علی علیه السلام به هنگام نماز به سخنان سائل توجه کرد و در رکوع نماز به او کمک کرد؟! خلاصه این که، این مسئله با آن حضور قلب جامع و کامل علی علیه السلام در نماز سازگار نیست.

جواب: اولاً: سائل پس از ناامیدی از دریافت کمک، در راز و نیاز با خدا، شکوه و گله خویش را با نام خدا شروع کرد: «اللّهُمَّ اشهد...؛ خدایا تو شاهد باش» بنابراین، این نام خدا بود که توجه علی را به سوی سائل جلب کرد و این، منافاتی با حضور قلب و توجه به خداوند در نماز ندارد.

علاوه بر این، مگر مأموم در نماز جماعت صدای مکبر، یا امام را نمی‌شنود و از او تبعیت نمی‌کند؟ اگر نمی‌شنود، چگونه می‌تواند به همراه او نماز را اقامه کند؟!

۱. مشروح این جریان را با اسناد و مدارک آن در کتاب «۱۱۰ داستان از زندگانی امام علی علیه السلام» آورده‌ایم.

و اگر می شنود، پس در هیچ نماز جماعتی حضور قلب وجود ندارد؟!
ثانیاً: آیا شنیدن صدای سائل، با توجه به این که در احادیث از او به رسول خدا
تعبیر شده، اشکالی دارد؟ شنیدن صدای فرستاده خدا، چه منافاتی با حضور قلب
دارد؟^۱

ثالثاً: آیا شنیدن صدای مظلوم و برطرف کردن مشکل او، حتی در نماز، عبادت
نیست؟^۲ اگر عبادت است و علی علیه السلام مجذوب آن شده و آن را انجام داده، نه تنها کار
آن حضرت اشکال نداشته، بلکه عبادت در عبادت محسوب می شود.
آنچه اشکال دارد پرداختن به خویشتن به هنگام نماز است، اما پرداختن به
نیازمند مظلوم، که عبادت محسوب می شود، اشکالی ندارد.
نتیجه این که، این اشکال هم مردود است و در حقیقت هدف طراحان این
اشکال و اشکالات مشابه، کم رنگ نمودن دلالت آیه بر ولایت امیر مؤمنان، علی
علیه السلام است.

اشکال پنجم: چرا تمام ضمیرهای آیه جمع است؟

همانگونه که گذشت آیه شریفه برای سه گروه ولایت قائل شده است، و در
مورد گروه سوم تمام ضمیرها، فعل ها و موصول ها بصورت جمع آمده است.
توجه کنید:

۱. الَّذِينَ ۲. آمَنُوا ۳. الَّذِينَ ۴. يَقِيمُونَ ۵. يَأْتُونَ ۶. هُمْ ۷. رَاكِعُونَ.

هفت کلمه مذکور همه متناسب با جمع است، معنای این جملات این است که

۱. در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است که: «مسکین فرستاده خدا به سوی شماست، هر کس او را
رد کند خدا را رد کرده است و هر کس به او چیزی بدهد، گویا به خداوند داده است!» (وسائل الشیعه،
جلد ۶، ابواب الصدقه، باب ۲۳، حدیث ۱۱).

۲. روایات فراوانی در فضیلت و آثار صدقه و کمک به نیازمندان وارد شده است؛ از جمله در روایتی از
امام باقر علیه السلام می خوانیم: «انجام یک حج را از آزاد کردن هفتاد غلام بیشتر دوست دارم و کمک
کردن به یک خانواده نیازمند مسلمان و سیر کردن شکم و پوشانیدن آنها و حفظ آبرویشان، از هفتاد
حج در نزد من با ارزش تر است.» (وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب الصدقه، باب ۲، حدیث ۳)

افراد مختلفی در حال رکوع به فقیر کمک کردند، در حالی که در تمام روایات فقط از علی علیه السلام به عنوان کسی که در حال رکوع صدقه داد، نام برده شده است. با توجه به این مطلب، آیا روایاتی که در شأن نزول آیه شریفه وجود دارد، با آیه سازگار است؟ و روشن است که اگر بین آیه ای از قرآن مجید و روایت یا روایاتی تعارض وجود داشته باشد، باید دست از آن روایت یا روایات برداریم و به مضمون و محتوای آیه قرآن عمل کنیم، پس تعارض فوق بین آیه شریفه و روایات، روایات را بی اعتبار می کند.

پاسخ: دانشمندان و مفسران اهل سنت خود پاسخ این اشکال را داده اند؛ فخر رازی در جواب این سؤال می گوید:

جمع گاهی برای احترام است، یعنی گاهی با این که مخاطب یک نفر بیشتر نیست، برای احترام لفظ جمع به کار برده می شود همانگونه که در فارسی نیز چنین است و به جای «تو رفتی، گفتی، آمدی و مانند آن» گفته می شود: «شما رفتید، گفتید، آمدید و مانند آن» بنابراین در ادبیات عرب گاهی جهت احترام لفظ جمع به جای مفرد به کار برده می شود و در آیه فوق نیز چنین است.^۱

الوسی در روح المعانی پاسخ دیگری داده است؛ او می گوید:

گاه برای عظمت شخص، و گاه برای عظمت کار، به جای صیغه مفرد از صیغه جمع استفاده می شود و این در لغت عرب مرسوم است. ولی چون این استعمال، مجازی است نیاز به قرینه دارد.^۲

و اما پاسخ ما: اولاً: همانطور که گفتید استعمال صیغه جمع به جای مفرد جهت احترام شخص یا عظمت کار، مرسوم و متداول است و در آیه مورد بحث نیز به همین جهت صیغه جمع به کار رفته است و قرینه این استعمال مجازی این است که هیچ کس از دانشمندان، حتی دانشمندان متعصب اهل سنت، معتقد نیستند غیر از علی علیه السلام، کسی در حال رکوع صدقه داده باشد تا مشمول آیه باشد و این خود

۱. التفسیر الکبیر، جلد ۱۲، صفحه ۲۸.

۲. روح المعانی، جلد ۶، صفحه ۱۶۷.

بهترین قرینه بر استعمال لفظ جمع در موردی است که باید لفظ مفرد بیاید.
ثانیاً: در آیات قرآن مجید بطور گسترده صیغه جمع در جایی که باید مفرد استعمال شود به کار رفته است؛ برای نمونه هفت مورد آن را متذکر می شویم:
۱- در آیه ۲۱۵ سوره بقره می خوانیم:

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الدِّينُ وَالْآقْرَبِينَ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ
عَلِيمٌ

(ای پیامبر ما) از تو سؤال می کنند چه چیزی انفاق کنند، بگو: «هر خیر و نیکی
(و سرمایه سودمند مادی و معنوی که انفاق می کنید، باید برای پدر و مادر و
نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد.» و هر کار خیری که
انجام دهید، خداوند از آن آگاه است (لازم نیست تظاهر کنید، او می داند).

در این آیه شریفه صیغه های «يسألونك، ينفقون، انفقتم و ما تفعلوا» بصورت
جمع آمده است و در ابتدا به نظر می رسد که جمعی از مسلمانان سؤال فوق را
طرح کردند، ولی طبق شأن نزول آیه، یک نفر بیشتر این سؤال را مطرح نکرد و او
شخص ثروتمندی به نام «عمرو بن جموح» بود.^۱ بنابراین، در این آیه شریفه لفظ
جمع به جای مفرد آمده است؛ حال یا به جهت عظمت کار، که انفاق می باشد، و یا
به منظور احترام به سؤال کننده که عمرو بن جموح می باشد.

نکته: مطلب جالبی که در این آیه شریفه به چشم می خورد این که خداوند در
پاسخ به سؤال عمرو بن جموح به مطلب دیگری می پردازد، زیرا عمرو از نوع
مالی که انفاق می شود سؤال می کند و خداوند از کسانی که باید به آنها انفاق شود
سخن می گوید. پیام این نوع پاسخ، اهمّیت مصرف انفاق است، که انسان در درجه
اول پدر و مادر و نزدیکان و بستگان خویش را در نظر بگیرد و به سراغ آنها برود و
سپس به دیگران پردازد.

۲- خداوند متعال در آیه ۲۷۴ سوره بقره می فرماید:

۱. الکشاف، جلد ۱، صفحه ۲۵۷.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می‌شوند.

در این آیه شریفه نیز کلمات «الَّذِينَ، يَنْفِقُونَ، اَمْوَالَهُمْ، فَلَهُمْ، اَجْرُهُمْ، رَبِّهِمْ، عَلَيْهِمْ، هُمْ، يَحْزَنُونَ» همه، به صیغه جمع آمده است؛ ولی بسیاری از مفسران گفته‌اند که منظور، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است که شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کرده است. طبق روایتی، آن حضرت چهار درهم داشت، یکی را شبانه و دیگری را در روز، سومی را آشکار و چهارمی را پنهان انفاق کرد و آیه فوق در شأن انفاق او نازل شد!^۱

سؤال: مگر می‌شود برای کارهای بسیار جزئی، همچون انفاق چهار درهم، آیه‌ای نازل می‌شود؟

پاسخ: آنچه از نظر اسلام مهم است کیفیت و چگونگی عمل است نه مقدار عمل. بنابراین، اگر عمل مخلصانه باشد، ممکن است در شأن انفاق کمتر از چهار درهم نیز آیه‌ای نازل شود، اما اگر کسی کوهی از طلا هم انفاق کند، ولی از سر اخلاص نباشد، هیچ ارزشی نخواهد داشت و آیه‌ای در شأن آن نازل نمی‌شود.

۳- در آیه شریفه ۱۷۳ سوره آل عمران می‌خوانیم:

الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

اینها (مجاهدان جنگ احد) کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم [= لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست.

این آیه پیرامون جنگ احد نازل شده است، وقتی که گروهی از تازه مسلمانان

از فرمان پیامبر ﷺ در جنگ احد تخلّف و سرپیچی کردند و محلّ مأموریت خویش را ترک نموده و به جمع آوری غنائم جنگی پرداختند، دشمن شکست خورده از غفلت مسلمانان سوء استفاده کرد و کوه احد را دور زد و مسلمانان را محاصره نمود و بدینسان دشمن شکست خورده پیروز شد و هفتاد تن از مسلمانان به شهادت رسیدند!

کفّار و مشرکین بدون این که کار را یکسره کنند، به همان پیروزی مختصر قناعت کرده و به سوی مکه بازگشتند؛ در حین بازگشت به سمت مکه، یکی از آنان گفت: ما که تا این مرحله پیروز شدیم، چرا پیامبر اسلام را به قتل نرساندیم، تا کار اسلام تمام شود؟ اگر امروز این کار را نکنیم، در آینده دوباره اسلام و مسلمانان مزاحم ما خواهند شد! سخنان او در دیگران تأثیر کرد و همه آهنگ بازگشت و ادامه نبرد را سردادند! در بین مشرکین شخصی به نام «نعم بن مسعود» یا «معبد الخزاعی» بود که از دامه جنگ ناراضی بود؛ او قبل از این که کفّار به مسلمانان برسند، خبر بازگشت کفّار و تصمیم آنها را به اطلاع مسلمانان رساند، برخی از مسلمانان از این خبر وحشت کردند و گفتند: «آن زمان که همه سالم بودیم چنین شکست سختی خوردیم، اکنون که این مقدار کشته و مجروح داریم، چگونه می توانیم در برابر آنها مقاومت کنیم! ولی عده ای دیگر از مسلمانان گفتند: «نه تنها با آنها نبرد می کنیم، بلکه به استقبال آنها می رویم» و حتی مجروحین را پیشاپیش لشکر نهاده به سمت دشمن حرکت کردند، دشمن وقتی متوجّه شد که مسلمانان با مجروحین خود به استقبال آنها می آیند، ترسید و برای حفظ همان مقدار پیروزی و موفقیت، دست به عقب نشینی زد و از درگیری دوباره خودداری نمود.

آیه شریفه فوق در مورد این داستان نازل شده است. و از «نعم بن مسعود» یا «معبد الخزاعی» که تصمیم کفّار را به اطلاع مسلمانان رساند، تعبیر به «ناس = مردم» می کند، در حالی که او یک نفر بیشتر نبود؛ ولی چون کار او کار با عظمتی بود، برای احترام و عظمت کار او، به جای مفرد، از جمع استفاده شده است.

۴- خداوند متعال در آیه ۶۱ سوره آل عمران می فرماید:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ، ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ
لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

هر گاه بعد از علم و دانشی که (دربارهٔ مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به
محتاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما
هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از
نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباحله کنیم؛ و لعنت خدا
را بر دروغگویان قرار دهیم.

این آیه پیرامون داستان مباحله است. در این ماجرا - همانطور که همه می دانند -
از سوی پیامبر ﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین (سلام الله علیهم اجمعین) آمده
بودند. منظور از «أَبْنَاءَنَا» در آیه شریفه حسن و حسین (علیهما السلام) و منظور از
«نِسَاءَنَا»، که جمع است، فاطمه زهراء (سلام الله علیها) و منظور از «أَنْفُسَنَا»، که آن
هم جمع است، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.^۱

بنابراین در این آیه شریفه نیز صیغهٔ جمع، یعنی «نِسَاءَنَا» و «أَنْفُسَنَا»، در مفرد،
یعنی «فاطمه» و «علی» به کار رفته است.

۵- در اولین آیهٔ سوره ممتحنه می خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...

ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید!...

بسیاری از مفسران گفته اند که این آیه شریفه در مورد «حاطب ابن ابی بلتعه»
نازل شده و او یک نفر بوده است، ولی صیغه های «الَّذِينَ، آمَنُوا، لَا تَتَّخِذُوا،
عَدُوَّكُمْ» همه جمع به کار رفته است و این به خاطر عظمت خطر کاری است که او
می خواست انجام دهد و آن این که: هنگامی که پیامبر ﷺ تصمیم به فتح مکه
گرفت، راههای منتهی به مکه را مسدود نمود، تا خبر لشکر کشی مسلمانان به
گوش کفار و مشرکین مکه نرسد و آنها غافلگیر شده و بدون جنگ و خونریزی

تسلیم شوند؛ «حاطب» که مال و ثروتی در مکه داشت، نزد خود گفت: «با انتقال خبر لشکر کشی مسلمانان به مکه، اموالم را از دست مشرکان خارج می‌کنم»، و به قول سیاستمدارها: «امتیازی بدهم و امتیازی بگیرم»!

او با این هدف نامه‌ای برای سران مکه نوشت و آن را به زنی به نام «ساره» سپرد تا به مکه برساند. ساره نامه را در لابه لای گیسوان خود مخفی و به سوی مکه حرکت کرد.

جبرئیل نازل شد و توطئه مذکور را به اطلاع پیامبر ﷺ رساند؛ حضرت، علی علیه السلام و چند نفر را مأمور کشف نامه کرد، آنها به دنبال زن رفتند و بالاخره نامه را کشف نموده به مدینه باز گشتند. به دنبال این جریان، آیه شریفه نازل شد و به سرزنش حاطب پرداخت. برخی از اصحاب، به پیامبر ﷺ عرض کردند که حاطب باید به قتل برسد، اما پیامبر ﷺ که دید حاطب پشیمان شده و قبلاً هم خدماتی کرده و جزء مجاهدان جنگ بدر محسوب می‌شود، او را بخشید و آزاد کرد.^۱ در این آیه نیز با این که «حاطب» یک نفر بود، صیغه‌های جمع به کار رفته است.

۶- در آیه ۵۲ سوره مائده می‌خوانیم:

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ...

(مؤمنان! یهود و نصاری را ولی خود قرار ندهید. ولی) کسانی را که در دلهایشان بیماری است می‌بینی که در (دوستی) آنان، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، و می‌گویند: می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد شود (ونیز به کمک آنها داشته باشیم).

پیامبر ﷺ دستور داده بود که مسلمانان رابطه خویش را با کفار و مشرکان قطع کنند؛ یکی از منافقان، به نام «عبدالله بن ابی» می‌گفت: اگر قطع رابطه کنیم زندگی ما

برهم می‌ریزد و دچار مشکلاتی می‌شویم. آیه فوق در شأن این منافق نازل شد.^۱ کسی که دم از ادامه ارتباط با کفار و مشرکان می‌زد، یکی بیش نبود؛ ولی در آیه از صیغه‌های جمع «الَّذِينَ، قُلُوبُهُمْ، يَسَارِعُونَ، يَقُولُونَ، نَخْشَى وَتَصِيبُنَا» استفاده شده است. پس استعمال جمع در مفرد با قرینه اشکالی ندارد.

۷- خداوند متعال در آیه هشتم سوره منافقین می‌فرماید:

يَقُولُونَ لَنْ يَرْجِعَنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْزُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ
وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آنها می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می‌کنند! در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند.

آیه فوق بعد از غزوه بنی المصطلق، که در سال ششم هجری در سرزمین «قدید» واقع شد، نازل گشت. در اختلافی که بین یکی از مهاجرین و انصار رخ داد، سر کرده منافقین، عبدالله بن ابی، حرف بسیار زشتی زد و گفت: «ما، این گروه مهاجرین را پناه دادیم و به آنها کمک کردیم، اما کار ما شبیه ضرب المثل معروفی است که می‌گوید: «سمن کلبك يأكلك؛ سگت را چاق و فربه کن تا تو را بخورد!» سپس قسم خورد که پس از بازگشت به مدینه، مهاجرین را از آن شهر بیرون خواهد کرد، سپس آیه شریفه نازل شد.^۲

همانگونه که ملاحظه می‌کنید یک نفر بیشتر این سخن را نگفت، ولی صیغه‌های «يقولون، رجعنا» جمع آورده شده است.

نتیجه این که، در آیات هفتگانه، که شرح آن گذشت، و دیگر آیات قرآن، که متعرض آن نشدیم، صیغه جمع در جایی که باید مفرد به کار رود استعمال شده است و این یک فرهنگ رایج قرآن مجید است.

بنابراین اگر در آیه ولایت نیز صیغه‌های جمع به کار رفته، با این که جز علی بن

۱. الکشاف، جلد ۱، صفحه ۶۴۳.

۲. مشروح این داستان را در تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۱۵۶ مطالعه فرمائید.

آیه ولایت ابی طالب علیه السلام کسی در حال رکوع صدقه نداده است، اشکالی به دلالت آیه وارد نمی شود، بلکه این کار جهت عظمت علی علیه السلام و کار او، انجام شده است.

اشکال ششم: ولایت علی علیه السلام در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله چه معنی دارد؟

اشکال دیگری که فخر رازی^۱ و دیگران مطرح نموده اند این است که: «اگر ولایت در این آیه شریفه به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن و امامت و رهبری باشد، ولایت علی علیه السلام در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و آله چه معنایی دارد؟ زیرا بر فرض ثبوت این معنی برای علی بن ابی طالب علیه السلام، ولایت بعد از رحلت پیامبر برای او ثابت می شود، ولی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله چنین ولایتی برای او ثابت نیست، اما اگر ولایت را به معنای دوستی و نصرت بگیریم هیچ اشکالی ندارد، زیرا علی علیه السلام حتی در زمان پیامبر دوست و یار مؤمنان بوده است!».

پاسخ: جواب این اشکال هم روشن است، زیرا ولایت ولی و وصی و خلیفه و جانشین همواره بالقوه بوده نه بالفعل و اساساً این مطلب در درون این کلمات نهفته است؛ حضرت زکریا علیه السلام که از خداوند فرزندی طلب می کند تا ولی و جانشین و وارث او باشد و خداوند نیز خواسته اش را اجابت نموده و یحیی را به او می دهد^۲، آیا یحیی در زمان حیات پدر، وارث و ولی و جانشین اوست. یا پس از رحلت پدر؟ روشن است که این امور بعد از مرگ پدر است.

این مسأله یک امر عرفی و عقلانی است؛ کسانی که وصیتنامه می نویسند و برای خود وصی تعیین می کنند، آیا برای وصی، قبل از مرگ خویش ولایت و اختیاری قائل می شوند، یا اینها مربوط به پس از مرگ است؟ آقای فخر رازی حتماً وصیت نامه داشته است و برای خود وصی انتخاب کرده است، آیا وصی او در زمان حیاتش جانشین او بوده است، یا بعد از مماتش؟! از این بالاتر، تمام زمامداران دنیا برای خویش خلیفه و جانشینی تعیین می کنند، ولی هیچ کدام از

۱. التفسیر الکبیر، جلد ۱۲، صفحه ۲۸.

۲. سوره مریم، آیه ۵ و ۶.

آنها در حیات زمامدار فعلی، قدرتی ندارند، بلکه قدرت و اختیارات آنها برای پس از مرگ زمامدار فعلی است.

بنابراین ولایت در آیه شریفه به معنای صاحب اختیار و سرپرست و امامت امت است، ولی تمام این معانی بعد از رحلت پیامبر ﷺ برای علی علیه السلام فعلیت پیدا می‌کند.

علاوه بر این، مسأله تعیین جانشینی پیامبر اختصاص به این آیه ندارد، بلکه پیامبر اسلام ﷺ در طول دوران بیست و سه ساله پیامبری‌اش بطور مکرر مسأله خلافت علی علیه السلام را مطرح کردند، که اولین نمونه آن داستان حدیث یوم الدار است. پیامبر ﷺ پس از سه سال تبلیغ مخفیانه و غیر علنی، دست به تسلیغ علنی و آشکار زد و در اولین گام، سران قریش را به ضیافتی دعوت کرد و پس از ضیافت رسالت خویش را مطرح نمود و در پایان فرمود:

أَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ

کدام یک از شما در این مسؤولیت مهم مرا کمک خواهید کرد؟!

کسی جز علی جواب مثبت نداد، پیامبر در همان مجلس فرمود:

«أَنْتَ وَصِيِّي؛ تَوْصِي وَجَانِشِيْنٍ مِنْ خَوَاهِي بُوْد.»

در حالی که پیامبر هنوز زنده بود، وصی و جانشین برای چه می‌خواست؟! نتیجه این که، این قبیل اشکالات، که جواب روشنی دارد، در واقع بهانه جویی است!

اشکال هفتم: منظور از زکات چیست؟

همانگونه که گذشت بهانه جویی‌های مختلفی در مورد دلالت آیه ولایت مطرح شده است، بگونه‌ای که کلمه به کلمه آیه مورد بحث را، زیر سوال برده‌اند؛ «إِنَّمَا»، «وَلِيِّ»، «رَاكِعُونَ»، «الرَّكَاةُ»، همه مورد سؤال و ایراد واقع شده است. فخر رازی و دیگران گفته‌اند: منظور از زکات در آیه شریفه چه زکاتی است؟ آیا زکات مستحبی منظور است، یا زکات واجب؟ چیزی به نام زکات مستحبی

نداریم، بنابراین حتماً منظور زکات واجب است. اگر منظور زکات واجب باشد و از سویی بگوئیم آیه در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام است دچار تناقض می شویم، زیرا علی از نظر اقتصادی و مالی در حدی نبود که زکات واجب به او تعلق بگیرد، چون طبق آنچه در شأن نزول سوره انسان (سوره دهر) گفته اند علی و خانواده اش وقتی روزه گرفته بودند و سائلی به در خانه آنها آمد و غذای شب خود را به نیازمند دادند، دیگری چیزی برای افطار نداشتند و مجبور شدند با آب افطار کنند؛ خلاصه این که، علی که به اندازه غذای یک شب اضافه نداشت، چطور زکات واجب به او تعلق گرفته بود تا در حال رکوع پردازد؟!

پاسخ: در جواب این اشکال، و به تعبیر صحیح تر بهانه، می گوئیم:

اولاً: از نظر اسلام هم زکات واجب داریم و هم زکات مستحب؛ زیرا جمع آوری زکات پس از هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه انجام شد. در حالی که در سوره های مکی نیز سخن از زکات به میان آمده، و خداوند مردم را به پرداخت زکات تشویق کرده است؛ حتماً منظور، زکات مستحبی است، یا زکاتهای واجب که در آن زمان که حکومت اسلامی تشکیل نشده بود جمع آوری نمی شد. به سه نمونه از این آیات، که در مکه نازل شده است، توجه کنید:

الف - در آیه چهارم سوره مؤمنون، که یک سوره مکی است، می خوانیم:

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ

آنها (مؤمنان کسانی هستند) که زکات را انجام می دهند.

در این آیه شریفه پرداخت زکات به عنوان یکی از صفات مؤمنین مطرح شده است و از آنجا که این سوره مکی است و این آیه قبل از تشریع حکم زکات نازل شده است، در می یابیم که زکات مستحب منظور بوده است.

ب - در آیه سوم سوره نمل، که در وصف مؤمنان است، می خوانیم:

الَّذِينَ يُمِيتُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

مؤمنان کسانی هستند که نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و به آخرت یقین دارند.

سوره نمل نیز از سوره های مکی است، بنابراین منظور از زکات در آیه فوق، زکات مستحبی است.

ج - در آیه ۳۹ سوره روم می خوانیم:

وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ

آنچه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت است؛ و) کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعفند.

این سوره هم مکی است و منظور از زکات در آیه فوق زکات مستحبی است. بنابر این، طبق آنچه از قرآن استفاده می شود، هم زکات واجب داریم و هم زکات مستحبی؛ همانگونه که در فقه شیعه برخی از اجناس زکات واجب دارد و زکات برخی دیگر از اجناس مستحب است.

ثانیاً: مقایسه وضع اقتصادی علی بن ابی طالب علیه السلام، به هنگام نزول آیه ولایت که در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، با زمان نزول آیات سوره دهر قیاس صحیحی نیست؛ زیرا وضع مسلمانان در ابتدای ظهور اسلام و در مکه عموماً، وضع مناسبی نبود، بلکه وضع اقتصادی غالب مسلمانان ناگوار بود، مخصوصاً در مکه که در محاصره اقتصادی نیز بودند، ولی هر چه بر عمر اسلام می گذشت وضع مالی آنها رو به بهبود می رفت، هنگامی که به مدینه مهاجرت کردند و از چنگال حصر اقتصادی مشرکان مکه رهایی یافتند، و از سوی دیگر به کشت و زرع و تجارت پرداختند گشایشی در زندگی آنها به وجود آمد و با سرازیر شدن غنائم جنگی زندگی آنها رونق بیشتری گرفت، بگونه ای که اواخر عمر مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وضع غالب مسلمانان از نظر اقتصادی خوب بود. و با توجه به این که آیات سوره مائده در اواخر عمر پیامبر نازل شده است، تعلق زکات واجب به حضرت علی علیه السلام چیز بعیدی نبود و نباید وضع مالی حضرت علی را در این زمان، که غالب مسلمانان تمکن مالی خوبی داشتند، با زمان نزول آیات سوره انسان (اوایل هجرت، طبق عقیده شیعه یا قبل از هجرت، طبق عقیده برخی از اهل سنت) که عموم مسلمانان در سختی زندگی می کردند مقایسه کرد. چرا که به اصطلاح

طلبگی در تناقض هشت وحدت شرط است که یکی از آنها وحدت مکان و دیگری وحدت زمان است، که هر دو در محلّ بحث مفقود است.

علاوه بر همه اینها، در مورد حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در روایات آمده است که: «أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ؛ علی (علیه السلام) از حاصل دسترنج خویش هزار برده آزاد کرد.» روشن است که آن حضرت در زمان خلافت فرصت فعالیت‌های اقتصادی نداشت، تا از دسترنج خویش این مقدار بنده آزاد کند، پس حتماً قبل از خلافت و تصدّی حکومت، موفق به انجام این عمل بزرگ شده است.

نتیجه این که، پرداختن یک انگشتر از سوی علی (علیه السلام)، حتّی به عنوان زکات واجب، امر عجیب و غیر منتظره‌ای نیست.

حقیقتاً بهانه جویان دچار تناقض آشکاری شده‌اند، آنها در یک جا به زکات علی (علیه السلام) به بهانه این که انگشتری بسیار قیمتی بوده و مصداق اسراف می‌باشد اعتراض کرده‌اند و در جای دیگر در اصل این کار، به خاطر عدم توانایی مالی علی (علیه السلام) شک می‌کنند!



نتیجه این که، علیرغم اشکالات و بهانه‌جویی‌های فراوانی که پیرامون دلالت آیه شریفه ولایت مطرح شده، که مهمترین آنها در بالا ذکر شد و پاسخ آن بیان گشت، دلالت آیه شریفه بر ولایت روشن است، و آیه فوق ولایت و سرپرستی و امامت و رهبری را برای سه کس ثابت می‌کند: نخست خداوند متعال و سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پس از او، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام).

نکته‌ای بسیار مهم!

اگر بنا باشد چنین بهانه جوئی‌هایی، که نمونه‌هایی از آن گذشت، پیرامون هر آیه‌ای از آیات قرآن مطرح شود، روشن‌ترین و محکم‌ترین آیات توحید نیز زیر سؤال می‌رود و چیزی قابل استدلال باقی نمی‌ماند! در حالی که ملاحظه می‌کنیم

که این اشکال تراشی ها و بهانه جوئی ها در تفسیر سایر آیات قرآن به چشم نمی خورد و گویا تنها به هنگام تفسیر آیات مربوط به ولایت و فضائل اهل البیت (علیهم السلام) خودنمایی می کند!

اگر در پی علت این برخورد دو گانه با آیات قرآن باشید، باید بگوئیم چنین اشخاصی در برابر قرآن زانوی ادب بر زمین نگذاشته اند و همچون شاگردی در صدد فرا گرفتن آنچه قرآن می گوید نیستند! بلکه می خواهند استاد قرآن باشند و مایلند پیشداوریهای خود را از قرآن استخراج کنند! و این همان تفسیر به رأی است که در روایات اسلامی شدیداً مذمت شده و تعبیرات تند و تکاندهنده ای در مورد آن دیده می شود.^۱

خوانندگان محترم! اگر بخواهیم استفاده صحیحی از قرآن، کلام وحی، یا روایات معصومین (علیهم السلام) داشته باشیم و به حقیقت برسیم باید شاگرد قرآن و احادیث باشیم و هر چه از این دو منبع مهم و غنی معارف اسلامی فهمیدیم بپذیریم، هر چند برخلاف میلمان باشد. و گرنه به تفسیر به رأی و عواقب شوم آن و اشکال تراشی ها و بهانه جوئی ها و انکار مطالب بسیار روشن و واضح منتهی خواهد شد. در روایت زیبایی سرنوشت و عاقبت این دو نوع برخورد با قرآن، چنین آمده است: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

... مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ^۲

... کسی که قرآن را رهبر و امام خویش قرار دهد (و در برابر آن زانوی شاگردی بزند) قرآن او را به سوی بهشت رهنمون خواهد بود و کسی که خود را امام و جلودار قرآن قرار دهد (و پیشداوریهای خود را بر قرآن تحمیل کند) او را به سمت جهنم سوق خواهد داد.

حقیقتاً این روایت برای کسانی که تفسیر به رأی می کنند تکاندهنده است.

۱. مشروح مباحث تفسیر به رأی را در کتاب «تفسیر به رأی» نوشته حضرت آیه الله العظمی مکارم

شیرازی «مدّ ظله» مطالعه فرمائید.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۳۴.

پیام آیه ولایت

آیه شریفه محلّ بحث علاوه بر اثبات ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام)، پیام مهمّی نیز برای شیعیان آن حضرت، بلکه برای تمام مسلمانان جهان دارد. و آن این که: علی (علیه السلام) بطور تصادفی و اتفاقی ولیّ و سرپرست مؤمنان و جانشین پیامبر آخر الزّمان (علیه السلام) و خلیفه شایسته خدای متّان نشده، بلکه رسیدن به این جایگاه بزرگ عواملی دارد که در خود آیه محلّ بحث آمده است. ایمان قوی و ریشه دار و اقامه نماز و حفظ رابطه بین خویشتن و خالق خویشتن و پرداخت زکات و برقراری رابطه بین خویشتن و سایر انسانها، سبب شد که علی (علیه السلام)، امیر المؤمنین گردد.^۱

بنابراین، آیه شریفه فوق به پیروان علی (علیه السلام) می گوید: اگر شما هم می خواهید پا جای پای علی (علیه السلام) بگذارید باید ایمانی قوی و نیرومند داشته باشید و در حفظ و تقویت آن بکوشید و رابطه خویش را با خداوند مهربان بیش از پیش عمیقتر و قوی تر نمائید و هرگز از نماز غافل نگردید و هماهنگ با نماز از پرداختن حقوق مالی خویش، مانند زکات و غیر آن، خودداری نکنید. مخصوصاً در ماه مبارک رمضان که ماه بیداری و هوشیاری و عبادت و خودسازی است باید تلاشی مضاعف در این زمینه ها داشت و با تفکّر در مضامین دعاها یی که در این ماه عزیز خوانده می شود گامی عملی در جهت رفع فقر و نیاز نیازمندان، بهبود و شفای بیماران، ادای قرض قرض داران، طلب رحمت و غفران برای از دنیا رفته گان، برطرف کردن غم و غصّه گرفتاران، آزادی و رهایی اسیران برداشته شود.



۱. به اصطلاح ما طلبه ها: «تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علیّت است» یعنی اگر حکمی را برای وصفی بیاورند مفهومش این است که آن صفت، سبب این حکم شده است؛ مثلاً اگر گفته شود: «انسانهای دانشمند را احترام کنید» معنایش این است که دانش این انسانها، سبب احترام آنها شده است.

آيات خلافت وزعامت مسلمين



آية اولى الامر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي
الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ
وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ
وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

«سورة نساء، آية ٥٩»

آیه اولی الامر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را؛ و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر [= اوصیای پیامبر] را. و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر باز گردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است. «سوره نساء، آیه ۵۹»

دورنمای بحث

آیه فوق - که نام دیگر آن «آیه اطاعت» می باشد - یکی دیگر از آیاتی است که بروشنی بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت دارد و نقطه اصلی بحث در این آیه، جمله «اولی الامر» است، که نظریات مختلفی پیرامون آن مطرح شده است؛ بیان و شرح و نقد این نظریات خواهد آمد.

شرح و تفسیر

اولوا الامر چه کسانی هستند؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» - خداوند

متعال در این قسمت از آیه شریفه، که خطاب به تمام مؤمنان به اسلام در سراسر عالم و در همه زمانها تا روز قیامت است، اطاعت مطلق و بی چون چرا از سه کس را بر مؤمنان لازم و واجب شمرده است:

نخست اطاعت از خداوند و سپس اطاعت از پیامبرش و سوم اطاعت از اولی الامر.

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» - در قسمت دوم آیه، مرجع مسلمانان را به هنگام اختلافات و منازعات مشخص می‌کند، گویا یک سیستم قضائی مستقلی را برای آنها پایه گذاری می‌کند؛ می‌فرماید: اگر در چیزی نزاع و اختلاف داشتید در مورد آن از خداوند و پیامبرش داوری بطلبید و مسائل اختلافی خویش را در نزد بیگانگان از اسلام مطرح نکنید. با توجه به این که قید ایمان به خدا و آخرت آمده است، معلوم می‌شود که مسلمانانی که در مسائل اختلافی به غیر منابع و محاکم اسلامی رجوع می‌کنند مؤمن به خدا و آخرت نیستند.

نکته قابل توجه دیگر این که: در صدر آیه و در ردیف کسانی که اطاعت از آنها واجب شمرده شده، نام اولی الامر به چشم می‌خورد؛ ولی در ذیل آیه، که مرجع دعاوی و داوری را معین می‌کند، اولی الامر نیامده است، این مطلب، یکی از سؤالات مهمی است که در تفسیر آیه شریفه فوق مطرح می‌باشد و انشاء الله در مباحث آینده پیرامون آن بحث خواهیم کرد.

«ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» - این جمله در حقیقت تعلیل دو جمله قبل است.

چرا مؤمنان باید از خدا و پیامبر و اولی الامر اطاعت کنند؟

چرا در منازعات و اختلافات، داوری غیر از خدا و رسولش انتخاب نکنند؟
زیرا این کار برای مؤمنان بهتر و عاقبت و سرانجامش خوشتر و نیکوتر است.

محدوده اطاعت از اولوا الامر

گره اصلی آیه و نقطه مبهم آن، جمله فوق است. اگر مشخص شود که منظور از

أولو الامر کیست، تفسیر آیه واضح و روشن خواهد شد. بدین جهت مفسران به گفتگو پیرامون مصداق اولو الامر پرداخته اند و نظریات مختلفی، بالغ بر هفت نظریه، ارائه کرده اند.

سؤال: قبل از پرداختن به نظریات مفسران پیرامون معنای اولو الامر، پاسخ یک سؤال، که در فهم معنای «أولو الامر» نیز دخالت زیادی دارد، باید روشن شود و آن این که: آیا اطاعت از اولو الامر مقید به قیود و مشروط به شرایطی است، یا اطاعت از او همانند اطاعت از خدا و رسولش مطلقاً واجب است؟ به تعبیر دیگر، آیا اطاعت از اولو الامر از نظر زمانی، مکانی، و غیر آن، مقید است، یا در هر زمان و مکان و تحت هر شرایطی لازم است؟

پاسخ: ظاهر آیه شریفه این است که اطاعت از اولو الامر مطلق است و مقید به هیچ قید و مشروط به هیچ شرطی نیست. به تعبیر دیگر، اطاعت از اولی الامر در این آیه مقید به عدم اشتباه و خطاء اولو الامر نشده است و به تعبیر سوم، همانگونه که اطاعت از خدا و رسولش مطلقاً واجب شمرده شده است، اطاعت از اولی الامر که در ردیف آنها قرار گرفته، نیز به صورت مطلق واجب است؛ بنابراین، بناچار باید اولی الامر معصوم باشد، چون اطاعت بی قید و شرط جز از معصوم ممکن نیست؛ زیرا نمی توان به صورت بی قید و شرط از شخصی که خطا و اشتباه می کند، اطاعت و پیروی نمود. بدین جهت ما معتقدیم که اگر قاضی در صدور رأی خطا کند و طرف دعوی یقین به خطای قاضی در صدور رأی داشته باشد، به صرف رأی او نمی تواند ذی نفع گردد و طرف مقابل خود را محکوم کند.

حتی مراجع تقلید، که پیروی از آن بزرگواران بر مقلدین آنها لازم است، اگر خطایی بکنند در آن مسأله قابل پیروی نیستند، مثل این که رؤیت ماه برای مرجع تقلیدی در شب سی ام ماه مبارک رمضان ثابت نشود و حکم کند مردم روز سی ام را روزه بگیرند، ولی برخی از مقلدین با چشم خود ماه شوال را در شب سی ام ببینند، در اینجا این دسته از مقلدین نمی توانند از مرجع خویش پیروی کنند و روزه بگیرند، بلکه باید روزه خود را بخورند، چون معتقدند مرجع تقلیدشان در

این مسأله خطا کرده است.

بنابراین، اطاعت مطلق و بی چون و چرا، تنها از معصومین جایز است و نسبت به غیر معصوم جایز نیست و از آنجا که خداوند اطاعت از اولی الامر را بصورت مطلق لازم کرده، نتیجه می‌گیریم که اولی الامر باید معصوم باشد.

نظرات مختلف پیرامون اولوا الامر

در مورد تفسیر اولوا الامر - همانگونه که گذشت - نظریات مختلفی است، که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

۱- منظور از اولوا الامر زمامداران جامعه هستند - هر کسی به هر شکلی زمامدار جامعه اسلامی شود و زمام امور مسلمین را به دست گیرد، او «اولوا الامر» خواهد شد و باید بدون قید و شرط اطاعت شود، حتی اگر با زور شمشیر و بدون خواست و اراده مردم حاکم گردد و فاسق‌ترین افراد باشد! بنابراین، امثال مغولها و چنگیزها هم اگر مسلط بر جامعه اسلامی شوند، اطاعتشان واجب است! تعداد قابل ملاحظه‌ای از دانشمندان اهل سنت طرفدار این نظریه هستند.

ولکن آیا هیچ عقل سلیمی این سخن را می‌پذیرد؟

مگر خداوند پیامبرش ﷺ را برای اقامه قسط و برپایی عدل و داد^۱ نفرستاده است؟ پس چگونه شخصی ظالم می‌تواند جانشین پیامبر گردد و ریشه عدالت و قسط را بسوزاند؟

چنین تفسیری از اولوا الامر با کدام یک از برنامه‌های سازنده و امید بخش اسلام سازگار است؟ آیا گویندگان این سخن حقیقتاً معتقدند که اگر حاکم ظالمی با زور شمشیر بر جامعه اسلامی مسلط شد و تمام ارزشهای اسلامی را زیر پا نهاد، منکرات را علنی کرد، معروف را از بین برد، واجبات الهی را پرده دری کرد، باید به چشم اولوا الامر و جانشین پیامبر به چنین انسان ظالم و منحرف و کافری نگاه کرد و بی قید و شرط از او اطاعت کرد؟!

۱. این مطلب در آیه شریفه ۲۵ سوره حدید آمده است.

متأسفانه جواب این آقایان مثبت است و افراد فاسد و ظالمی، چون معاویه و پسرش را اولوا الامر دانسته‌اند!

ای کاش هیچ یک از دانشمندان مسلمان چنین تفسیری برای آیه ذکر نمی‌کردند.

۲- برخی دیگر از مفسران عقیده فوق را مردود دانسته و معتقد به عصمت اولوا الامر شده‌اند. و از آنجا که انسانها غالباً خطا کار و غیر معصوم هستند، بنابراین مراد از اولوا الامر «کلّ جامعه اسلامی» است و روشن است که «امت اسلامی» از عصمت برخوردار است و امکان ندارد تمام مردم مسلمان خطا کنند. هر چند تک تک افراد جامعه خطا کارند! بنابراین، همانگونه که اطاعت از خدا و رسول ﷺ لازم است، پیروی از امت اسلامی نیز واجب است!

ولکن در جواب این نظریه عرض می‌کنیم که: چگونه می‌توان نظریه مجموعه امت اسلامی را در مسئله‌ای تحصیل کرد و به دست آورد؟ آیا به دست آوردن آراء و نظریات تمام امت اسلامی لازم نیست؟ اگر گفته شود نظریه تک تک مسلمانان لازم نیست، بلکه مسلمانان نمایندگان انتخاب می‌کنند و اتفاق و اجماع نمایندگان امت اسلامی کافی است. می‌گوئیم: آیا به دست آوردن اتفاق آراء، حتی از نمایندگان امت اسلام (نه همه مسلمانان) امکان پذیر است؟

غالباً تحصیل اتفاق آراء حتی نمایندگان امت اسلامی نیز امکان پذیر نیست؛ اگر گفته شود که اتفاق آراء لازم نیست، بلکه معیار اکثریت است، هرگاه اکثریت نمایندگان امت اسلامی به مسئله‌ای رأی مثبت دادند، تبعیت از آنها به عنوان اولوا الامر لازم است! آیا حقیقتاً معنای اولی الامر اکثریت نمایندگان امت اسلام است؟

۳- برخی پا را از این فراتر نهاده‌اند و بر اثر خودباختگی در برابر فرهنگهای بیگانگان، دموکراسی غربی را مصداق اولوا الامر شمرده‌اند!

آیا این گونه نظرها و تفسیرها، تفسیر به رأی نیست؟! آیا اینها پیشداوریهای تحمیل شده بر قرآن نمی‌باشد؟! آیا این برداشتها کم لطفی به قرآن نیست؟!

گذشته از همه اینها، دموکراسی غربی آتش دهان سوزی نیست! آنها خود نیز قبول دارند که چیز ایده آلی نیست و از بابت ناچاری و اضطراب به آن پناهنده شده‌اند، چون در شرایط فعلی اگر به دموکراسی غربی پناهنده نمی‌شدند گرفتار بدتر از آن می‌شدند و از باب پیاده کردن «اقلُّ الضَّرَرین» آن را عملی کردند و گر نه کدام انسان عاقلی می‌پذیرد که از مجموع ۱۰۰٪ مردم یک کشور، ۵۰٪ در انتخابات شرکت کنند و ۲۶٪ به یک نفر و ۲۴٪ به شخص دیگری رأی دهند، آنگاه منتخب ۲۶٪ مردم، حاکم بر ۱۰۰٪ مردم شود! آیا این عدالت است!؟

خود باختگان در مقابل دموکراسی غربی، آمریکا را مهد این مطلب می‌دانند و خوشبختانه با افتضاح و رسوایی اخیر، که در جریان انتخابات آمریکا پیش آمد، ماهیت حقیقی این نوع دموکراسی برای همگان روشن و هویدا شد. آنها که تمام صنعت و ادارات و کشور خود را با سیستم‌های کامپیوتری اداره می‌کنند بر سر شمارش ده الی پانزده هزار برگه رأی دعوی دارند، که آیا آن را با دست بشمارند و یا با کامپیوتر محاسبه کنند! این دعوی چه معنی دارد! کاری که به هر شکلی انجام دهند نهایتاً در یک روز به اتمام می‌رسد، چقدر دعوی و گفتگو و اختلاف بر سر آن به وجود آمده، به گونه‌ای که گوش جهانیان را کر کرده است!

این گونه امور نشانگر بی‌اعتمادی مدعیان دموکراسی و مردم سالاری به خویشتن و صنایع خویشتن است! دنیا باید بر این دموکراسی و انتخابات بخندد! و محققان باید این حادثه را موشکافانه بررسی کنند تا ماهیت مدعیان دموکراسی برای همه، مخصوصاً برای کسانی که آنجا را کعبه آمال خود می‌دانند، روشنتر شود. و انصافاً که تفسیر اولوا الامر به دموکراسی خلاف ظاهر آیه شریفه، بلکه ظلم و ستمی بزرگ به قرآن مجید است.

۴- نظریه تمام علمای شیعه این است که اولوا الامر باید معصوم باشد و نمی‌تواند بیش از یک فرد در هر عصر و زمانی باشد. و آن شخص در عصر پیامبر گرامی اسلام ﷺ حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پس از او ائمه یازدهگانه (علیهم السلام) می‌باشند.

توضیح بیشتر : الف - همانگونه که گذشت، اولوا الامر به مقتضای آیه شریفه،

(که اطاعت از خدا و پیامبر و اولوا الامر را به صورت مطلق بیان کرده است) باید معصوم باشد تا بتوان بطور مطلق و بی چون و چرا از وی تبعیت و پیروی کرد. یعنی اولوا الامر باید کسی باشد که نسبت به خطا و گناه و اشتباه بیمه باشد. به تعبیر دیگر، عصمت قدرت معنوی و تقوای بالایی است که شخص معصوم به خاطر آن گناه نمی‌کند و خطا و اشتباهی از او سر نمی‌زند، هر چند دارای اختیار است و مجبور نیست و می‌تواند خطا و گناه کند، ولی به برکت آن تقوای بالا مرتکب آن نمی‌شود.

و به تعبیر سوم، تقوی مراتب مختلفی دارد؛ یک مرحله آن پرهیز از گناهان کبیره است، به گونه‌ای که اگر هم اتفاقاً مرتکب شود فوراً از آن توبه می‌کند؛ در مرحله دیگر علاوه بر این که گناهان کبیره را انجام نمی‌دهد، از گناهان صغیره نیز اجتناب و خودداری می‌کند و در صورت ارتکاب توبه می‌کند. مرحله سوم، که از دو مرحله قبل بالاتر است، این که علاوه بر ترک گناهان کبیره و صغیره، مرتکب مکروهات نیز نمی‌شود. مراتب تقوی به همین شکل بالا می‌رود تا به اوج آن، یعنی عصمت مطلق از گناهان و خطاها و اشتباهات، می‌رسد. بنابراین، عصمت، آن‌گونه که برخی گمان کرده‌اند، نوعی جبر نیست؛ بلکه عالترین مرحله تقوی است.

ب- اولوا الامر معصوم - همانطور که شرح آن گذشت - کلّ امت اسلامی یا علماء و اندیشمندان آنها به عنوان نمایندگان امت اسلامی یا اکثریت آنها نمی‌تواند باشد، بلکه باید شخصی خاص و فرد معینی باشد.

ج- از آنجا که عصمت یک قدرت معنوی و عالترین مرحله تقوی است و این معیار برای انسانهای معمولی و همه مردم قابل تشخیص نیست، اولوا الامر معصوم باید از ناحیه خداوند، یا پیامبر ﷺ، یا معصوم دیگری، که عصمتش ثابت شده است، معرفی گردد.

نتیجه این که: اولاً: اولوا الامر باید معصوم باشد؛ ثانیاً: باید فرد خاص و معینی باشد؛ و ثالثاً: تعیین معصوم و اولوا الامر باید از سوی خداوند عالم باشد.

در اینجا باید به سراغ قسمت دوم بحث، یعنی روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده برویم و ببینیم که آیا در روایات مصداق اولوا الامر مشخص شده و خداوند متعال، یا پیامبر اسلام ﷺ چنین معصومی را تعیین نموده است؟

تفسیر آیه در سایه روایات

روایات مختلفی در معرفی شخص معصوم مورد نظر در آیه «اطيعوا الله...» وجود دارد، که مهمتر از همه آنها «حدیث ثقلین» است.

طبق این حدیث، پیامبر اکرم ﷺ در اواخر عمر شریف خویش فرمودند:

إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي...
كِتَابَ اللَّهِ... وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي^۱

من از میان شما (به جهان آخرت) می‌روم و دو چیز گرانبها و پر ارزش از خود به یادگار می‌گذارم. نخست کتاب خدا قرآن مجید و دیگر اهل بیت، تا زمانی که به این دو چنگ بزنید (و در سایه آن حرکت کنید) گمراه نمی‌شوید.

معنای حدیث این است که قرآن مصون از خطا و اشتباه است، بدین جهت کسی که در سایه آن حرکت کند مصون از خطاست، پس لابد اهل بیت هم باید معصوم از خطا و اشتباه باشند، تا این که تمسک جویان به او هم مصون از خطا باشند و الا معنی ندارد که اهل بیت معصوم نباشند، اما کسی که از آنها پیروی می‌کند مصون از خطا باشد.

پس طبق این روایت، اهل بیت عصمت و طهارت معصوم هستند، و همانطور که در شرح آیه «اطيعوا الله...» گفتیم اولوا الامر باید یک فرد معصوم منتخب از ناحیه خدا باشد، پس لابد آن شخص ائمه معصومین علیهم السلام یکی پس از دیگری است.

۱. میزان الحکمه، باب ۱۶۱، حدیث ۹۱۷.

اهمیت حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از احادیث بسیار مهمی است که در موضوع ولایت و امامت، یا بی نظیر است و یا بسیار کم نظیر می باشد. این حدیث از نظر دلالت بسیار قوی و روشن می باشد و از نظر سند روایت متواتری است که در منابع عامه و خاصه (سنی و شیعه) به صورت گسترده مطرح شده است. و از مجموع مصادر و منابع این روایت استفاده می شود که پیامبر ﷺ نه یک بار بلکه بارها این حدیث را فرموده اند. روایت فوق در منابع دست اول و معتبر شیعه («تهدیب الاخبار»، «الاستبصار»، «الکافی» و «من لا یحضره الفقیه»^۱) و اهل سنت، که همان «صحاح سته» می باشد، آمده است. صحاح سته عبارت است از:

- ۱- «صحیح بخاری»، که مهمترین کتاب در بین این شش کتاب است و نویسنده آن، بخاری، در سال ۲۵۶ ه. ق وفات یافته است.
 - ۲- «صحیح مسلم»، که پس از صحیح بخاری، از اعتبار بیشتری برخوردار است. مؤلف این کتاب، مسلم بن حجار، در سال ۲۶۱ ه. ق فوت کرده است. این دو کتاب را «صحیحین» و مؤلفان آن دو را «شیخین» می گویند.
 - ۳- «سنن ابن داود»، تاریخ وفات ابن داود سال ۲۷۵ ه. ق است.
 - ۴- «سنن ترمذی»، ترمذی در سال ۲۷۹ ه. ق فوت کرده است.
 - ۵- «سنن نسائی»، او (نسائی) در سال ۳۰۳ ه. ق وفات یافته است.
 - ۶- «سنن ابن ماجه»، «ابن ماجه» متوفای سال ۲۷۳ ه. ق است.
- تمام روایات کتابهای شش گانه فوق از نظر اهل سنت معتبر است، ولی تمام روایات معتبر آنها منحصر به این شش کتاب نیست، بدین جهت شخصی به نام

۱. «تهدیب» و «الاستبصار» تألیف شیخ طوسی رحمه الله، و «کافی» تألیف مرحوم کلینی رحمه الله و «من لا یحضره الفقیه» نوشته شیخ صدوق رحمه الله است که هر سه از اعظام و استوانه های شیعه می باشند. لازم به تذکر است که: این که گفته شده این چهار کتاب، کتابهای معتبر و دست اول شیعه است بدین معنی نیست که تمام روایات مطرح شده در این کتب معتبر و صحیح است و نیازی به بررسی سند آنها نیست، بلکه مقصود این است که غالب روایات آن معتبر است که پس از بررسی سند روایات مشخص می شود.

«حاکم» کتابی به نام «مستدرک الصّحیحین» نوشته و روایات معتبری که در «صحیح بخاری» و «مسلم» نیامده را جمع آوری کرده و در این کتاب آورده است.^۱

نویسنده این کتاب می گوید: «تمام روایاتی که در مستدرک الصّحیحین آمده، با معیارهای «بخاری» و «مسلم» در صحیحین منطبق است.»
روایت ثقلین در سه کتاب از کتابهای هفتگانه فوق، یعنی صحیح مسلم، سنن ترمذی^۲ و مستدرک الصّحیحین^۳ آمده است؛ به روایتی که در صحیح مسلم آمده است توجه کنید:

«یزید بن حیّان» می گوید: به همراه «حصین بن سبره» و «عمر بن مسلم» به نزد صحابی معروف پیامبر «زید بن ارقم» رفتیم، هنگامی که نزد او نشستیم، حصین به او گفت: ای زید بن ارقم! توبه افتخارات بزرگی دست یافته‌ای، پیامبر ﷺ را زیارت نموده‌ای، از او حدیث شنیده‌ای، در رکابش جنگیده‌ای، در پشت سر او نماز خوانده‌ای، براستی که این مفاخر بزرگی است! اکنون حدیثی از آنچه از پیامبر ﷺ شنیده‌ای برای ما نقل کن.

زید بن ارقم گفت: سَنَ مِنْ بَالَا رَفْتَه و بر اثر پیری برخی از آنچه را از آن حضرت شنیده‌ام فراموش کرده‌ام. سپس حدیث زیر را برای ما نقل کرد:
روزی پیامبر ﷺ در صحرای غدیر خم به سخنرانی پرداخت و پس از حمد و ستایش پروردگار و بیان مواعظ و تذکراتی فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ»

۱. ابن ابی الحدید می گوید: از استاد عبد الوهّاب سؤال کردم که: آیا تمام احادیث صحیح و معتبر در صحاح سته آمده است، یا روایات معتبر منحصر به آنچه در این کتب آمده نیست؟ گفت: روایات معتبر فراوان دیگری است که در این کتابها نیامده است. حدیث نبوی «لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی» (که در شأن علی بن ابی طالب علیّه السلام وارد شده است) صحیح و معتبر است؟ گفت: آری صحیح و معتبر است و چه بسیار روایات صحیحی که در صحاح سته نیامده است!

۲. سنن ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۶۲ حدیث ۳۷۸۶ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۶۴).

۳. مستدرک الصّحیحین، جلد اول صفحه ۹۳ و جلد سوم، صفحه ۱۰۹.

فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ» ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي...
ای مردم! من همچون شما بشری هستم و مرگ من نزدیک است، آماده مرگ
هستم؛ و من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم، یکی از آنها قرآن
مجید است، کتابی که هدایت و نور است؛ کتاب خدا را چنگ بزنید و به آن
تمسک جوئید.

زید در ادامه می‌گوید: پیامبر در مورد کتاب خدا مردم را تشویق و ترغیب کرد و
سپس فرمود:

«و دیگری اهل بیتم را در میان شما به یادگار می‌گذارم»

و سپس سه بار فرمود:

«خداوند را در مورد اهل بیتم به خاطر داشته باشید.»^۱

علاوه بر سه کتاب فوق، روایت مزبور در **خصائص نسائی** نیز آمده است.^۲
جالب این که، ابن حجر، که مردی بسیار متعصب است و کتابی بر ضد شیعه به نام
«الصفواح المحرقة» نوشته و مطالب زیادی در آن کتاب علیه شیعه آورده، نیز
روایت فوق را نقل کرده است!^۳

جالبتر این که ابن تیمیّه، بنیانگذار فرقه منحرف وهابیت، در کتاب خویش
«منهاج السنّه» نیز روایت ثقلین را نقل نموده است!^۴

خلاصه این که، حدیث زیبا و پر معنای ثقلین، روایت متواتری است که در
کتابهای شیعه و اهل سنت بطور گسترده نقل شده است.^۵

این مطلب نشان می‌دهد که روایت مذکور اهمیّت خاص و ویژه‌ای دارد، لهذا
امام راحل، قدس سرّه، وصیّتنامه تاریخی خویش را با این حدیث شریف شروع

۱. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۸۷۳.

۲. خصائص نسائی، صفحه ۲۰ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۶۶).

۳. الصفواح المحرقة، صفحه ۲۲۶، طبع عبد اللطیف مصر (به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۶۷).

۴. منهاج السنّه، جلد ۴، صفحه ۱۰۴ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۶۹).

۵. علاوه بر کتابهای فوق، می‌توان حدیث ثقلین را در کتابهای مهم دیگر اهل سنت نیز یافت. شرح
این مطلب را در کتاب پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۶۲ به بعد و احقاق الحق، جلد ۴، صفحه ۴۳۸ به بعد
مطالعه فرمائید.

می‌کند؛ چون او صرّاف سخن است و می‌داند که این حدیث، روایت محکمی است که جای هیچ‌گونه شک و تردید ندارد.

به وسیله حدیث ثقلین ثابت می‌شود که اولوا الامر، ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند، که هر کدام در زمان خویش واجب اطاعه بوده‌اند و پیروی از آنها بدون هیچ قید و شرطی لازم بوده است.

علاوه بر حدیث ثقلین، روایات خاص دیگری نیز داریم، که در شأن آیه شریفه وارد شده است.

در اینجا به دو نمونه آن اکتفا می‌کنیم:

۱- شیخ سلیمان حنفی قندوزی در «ینایع المودّة» صفحه ۱۱۶، می‌نویسد:

شخصی از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام سؤال کرد: کمترین چیزی که انسان را از خطّ صحیح خارج می‌کند و او را جزء گمراهان قرار می‌دهد چیست؟ حضرت فرمودند: این که حجّت الهی را فراموش کند و از او اطاعت ننماید، هر کس از حجّت الهی اطاعت نکند گمراه است.

آن شخص دوباره پرسید: توضیح بیشتری بدهید، این حجّت الهی که اشاره کردید چیست؟

حضرت فرمود: همان کس که در آیه ۵۹ سوره نساء، به عنوان اولوا الامر از او یاد شده است.

سؤال کننده برای بار سوم پرسید: اولوا الامر چه کسی است؟ لطفاً روشتر بیان کنید.

امام در پاسخ فرمودند: همان کسی است که پیامبر بارها درباره‌اش فرمود:
 اِنِّیْ تَرَكْتُ فِیْكُمْ اَمْرَیْنِ لَنْ تَضِلَّوْا بَعْدَیْ اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا کِتَابِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ
 وَعَثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ

حجّت کسی است که در این حدیث آمده است، اولوا الامر شخصی است که در این روایت مطرح شده است.

در این روایت پیوند و ارتباط بین حدیث ثقلین و اولوا الامر بوضوح بیان شده است.

۲- ابوبکر مؤمن شیرازی از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

پیامبر اکرم ﷺ به هنگام عزیمت به جنگ تبوک تصمیم گرفت علی علیه السلام را در مدینه به جای خود بگذارد و با بقیه مسلمانان به سمت میدان جنگ تبوک برود.^۱ علی علیه السلام (با این که فلسفه این کار پیامبر ﷺ را می دانست، ولی برای این که جلوی تبلیغات سوء منافقان را بگیرد) به پیامبر عرض کرد: من را در مدینه در کنار زنها و بچه ها می گذارید و از فضیلت این جهاد بزرگ محروم می کنید و همراه سایر مسلمانان به جنگ می روید!

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود:

أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، حِينَ قَالَا: أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَأُولُوا الْأَمْرِ مِنْكُمْ

آیا راضی نمی شوی که نسبت تو به من، همانند نسبت هارون با موسی باشد، به هنگامی که عازم کوه طور شد (و از ایجاد آشوب و بلوا در قومش بیمناک بود و چنین هم شد و داستان گوساله سامری پیش آمد، بدین جهت) به برادرش هارون گفت: تو جانشین من در قوم و قبیله ام باش و مواظب امور باش تا بازگردم. خداوند نیز در این باره می فرماید: و اولوا الامر منکم.^۲

یعنی اولوا الامر ناظر به کار توسست و تو اولوا الامر هستی.

نتیجه این که، آیه شریفه با قطع نظر از روایات دلالت دارد که اولوا الامر باید شخص معین و معصومی باشد که از سوی پروردگار نصب شده باشد و در سایه روایات فهمیدیم که منظور از آن فرد معین و منصوب از ناحیه خداوند متعال، ائمه دوازدهگانه شیعه، یعنی علی علیه السلام و یازده فرزندش، می باشند.

سؤالات و پاسخ ها

سؤالات مختلف و متعددی پیرامون این آیه شریفه مطرح شده که مهمترین

۱. علت این که پیامبر ﷺ علی علیه السلام را در مدینه به جای خود گذاشت این بود که میدان جنگ تبوک فاصله زیادی از مدینه داشت و احتمال این که در غیبت پیامبر و مسلمانان، منافقانی که در مدینه باقی می ماندند با منافقان خارج از مدینه همدست شوند و بلوایی بپا کنند، وجود داشت. بدین جهت قوی ترین فرد امت خویش را به جای خویش نهاد.

۲. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۳۵.

آنها، سه سؤال است. به این سؤالات و پاسخ آن توجه کنید:

سؤال اول: اگر علی علیه السلام مصداق اولوا الامر است، آنچنان که شیعه معتقد می باشد، پس چرا اطاعت از او در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله واجب نبود، در حالی که آیه شریفه، اطاعت از اولوا الامر را همچون اطاعت از خدا و رسولش لازم شمرده است؟ به تعبیر دیگر علی علیه السلام در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله خود فرمانبردار بود نه فرمانده و شخصی که اطاعتش بر مسلمانان لازم باشد؛ بنابراین، تفسیر فوق با فعلیت وجوب اطاعت اولوا الامر نمی سازد.

پاسخ: به دو شکل می توان از این اشکال پاسخ گفت:

الف - نخست این که به معنای «رسول» و «اولوا الامر» توجه کنیم. اگر تفاوت این دو کلمه را بفهمیم، پاسخ سؤال فوق روشن می شود. «رسول» کسی است که از ناحیه خداوند برای بیان احکام و ابلاغ دین و انداز مردم فرستاده شده است؛ یعنی علاوه بر «نبوت» و تبلیغ احکام، وظیفه انذار و هشدار به مردم نیز دارد و به تعبیر ساده و گویا و خلاصه این که رسول موظف به بیان احکام و تبلیغ آن است. اما «اولوا الامر» وظیفه قانونگذاری ندارد، بلکه وظیفه او حراست از قانون و اجراء و پیاده نمودن آن است. در یک عبارت رسا و ساده می توان «پیامبر» را تشبیه به «قانونگذار» و «اولوا الامر» را به «مجری قانون» تشبیه کرد.

با توجه به این توضیح، قانونگذار در عصر پیامبر خود آن حضرت بود. و مجری قانون و حافظ آن نیز شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است؛ بنابراین، در زمان حیات پیامبر اسلام، خود حضرت هم «رسول» بوده است و هم «اولوا الامر»، همانگونه که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام، آن پیامبر اولوالعزم، در قرآن می خوانیم که به منصب امامت هم نصب شد؛ یعنی علاوه بر قانونگذاری وظیفه اجرای قانون هم پیدا کرد. پس مقام رسالت مقام قانونگذاری و مقام امامت و اولوا الامر مقام اجرای قانون است و در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله خود آن حضرت هم «رسول» بود و هم «اولوا الامر»، ولی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شخص معصومی که منصوب از طرف خدا و رسولش باشد اولوا الامر می باشد و آن

شخص جز علی علیه السلام و پس از او سایر ائمه معصومین علیهم السلام یکی پس از دیگری نبوده است، چون درباره هیچ کس غیر از علی و اولادش علیهم السلام ادعای نصب نشده است. نتیجه این که، ادعای فعلیت اطاعت، ضرری به تطبیق اولوا الامر بر علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندانش پس از رحلت امام علی علیه السلام نمی زند، همانگونه که از احادیث هم استفاده شد.

ب - پاسخ دیگر این که علی علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حدّ اقل در برهه‌ای از زمان اولوا الامر بوده است و آن، به هنگام عزیمت پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ تبوک و ماندن حضرت علی علیه السلام در مدینه به عنوان جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. برای روشن تر شدن این مطلب توضیح کوتاهی پیرامون جنگ تبوک لازم است:

غزوه تبوک

جنگ تبوک آخرین غزوه‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله در طول رسالت و در آخرین سالهای عمرش انجام داد. این جنگ در شمالی ترین نقطه حجاز، که مرز مشترک بین حجاز و روم شرقی محسوب می شد، اتفاق افتاد.

هنگامی که اسلام رو به گسترش نهاد و پایه‌های خود را در مدینه مستحکم کرد، و آوازه آن در سراسر جهان پیچید، همسایگان کشور اسلامی، از جمله روم شرقی که همان شامات (فلسطین و سوریه) بود احساس خطر کردند و برای جلوگیری از نفوذ اسلام به کشورشان، که تاج و تخت و حکومت آنها را تهدید می کرد، به فکر حمله به مسلمانها افتادند.^۱ بدین منظور با چهل هزار نفر سرباز

۱. کشور حجاز قبل از اسلام به هیچ وجه مورد نظر قدرتهای جهان نبود؛ زیرا نه از جانب مردم آنجا احساس خطر می کردند و نه فرهنگ و تمدن و منابع اقتصادی مهمی در آنجا به چشم می خورد، بلکه جمعیت حجاز را مردمی نیمه وحشی می دانستند که دائماً با یکدیگر اختلاف و جنگ داشتند و در این وضعیت هیچ خطری برای آنها محسوب نمی شدند. ولهدا اگر حجاز را مجانی هم به کشورهای قدرتمند آن زمان می دادند نمی خواستند و بدین علت کشور گشایان هم هرگز به سراغ حجاز نمی آمدند. اما با ظهور اسلام و به وجود آمدن اتحاد و همبستگی مسلمانان و ظهور تمدن و فرهنگ تازه، دشمنان احساس خطر کردند.

کاملاً مجهّز و آماده به سمت حجاز حرکت کردند.

این خبر به مسلمانها و شخص پیامبر اسلام ﷺ رسید. رسول اکرم ﷺ مسلمانها را تشویق کرد تا به استقبال دشمن بروند، نه این که در مدینه بنشینند تا دشمن به آنها حمله کند. و این تاکتیک جنگی خوبی است؛ زیرا حالت دفاعی و انفعالی گرفتن درست نیست، بلکه در مقابل تهاجم دشمن، باید دست به تهاجم زد.

اتّفاقیّاً زمان وقوع این جنگ زمان مناسبی نبود؛ زیرا از یک سو، گرمای سوزناک عربستان و از سوی دیگر، هنگام تابستان انبارهای غذایی سال گذشته مسلمانان به انتها رسیده و موادّ غذایی تازه هم برداشت نشده بود؛ و از سوی سوم، فاصله مدینه تا تبوک فاصله بسیار زیادی بود که مسلمانها باید پیاده این مسیر را طی کنند، چون به هر ده نفر بیش از یک مرکب نمی رسید، بدین جهت باید به نوبت سوار شوند. به هر حال فرمان آماده باش صادر شد، ته مانده انبارهای غذایی جمع و جور شود، که حاصل آن جز مقداری خرما و خشکیده و احياناً گندیده و فاسد چیزی نبود. لشکر سی هزار نفری مسلمانان به فرماندهی پیامبر اسلام ﷺ به سوی تبوک حرکت کرد. تشنگی و گرسنگی لشکریان اسلام را آزار می داد، پاهای عده ای از سربازان اسلام بر اثر پیاده روی آبله زده بود، ولی با تمام مشکلات به مسیر خود ادامه دادند. سپاهیان اسلام در مسیر راه و بازگشت، آن قدر مشکل داشتند که لشکر آنان بر اثر مشکلات و سختیها «جیش العسرة» (لشکر مشکلات) نام گرفت.^۱

هنگامی که رومیان مطلع شدند که لشکر سی هزار نفری مسلمانان راه طولانی مدینه تا تبوک را با کمترین امکانات و به صورت پیاده طی کرده، و با قلب مملوّ از عشق و ایمان به استقبال نبرد با دشمن خدا آمده است، تصمیم به عقب نشینی و بازگشت گرفتند. «قیصر» پادشاه شامات دستور عقب نشینی داد. مسلمانان وقتی

۱. بدون شک اگر این استقامتها و پایمردیها و تحمّل ها نبود، اکنون اسلام به دست ما نرسیده بود، بدین جهت نباید اسلام را ارزان از دست بدهیم که ارزان بدست نیامده است!

به تبوک رسیدند متوجه فرار و عقب نشینی دشمن شدند و خدای را بر این موفقیت شکر گفتند.

پیامبر ﷺ در مورد این که از همانجا بازگرداند و یا به تعقیب دشمن پردازند و در شامات با او درگیر شوند، با مسلمانان به مشورت پرداخت، نتیجه شوری این شد که از همانجا بازگردند؛ زیرا اسلام هنوز جوان بود و برای فتح و تسخیر کشورهای دیگر تجربه کافی نداشت و با این اوصاف اقدام به چنین کاری، خطر بزرگی برای نهال نوپای اسلام بود.

با توجه به شرحی که گذشت، جنگ تبوک از جهات مختلف - مخصوصاً طولانی شدن عدم حضور پیامبر ﷺ و مسلمانان و دور بودن مسافت بین مدینه و تبوک - با تمام جنگهایی که در عصر پیامبر ﷺ انجام شد تفاوت می کرد و احتمال کودتای منافقین مدینه و توطئه دشمنان خارج از مدینه نیز می رفت. بدین جهت باید در غیاب پیامبر اسلام ﷺ قوی ترین فرد از مسلمانان جایگزین آن حضرت شود و پایتخت اسلام را در برابر توطئه های احتمالی حفظ کند و آن شخص جز علی علیه السلام کسی نبود. بدین جهت پیامبر ﷺ حضرت علی علیه السلام را جانشین خویش کرد و همان گونه که در روایت ابو بکر مؤمن شیرازی گذشت از او به عنوان اولوا الامر نام برد.

بنابراین، حضرت علی علیه السلام حتی در عصر و زمان پیامبر ﷺ، ولو به صورت موقت، اولوا الامر بوده است و اطاعتش همچون اطاعت از خدا و رسولش بر مسلمانان مدینه واجب و لازم بود. نتیجه این که، اشکال فعلیت اطاعت در آیه شریفه با دو جواب روشن شد.

سؤال دوم: «اولوا الامر» جمع است و علی علیه السلام یک نفر بیشتر نیست، آیا منظور از «اولوا الامر»، که جمع است، تنها علی بن ابی طالب علیه السلام است؟

پاسخ: درست است که اولوا الامر جمع است؛ ولی منظور تنها علی علیه السلام نیست، بلکه شامل تمام ائمه دوازدهگانه شیعه علیهم السلام می شود، همان گونه که در حدیث ثقلین جمله «عترتی اهل بیتی» اختصاص به علی بن ابی طالب علیه السلام ندارد، بلکه شامل تمام

ائمه معصومین علیهم السلام می شود.

شاهد این سخن، روایتی است که از «ینایع الموده» بطور مشروح گذشت. در آن روایت، اولوالامر به آنچه در حدیث ثقلین آمده تفسیر شد و گفتیم که مراد از «عترتی اهل بیتی» در حدیث ثقلین تمام ائمه معصومین علیهم السلام است.

نتیجه این که، مراد از اولوالامر تمام ائمه دوازدهگانه شیعه است، که هر کدام در زمان امامت خود، اولوالامر بوده و اطاعتش بدون قید و شرط بر همه واجب است.

سؤال سوم: چرا «اولوالامر» در ذیل آیه، که مرجع رسیدگی به اختلافات مسلمانان را تعیین می کند، تکرار نشده و آن را به عنوان یکی از مراجع رسیدگی به اختلافات مطرح نکرده است؟

پاسخ: اولاً: این اشکال تنها به شیعه وارد نیست، بلکه اهل سنت نیز باید پاسخگو باشند، زیرا آنها هم اولوالامر را به هر معنایی تفسیر کنند مواجه با این اشکال هستند.

ثانیاً: نکته عدم تکرار «اولوالامر» در قسمت پایانی آیه، همان بود که در تفاوت بین «رسول» و «اولوالامر» گفته شد؛ «رسول» بیان کننده احکام و قانونگذار است و «اولوالامر» مجری قانون می باشد، و روشن است که اگر کسی در حکمی از احکام الهی شک و تردیدی داشته باشد باید به سراغ قانونگذار برود، نه مجری قانون.

بنابر این، عدم تکرار نه تنها نقصی برای آیه شریفه محسوب نمی شود، بلکه فصاحت و بلاغت قرآن مجید را می رساند.

نکته قابل توجه این که ائمه معصومین علیهم السلام همگی مجری قوانین اسلام بوده اند و اگر حکمی از احکام اسلام را بیان می کردند آن را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گرفته بودند. در جامع احادیث الشیعه، جلد اول، صفحه ۱۸۳، روایاتی وجود دارد مبنی بر این که ائمه هدی علیهم السلام تمام روایاتی که متضمن احکام بوده را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اختیار داشته اند.

نتیجه این که، «اولوا الامر» به معنای قانونگذار نیست، بلکه به معنای مجری قانون می باشد، بدین جهت در ذیل آیه تکرار نشده است.

پیام های آیه

۱- مهمترین پیام آیه شریفه این است که مسلمان باید در مقابل احکام اسلامی کاملاً تسلیم باشد و دستورات خداوند و پیامبرش را بدون چون و چرا عمل کند، نه این که گزینشی عمل کند و به دستوراتی که مطابق میل و سلیقه اش باشد عمل نماید و تسلیم آن باشد، ولی در مقابل آنچه بر خلاف میل و هوای نفسش باشد تسلیم نباشد و عمل نکند؛ چنین شخصی بطور قطع مسلمان حقیقی و واقعی نیست.

قرآن مجید در این باره تعبیر زیبایی دارد، خداوند در آیه ۶۵ سوره نساء می فرماید:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

این آیه شریفه ملاک بسیار خوب و دقیقی برای تشخیص مقدار تسلیم بودن انسان است؛ طبق این آیه شریفه، مسلمان واقعی بعد از حکم و داوری پیامبر اسلام ﷺ، هر چند بر ضرر وی باشد، نه تنها ابراز ناراحتی نمی کند، بلکه به درجه ای از تسلیم رسیده، که در اعماق قلبش هم ناراضی و ناراحت نمی شود! یعنی در عمل و گفتار و درون قلب هم تسلیم خداوند است. و اگر اینطو نباشد و در مورد حکمی از احکام اسلام در اعماق قلبش ناراحت و ناراضی باشد هنوز تسلیم واقعی نشده است. مسلمان باید پسندد آنچه را جانان می پسندد، نه آنچه را هوای نفسش می خواهد!

حضرت علی علیه السلام در حدیث زیبایی می فرماید:

لَا تُسَبِّنُ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي: الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ،
وَالْتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ،
وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ^۱

من اسلام را آنچنان برای شما تفسیر کنم که هیچ کس قبل از من چنین تفسیری از اسلام نکرده باشد: اسلام تسلیم مطلق و بی چون و چرا در مقابل فرمان خداست (به شکلی که همه وجودش تسلیم باشد) و تسلیم عبارت از یقین است (چون تا انسان یقین به چیزی نداشته باشد نمی تواند تسلیم مطلق آن باشد، بنابر این تسلیم فرع بر یقین است) و یقین زائیده تصدیق و علم است (زیرا تا علم نباشد یقین حاصل نمی شود) و تصدیق و علم بدون اقرار ارزشی ندارد (زیرا علمی که در درون قلب است و منتشر نمی شود ارزشی ندارد) و اقرار همان احساس مسؤولیت است (یعنی اقرار و انتشار علم باید توأم با احساس مسؤولیت باشد) و احساس مسؤولیت همان عمل است (زیرا احساس مسؤولیت بدون عمل، معنی و مفهومی ندارد).

طبق این روایت زیبا، اسلام از نهانخانه قلب انسان شروع می شود و جوانه می زند و مراحل مختلف را طی می کند تا به مرحله عمل ختم می شود؛ یعنی، اسلام بدون اعتقاد قلبی و صرف انجام اعمال و عبادات کافی نیست، همانگونه که اعتقادات تنها بدون انجام عبادات و وظائف عملی نیز کفایت نمی کند. بنابراین، اسلام مجموعه ای از اعتقادات و اعمال است که هر دوی آن لازم می باشد.

۲- کلمه «امر» دارای بار مثبتی است، در این کلمه قدرت و قوّت نهفته است. و این بدان معنی است که اولوالامر باید از موضع قدرت و قوّت و حاکمیت صحبت کند، نه این که از مردم خواهش و تمنا و التماس کند. این معنی در «امر» به معروف هم وجود دارد، «امر» به معروف نیز باید از موضع قدرت باشد؛ ولی باید توجه داشت که انجام کاری از موضع قوّت و قدرت، منافاتی با مدارا نمودن و

۱. نهج البلاغة، کلمات قصار، کلمه ۱۲۵.

بنرمی رفتار کردن ندارد، داستان معروف امام حسن مجتبی (علیه السلام) شاهد خوبی بر این مطلب است. به این داستان توجه کنید:

مردی از شام به مدینه می آید، تبلیغات سوء معاویه علیه علی (علیه السلام) و خاندانش در شام غوغا می کند، از مکتب خانه و کودکان، تا مساجد و منابر و نمازهای جمعه، همه جا از علی به بدی یاد می شود و عموم مردم بر اثر این تبلیغات، تنفر عجیبی از علی (علیه السلام) پیدا کرده اند؛ مرد شامی در مدینه شخصی را مشاهده کرد که به همراه جمعی از مردم در حال عبور بودند، از کسی پرسید: این شخص کیست؟ پاسخ داد: او حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. مرد شامی همین که فهمید او فرزند علی (علیه السلام) است، به قول معروف دهان را باز کرد و چشمها را بست و در نهایت خشم و بغض هر چه از دهانش در آمد به آن حضرت توهین کرد. حضرت ایستاده و به توهین های او گوش می دهد! وقتی که سخنان مرد شامی به پایان رسید، امام (با این که می توانست با اشاره ای به اصحاب و یاران، او را سخت ادب کند و حتی وی را به قتل برساند؛ ولی در اوج قدرت چنین نکرد، بلکه به او) فرمود: از قیافهات پیدا است که اهل مدینه نیستی و مسافر می باشی و جا و مکانی در این شهر نداری، به منزل ما بیا و میهمان ما باش. در خانه ما به روی غریبان باز است، از تو پذیرایی می کنیم، اگر قرض داری، بدهیهای تو را اداء می کنیم، اگر دشمنی در تعقیب توست از تو دفاع می کنیم، اگر هم طلب عفو و بخشش کنی از خطاهای تو در می گذریم!

مرد شامی که بر اثر خشم و غضب بسان کوره ای داغ و سوزان بود، با این برخورد الهی و خدایی امام، تمام خشم و غضبش فروکش کرد، گوئی ظرفی از آب خنک بر روی او ریخته اند! او با این برخورد منقلب شد (شاید با خود گفته باشد: خدایا آنچه را می بینم در خواب است یا بیداری؟ شخص قدرتمندی که می تواند در مقابل این همه توهین و ناسزا مرا مجازات کند، این چه برخوردی است که می کند؟!)

مرد شامی گفت: یا بن رسول الله! لحظه ای که شما را دیدم (بر اثر تبلیغات سوئی که در شام شده بود) بدترین مردم در نزد من بودید! ولی اکنون (که این برخورد خوش و غیر منتظره را فرمودید) بهترین مردم روی زمین در نزد من هستید!^۱

خوانندگان محترم! فاصله بین بهترین مردم روی زمین، با بدترین مردم روی زمین، فاصله بسیار زیادی است، ولی امام مجتبی علیه السلام با یک برخورد صحیح و امر به معروف بجا و روئی گشاده، این فاصله بلند را از بین برد. ما هم باید از این برخورد درس بگیریم و توجه داشته باشیم که مخالفان ما دو دسته اند:

- ۱- خطاکاران و کسانی که بر اثر تبلیغات مسموم و سوء، برخوردهای ناشایست و غیر مناسبی دارند، این دسته را باید با ملایمت و نرمی هدایت و راهنمایی کرد همانند آن مرد شامی که تبلیغات سوء او را دشمن اهل بیت کرده بود و از خطاکاران شده بود، و با برخورد مناسب امام، هدایت شد.
 - ۲- خرابکاران، یعنی کسانی که دانسته و از روی علم و آگاهی مخالفت و دشمنی می کنند. تساهل و تسامح و مدارا در اینجا بی معنی است، اینجا جای برخورد قاطعانه و قدرتمندانه است.
- شناخت و جدا سازی این دو گروه و سپس برخورد مناسب با هر کدام، کار دقیق و ظریف و لازمی است.
- پروردگارا! به ما توفیق تسلیم کامل در برابر تمام فرامین خودت را عنایت فرما و ما را در انجام فریضه مهم و مقدس امر به معروف و نهی از منکر، آن گونه که اسلام می گوید، موفق بدار.

آيات خلافت و زعامت مسلمين



آية صادقین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

«سورة توبه، آية ١١٩»

آیه صادقین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان

«سوره توبه، آیه ۱۹»

باشید

دورنمای بحث

آیه فوق، آیه صادقین نامگذاری شده است، و یکی دیگر از آیات متعدد مربوط به ولایت و امامت و عصمت حضرت علی علیه السلام و یازده فرزندش علیهم السلام می باشد. خداوند در این آیه مؤمنان را به پیروی و تبعیت از «صادقین» فراخوانده است؛ این که صادقین کیانند؟ و چه ویژگیها و خصوصیات دارند؟ در مباحث آینده خواهد آمد.

آشنائی اجمالی با سوره توبه

آشنائی مختصر و اجمالی با سوره توبه جهت روشن شدن حال و هوای نزول آیه صادقین، که در این سوره قرار دارد، ضروری به نظر می رسد. برای این منظور توضیح چند مطلب لازم است:

الف - نامهای سوره و وجه تسمیه آن: این سوره دارای دو نام مخالف و متضاد است، «توبه» و «برائت». علت این که آن را «برائت» نامیده‌اند این است که سوره فوق با کلمه «برائت» شروع می شود، علاوه بر این که این سوره مشتمل بر اعلان

برائت و بیزاری از مشرکان و بت پرستان و دشمنان اسلام است.
و بدین جهت این سوره با «بسم الله الرحمن الرحيم» که نشانه رحمت و
رحمانیت و ملاحظت و مدارا است شروع نشده است.

و اما علت این که این سوره را «توبه» نامیده اند این است که در بسیاری از آیات
این سوره دعوت به توبه و بازگشت به سوی خداوند مطرح شده است؛ یعنی،
علیرغم این که سوره با اعلان جنگ و بیزاری و برائت شروع می شود و فضای
سوره شدت جنگ و اعلان بیزاری است، آیات توبه بصورت گسترده در آن مطرح
شده است، بگونه ای که پس از اعلان بیزاری و برائت از مشرکان در قسمت پایان
آیه پنجم^۱ این سوره می خوانیم:

...فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ

هر گاه توبه کنند، و نماز را بر پا دارند، و زکات را بپردازند، آنها را رها سازید؛ زیرا
خداوند آمرزنده و مهربان است.

یعنی هر چند این کفار و مشرکان توطئه های زیادی علیه مسلمانان کرده اند و
جنايات مختلفی مرتکب شده اند، ولی اگر توبه کردند و پایبند به احکام اسلام
شدند، توبه آنها را بپذیرید.

علت انتخاب این دو نام متضاد و مخالف برای این سوره، و وجود آیات
فراوان توبه در بین آیات اعلان جنگ و بیزاری و برائت، گویا برای تبیین این نکته
است که در اسلام هیچگاه راه بازگشت به روی خطا کاران بسته نیست؛ حتی در
جنگ و مانند آن. اسلام قصد انتقامجویی از کسی ندارد، بلکه هدف اسلام، حتی
در جنگها، اصلاح مردم است. بدین جهت اگر دشمنان به هنگام جنگ هم توبه
کنند و در عمل توبه خویش را نشان دهند، اسلام دست از جنگ با آنها بر می دارد،
بلکه از آنها حمایت می کند.

۱. بلکه مسأله توبه قبل از این آیه، در آیه دوم، نیز مطرح شده است.

و به تعبیر دیگر، از ترکیب آیات این سوره و انتخاب دو نام مذکور برای آن، یک نکته مهم تربیتی فرامی‌گیریم و آن این که:

در تعلیم و تربیت، خشونت و مدارا هر دو لازم است؛ اگر در همه جا خشونت به کار رود مردم پراکنده و گریزان می‌شوند و اگر در همه جا از مدارا و لطافت استفاده شود، خطاکاران و گناهکاران سوء استفاده می‌کنند و جسورانه به کارهای زشت خود ادامه می‌دهند. اما استفاده متناوب از این دو در محلّ خودش، این مشکلات را از بین می‌برد. بدین جهت «نیش» و «نوش»، «شدّت» و «لطافت»، «مجازات» و «توبه» هر دو لازم است.

ب - زمان نزول آیات سوره توبه : آیات اولیّه سوره توبه در اواخر سال نهم هجری، یعنی یک سال قبل از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، نازل شده است. طبق آنچه که مفسّران نوشته‌اند پیامبر ﷺ در این سال و بر اساس همین آیات، طی ماجرای جالبی^۱ علی علیه السلام را مأمور کرد که چهار مطلب را به هنگام مراسم پرشکوه حج به مسلمانان اعلان کند:

۱- نخست این که از سال نهم هجری به بعد هیچ کس حق ندارد برهنه طواف کند!

سؤال: مگر واقعاً تا آن زمان کسانی برهنه طواف می‌کردند، چرا؟

پاسخ: آری برخی از مردان و حتّی زنان، لخت مادرزاد به طواف می‌پرداختند! چون یکی از عقاید خرافی مشرکان و بت پرستان این بود که اگر کسی با لباس خودش طواف کند، باید پس از طواف آن را به فقیری صدقه دهد، بدین جهت کسانی که یک لباس بیشتر نداشتند، به هنگام طواف لباسی از کسی قرض می‌کردند و با آن لباس قرضی طواف می‌کردند، تا مشمول حکم فوق نشوند و

۱. تقریباً تمام مفسّران و مورّخان اتفاق نظر دارند که هنگامی که این سوره - یا آیات نخستین آن - نازل شد، پیمانهای را که مشرکان با پیامبر اسلام ﷺ داشتند لغو کرد. حضرت رسول اکرم ﷺ برای ابلاغ این فرمان، آن را به ابوبکر داد تا در موقع حج در مکه برای عموم مردم بخواند، سپس آن را گرفت و به علی علیه السلام داد و آن حضرت مأمور ابلاغ آن گردید و در مراسم حج به همه مردم ابلاغ کرد. مشروح این داستان و بعضی از واقعیّت‌های تاریخی که بعضی سعی دارند آن را بپوشانند را در تفسیر نمونه، جلد هفتم، صفحه ۲۷۵ به بعد مطالعه فرمائید.

کسانی هم که موفق به تهیه لباس قرضی نمی‌شدند برای حفظ لباس خویش، بصورت کاملاً برهنه و عریان طواف می‌کردند، تا پس از طواف مجبور نشوند تنها لباس خویش را به فقیری بدهند!

۲- مشرکان و بت پرستان از این پس حق طواف خانه خدا را ندارند!

سؤال: مگر اسلام آزادی مذاهب را قبول ندارد؟ پس چرا از طواف سایر مذاهب جلوگیری می‌کند؟

پاسخ: آزادی مذاهب و ادیان صحیح است؛ ولی بت پرستی دین و مذهب محسوب نمی‌شود، بلکه مشتی عقاید بی اساس آمیخته با انواع خرافه هاست.

۳- مسلمانان به عهد و پیمان خویش با مشرکان تا پایان قرار داد وفا می‌کنند؛ ولی پس از آن با آنها عهد و پیمانی نمی‌بندند. و پیمان را تجدید نمی‌کنند.

۴- مشرکانی که با مسلمین عهد و پیمانی ندارند، ظرف مدت چهار ماه فرصت دارند که عقاید و اعتقادات خویش را اصلاح کنند و دست از شرک و بت پرستی بردارند و گرنه مسلمانان با آنها خواهند جنگید.

به هر حال، آیات اولیه سوره توبه، که به مضمون آن اشاره شد، در اواخر سال نهم هجرت نازل شد و به احتمال قوی بقیه سوره، و از جمله آیه مورد بحث، در سال دهم هجرت، یعنی در آخرین سال زندگانی پیامبر اکرم ﷺ، نازل گشت. بنابراین، «آیه صادقین» در اواخر عمر مبارک پیامبر اسلام ﷺ نازل شده و زمینه ولایت و امامت و خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام)، را آماده می‌کند.

شرح و تفسیر

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» - خداوند در این آیه

شریفه، که مخاطب آن مؤمنین و مسلمانان هستند، به آنها دو دستور می‌دهد:

نخست این که، مسلمانان تقوای الهی را پیشه کنند. تقوایی که بالاترین سرمایه محسوب می‌شود. تقوایی که میزان قرب الی الله است و هر چه سالک الی الله درجه عالی تری از تقوی داشته باشد به خداوند نزدیکتر می‌شود و هر چه کمتر باشد از

خداوند دورتر می‌شود. در آیه ۱۳ سوره حجرات می‌خوانیم:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ
لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار
دادیم تا یکدیگر را بشناسید (اینها ملاک امتیاز نیست)؛ گرامی‌ترین شما نزد
خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

تقوایی که در آیه ۶۳ سوره مریم جواز ورود به بهشت شمرده شده است:

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا

این همان بهشتی است که به بندگان پرهیزگار خود، به ارث می‌دهیم.

تقوا، که از دیدگاه اسلام اینقدر ارزش دارد، به معنای آن حالت خدا ترسی
درونی است که انسان را در مقابل گناه کنترل می‌کند و نیازی به کنترل کننده
خارجی ندارد.

دومین دستوری که خداوند در این آیه به مؤمنان می‌کند این که: همراه صادقین
(راستگویان) باشید.

صادقین کیانند؟

سؤال: آیا منظور از «صادقین» در این آیه شریفه، که مسلمانان موظف به پیروی
از آنها شده‌اند، افراد خاصی هستند و یا منظور معنای لغوی آن و همراهی کردن با
هر انسان راستگویی است؟

پاسخ: ما معتقدیم که منظور از «صادقین» در این آیه شریفه هر انسان راستگویی
نیست، بلکه افراد خاصی منظور می‌باشد. دو قرینه و شاهد و دلیل بر این ادعا
وجود دارد:

۱- نخست این که اگر «صادقین» به معنای عام باشد و افراد خاصی مد نظر
نباشد، باید می‌فرمود: «كونوا من الصادقين» نه «مع الصادقين» چون همه باید از
راستگویان باشند، نه این که صرفاً همراه آنان باشند؛ بنابراین، از آنجا که

«مع الصادقین» گفته شده و پیروی از آنها لازم گشته، معلوم می شود، منظور افراد خاص و برجسته ای هستند که پیروی از آنها لازم گردیده است.

۲- شاهد دوم این که، ظاهر آیه نشان می دهد این همراهی و پیروی بی قید و شرط است و چون همراهی و پیروی از صادقین بی قید و شرط است پس لابد صادقین مورد بحث، ضمانت الهی دارند و مصون از خطا و اشتباه هستند، چون اگر معصوم نباشند مسلمانان نمی توانند همیشه از آنها پیروی کنند، بلکه به هنگام اشتباه و خطا و گناه، باید از آنها جدا گردند.

بنابر این، چون همراهی و پیروی از «صادقین» بصورت مطلق ذکر شده، باید آنان افراد خاص و معصوم از خطا و گناه باشند تا پیروی بی قید و شرط از آنها امکان پذیر باشد.

نتیجه این که، یا باید همراهی و اطاعت از صادقین مطلق باشد، ولی «صادقین» مقید به افراد خاصی باشد و یا این که «صادقین» مطلق باشد و شامل تمام راستگویان شود و همراهی و پیروی از آنان مقید گردد. و طبق دو قرینه ای که گذشت، همان احتمال اول صحیح است؛ بنابر این «صادقین» مقید است و منظور از آن افراد خاصی است، ولی همراهی و پیروی از آن افراد خاص مطلق است.

نظریه دانشمندان اهل سنت

مفسران اهل سنت عموماً در این مسئله دو گروه شده اند؛ برخی از آنان خیلی ساده از کنار این آیه گذشته اند و بحث چندانی روی کلمه «صادقین» ننموده اند! برخی دیگر مباحث مختلفی مطرح کرده اند و حتی تا آنجا پیش رفته اند که «صادقین» باید معصوم باشند، چون اطاعت مطلق جز از معصوم صحیح نیست؛ ولی پیشداوریا به این دسته اجازه نداده است که به حقیقت برسند، بدین جهت ره افسانه زدند!

فخر رازی از جمله مفسران گروه دوم است، او علاوه بر این که معتقد است «صادقین» باید معصوم باشند، نیز اعتقاد دارد که آیه اختصاص به عصر و زمان

پیامبر ﷺ ندارد، بلکه در هر زمانی «صادقین معصوم» وجود دارد و اطاعت از آنها واجب است.

ولی به هنگام مشخص کردن مصداق «صادقین» دچار پیشداوریها و تفسیر به رأی می شود و می گوید: «نمی توانیم شخص خاصی را برای صادقین معین کنیم، پس ناچاریم آن را به مجموع امت اسلامی تفسیر کنیم» یعنی اگر امت اسلامی در یک مسئله اتفاق نظر داشت و بر مطلبی اجماع کرد، بر همه واجب است تبعیت کنند. نتیجه این که «کونوا مع الصادقین» به اعتقاد فخر رازی یعنی «در هر عصر و زمان با مجموعه امت اسلامی» باشید!

و لکن ما از فخر رازی سؤال می کنیم: آیا انصافاً این تفسیر و برداشت شما در عصر پیامبر ﷺ و به هنگام نزول آیه نیز به ذهن اصحاب و یاران پیامبر متبادر می شد؟! اساساً مسئله «اجماع» در قرنهای پس از قرن اول مطرح شد، چگونه در آن زمان، از این آیه «اجماع امت» استنباط می شد؟!

بی تردید این تفسیر ناصحیح است و اصحاب و یاران پیامبر ﷺ از «صادقین» گروه خاصی را می فهمیدند که دارای مقام عصمت بودند.

بنابر این، بدون شک «صادقین»: اولاً: دارای مقام عصمت هستند و مصون از خطا و گناه و اشتباه می باشند.

ثانیاً: در هر عصر و زمانی وجود دارند و اختصاص به زمان پیامبر ﷺ ندارند.

ثالثاً: عده ای خاص و معین هستند.

نکات سه گانه فوق از خود آیه شریفه - به تفصیلی که گفته شد - استفاده می شود^۱، ولی مصداق «صادقین» از خود آیه روشن نمی شود، بلکه باید آن را از روایات استفاده کنیم.

۱. کسانی که بدون تعصب و پیشداوری، به تفکر پیرامون آیه شریفه فوق و آیات مشابه پرداخته اند به نتایج خوبی دست یافته اند؛ از جمله این افراد، دکتر تیجانی است که از دانشمندان اهل سنت بود و بر اثر مطالعه دقیق و بدون تعصب پیرامون امثال آیه فوق هدایت شد و در پاسخ کسانی که از او می پرسیدند: چرا به مذهب تشیع روی آوردی؟ کتابی نوشت بنام «لأكون مع الصادقین» (تا همراه صادقین باشم). کتاب فوق بیشتر در اطراف «آیه صادقین» بحث می کند.

تفسیر آیه صادقین با آیه‌ای دیگر از قرآن

اگر زانوی شاگردی و تلمذ در برابر قرآن بنیم و از پیشداوریها بپرهیزیم و در آیات این کتاب با عظمت تأمل کنیم، خود قرآن در آیات دیگر، صادقین را به ما معرفی می‌کند. خداوند در آیه ۱۵ سوره حجرات، در معرفی «صادقین» می‌فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ آنها «صادقین» و راستگویانند.

طبق این آیه شریفه، «صادقین» علاوه بر ایمان به خدا و رسول، و به تعبیر دیگر، ایمان به مبدأ و نبوت، که همه مسلمانها داشتند، دارای دو ویژگی دیگر بودند که آنها را از سایر مسلمانان ممتاز می‌کرد:

۱- نخست این که پس از ایمان به مبدأ و نبوت، حتی برای لحظه‌ای شک و تردید به خود راه ندادند و در تمام مراحل زندگی این ایمان قوی و مستحکم را حفظ کردند.
۲- دیگر این که ایمان مذکور در مرحله قلب و زبان متوقف نشد، بلکه آثار آن در عمل نیز ظاهر گشت، بدین جهت تنها و تنها بخاطر رضایت خداوند، نه انگیزه‌های دیگر، با مال و جانشان در راه خداوند جهاد کردند.

حال با توجه به این دو ویژگی مهم و کمیاب، باید چراغی به دست بگیریم و در میان اصحاب و یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جستجو بپردازیم، تا شخصی را که دارای این ویژگیهاست و در زمره صادقین است بیابیم!

با مطالعه تاریخ صدر اسلام به این حقیقت می‌رسیم: شخصی که دارای این ویژگیها باشد، تنها علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ زیرا سراسر زندگانی علی جهاد با مال و جان است و او هرگز، حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن، در ایمان خود شک و تردید نکرد.

برای اثبات ادّعای فوق تنها به سه حادثه از حوادث مختلف زندگی آن حضرت که در آن حوادث، جهاد با مال و جان، و ایمان والا و بالای علی موج می‌زند، اشاره می‌کنیم:

۱- مشرکان مکه برای نابودی دین جوان و نو پای اسلام نقشه‌های مختلفی طرح و اجرا کردند، ولی از هیچ کدام از آنها نتیجه دلخواه نگرفتند، تا این که در یک نقشه شیطانی و خطرناک، طرح ترور و قتل پیامبر اسلام ﷺ را تصویب کردند. برای این منظور و به جهت این که در آینده قبیله حضرت رسول ﷺ نتوانند شخص خاصی را به عنوان قصاص به قتل برسانند، قرار شد چهل شمشیر زن قوی و شجاع، در یک شب تاریک به منزل آن حضرت هجوم برند و نقشه فوق را عملی سازند.

خداوند به وسیله پیک وحی، پیامبرش را از این توطئه خطرناک آگاه کرد. پیامبر ﷺ برای رهایی از این توطئه باید خود به سوی مدینه هجرت کند، ولی برای این که دشمن متوجه غیبت آن حضرت نشود، می‌بایست شخصی شجاع و از خود گذشته و آماده مرگ در شب موعود در بستر پیامبر ﷺ بیارآمد. پیامبر ﷺ، علی را برای این کار انتخاب کرد.

طبق روایات^۱ حضرت رسول ﷺ خطاب به حضرت امیر علی فرمودند: من مأمورم از مکه به مدینه بروم؛ اما دور خانه‌ام را چهل مرد شمشیر به دست، به نمایندگی از چهل قبیله عرب، محاصره کرده‌اند تا صبح هنگام به منزل حمله کنند و مرا در بستر به قتل برسانند، علی جان! آیا آماده‌ای در بستر من بخوابی، تا من به سوی مدینه حرکت کنم؟

علی علیّه السلام، که سراسر وجودش عشق به پیامبر خدا بود و لحظه‌ای در ایمان خویش تردید نداشت، عرض کرد: «یا رسول الله ﷺ! اگر من در بستر شما بخوابم، شما سالم به مقصد خود می‌رسید؟» این سؤال بسیار مهم است؛ زیرا علی علیّه السلام از

۱. مرحوم محدث قمی - رحمه الله علیه - مشروح این داستان را در کتاب منتهی الآمال، جلد اول، صفحه ۱۱۰ ذکر کرده است.

جان خود نمی‌پرسد، از سر نوشت خود نمی‌گوید، از خطرات و بلاهایی که ممکن است در این شب پر مخاطره دامنگیر او شود، سؤال نمی‌کند؛ بلکه تنها به فکر سلامت معشوق خود، پیامبر خداست!

حضرت رسول ﷺ فرمود: «آری در این صورت من به سلامت خواهم رفت.»
علی به عنوان پاسخ مثبت و به نشانه شکرانه سلامتی وجود پیامبر ﷺ، در مقابل خداوند به سجده افتاد. و این شاید اولین سجده شکر در اسلام بود.

راستی چه کسی را در بین مسلمانان سراغ دارید که این قدر عاشق پیامبر باشد؟
ما عاشق این علی هستیم و تسلیم مکتب چنین امامی می‌باشیم.

علی علیه السلام در بستر پیامبر آرامید و حضرت رسول ﷺ به سلامت به سوی مدینه حرکت کرد، صبحگاهان دشمن مسلح وارد خانه پیامبر شد؛ علی علیه السلام با شنیدن صدای همه‌همه از رختخواب بیرون آمد، آنان وقتی پیامبر را نیافتند از علی علیه السلام پرسیدند: محمد ﷺ کجاست؟

علی علیه السلام بدون این که ذره‌ای ترس به خود راه دهد، فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من سراغ او را می‌گیرید؟!

آنها که از جواب دندان شکن این نوجوان پر جرأت، سرافکنده شده بودند، گفتند: او جوانی است ساده لوح که فریب محمد ﷺ را خورده است!

علی وقتی این جمله را شنید، که هم توهین به معشوقش بود و هم جسارت و توهین به خودش، جملات بسیار زیبایی فرمود که هیچ کس نمی‌تواند چنین جملاتی در حق خود بگوید! علی جوان فرمود:

اللَّهُ قَدْ أَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ حُمْقَاءِ الدُّنْيَا
وَمَجَانِنِهَا لَصَارُوا بِهِ عَقْلَاءَ وَمِنَ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ
ضَعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ أَقْوِيَاءَ، وَمِنَ الشُّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى
جَمِيعِ جُبْنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَانًا^۱

(شما مرا ساده لوح می‌خوانید، نه چنین نیست؛ زیرا) خداوند عالم به من آن قدر عقل داده که اگر آن را بین تمام دیوانه‌ها و نادان‌های عالم تقسیم کنند، همگی عاقل می‌شوند و آن قدر به من قوت و قدرت داده که اگر آن را بین تمام ناتوانان جهان تقسیم کنند همه توانا می‌گردند و آنقدر شجاعت و دلاوری داده که اگر بین تمام ترسوه‌های عالم تقسیم شود، همگی شجاع می‌شوند!

آنان با این پاسخ دندان شکن با سرافکندگی تمام و ناامید از دست یافتن به پیامبر ﷺ از خانه آن حضرت خارج شدند.

اگر علی علیه السلام کمترین شک و تردیدی نسبت به خداوند یا رسول او داشت، آیا حاضر می‌شد این‌گونه جان خود را به خطر بیندازد؟

۲- دشمن در جنگ احد، که بر اثر دنیا پرستی گروهی از مسلمانان، به پیروزی نسبی دست یافت، علاوه بر استفاده از غفلت مسلمانان، به جنگ روانی نیز پرداخت. فرمانده دشمن، که پیامبر ﷺ را در میدان جنگ مجروح دید، با صدای بلند فریاد زد: «محمد کشته شد!» عده زیادی، و طبق برخی روایات همه، با شنیدن این سخن فرار کردند، ولی علی علیه السلام که به گفتار پیامبر ﷺ مبنی بر پیروزی اسلام بر کفر ایمان داشت و لحظه‌ای در ایمان خویش تردید نداشت، به این سخن توجهی نکرد و همچنان به نبرد تن به تن با دشمن ادامه داد! تا این که جسد سراسر مجروح پیامبر ﷺ را یافت و همچون پروانه‌ای برگرد شمع وجود آن حضرت می‌گشت و از فرستاده خدا دفاع می‌کرد. شجاعت و ایمان و تلاش فراوان علی علیه السلام، جنگ روانی دشمن را خنثی کرد و مسلمانان فهمیدند که پیامبر ﷺ هنوز زنده است، بدین جهت عده‌ای به میدان بازگشتند که به هر حال جنگ با تمام سختیها و مشکلاتش پایان یافت و دشمن با یأس و ناامیدی از نابودی پیامبر اسلام ﷺ به مکه بازگشت. علی در این جنگ بر اثر رشادتها و مبارزات فراوانی که از خود نشان داد، نزدیک به ۹۰ زخم برداشت! پیامبر ﷺ دو طبیب و جراح فرستاد تا علی را درمان کنند، اما آنها بزودی بازگشتند و عرض کردند: یا رسول الله! زخم‌های علی بقدری به هم نزدیک است که اقدام به دوختن هر کدام باعث باز شدن زخم دیگر می‌شود!

شیلنجی، دانشمند معروف اهل سنت، در کتاب *نورالابصار* می‌گوید: علی پس از جنگ احد، هنگامی که خدمت پیامبر ﷺ رسید، عرض کرد: در آن لحظات سخت و طوفانی نبرد تن به تن با مشرکان، شانزده ضربه بسیار سنگین بر من وارد شد، که بر اثر آن ضربات چهار بار نقش بر زمین شدم! هر بار شخصی نورانی مرا از زمین بلند می‌کرد و می‌گفت: «برخیز و به حمایت از رسول خدا بپرداز!»، یا رسول‌الله! او چه کسی بود؟

پیامبر ﷺ فرمود: «چشم‌ت روشن و خوشا به حالت، او جبرئیل امین بوده است!»^۱

آری، به تصدیق قرآن مجید «کسانی که توحید را پذیرفته‌اند و در این راستا، در برابر دشمنان داخلی و خارجی استقامت کرده‌اند، خداوند فرشتگان آسمان را به یاری آنها می‌فرستد (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ)^۲».

خلاصه این که، این حادثه، هم جهاد با مال و جان علی ؑ را در حد اعلان نشان می‌دهد و هم ایمان قوی و تردید ناپذیر آن حضرت به خداوند منان و رسول اکرم ﷺ و وعده‌های قرآن مبنی بر پیروزی نهایی اسلام بر مشرکان، پس او مصداق «صادقین» که دارای ویژگیهای فوق هستند، می‌باشد.

۳- در جنگ احزاب هنگامی که قهرمان بزرگ عرب، عمر و بن عبدود، مؤفق به عبور از خندق شد، با صدای بلند مبارز طلبید، هیچ کس جز علی ؑ به او پاسخ مثبت نداد، این جریان سه بار تکرار شد و در هر دفعه جز علی ؑ کسی بر نخواست. علی با ایمان قوی و شجاعت فوق العاده خویش به سمت دشمن حرکت می‌کند، پیامبر ﷺ برای پیروزی او دست به دعا بلند می‌نماید، علی با عمر و بن عبدود درگیر می‌شود و در نهایت، با لطف و عنایت پروردگار جهانیان بر دشمن غالب می‌شود. علی ؑ بر سینه او می‌نشیند، «ابن عبدود» آب دهان به صورت «علی» ؑ

۱. نورالابصار، صفحه ۹۷.

۲. سوره فصلت، آیه ۳۰.

می اندازد و به او ناسزا می گوید.^۱ علی علیه السلام بر می خیزد و در میدان جنگ چند قدمی حرکت می کند، مسلمانان که از دور نظاره گر این صحنه هستند تعجب می کنند، قهرمان جنگ احزاب پس از لحظاتی بر می گردد و سر دشمن خدا را قطع می کند. پس از این ماجرا، وقتی از سرّ این مسأله سؤال می شود، حضرت می فرماید:

قَدْ كَانَ لَشَتَمِ أُمِّي وَتَقَلَّ فِي وَجْهِ فَخْشِيَتْ أَنْ أَضْرِبَهُ لِحَظِّ نَفْسِي
فَتَرَكْتُهُ حَتَّى سَكَنَ مَا بِي ثُمَّ قَتَلْتُهُ فِي اللَّهِ^۲

او به مادرم جسارت کرد و در صورتم آب دهان انداخت، از این کار زشت او عصبانی شدم، ترسیدم اگر او را در این حال بکشم، به خاطر تسکین دل خود باشد (واز روی اخلاص نباشد)؛ بدین جهت در آن حال او را رها کردم، تا دلم آرام شود و خشمم فرو نشیند؛ سپس او را (از روی اخلاص و) برای رضای خدا کشتم.

شاعر زبر دست فارسی زبان، مولانا جلال الدین بلخی، درباره داستان فوق چنین سروده است:

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر رویی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه
در زمان شمشیر انداخت آن علی	کرد او اندر عزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز زین عمل	از نمودن عفو و رحم بی محل
گفت: بر من تیغ تیز افراشتی	از چه افکندی مرا بگذاشتی

سپس از زبان حضرت علی علیه السلام می گوید:

گفت من تیغ از پی حق می زنم	بنده حَقِّم نه مأمور تنم
شیر حَقِّم نیستم شیر هوا	فعل من بر دین من باشد گواه ^۳

۱. بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۶.

۲. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۵۱ (به نقل از مظهر ولایت، صفحه ۳۶۵).

۳. این قصیده بسیار طولانی است؛ مشروح آن را در کتاب مظهر ولایت، صفحه ۳۶۵، مطالعه فرمائید.

بنابر این، نشانه‌های ایمان در سراسر زندگی علی علیه السلام نمایان است. نتیجه این که، با استفاده از آیات دیگر قرآن و به کمک تاریخ نیز مشخص شد که منظور از «صادقین» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

صادقین در روایات

اگر تنها به روایت ارزشمند ثقلین توجه کنیم و آن روایت زیبا، که بسان نورافکنی قوی و پر نور طول تاریخ را روشنی بخشیده، را در کنار آیه شریفه بنهیم، مصداق «صادقین» روشن می‌شود. صادقین همان کسانی هستند که در روایت ثقلین به عنوان افراد معصومی معرفی شده‌اند که تمسک به آنان مانع گمراهی است. آری، با توجه به این روایت، اهل البیت و ائمه معصومین «صادقین» هستند. علاوه بر روایت فوق، روایات متعدد دیگری وجود دارد که در خصوص آیه شریفه وارد شده است. به نمونه‌هایی از این روایات توجه کنید:

۱- پنج نفر از مشاهیر و بزرگان اهل سنت، که نام آنها ذیلاً می‌آید، در این زمینه روایتی نقل کرده‌اند: سیوطی^۱، خوارزمی^۲، علامه ثعلبی^۳، علامه گنجی^۴، و حاکم حسکانی^۵، همگی از صحابی معروف پیامبر صلی الله علیه و آله، ابن عباس، یا جابر بن عبدالله انصاری، نقل کرده‌اند که:

كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، أَيَّ كُونُوا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

منظور از صادقین علی بن ابی طالب است.

برخی به جای عبارت فوق، عبارت «هو علی بن ابی طالب» یا «نزلت فی علی بن ابی طالب»^۶ را به کار برده‌اند که همه به یک معنی است.

۱. الدر المنثور، جلد سوم، صفحه ۲۹۰.

۲. به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۸.

۳. تفسیر ثعلبی، به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۷.

۴. کفایة الطالب، صفحه ۱۱۱، به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۷.

۵ و ۶. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۶۰.

۲- حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل* علاوه بر روایت فوق، روایت دیگری نیز از «عبدالله بن عمر» نقل کرده است، او می‌گوید:

مَعَ الصَّادِقِينَ أَيَّ مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ^۱

منظور از صادقین پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت است.

جالب این که در این روایت بقیّه ائمه معصومین علیهم السلام نیز جزء صادقین شمرده شده‌اند.

۳- سلیم بن قیس، که علامّه مجلسی در *بحارالانوار* او را انسان معتبری می‌شمرد، روایت زیر را در تفسیر «صادقین» نقل کرده است:

سلمان می‌گوید: خدمت پیامبر ﷺ بودیم که آیه صادقین نازل شد، از پیامبر ﷺ پرسیدیم: آیا صادقین عام است، یا افراد خاصّی منظور است؟
پیامبر ﷺ فرمود: خطاب آیه عام است و مخاطب همه مردم هستند، ولی صادقین خاص هستند و آن، مخصوص برادریم علی علیه السلام و اوصیای من تا روز قیامت است.^۲

طبق این روایت «صادقین» همان ائمه معصومین علیهم السلام هستند.

۴- علامه گنجی در کتاب «کفایه الطالب» و «ابن جوزوی» در «تذکرة» می‌گویند:
«قال علماء السیر معناه کونوا مع علی و اهل بَیتِهِ^۳؛ نه یک نفر و نه دو نفر، بلکه مورّخان گفته‌اند که معنای «کونوا مع الصادقین» این است که با علی و اهل بیتش علیهم السلام باشید.»

طبق این حدیث نیز «صادقین» ائمه دوازدهگانه شیعه علیهم السلام هستند.

پیام آیه صادقین

از میان تمام صفات و ویژگیهای معصومین علیهم السلام؛ مجاهدین، عابدین، راکعین،

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۶۲.

۲. اسرار آل محمد، صفحه ۲۹۷.

۳. به نقل از احقاقی الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۷.

ساجدین، قائمین، صائمین، زاهدین، عالمین، متّقین، ذاکرین، خاشعین، و مانند آن، «صادقین» انتخاب شده است. این انتخاب به ما می‌گوید که «صدق و راستی» در سرنوشت انسان (نه فقط مسلمان) نقش مهمّی دارد، بدین جهت در این آیه شریفه ائمّه هدی (علیهم‌السلام) با این صفت معرّفی شده‌اند.

برای توجّه به اهمّیت این موضوع، به چند حدیث از علی (علیه‌السلام) توجّه کنید:

۱- «الصّدقُ عمادُ الإسلامِ ودَعامةُ الإیمانِ؛ صدق و راستی ستون اسلام و پایه ایمان است.»

اگر ستون ساختمانی برداشته شود، فرو می‌ریزد. اگر مسلمانی صدق و راستی نداشته باشد، اسلام و ایمانش نابود می‌گردد.

۲- «الصّدقُ أقوى دَعائمِ الإیمانِ؛ اگر برای ایمان ستون‌های متعدّدی تصوّر کنیم (صدق و راستی قوی‌ترین و استوارترین پایه‌های ایمان است).»

همانند ستون وسط خیمه که اگر برداشته شود خیمه نقش بر زمین می‌شود و برای لحظه‌ای بر پا باقی نمی‌ماند.

۳- «الصّدقُ صلاحُ كُلِّ شَیْءٍ وَالْكَذِبُ فسادُ كُلِّ شَیْءٍ؛ صدق مایه اصلاح هر چیزی است و دروغ هر چیزی را نابود و فاسد می‌کند.»

حقیقتاً اگر در جامعه‌ای همه صادق باشند؛ زن و شوهر در منزل، کارکنان ادارات در محیط کار، شریکان تجاری در محیط تجارت، دولتمردان در محیط سیاست، دانش آموزان در محیط تحصیل، دانشجوین و طّلاب در محیط علم و دانش، و خلاصه تمام افراد جامعه در موقعیتی که قرار دارند، اگر صداقت را پیشه خود کنند، بدون شک بسیاری از مشکلات فعلی جامعه حل می‌شود! تمام بدبختی‌ها بخاطر عدم صداقت است.

۱. میزان الحکمه، باب ۲۱۹۰، حدیث ۱۰۱۸۵.

۲. همان، حدیث ۱۰۱۸۴.

۳. میزان الحکمه، باب ۲۱۸۹، حدیث ۱۰۱۶۶.

این مطلب در بُعد جهانی و بین المللی نیز صادق است؛ به عنوان مثال، اگر مدّعیان حقوق بشر در استفاده از این عنوان خوش ظاهر صادق بودند، جهان بشریت چهره دیگری به خود می‌گرفت، ولی اکنون که از مسیر صداقت منحرف گشته و تنها به منافع خویش می‌اندیشند ظلم و تبعیض فاحش غوغا می‌کند، بدین جهت اگر یک جاسوس اسرائیلی در نقطه‌ای از جهان به محاکمه کشیده شود فریاد حقوق بشر آنها گوش جهانیان را کر می‌کند، اما اگر هزاران نفر از مردم مظلوم و ستمدیده فلسطین با بدترین شیوه به قتل برسند، هیچ صدا و اعتراضی از مدّعیان حقوق بشر بلند نخواهد شد. بلکه با کمال تعجب و تأسف از نظر سیاسی و اقتصادی و نظامی به کمک ظالم می‌شتابند تا بیشتر ظلم کند!

آفرین بر آن مولای متقیان و راستگویان که فرمود: «انحراف از جاده صداقت همه چیز را فاسد و تباه می‌کند.»

نتیجه این که، آیه «صادقین» به همه مسلمانان، بلکه به همه انسانها، پیام صدق و راستی می‌دهد.



آیات ولایت در قرآن

فصل دوم

آیات فضائل اهل البيت علیهم السلام

آيات فضائل اهل البيت عليهم السلام



آية تطهير

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَ كُفْمَ تَطْهِيراً

«سورة احزاب ، آية ٣٣»

آیه تطهیر

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را، فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.
«سوره احزاب، آیه ۳۳»

دورنمای بحث

آیه تطهیر یکی دیگر از آیات مربوط به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌باشد. این آیه، که کلمه به کلمه آن قابل مطالعه و تعمق و تفکر است، دلالت بر عصمت ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز دارد.

مقدمه

آیات ۲۸ تا ۳۴ سوره احزاب، همه، خطاب به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و در لابه لای این آیات هفتگانه، آیه تطهیر با مضمون و لحنی متفاوت با سایر آیات، نازل شده است. از جمله این تفاوتها تغییر ضمیرهاست؛ در آیات قبل از آیه تطهیر، ۲۵ ضمیر یا فعل آمده که همگی مؤنث است و بعد از آیه تطهیر نیز دو ضمیر و فعل وجود دارد که آن هم مؤنث است، ولی تمام ضمیرها و فعلهای آیه تطهیر، که در وسط این ۲۷ ضمیر و فعلهای مؤنث قرار گرفته، مذکر می‌باشد، یا ضمیری است که به مذکر و مؤنث، هر دو، برمی‌گردد و خلاصه ضمیر مخصوص مؤنث نیست.

آیا این، یک تصادف است، یا فلسفه خاصی دارد؟
بدون شک تصادف نیست و علت خاصی دارد که نباید به آسانی از کنار آن
گذشت.

اگر منظور از آیه تطهیر هم، همسران پیامبر ﷺ بود، چرا خطاب آیه عوض شد
و ضمیرهای مخصوص مؤنث بکار برده نشد؟
بی شک مضمون و محتوای آیه و تغییر ضمیرها و فعلهای آن، دلالت دارد که
منظور این آیه همسران پیامبر نمی باشد. توضیح بیشتر در مباحث آینده خواهد آمد.

شرح و تفسیر

آیه تطهیر، برهان روشن عصمت!

همانگونه که گفته شد، کلمه کلمه این آیه شریفه قابل مطالعه و تفکر و تعمق
می باشد و مورد بحث و گفتگو واقع شده است، بدین جهت تک تک کلمات آن را
مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- «إِنَّمَا» - این کلمه، که معنای فارسی آن واژه «فقط» می باشد، برای حصر و
انحصار است. از این کلمه معلوم می شود که در این آیه شریفه چیزی وجود دارد
که برای همه مسلمانان نیست و گرنه نباید از این کلمه استفاده می شد.
«پلیدی» که در این آیه از آن سخن گفته شده، از همه بر طرف نشده، بلکه از
افراد خاصی که در آیه آمده بر طرف گردیده است؛ علاوه بر این که آن «پلیدی» هم
پلیدی خاصی است که از افراد خاصی بر طرف شده و تنها آنها تطهیر گردیده اند.
زیرا تقوای عادی و معمولی شامل همه مسلمانان می شود و پرهیز از گناهان و
معاصی بر همه واجب است؛ اما آنچه که مقصود این آیه است و مخصوص افراد
خاصی، باید چیزی مخصوص و فراتر از تقوای معمولی باشد!

۲- «يُرِيدُ اللَّهُ؛ خداوند اراده می کند»

منظور از اراده خداوند در این آیه چیست؟ آیا مراد اراده تشریعی است، یا اراده
تکوینی منظور است؟

پاسخ: برای پاسخ به این پرسش، لازم است توضیحی کوتاه پیرامون اراده تکوینی و تشریعی ارائه کنیم:

اراده تشریعی: اراده تشریعی به معنای فرمان و دستورات الهی و به تعبیر دیگر همان واجبات و محرمات است. آیه ۱۸۵ سوره بقره، یکی از آیاتی است که اراده الهی در آن به معنای اراده تشریعی است. خداوند در این آیه شریفه پس از بیان وجوب روزه ماه رمضان و استثناء این حکم نسبت به مسافران و مریضان، می فرماید:

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ

خداوند راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را!

منظور از اراده الهی در این آیه، اراده تشریعی است؛ یعنی، احکام خداوند در مورد روزه ماه رمضان آسان است و مشکل نمی باشد؛ بلکه تمام احکام اسلام، احکام سختی نیست و لهذا پیامبر اسلام ﷺ فرمودند:

بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ بِالْحَنِيفَةِ السَّمِيعَةِ السَّهْلَةِ^۱

من با یک دین و شریعت آسان و راحت به سوی شما مبعوث شدم.

اراده تکوینی: اراده تکوینی به معنای آفرینش و خلقت است؛ اراده تکوینی خداوند همان اراده آفرینش و خلقت چیزی یا کسی می باشد. نمونه این اراده الهیه، در آیه ۸۲ سوره یاسین آمده است. خداوند متعال در این آیه شریفه می فرماید:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!» آن نیز بی درنگ موجود می شود!

منظور از اراده در این آیه شریفه، اراده تکوینی است، حقیقتاً خداوند بقدری قوی و پر قدرت است که اگر این عالم عجیب، که ما در آن زندگی می کنیم، و طبق

گفته دانشمندان خورشید آن یک میلیون و دویست هزار مرتبه بزرگتر از زمین است و یکصد میلیارد ستاره در منظومه شمسی آن وجود دارد که متوسط آنها مثل خورشید است و این تنها در منظومه شمسی است، اگر اراده خداوند تعلق بگیرد که همانند این عالم ساخته شود کافی است که فرمان ساختن دهد، بلافاصله ایجاد خواهد شد «الْعَظَمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»!

حال که با دو قسم اراده الهیه آشنا شدیم، آیا منظور از اراده الهیه در آیه تطهیر، اراده تشریعی است یا تکوینی؟ یعنی آیا خداوند از اهل البیت علیهم السلام خواسته است که پاک و طاهر باشند و از رجس و پلیدها دوری گزینند و یا خداوند خود پلیدی و رجس را از وجود آنها شسته و آنها را پاک و طاهر کرده است؟

پاسخ: بدون شک منظور اراده تکوینی است؛ زیرا دستور به پاکی و تقوا مخصوص اهل البیت نیست، بلکه این دستور عام است و شامل همه مسلمانان می شود در حالی که - همانطور که قبلاً گفتیم - مقتضای «ائما» این است که چیز تازه ای به اهل البیت علیهم السلام اختصاص داده شده که شامل همه مسلمانان نمی شود.

نتیجه این که، خداوند متعال با اراده تکوینی خویشتن موهبتی به اهل البیت علیهم السلام کرده و نیرویی به نام «عصمت» در وجود آنان آفریده که هر پلیدی و ناپاکی را از آنها دور می کند و همواره پاک و خالی از گناه و خطا خواهند بود!

سؤال: آیا نیروی عصمت که در معصومین علیهم السلام است جنبه اجباری دارد؟ به عبارت دیگر، آیا آن بزرگواران بدون اختیار از گناه اجتناب می کنند و بدون اختیار، فرامین خداوند را اطاعت می نمایند؟

و به تعبیر سوم، آیا اگر بخواهند گناه کنند، نمی توانند گناه کنند؟ اگر چنین باشد که مقام عصمت افتخار نیست. اگر غیر از این است، آن چیست؟

پاسخ: محال بر دو قسم است: ۱. محال عقلی ۲. محال عادی. «محال عقلی» آن است که چیزی از نظر وقوع محال باشد، مثل این که در لحظه واحد هم شب باشد و هم روز، این عقلاً محال است. یا کتابی که شما مطالعه

۱. عظمت و بزرگی مختص پروردگار یکتای قهار است.

می‌کنید، در لحظه واحد هم ۴۰۰ صفحه داشته باشد و هم ۵۰۰ صفحه! این نیز عقلاً محال است؛ زیرا جمع بین نقیضین عقلاً محال است.^۱

اما گاهی انجام و وقوع چیزی عقلاً امکان دارد، ولی عادتاً انجام نمی‌شود؛ مثل این که هیچ انسان عاقلی حاضر نمی‌شود بصورت لخت مادر زاد در کوچه و خیابان ظاهر شود. این مسأله عقلاً امکان پذیر است، ولی عادتاً محال است. بنابر این نسبت به این مسأله، همه مردم عاقل عصمت دارند، مردم در این مورد دارای عصمت جزئی هستند، زیرا عقل و شعور آنها، اجازه ارتکاب چنین عملی که قبیح و زشتی آن برای همه روشن است را به آنها نمی‌دهد، پس همه انسانها در مقابل بعضی گناهان و کارها عصمت جزئی دارند.

اگر قدمی بالاتر نهیم برخی از مردم را خواهیم یافت که در مقابل برخی دیگر از گناهان عصمت جزئی دارند و عادتاً محال است آن را انجام دهند؛ مثل این که محال است که یک روحانی معروف و سرشناس، در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان، و در داخل محراب مسجد و بر روی سجاده نماز و در جلوی چشم همه مردم شراب بنوشد!

این کار عقلاً محال نیست؛ ولی برای چنین شخصی عادتاً محال است؛ زیرا مقام و موقعیت و شخصیت و عقل و شعورش اجازه ارتکاب چنین کاری را به او نمی‌دهد.

اما معصومین (علیهم‌السلام) در مقابل تمام گناهان و خطاها معصومند، یعنی هر چند از نظر عقلی برای آنها هم امکان عصیان و نافرمانی وجود دارد، ولی عادتاً انجام چنین کاری بر آنها محال است؛ چون عقل و تقوا و معرفت و علم و دانش آنها نسبت به تمام گناهان و معاصی، مثل علم و دانش مردم معمولی نسبت به لخت مادر زاد بیرون آمدن از خانه است، همانگونه که مردم عادی در برابر این گناه «معصومند»، ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نیز در مقابل تمامی گناهان دارای مقام عصمت

۱. برای آشنایی بیشتر با این اصطلاح منطقی، به کتاب «آشنایی با علوم اسلامی، منطق و فلسفه» نوشته علامه شهید مطهری، صفحه ۶۵ به بعد مراجعه کنید.

هستند؛ یعنی عادتاً محال است گناه کنند؛ هر چند عقلاً این کار امکان پذیر است. پس عصمت یک امر اجباری نمی باشد و به شکلی نیست که اختیار را از کف معصومین گرفته باشد، تا کارهای آنها را از ارزش بیندازد.

نتیجه این که، اراده خداوند در این آیه شریفه، اراده تکوینیّه است و عصمت باعث سلب اختیار و اراده ائمه معصومین (علیهم السلام) نمی شود و آنها را مجبور بر ترک گناه و معصیت نمی نماید، بلکه آن بزرگواران در کمال اختیار به سراغ گناه نمی روند.

۳. «الرّجس» - منظور از رجس چیست؟

رجس به معنای پلیدی است؛ گاه بر پلیدیهای ظاهری مادی اطلاق می شود و گاه در پلیدیهای معنوی استعمال می شود و گاه در هر دو به کار می رود، همانگونه که راغب در مفردات به این مطلب تصریح کرده است. برای هر کدام از موارد سه گانه فوق، یک آیه از قرآن مجید شاهد می آوریم:

الف - پلیدی معنوی: در آیه ۱۲۵ سوره توبه می خوانیم:

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ

و اما آنها که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیهایشان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند.

تعبیر «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» غالباً برای منافقین به کار می رود و حقیقتاً نفاق یک بیماری است، و گر نه انسان یا دستورات الهی را صریحاً می پذیرد و مسلمان می شود و یا صریحاً رد می کند و کافر می گردد، اما این که بظاهر بپذیرد و به آنها عمل کند، ولی در قلب و دل به آن اعتقاد نداشته باشد، این نفاق و دورویی است و نوعی بیماری محسوب می شود.

به هر حال، «رجس» در این آیه شریفه به معنای پلیدی معنوی است، زیرا نفاق نوعی پلیدی معنوی محسوب می شود نه پلیدی و آلودگی ظاهری.

ب - پلیدی ظاهری: در آیه ۱۴۵ سوره انعام می خوانیم:

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ...

(ای پیامبر ما!) بگو: «در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی یابم، به جز این که مردار باشد، یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته، یا گوشت خوک باشد، که اینها همه پلید هستند...

روشن است که رجس در این آیه شریفه به معنای پلیدی ظاهری است.

ج - پلیدی معنوی و ظاهری: رجس در آیه ۹۰ سوره مائده در هر دو معنی به کار رفته است؛ در این آیه می خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و ازلام (=نوعی بخت آزمایی) پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید!

«رجس» در این آیه شریفه هم به معنای پلیدی ظاهری است و هم پلیدی معنوی؛ زیرا شراب پلیدی و آلودگی ظاهری دارد، ولی قمار و ازلام دارای پلیدی ظاهری نمی باشند، اما پلیدی معنوی دارند.

نتیجه این که، رجس در آیات قرآن مجید معنای عامی دارد و شامل هرگونه پلیدی، ظاهری و معنوی و اخلاقی و عقیدتی و جسمی و روحی و روانی می شود. بنابر این، خداوند متعال در آیه تطهیر به اراده تکوینی هرگونه پلیدی (با تمام وسعت معنای آن) را از اهل البیت علیهم السلام دور کرده و آنها را تطهیر نموده است.

دلیل ما بر این که رجس در این آیه شریفه شامل پلیدیهای مادی و معنوی هر دو می شود، اطلاق این کلمه است؛ یعنی چون کلمه «الرجس» مقید به قید و مشروط به شرطی نشده، و بطور مطلق و بدون قید و شرط بیان شده، شامل هر نوع پلیدی می گردد.

«وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» - این جمله در واقع تأکید و تفسیر جمله سابق (لِيُذْهِبَ

عَنْكُمْ الرُّجَسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) می‌باشد.

طبق این آیه، «اهل البیت» از رجس و هرگونه پلیدی بدور هستند و به ارادهٔ تکوینیّه الهیه، مطهر و پاک و دارای عصمت مطلقه هستند.

«اهل البیت» کیانند؟

از آیه شریفهٔ تطهیر استفاده کردیم که «اهل البیت» نسبت به سایر مسلمانان دارای یک خصوصیت و ویژگی هستند که دیگران فاقد آن می‌باشند و آن ویژگی، طهارت و عصمت مطلقهٔ آنان است. ولی اکنون این سؤال مطرح می‌شود که: «اهل البیت» چه کسانی هستند؟

پاسخ: در تفسیر «اهل البیت» نظریات مختلفی ارائه شده است؛ به چهار نمونهٔ آن توجه کنید:

۱- برخی از مفسران اهل سنت، اهل البیت را به همسران پیامبر اسلام ﷺ تفسیر کرده‌اند.^۱ طبق این تفسیر، علی، فاطمه، حسن، و حسین علیهم‌السلام جزء اهل البیت نیستند! به تعبیر دیگر، اهل البیت از اقوام «سببی» پیامبر هستند و هیچ یک از منسوبین «نسبی» آن حضرت جزء اهل البیت نمی‌باشند.

دلیل این نظریه این است که آیه تطهیر در بین آیاتی است که همگی مربوط به زنان پیامبر ﷺ است، هم آیات قبل از آن و هم آیه پس از آن، پس سیاق آیه اقتضاء می‌کند که این آیه شریفه نیز مربوط به همسران پیامبر ﷺ باشد.

ولکن این نظریه به سه دلیل باطل است:

اول: همانطور که گذشت در آیات پنج‌گانه قبل از آیه تطهیر و نیز در صدر آیه ۳۲ سوره احزاب، که آیه تطهیر در ذیل آن آمده است، مجموعاً ۲۵ ضمیر و فعل بصورت مؤنث آمده است و در آیه بعد (آیه ۳۳) نیز دو مورد فعل و ضمیر مؤنث بکار رفته است، اما ضمایر و افعال آیه تطهیر همه مذکر است، که یا اختصاص به مردان دارد و یا شامل مردان و زنان هر دو می‌شود، ولی قطعاً شامل عدهٔ خاصی از

۱. قرطبی، در تفسیر الفرقان، جلد ۶، صفحه ۵۲۶۴، این نظریه از «زجاج» نقل می‌کند.

زنان به تنهایی نمی شود.

بنابر این، با توجه به این که قرآن کلام خداست و کلام خداوند فصیح ترین کلمات است، قطعاً در تغییر ضمیرها و فعلها مطلبی مورد نظر بوده است و لابد منظور از اهل بیت افرادی دیگر غیر از زنان پیامبر بوده است که خداوند سیاق آیه تطهیر را متمایز از آیات قبل و بعد نازل کرده است.

نتیجه این که، طبق این بیان منظور از اهل البیت قطعاً نمی تواند همسران پیامبر باشد، بلکه منظور افراد دیگری است که باید با دلیل و برهان آنها را جست.

دوم: دومین دلیل بر بطلان این عقیده این است که با توجه به شرح و تفسیر آیه تطهیر، اهل البیت باید دارای ویژگی عصمت مطلقه باشند، کدام یک از دانشمندان و مفسران شیعه یا سنی، برای همسران پیامبر عصمت قائل شده است؟ همسران پیامبر هر چند غالباً انسانهای خوبی بودند، ولی نسبت به بعضی از آنها نه تنها نمی توان ادعای عصمت کرد، بلکه می توان ارتکاب گناهان بزرگی را با ادله و شواهد روشن به اثبات رساند، به یک نمونه آن توجه کنید:

علی بن ابی طالب علیه السلام تنها خلیفه ای بود که هم امتیاز نصب از سوی پروردگار را داشت و هم امتیاز انتخاب از سوی مردم و مسلمانان! آن هم انتخابی متفاوت با سه خلیفه پیشین؛ زیرا خلیفه اول توسط افراد معدود و خاصی در سقیفه بنی ساعده انتخاب شد و سپس مردم مجبور به بیعت با او شدند و خلیفه دوم تنها از سوی خلیفه اول نصب شد و خلیفه سوم تنها با سه رأی از آراء شورای شش نفره زمام امور را به دست گرفت؛ ولی علی علیه السلام با اقبال عامه مردم، که با رضا و میل باطنی به سوی او آمده بودند، مواجه شد و بیعت کرد. ازدحام مردم برای بیعت با آن حضرت بقدری زیاد بود که حضرت فرمود:

«ترسیدم حسن و حسین زیر دست و پای مردم از بین بروند!»^۱

اما یکی از زنان پیامبر را می بینیم که با خلیفه بر حق پیامبر، به مخالفت بر می خیزد و بیعت خویش را می شکند و بر خلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله که به زنان

۱. نهج البلاغه، خطبه سوم (خطبه شقیفه).

خویش سفارش کرده بود که پس از مرگ وی از خانه‌هایشان خارج نشوند، از مدینه خارج می‌شود و سوار بر شتر به سمت بصره حرکت می‌کند؛ هنگامی که به سرزمین حوئب می‌رسد و صدای پارس سگها را می‌شنود، به یاد فرمایش پیامبر ﷺ می‌افتد که فرمود:

«یکی از شما سوار بر جمل از مدینه خارج می‌شود و به سرزمین حوئب می‌رسد و در آنجا سگها برای او پارس می‌کنند، او از راه خدا خارج شده است.»

وقتی از نام سرزمین می‌پرسد، به او می‌گویند: «اینجا سرزمین حوئب است» تصمیم به بازگشت می‌گیرد؛ ولی جنگ افروزان جنگ جمل، با حيله‌ای او را فریب می‌دهند تا به مسیر خود ادامه بدهد.^۱

آیا چنین زنی که با سخنان پیامبر ﷺ و خلیفه او مخالفت کرده و به جنگ خلیفه پیامبر پرداخته و عامل ریختن خون بیش از هفده هزار تن از مسلمانان شده، معصوم است و رجس و پلیدی از او بدور است؟

جالب این که او خود نیز به اشتباهش اعتراف می‌کند و در پاسخ به سؤالی پیرامون این جنگ و انگیزه شروع آن و این که مسؤولیت خونهای ریخته شده بر عهده کیست؟ تنها اظهار تأسف می‌کند و آن را تقدیر الهی می‌شمرد! و آرزو می‌کند که ای کاش چنین اتفاقی نمی‌افتاد!

علیرغم این که او خود به اشتباهش اعتراف می‌کند و آن را به شکل غیر قابل قبولی توجیه می‌کند، بعضی از دانشمندان متعصب اهل سنت، آن را نوعی اجتهاد تلقی نموده و کار عایشه را به هیچ وجه تخطئه نمی‌کنند!

آیا این، سخن صحیحی است؟ آیا اجتهاد در مقابل خلیفه مسلم پیامبر خدا که به گفته خود عایشه «او بهترین مردم است و هر کس بغضش را داشته باشد کافر است.» اجتهاد صحیحی است؟ وانگهی اگر این راه را بگشاییم دیگر هیچ گنهکار و خطاکاری وجود نخواهد داشت، زیرا هر خطاکاری خطای خویش را در لباس

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۲۲۵، (به نقل از ترجمه و شرح نهج البلاغه، جلد اول، صفحه ۴۰۳).

اجتهاد توجیه می‌کند و آن را نوعی استنباط و اجتهاد خویش تلقی می‌کند! نتیجه این که، جنگ جمل هیچ توجیه منطقی ندارد و بدون شک جنگ افروزان آن گناهکار و خطاکارند و نمی‌توان آنها را از رجس و پلیدی طاهر دانست.

سوم: همانگونه که در بحثهای آینده خواهد آمد روایات زیادی از طرق شیعه و اهل سنت داریم که اهل بیت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام می‌باشند، نه زنان پیامبر

۲- نظریه دوم این است که منظور از «اهل البیت»، شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، علی، حسن، حسین، و فاطمه علیها السلام و همسران پیامبر می‌باشد.^۱ طبق این نظریه، یکی از اشکالات سه گانه نظریه اول (اشکال اول) از بین می‌رود، چون مجموعه‌ای از زنان و مردان می‌توانند مخاطب ضمیر مذکر باشند ولی دو اشکال دیگر (که شرح آن در نقد نظریه اول گذشت) نسبت به زنان پیامبر در اینجا هم مطرح می‌باشد، بنابر این نظریه فوق نیز قابل قبول نیست.

۳- برخی دیگر از مفسران، «اهل البیت» را به ساکنین مکه مکرمه تفسیر کرده و گفته‌اند: منظور از «البیت» در جمله «اهل البیت» خانه خدا، کعبه معظمه است، بنابراین، «اهل البیت» به کسانی که اهل و ساکن مکه هستند اطلاق می‌شود. بطلان این نظریه هم روشن است و دو اشکال نظریه اول در اینجا نیز مطرح می‌باشد. علاوه بر این که مردم مکه امتیازی نسبت به مردم مدینه نداشتند؛ تا خداوند رجس و پلیدی را فقط از آنها دور کرده باشد.

۴- نظریه چهارم، که نظریه تمام علمای شیعه است و هیچ یک از اشکالات فوق بر آن وارد نمی‌باشد، این است که منظور از «اهل البیت» افراد خاصی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و در رأس آنها شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

شاهد بر صحت این نظریه این که هیچ یک از اشکالات سه گانه مطرح شده در

نظریهٔ اوّل اینجا نمی‌آید. بعلاوه روایات فراوانی دالّ بر نظریهٔ چهارم وجود دارد. علامهٔ طباطبائی در *المیزان* تعداد این روایات را بیش از ۷۰ روایت می‌داند.^۱ و جالب این که بیشتر روایات مذکور در کتب دست اوّل اهل سنت آمده است، از جمله:

- ۱- صحیح مسلم^۲، که از معتبرترین کتابهای حدیثی آنهاست.
- ۲- صحیح ترمذی^۳، یکی از کتابهای ششگانهٔ صحاح.
- ۳- المستدرک علی الصحیحین^۴
- ۴- السنن الکبری للبیهقی^۵، این کتاب هر چند غالباً حاوی روایات فقهی است، ولی روایات غیر فقهی نیز در آن وجود دارد.
- ۵- الدر المنثور سیوطی^۶
- ۶- شواهد التنزیل^۷ حاکم حسکانی نیشابوری.
- ۷- مسند احمد^۸

بنابر این، روایاتی که «اهل البيت» را به پنج تن آل عبا^{علیهم السلام} تفسیر کرده، هم از نظر تعداد در حدّ بالایی است و هم در کتب معتبر و دست اوّل اهل سنت آمده است. فخر رازی پیرامون مقدار این روایات و میزان اعتبار آن اعتراف جالبی دارد؛ ایشان در ذیل تفسیر آیهٔ مباحله (۶۱ آل عمران) می‌گوید:

واعلم ان هذه الرواية كالمتفق علی صحتها بین اهل التفسیر والحديث.

-
۱. المیزان مترجم، جلد ۳۲، صفحهٔ ۱۷۸.
 ۲. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحهٔ ۱۸۸۳، حدیث ۲۴۲۴ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحهٔ ۱۴۳).
 ۳. احقاق الحق، جلد ۲، صفحهٔ ۵۰۳.
 ۴. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۲، صفحهٔ ۴۱۶ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۲، صفحهٔ ۵۰۴).
 ۵. السنن الکبری، جلد ۲، صفحهٔ ۱۴۹.
 ۶. الدر المنثور، جلد ۵، صفحهٔ ۱۹۸.
 ۷. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰ تا ۹۲.
 ۸. مسند احمد، جلد ۱، صفحهٔ ۳۳۰، و جلد ۴، صفحهٔ ۱۰۷ و جلد ۶، صفحهٔ ۲۹۲ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحهٔ ۱۴۴).

این روایت (که اهل البیت را تفسیر می‌کند) روایتی است که دانشمندان اهل تفسیر و حدیث، همه اتفاق بر صحت آن دارند.^۱

نتیجه این که، روایاتی که «اهل البیت» را تفسیر می‌کند از نظر مقدار و اعتبار قابل گفتگو نیست. از میان این همه روایت، تنها به ذکر یک حدیث، یعنی حدیث کساء، قناعت می‌کنیم.

حدیث کساء به دو شکل نقل شده است: ۱- مفصل ۲- مختصر.

حدیث مفصل کساء، که معمولاً برای شفای بیماران و حل مشکلات و برطرف شدن گرفتاریها خوانده می‌شود، متواتر نیست.

اما حدیث مختصر کساء متواتر است و مضمون آن چنین است:

«روزی مقداری پارچه برای پیامبر ﷺ آوردند، پیامبر به دنبال علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام فرستاد، آنها به خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیدند، حضرت آنها را زیر آن پارچه قرار داد، سپس فرمود:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسُ، فَزَلَّ جِبْرَائِيلُ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»

پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان دور کن. سپس جبرئیل نازل شد و آیه تطهیر را آورد.

در کتب اهل سنت در ذیل این روایت جمله زیر نیز آمده است: «ام سلمه جلو آمد و از پیامبر اجازه خواست که او هم زیر آن پارچه قرار گیرد و به آن جمع بپیوندد، پیامبر فرمود: «تو آدم خوبی هستی ولی اینجا، جای تو نیست.»^۲

در حدیث دیگری همین جریان برای عایشه نیز نقل شده است.^۳

نتیجه این که، طبق این روایت، اهل البیت پنج تن آل عبا علیهم‌السلام هستند.

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۸، صفحه ۸۰.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۴ و ۳۱.

۳. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۷ و ۳۸.

سؤال: فلسفه این کار چه بوده است؟ چرا پیامبر اکرم ﷺ آنها را به زیر پارچه برد و آن جمله زیبا را در مورد اهل البیت خویش فرمود؟ چرا به ام سلمه و عایشه اجازه نداد به زیر آن پارچه بروند؟

جواب: هدف پیامبر ﷺ از این تشریفات و ریزه کاریها، جدا سازی است. حضرت می خواهد اهل البیت را بشکلی معرفی کند که هیچ گونه اشکال تراشی امکان پذیر نباشد و کمترین ابهام و اجمالی باقی نماند، تا دیگران در آن زمان و زمانهای بعد دانسته یا ندانسته، اهل البیت را به اشخاص و افراد دیگری تطبیق ندهند.

بدین جهت حتی به این تشریفات هم اکتفاء نمی کند، بلکه طبق روایت عجیبی که در منابع مختلف، از جمله شواهد التنزیل، آمده است (به نقل از انس بن مالک، خادم مخصوص آن حضرت) می خوانیم: آن حضرت پس از این ماجرا هر روز بعد از اذان صبح و قبل از اقامه نماز جماعت جلوی خانه علی و فاطمه می ایستاد و این جمله را تکرار می کرد:

الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

ای اهل بیت پیامبر! هنگام نماز صبح است. سپس آیه تطهیر را تلاوت می فرمود.

و این کار را برای شش ماه مداوم و پی در پی تکرار می کرد!^۱
روایت فوق از ابو سعید خدری نیز نقل شده و ایشان می گوید:
«پیامبر هشت ماه پی در پی هر روز صبح این کار را انجام می داد!»^۲
شاید پیامبر بیش از مدت مذکور این کار را انجام داده باشد، ولی انس بن مالک بیش از شش ماه و ابو سعید خدری بیش از هشت ماه پی در پی ندیده باشند.^۳

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۸.

۳. مدت نه ماه نیز از ابو سعید خدری نقل شده است. به شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۹ مراجعه کنید.

بنابر این، هدف پیامبر از این امور جداسازی اهل البیت از دیگران و تعیین مصداق روشن و کامل و منحصر به فرد آن است که حقیقتاً بطور تمام و کمال این جداسازی را انجام داد، بگونه‌ای که در هیچ مورد دیگری سراغ نداریم که پیامبر اسلام ﷺ مطلبی را اینقدر تکرار نموده و بر آن پافشاری کند. آیا با این همه تأکیدات و توصیه‌ها و توضیحات بی انصافی نیست که بگوئیم اهل البیت غیر از پنج تن آل عبا هستند و تفسیرهای نادرستی ارائه دهیم؟!

راستی چرا در مطالبی چنین روشن و واضح که همچون روز روشن، آشکار است، برخی به بیراهه رفته‌اند و خود و دیگران را گرفتار ساخته‌اند؟
جواب این سؤال نیز واضح است و آن این که: تفسیر به رأی و پیشداوری حجابی ضخیم بر چشم و گوش آنها افکنده است. ضخامت این حجاب متأسفانه آنقدر زیاد است که روز روشن را هم نمی‌توانند باور کنند! و یا نمی‌خواهند بپذیرند!

پروردگارا! ما همواره نیازمند هدایت و راهنمایی تو هستیم. ما را لحظه‌ای از انوار هدایت محروم مفرما!
بارالها! ما را از تفسیر به رأی و پیشداوری، مخصوصاً در آستان قرآن مجید و معارف دین برهان، و در رسیدن به حقیقت یاریمان فرما!

* * *

پاسخ به چند سؤال

سؤالات مختلفی پیرامون آیه تطهیر مطرح شده است، که چند نمونه آن را مطرح نموده، به پاسخ آن می‌پردازیم:

سؤال اول: حدّا کثر چیزی که آیه تطهیر دلالت بر آن دارد، عصمت اهل البیت، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام و در رأس آنها پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، ولی آیه فوق هیچ ارتباطی به مسأله ولایت و امامت ندارد.

به عبارت دیگر، بحث ما پیرامون آیاتی است که دلالت بر ولایت و امامت

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد و آیه فوق دلالت بر این امر ندارد، بلکه نهایت چیزی که دلالت دارد عصمت اهل البیت است. چرا به این آیه استدلال کرده‌اید؟

پاسخ: اگر مقام عصمت برای اهل البیت (علیهم السلام) ثابت شود، امامت هم همراه آن است؛ زیرا همانگونه که گذشت، امام مطاع بی قید و شرط است و اطاعت از امام بدون هیچ قید و شرطی بر همه واجب است و اطاعت بی قید و شرط برای غیر معصوم ممکن نیست، پس امام باید معصوم باشد. و از سوی دیگر اگر قرار شود امامی انتصاب یا انتخاب شود، با وجود معصوم نباید به سراغ غیر معصوم رفت. خداوند در آیه ۱۲۴ سوره بقره، که در مورد حضرت ابراهیم (علیه السلام) است، در مقام پاسخ به تقاضای امامت حضرت ابراهیم (علیه السلام) و پس از این که آن حضرت امتحانات سخت و مشکلی را پست سر می‌گذارد، او را به امامت نصب می‌کند، و پس از وصول به پیامبری و اولوالعزمی و خلیل الرحمن بودن، منصبی بالاتر به نام امامت به او می‌دهد. ولی در مقابل تقاضای آن حضرت برای استمرار امامت در نسل و ذریه‌اش می‌فرماید:

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ عهد امامت من به ظالمین نمی‌رسد.»

و بدینسان عصمت را جزء لاینفک امامت مطرح می‌کند و کسانی که حتی قبل از امامت آلوده به ظلم شده‌اند را شایسته امامت نمی‌داند.

سؤال دوم: قبول داریم که هر امامی باید معصوم باشد؛ ولی آیا هر معصومی امام است؟ مگر حضرت زهراء (علیها السلام) معصوم نبود، پس چرا امام نشد؟

پاسخ: عصمت در میان زنان ملازم با امامت نیست؛ ولی در بین مردان ملازم است و لهذا معصومی غیر از پیامبران و ائمه (علیهم السلام) در بین مردان جهان سراغ نداریم! سؤال سوم: در مباحث قبل گفته شد که اختلاف ضمیرهای آیه تطهیر با آیات قبل و بعد آن، که در مورد زنان پیامبر (علیهم السلام) نازل شده است، سبب می‌شود که مخاطب آیه تطهیر اشخاصی دیگر غیر از همسران پیامبر باشند، در حالی که شبیه این اختلاف ضمیرها را در داستان فرزندان دار شدن حضرت ابراهیم (علیه السلام) در کهولت سن داریم، ولی در عین حال همسر آن حضرت هم مخاطب آیه هست. در آیه ۷۳

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ
حَمِيدٌ مَجِيدٌ

(فرشتگان) گفتند: «آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟! این رحمت خدا و برکاتش
بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و والاست.

طبق این آیه، همسر حضرت ابراهیم مخاطب ضمیر مذکر «علیکم» می‌باشد.
پاسخ: مخاطب جمله «اتعجبین» فقط همسر ابراهیم است، بدین جهت فعل
بصورت مفرد مخاطب مؤنث آمده است، ولی مخاطب «علیکم» تمام خانواده
حضرت ابراهیم، از زن و مرد است، در حالی که مخاطب آیه تطهیر، طبق ادله‌ای
که گذشت، زنان پیامبر نمی‌توانند باشند، نه مستقلاً و نه در کنار پنج تن آل عبا.
سؤال چهارم: اگر مخاطب آیه تطهیر فقط پنج تن آل عبا علیهم‌السلام هستند، پس چرا این
آیه در لابه لای آیات مربوط به همسران پیامبر قرار گرفته است؟

پاسخ: همانگونه که علامه طباطبائی^۱ و دیگران فرموده‌اند، آیات قرآن همگی با
هم نازل نشده است، حتی گاهی جمله‌های یک آیه نیز یک مرتبه نازل نمی‌گشت.
بلکه آیات قرآن بر حسب نیازها و حوادث نازل می‌شد؛ بنابر این، امکان دارد که
داستان زنان پیامبر علیهم‌السلام در برهه‌ای از زمان مطرح شده باشد و به دنبال آن آیات
مربوطه نازل گشته باشد و پس از مدّتی داستان اصحاب کساء و تقاضای پیامبر
اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مبنی بر تطهیر اهل البیت مطرح و به دنبال آن آیه تطهیر نازل شده باشد و
سپس آیات دیگر متناسب با ظروف خاصّ و حوادث مخصوصی نازل شده باشد.
بنابر این، لازم نیست تمام آیات قرآن پیوند خاصی با یکدیگر داشته باشند.
نتیجه، این آیه تطهیر هم دلالت بر عصمت پنج تن آل عبا علیهم‌السلام دارد و هم ولایت
حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از آن استفاده می‌شود.

* * *

آيات فضائل اهل البيت عليهم السلام



آية مودّت

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ

«سورة شوری، آیه ۲۳»

آیه مودّت

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ

(ای پیامبر ما!) بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم در خواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم (=اهل بیتم)» و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزاییم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگذار است. «سوره شوری، آیه ۲۳»

دورنمای بحث

دانشمندان عامّه در تفسیر این آیه نیز گرفتار پیشداوریها و تفسیر به رأی شده‌اند و لهذا نظرات بسیار عجیبی ارائه داده‌اند، که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت؛ اما دانشمندان شیعه در سایه مکتب اهل البیت تفسیر روشن و خوبی ارائه کرده‌اند.

سیری در آیات قبل

برای روشنتر شدن تفسیر آیه مودّت، لازم است بحث اجمالی پیرامون آیه قبل، یعنی آیه ۲۲ سوره شوری، و نیز صدر آیه مودّت که در بالا ذکر نشده، داشته باشیم.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» - پس از آن که خداوند در آیات قبل سرانجام ستمکاران را بیان می‌کند و آینده تاریک آنها را ترسیم می‌نماید، به ترسیم

آینده روشن مسلمانانی می‌پردازد که ایمان و عمل را با هم آمیختند و تنها به شهادت بر یکتایی خدا و نبوت پیامبر اسلام ﷺ قناعت نکرده، بلکه به دنبال آن در انجام کارهای صالح و شایسته پافشاری به خرج دادند. در این آیه شریفه، ضمن ترسیم آینده مؤمنینی که عمل صالح دارند به سه پاداش مهم آنها در سرای آخرت اشاره می‌شود، که هر کدام از دیگری ارزشمندتر است:

۱- «فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ» - اولین پاداش آنها این است که در جهان آخرت به هنگامی که به بهشت وارد شدند در «رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ» مسکن می‌گزینند.

سؤال: «روضات الجنات» کجاست؟

پاسخ: اگر سراسر قرآن را مطالعه کنیم، این جمله را جز در آیه ۲۲ سوره شوری نمی‌یابیم. عرب به باغهای سرسبز، پر پشت، پر آب و با طراوت، «روضه» می‌گوید، که جمع آن «روضات» است.

البته گاهی به محل اجتماع آب هم این کلمه اطلاق شده است، ولی منظور از «روضه» در اینجا همان معنای اول است. پس روضات الجنات به معنای باغهای بهشت است.

سؤال: با توجه به این که سراسر بهشت بسان باغ سرسبز و خرمی است، این جمله «باغهای بهشت» به چه معنا است؟

پاسخ: از جمله فوق استفاده می‌شود که علاوه بر خود بهشت، باغهای مخصوصی وجود دارد که متعلق به بندگان خاص خداست.

نتیجه این که، اولین پاداش و امتیاز مؤمنین دارای اعمال صالحه، «روضات الجنات» است.

۲- «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ» مؤمنین دارای اعمال شایسته، علاوه بر این که در باغهای مخصوص و ویژه بهشت سکنا می‌گزینند، هر آنچه را هم بخواهند برای آنها فراهم می‌شود. واقعاً در مورد نعمتهای مادی بالاتر از این مسأله تصور نمی‌شود، که انسان هر آنچه میل داشته باشد و بخواهد به او بدهند!

۳- «عِنْدَ رَبِّهِمْ» - نعمتهای بهشتی مخلوطی از نعمتهای مادی و معنوی است.

از نظر نعمتهای مادی، همانطور که گذشت، مؤمنینی که اعمال صالح دارند در بهترین وضعیّت هستند، و از نظر معنوی نیز چنین هستند؛ زیرا در جوار قرب خدا می‌باشند، «عند ربّهم» هستند، همان مقامی که در سوره آل عمران، آیه ۱۶۹، برای شهداء نقل شده است. ولی این که منظور از «عند ربّهم» چیست؟ و چه برکاتی دارد؟ برای ما روشن نیست.

«ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» - از آنجا که عالیترین نعمتهای مادی و معنوی برای مؤمنین دارای اعمال صالح در بهشت آماده شده است، بدین جهت خداوند آن را «فضل بزرگ» نامیده است و هنگامی که خداوند بزرگ چیزی را به عنوان «فضل کبیر» توصیف کند، پیداست که به قدری عظمت دارد که هر چه فکر کنیم از آن بالاتر است.

نتیجه این که، معیار بندگی خداوند دو چیز است؛ ایمان و عمل صالح. بنابراین چیزهای دیگر مانند علم و ثروت، مال و قدرت، اعتبار اجتماعی و مانند آن، زمانی ارزش محسوب می‌شود که در مسیر ایمان و عمل صالح قرار گیرد.

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» - در این آیه شریفه نیز تکرار می‌کند که «روضات الجنّات» و «لهم ما يشاءون» و «عند ربّهم» چیزی است که خداوند به بندگان مؤمن دارای اعمال صالحه بشارت داده است، تا رنجهای طاعت و بندگی و مبارزه با هوای نفس بر آنان سخت جلوه نکند. با توجّه به توضیح کوتاهی که پیرامون آیه فوق داده شد، به شرح و تفسیر آیه مودّت توجّه کنید:

شرح و تفسیر

مودّت اهل بیت، پاداش رسالت

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» - بدون شک پیامبر اسلام ﷺ در راه ابلاغ رسالت خویش و انجام مأموریت‌های الهی، رنجهای فراوان و زحمتهای زیادی متحمل شد؛ ولی هرگز در مقابل این کارهای با ارزش از کسی طلب اجر و پاداش نکرد و

در مقابل برخی از مسلمانان که به خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند: «اگر مشکلات مالی پیدا شد اموال ما بدون هیچ‌گونه قید و شرطی در اختیار تو می‌باشد» آیه فوق نازل شد^۱ که پیامبر از هیچ کس در مقابل رسالت مزدی نمی‌طلبد.

«إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» - پیامبر اسلام ﷺ تنها یک چیز از مسلمانان، به عنوان اجر و مزد رسالت طلب کرد و آن «دوستی نزدیکانش» بود. نتیجه این که، پیامبر اسلام در مقابل زحمات بیست و سه ساله‌ای که برای اسلام و مسلمانان کشید یک چیز درخواست کرد و آن «مودت قُربی» بود.

«قربى» کیانند؟

تمام بحث در این آیه شریفه، پیرامون کلمه «قربى» و تفسیر آن دور می‌زند. راستی منظور از قربى چه کسانی هستند، که پیامبر اسلام ﷺ دوستی و مودت آنها را به عنوان اجر و مزد رسالت از مسلمانان خواسته است؟ بعضی از دانشمندان و مفسران خیلی ساده از کنار این آیه شریفه گذشته‌اند و به خویش زحمت تأمل و تفکر نداده‌اند و یا چون با پیشداوریهای آنان هماهنگ نبوده، چنین وانمود کرده‌اند! در حالی که آیه شریفه عمق زیادی دارد. برای پی بردن به عظمت آیه و آنچه در آن مطرح شده است، همین مسأله را از زبان سایر پیامبران ﷺ در قرآن مجید جستجو می‌کنیم.

اگر سری به سوره شعراء بزنیم، خواهیم دید که مسأله اجر و مزد رسالت قبل از پیامبر اسلام ﷺ از زبان پنج تن از پیامبران بزرگ دیگر، حضرت نوح، هود، صالح، لوط، و شعیب ﷺ، نیز مطرح شده است. ولی آن بزرگواران هیچ اجر و مزدی، حتی دوستی نزدیکان خویش را طلب نکرده‌اند! تمام این بزرگواران فرموده‌اند:

۱. تفسیر نمونه، جلد ۲۰، صفحه ۴۰۲.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱

من برای این دعوت (و رسالت) هیچ اجر و مزدی از شما نمی‌طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است!

راستی چطور این پیامبران هیچ‌گونه اجر و مزدی در خواست نکرده‌اند، ولی پیامبر اسلام ﷺ «دوستی نزدیکانش» را به عنوان اجر و مزد رسالت خویش مطرح کرده است؟

آیا مقام پیامبر اسلام ﷺ بالاتر بوده، یا مقام سایر پیامبران الهی ﷺ؟ بدون شک خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی ﷺ افضل از تمام انبیاء بوده است و لهذا در روز قیامت هر پیامبری فقط شاهد بر اُمت خویش است، ولی پیامبر اسلام ﷺ شاهد و گواه بر تمام گواهان و شاهدان می‌باشد (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً^۲).

راستی مسئله پیچیده‌تر و مشکل‌تر شد! چطور پیامبر اسلام ﷺ که برترین پیامبر خداست اجر و مزد رسالت می‌طلبد، در حالی که هیچ یک از پیامبران الهی گذشته اجر و مزدی نطلبیده‌اند؟!

حقیقتاً آیه قابل بحث و تأمل و دقت است، هر چند متأسفانه برخی بسیار ساده از کنار آن گذشته‌اند، تا دچار عذاب وجدان نشوند و از شلاق‌های بیدار باش وجدان فرار کنند!

سؤال: هدف پیامبر ﷺ از این اجر و مزد چه بوده است. آیا این اجر و مزد را صرفاً برای خود می‌خواسته؛ یا در این تقاضا هم، اهداف مقدّس دیگری نهفته است که سود آن به مردم و مسلمانان بازگشت می‌کند؟

پاسخ: برای روشن شدن این پرسش لازم است دو آیه دیگر از قرآن مجید را در کنار آیه مودّت بنهیم، تا آیات قرآن یکدیگر را تفسیر کنند.

۱. سورة شعراء، آیات ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰. این مطلب از قول آن پیامبران بزرگوار ﷺ در سایر آیات قرآن نیز نقل شده است.

۲. سورة نساء، آیه ۴۱.

۱- در آیه شریفه ۴۷ سوره سبأ می خوانیم:

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

(ای پیامبر اسلام!) بگو: «هر اجر و پاداشی از شما خواسته‌ام (مودت قربی) برای خود شماست؛ اجر من تنها بر خداوند است، و او بر همه چیز گواه است!

این آیه شریفه تا اندازه‌ای ابهام ناشی از آیه مودت را روشن کرد و معلوم شد که پیامبر اسلام ﷺ نیز همچون سایر پیامبران هیچ اجر و مزدی برای خویش از مردم نخواسته است و مسئله «مودت قربی» در حقیقت بخاطر خود مردم مطرح شده است!

۲- در آیه ۵۷ سوره فرقان، که در حقیقت مفسر آیه ۴۷ سوره سبأ است، و

چگونگی فایده «مودت قربی» را برای مردم روشن می‌کند، می‌خوانیم:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

(ای پیامبر اسلام) بگو: «من در برابر آن (ابلاغ آیین خدا) هیچ‌گونه پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند (این پاداش من است).

آیه قبل نشان داد که اجر رسالت سود شخصی برای پیامبر اسلام ﷺ ندارد، بلکه فایده آن به خود مردم باز می‌گردد و این آیه نشان می‌دهد که اساساً طرح مسئله اجر رسالت، خود در راستای استمرار اهداف رسالت است و در حقیقت سود آن به اصل آیین باز می‌گردد.

نتیجه این که، مسأله «اجر و مزد رسالت» یک نفع و سود شخصی که اختصاص به پیامبر اسلام داشته باشد نیست و آن حضرت نیز مانند سایر انبیاء از مردم هیچ اجر و مزد شخصی طلب نکرده است، بلکه اجر رسالت، که در آیه مودت مطرح شده، در حقیقت باعث استمرار رسالت است. حال با توجه به این نکته که «مودت قربی» چنین ارزش فوق العاده‌ای دارد که باعث استمرار رسالت می‌باشد، آیا باید از کنار این آیه شریفه به آسانی گذشت، تا مبادا پیشداوریها و اعتقادات باطل، دستخوش نوسان و تغییر شود؟!

تفسیر «قربى» از منظر شیعه

علماء شیعه با تفکّر و دقّت در این آیه شریفه بالاتّفاق معتقدند که منظور از «قربى» اهل بیت پیامبر اسلام ﷺ است. و بى شک «ولایت» استمرار رسالت و همسنگ و همطراز آن است. و لهذا این اجر (مودّت قربى) متناسب آن کار (رسالت) مى باشد؛ علاوه این که، ولایت مردم را به سوى خداوند رهنمون مى شود.

اگر آیه مودّت را، طبق آنچه علما و مفسّران شیعه تفسیر کرده اند، تفسیر کنیم هم معنای آیه مودّت روشن مى شود و هم آیات دیگری که در ارتباط با این آیه است واضح مى گردد و معلوم مى شود ارتباط بین آنها یک ارتباط منطقی و صحیح است. جالب این که در دعای ندبه، که یک دوره معارف الهی و مشحون از ولایت است، آیات سه گانه فوق مطرح شده و از آن نتیجه گیرى خوب و مناسبى شده و از ائمّه به عنوان راهبای منتهى به رحمت و رضوان الهی یاد شده است.

نظرات اهل سنت پیرامون «قربى»

علماء اهل تسنّن تفسیرهای مختلفی در این زمینه ارائه داده اند، که هیچ کدام متناسب با آیه نیست. به چند نمونه آن توجّه کنید:

۱- از جمله گفته اند که منظور از «قربى» محبّت و مودّت اهل بیت پیامبر است؛ ولى مودّتى خالى از ولایت و امامت و خلافت! و تنها علاقه ظاهرى به خاندان پیامبر ﷺ و اهل بیت پاک آن حضرت!

اما آیا مى توان این دوستى ساده را همطراز رسالت دانست؟ آیا محبّت معمولی بدون ولایت و امامت، مى تواند اجر رسالت و معادل آن باشد؟ علاوه بر این، چطور پیامبر اسلام ﷺ تقاضای اجر رسالت (به معنایی که شما مى گوئید) کرده است؟ در حالی که هیچ کدام از پیامبران پیشین چنین تقاضایی نداشتند، بلکه اجر خویش را از خدا مى خواستند. بنابر این، تفسیر فوق قابل پذیرش نیست.

۲- برخی دیگر «قربى» را به کارهای نیک، که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند، تفسیر کرده‌اند، بنابر این «مودّت قربى» به معنای عشق به کارهای خوب است؛ دوست داشتن نماز، روزه، حج، جهاد، صلّه رحم، احترام به بزرگان و دیگر کارهای خوب، اجر و مزد رسالت محسوب می‌شود!

۳- برخی گفته‌اند «فى» در آیه مودّت به معنای «لام» است، در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: «اجر و پاداش رسالت من این است که مرا دوست داشته باشید؛ چون خویشاوند شما هستم!» سپس شجرنامه مفصّلى برای این منظور درست کرده‌اند و نسبت همه قبیله‌های عرب به پیامبر ﷺ را بیان کرده‌اند، که همه بنوعی منسوب به پیامبر ﷺ بوده‌اند!

ولى اشکال این تفسیر روشن است؛ چون:

اولاً: استعمال «فى» به معنای «لام» بسیار کم و نادر است و دلیل و شاهی بر این که در آیه فوق بدین معنی باشد نداریم.

ثانیاً: دوستی شخصی پیامبر ﷺ همسنگ نبوّت و رسالت نیست، و مزد رسالت باید متناسب با خود رسالت باشد.

آیا این جمله که: «مرا دوست داشته باشید و اذیت نکنید چون خویشاوند شما هستم» همسنگ و همطراز رسالت است؟

آیا این تفسیر باعث اُفت معنای بلند آیه شریفه نمی‌شود؟

۴- تفسیر دیگر، که از تفسیر فوق سست‌تر می‌باشد، این است که: «خویشاوندان خود را دوست داشته باشید؛ اجر رسالت پیامبر مودّت خویشاوندان خودتان است!» انسان دوست دارد باور نکند این‌گونه تفاسیر را افراد دانشمندی ارائه داده‌اند، ولى متأسّفانه چنین است!

بطلان این نظریه روشن‌تر از آن است که احتیاج به جواب داشته باشد. آیا دوستی خویشاوندان، همسنگ و همطراز با رسالت است؟ آیا مودّت اقرباء خویشان، استمرار نبوّت محسوب می‌شود؟!

آری، هنگامی که سطحی نگر باشیم و اسیر پیشداوریهای خود شویم، اینگونه

گرفتار اشتباهات واضح و آشکار می‌گردیم.

آیا حقیقتاً این تفسیر و تفسیر گذشته، تناسب و سازگاری با آیه شریفه دارد و یا اگر به دست کسی که کمترین آگاهی از ادبیات عرب دارد، داده شود بزودی نامأنوس بودن آن را متوجّه می‌شود. بدین جهت خود این دانشمندان هم اعتراف می‌کنند که این نوع تفسیرها مجازی و غیر حقیقی، یا از قبیل استثناء منقطع است، که آن هم نوعی مجاز است!

چرا آیه قرآن را به شکلی تفسیر کنیم که گرفتار معنای غیر حقیقی و مجازی شویم؟ چرا مودّت قربی را به ولایت و امامت تفسیر نکنیم، که از هر جهت با آیه محلّ بحث و سایر آیات مرتبط با آن هماهنگی دارد؟!

اعترافی ناخواسته!

از عجایب روزگار این که بسیاری از مفسّران اهل سنّت در ذیل این آیه شریفه حدیث مفصّل و طولانی از پیامبر اسلام ﷺ پیرامون محبّت و مودّت اهل بیت پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند. هنگامی که انسان این حدیث بلند و زیبا را می‌خواند و اندکی در مضامین آن تفکّر و اندیشه می‌کند، اعجاب و حیرتش از آن تفسیرهای بی‌اساس بیشتر می‌شود!

به این روایت، که دقیقاً از تفسیر فخر رازی نقل شده، توجّه فرمائید:

«نَقَلَ صَاحِبُ الْكَشَافِ^۱ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ؛ نویسنده کتاب تفسیری «الکشاف»،

زمخشری، از پیامبر اسلام ﷺ روایتی نقل کرده است»

وی در این روایت، دوازده جمله پرمحتوی از رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند:

۱. مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً

هر کس با عشق و علاقه و محبّت اهل بیت پیامبر اسلام ﷺ از دنیا برود، در صفّ شهیدان است.

۱. این روایت در تفسیر کشاف، جلد ۴، صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱ آمده است.

آیا این محبت یک محبت عادی عاری از ولایت و امامت است؟
اگر مودت و محبت عادی باشد، چنین شخصی در صف شهیدان قرار می‌گیرد؟
یا منظور از چنین محبتی، که انسان را آن قدر ترقی می‌دهد که در صف شهیدان
قرار می‌گیرد، محبت توأم با ولایت و امامت است؟

۲. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ

(ای مردم!) آگاه باشید: کسانی که با محبت و عشق آل محمد ﷺ بدرود حیات
بگویند آمرزیده و بخشوده خواهند بود.

راستی، این چه محبتی است که گناهان را محو و نابود می‌کند! به گونه‌ای که اگر
انسان بتواند آن را تا هنگام مردن و به هنگام مردن با خود همراه داشته باشد،
آمرزیده و پاک از دنیا می‌رود؟ آیا این، یک مودت معمولی است؟

۳. أَلَا مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً

هر کس با عشق و مودت اهل البيت ﷺ از دنیا برود، تائب از دنیا رفته است.
یعنی این محبت جایگزین توبه می‌شود و اگر موفق به توبه هم نشود، مانند
توبه‌کاران از دنیا می‌رود. حقیقتاً این، چه محبتی است؟

۴. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ

کسی که با عشق و محبت آل محمد ﷺ بمیرد، همانند مؤمن کامل الایمان از
دنیا رفته است.

آیا علاقه ساده باعث کمال ایمان می‌گردد؟ حتماً در درون این جملات مسأله
مهمی وجود دارد که سبب این کمالات بسیار والا می‌شود.

۵. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ بَشَرَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ

آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود، فرشته مرگ او را
بشارت به بهشت می‌دهد، و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مأمور سؤال و جواب
در برزخ) به او بشارت دهند.

راستی این چه محبتی است که سبب می شود در ابتدای مرگ به انسان بشارت بهشت دهند؟

۶. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يَرْفُ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تَرْفُ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا

آگاه باشید! کسی که با حبّ آل محمد علیهم السلام بمیرد، او را همانند عروسی که به حجله می برند، به سوی بهشت می برند.

یعنی با احترام و شکوه و محبت او را به سوی بهشت می برند. آری، اکسیر محبت آل محمد علیهم السلام چنین آثار فوق العاده ای دارد!

۷. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ
کسی که بر محبت آل محمد علیهم السلام بمیرد، دو در از قبرش به سوی بهشت باز می گردد.

سؤال: چرا دو در؟

جواب: شاید یکی به برکت نبوت و دیگری ثمره ولایت و امامت باشد!

۸. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ
آگاه باشید! کسی که با عشق اهل بیت علیهم السلام بمیرد، خداوند قبرش را زیارتگاه فرشتگان رحمت خود قرار می دهد!

راستی، آیا می توان باور کرد با یک محبت ساده قبر انسان زیارتگاه فرشتگان شود؟

۹. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ

کسی که با محبت آل پیامبر علیهم السلام بمیرد، همانند کسی است که بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجتماع مسلمین از دنیا رفته است.

در نه جمله فوق، آثار محبت و دوستی و مودّت اهل البيت علیهم السلام بیان شد. و سه جمله بعدی پیرامون عواقب سوء بغض و دشمنی اهل البيت علیهم السلام سخن می گوید. به این جملات توجه کنید:

۱۰. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ

آگاه باشید! کسی که با بغض و کینه آل محمد (علیهم السلام) بمیرد، در روز قیامت (به سمت صحرای محشر) می آید، در حالی که بر پیشانی اش نوشته اند: این، مایوس و ناامید از رحمت الهی است!

بغض آل محمد (علیهم السلام) چقدر خطرناک است، که اینقدر باعث سقوط و بدبختی می شود؟!

۱۱. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا

کسی که با بغض و کینه آل محمد (علیهم السلام) بمیرد، کافر از دنیا می رود! این اثر سوء، بدتر از اثر قبلی بغض آل محمد (علیهم السلام) است.

۱۲. أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَ رَائِحَةُ الْجَنَّةِ

کسی که با بغض اهل بیت (علیهم السلام) بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.

جالب این که طبق بعضی روایات «بوی خوش بهشت، از فاصله هزار سال راه حس می شود!»

طبق این روایت، معنای جمله بالا چنین می شود: کسی که دارای بغض آل محمد است، نه تنها وارد بهشت نمی شود؛ بلکه تا فاصله ۵۰۰ سال از بهشت دور است، بدین جهت بوی بهشت را استشمام نمی کند. خلاصه این که، چنین شخصی بسیار از بهشت دور است!

چگونه انسان می تواند باور کند دانشمندی همانند فخر رازی، چنین روایت زیبا و پرمحتوایی را با آن همه آثار مهم و فوق العاده نقل کرده باشد و بدون توجه و دقت و مطالعه کافی، آن را به محبت ظاهری و ساده آل محمد (علیهم السلام) تفسیر کرده

۱. میزان الحکمة، باب ۵۵۳، حدیث ۲۵۸۵. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این روایت می فرماید:

«جبرئیل به من خبر داد که بوی (خوش) بهشت از هزار سال راه استشمام می شود، ولی چند دسته (حتی) بوی بهشت را هم استشمام نمی کنند، از جمله: ۱. عاق والدین ۲. کسی که (بدون عذر شرعی) صلّه رحم را ترک کرده است ۳. پیرمردی که در پیری آلوده زنا شده است...»

باشد؟! عجیب‌تر این‌که او پس از نقل روایت فوق، به توضیح و تفسیر آل محمد ﷺ، که محور این روایت است، می‌پردازد و می‌گوید:

«آل محمد ﷺ کسانی هستند که بازگشت امرشان به سوی اوست، کسانی که ارتباطشان محکم‌تر و کامل‌تر باشد «آل» محسوب می‌شوند. وشکی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکم‌ترین پیوند را با رسول خدا ﷺ داشتند و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است.^۱»

نقل جملات فوق از یک دانشمند سنی متعصب جالب است. این جملات بقدری به معارف شیعه نزدیک است که به هنگام مطالعه آن، یک لحظه شک کردم که آیا این کتاب، تفسیر یک عالم سنی است، یا شیعه؟ نکند من تفسیر شیعه را مطالعه می‌کنم! وقتی که به جلد کتاب نگاه کردم، متوجه شدم که اشتباه نکرده‌ام و تفسیر فخر رازی را مطالعه می‌کنم!

سؤال: با توجه به آنچه در متن آیه مودّت آمده است و با در نظر گرفتن آیات مرتبط با آیه مودّت و با مطالعه دقیق روایت زیبای فوق، که حاوی جملاتی بسیار عالی و پرمحتوا بود، آیا می‌توان باور کرد که محبت و مودّتی که محور بحث روایت و آیه مذکور است، یک محبت ساده منهای ولایت و امامت باشد؟! آیا بطور قطع و یقین نمی‌توان ادعا کرد که مودّت فوق، به معنای ولایت و امامت می‌باشد که استمرار رسالت و همسنگ و هم‌طراز آن است؟ اگر چنین نیست، پس چه تفسیر مناسبی می‌توان ارائه کرد که با روایت مذکور و آیات گذشته کاملاً متناسب باشد؟

ما باید خداوند را شکر گزار باشیم که عشق و محبت و ولایت اهل البیت ﷺ را به ما ارزانی داشت و نیز از پدران و مادران خویش، که در دامن آنها ولایت آل محمد ﷺ را آموختیم، سپاسگزار باشیم.

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحه ۱۶۵ و ۱۶۶. اصل روایت در تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۸۴۳ و تفسیر ثعلبی، ذیل آیه مورد بحث نیز نقل شده است.

تفسیر مودّت در سخن امام صادق (علیه السلام)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:

«مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ؛ کسی که معصیت کند، خدا را دوست ندارد.»

بنابراین، کسی که با خطّ و مشی علی (علیه السلام) نیز مخالفت بنماید او را دوست ندارد، بدین جهت محبّت باید انسان را به سوی اطاعت و بندگی و سرسپردگی بکشاند. به همین علّت می گوئیم که محبّت بدون اطاعت و بندگی، اساساً محبّت و مودّت نیست.

به داستان زیر توجّه کنید:

«حاجب» یکی از شعرای زبردست و ماهر بود؛ او که شاعری با صفا و دارای اشعاری نغز بود، گاه همچون شاعرهای عوام، اشعار عوام پسندی می سرود. روزی در وصف امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شعر نامناسب زیر را سرود:

حاجب اگر معامله حشر با علی است من ضامنم، هر چه خواهی گناه کن
یعنی اگر عشق و مودّت و محبّت علی (علیه السلام) باشد، برای نجات کافی است؛ هر چند انسان غرق در گناه شود. این محبّت دروغین که در شعر فوق آمده است چراغ سبزی برای گناهکاران است.

وی شبی علی (علیه السلام) را در خواب دید، حضرت به او فرمود: حاجب این چه شعری است که گفته ای؟!

حاجب عرض کرد: چگونه بگویم؟

حضرت شعر او را به صورت زیر اصلاح کرد:

حاجب اگر معامله حشر با علی است

شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

بنابر این، محبّت به معنای اطاعت کردن از حضرت حق و ترک گناه است.

تفسیر آیه مودّت در سایه روایات

در شرح و تفسیر این آیه شریفه نیز روایات مختلفی از شیعه و سنی وجود دارد، که به ذکر چند نمونه آن قناعت می‌کنیم:

۱- «احمد»، از بزرگان اهل سنت، در کتابش «فضائل الصحابة» از سعید بن جبیر، و او از عامر، روایت زیر را نقل کرده است:

لَمَّا نَزَلَتْ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ قَرَابَتُكَ؟ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجَبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا، وَقَالَهَا ثَلَاثًا^۱

هنگامی که آیه مودّت بر پیامبر ﷺ نازل شد، مردم از آن حضرت پرسیدند: منظور از اقوام و نزدیکان شما، که در این آیه آمده و مودّت آنها بر ما واجب شده، چه کسانی هستند؟ پیامبر ﷺ فرمود: منظور علی و فاطمه و حسن و حسین هستند. و این جمله را سه بار تکرار کرد.

از این روایت زیبا چند نکته مهم استفاده می‌شود:

اول: روایت فوق تصریح می‌کند که منظور از قریبی اهل بیت پیامبر ﷺ است؛ نه خود پیامبر ﷺ و نه اقربای مسلمانان و نه مطلق کارهای نیک و قربه الی الله. علاوه بر این که قریبی شامل تمام نزدیکان پیامبر ﷺ نیز نیست؛ بلکه شامل اشخاص خاص و معدودی است که نام آنها ذکر شد.

دوم: برداشتی که در نکته اول ذکر شد در ذهن اصحاب پیامبر هم بوده است بدین جهت آنان به سراغ احتمالاتی که برخی دانشمندان اهل سنت مطرح کرده‌اند نرفتند، بلکه مستقیماً مسأله مودّت و محبت نزدیکان پیامبر ﷺ را فهمیده و مطرح کردند و این را نیز فهمیده بودند که تمام اقوام پیامبر مورد نظر آیه نیست، بدین جهت از پیامبر ﷺ می‌خواهند که آنها را مشخص کند.

سوم: اصحاب پیامبر ﷺ از آیه مودّت و جوب محبت و مودّت «قریبی» را

۱. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲. این روایت در الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۷، نیز نقل شده است.

فهمیدند، همانگونه که تمام علماء شیعه و اهل سنت نیز بر این عقیده هستند و با قطع نظر از تفسیرهایی که برای «قربی» دارند، موَدّت و محبّت آنان را واجب می‌دانند، اما باز این سؤال را تکرار می‌کنیم که: چرا محبّت اهل بیت پیامبر ﷺ واجب شده است؟ آیا این مسأله، مانند بعضی از احکام، که فلسفه آن برای ما روشن نیست، امری تعبدی است، یا فلسفه روشن و واضحی دارد؟ و آن این که محبّت، مقدمه اطاعت و پیروی از آن بزرگان است.

اگر بخواهیم تفسیر صحیحی برای آیه موَدّت و سایر آیات مرتبط با آن و روایت بلندی که در تفسیر فخر رازی خواندیم و روایت فوق و روایات دیگری که خواهد آمد، داشته باشیم باید محبّت را فلسفه ولایت و حکومت و خلافت بدانیم. ولایتی که در ردیف رسالت و همسنگ آن است. تا همانگونه که رسالت بنیان اسلام است، ولایت ادامه آن باشد.

مخصوصاً اگر به این نکته توجه کنیم که با وجود اقوام و بستگان فراوان برای پیامبر ﷺ نظیر عباس بن عبدالمطلب و فرزندان او، فرزندان دیگر ابوطالب، سایر فرزندان عبدالمطلب و نوه‌های او بقیه اقوام پیامبر ﷺ، آن حضرت فقط انگشت روی فاطمه و علی و حسن و حسین می‌نهد، این قرینه محکمی است که منظور ولایت و امامت است و اگر محبّت عادی بوده است، موَدّت تمام اقوام پیامبر لازم بود.

۲- مرحوم طبرسی در مجمع البیان از حاکم حسکانی در شواهد التنزیل به نقل از ابو امامه باهلی روایت زیر را، که ریشه‌های دعای ندبه در آن دیده می‌شود، از پیامبر اسلام ﷺ نقل می‌کند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَنَا أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا وَفَاطِمَةُ لِفَاحُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثِمَارُهَا وَأَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُهَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا وَمَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَىٰ وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ بَيَّنَّ الصِّفَا وَالْمُرَوَّةَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ

البالی^۱ ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا كَيْفَهُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ ثُمَّ تَلَا: آیه مودّت
«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»

خداوند ریشه‌های پیامبران را از هم جدا آفرید، ولی من (پیامبر اسلام) و علی از یک ریشه و یک درخت هستیم، من ریشه این درخت و علی به منزله شاخه‌های آن است، و فاطمه جنبه تلقیح و نطفه‌بندی آن را دارد و حسن و حسین میوه‌های این درخت پربرکت، و شیعیان ما هم به منزله برگهای این درخت می‌باشند. اگر بنده‌ای از بندگان ما در بین صفا و مروه هزار سال عبادت کند، و دوباره هزار سال دیگر عبادت کند و در مرحله سوم نیز هزار سال عبادت کند (یعنی در مجموع سه هزار سال عبادت کند) بگونه‌ای که همچون مشک کهنه خشکیده‌ای شود، ولی محبت و مودّت ما را درک نکند (این عبادتها هیچ سودی برای او ندارد، بلکه) خداوند او را به رو در آتش جهنم می‌اندازد! سپس پیامبر آیه مودّت را تلاوت فرمودند.^۲

در این روایت شریف نیز نکاتی به چشم می‌خورد:
اول: این روایت نیز صریحاً «مودّت قربی» را به مودّت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام تفسیر می‌کند و با تعبیرات تکانه‌دهنده‌ای که در آن است بخوبی دلالت می‌کند که این محبت یک محبت ساده و معمولی نیست، بلکه محبتی است که ولایت و خلافت ثمره آن می‌باشد.

دوم: روایت زیبایی فوق در حقیقت به نوعی ترسیم آیه شریفه «شجره طیّه»^۳ است، یکی از تفاسیر آن آیه شریفه، شبیه چیزی است که در این روایت آمده است. سوم: برگ درخت وظیفه حفظ و حراست میوه‌ها را دارد، اگر درختی برگ

۱. «شن» در لغت عرب به معنای مشک کهنه است، عرب به تمام ظرفهایی که از چرم ساخته می‌شود «شن» می‌گویند، ولی خصوص مشک کهنه را نیز «شن» می‌گویند. و «البالی» نیز به معنای کهنه است، بنابر این جمله «الشن البالی» به معنای مشک بسیار کهنه است. منظور از این جمله این است که فرد مورد بحث بر اثر عبادت و طول عمر آن قدر پیر و ناتوان شده که همچون مشک خشکیده کهنه بی آب گردیده است.

۲. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۸.

۳- سورة ابراهيم، آیه ۲۴.

نداشته باشد، میوه‌های آن در مقابل تابش آفتاب و سایر آفات نابود می‌شوند. وظیفه شیعه، که طبق روایت فوق، شاخ و برگهای آن شجره مبارکه است، حفظ و حراست از میوه‌های درخت فوق، که همان امامت و ولایت و رهبری است، می‌باشد

چهارم: از روایت استفاده می‌شود که عبادت در بین صفا و مروه ویژگی خاصی دارد، که سایر نقاط مسجد الحرام ندارد، ولی حتی عبادت در آن نقطه مقدس نیز بدون ولایت ارزشی ندارد!

پنجم: باز هم تکرار می‌کنیم که اگر محبت مطرح شده در این حدیث و سایر روایات مشابه، یک محبت عادی باشد، هاله‌ای از ابهام تمام این احادیث را در بر می‌گیرد؛ ولی اگر آن را به ولایت و امامت تفسیر کنیم، معنای آن بسیار روشن می‌شود.

۳- آقای سیوطی در «الدّر المنثور» روایت معروفی از امام سجّاد نقل می‌کند: «هنگامی که اسیران کربلا را به شام آوردند یک نفر از شامیان، که تحت تأثیر تبلیغات شدید معاویه و دستگاه حکومتی او قرار گرفته بود، خطاب به امام چهارم، علی ابن الحسین (علیه السلام)، عرض کرد:

«خدا را شکر که شما را رسوا کرد و دروغتان را آشکار نمود!»

هر چند این سخن، جسارتی بسیار زشت بود، ولی امام می‌داند که او مقهور تبلیغات مسموم بنی امیه گشته و نیاز به هدایت و کمک دارد، بدین جهت بدون عصبانیت و بانر می‌از او پرسید:

- آیا قرآن می‌خوانی؟

- آری، چرا نخوانم؟

- آیا ما را می‌شناسی؟

- شما کیستید؟

- آیا این آیه شریفه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را تلاوت

کرده‌ای؟

- آری، این آیه، مودّت خاندان پیامبر ﷺ را لازم و واجب می‌شمرد؛ ولی چه ربطی به شما دارد؟

- قربی و خاندان پیامبر ﷺ ما هستیم!

وقتی پیرمرد شامی این مطلب را شنید، بسیار منقلب شد و با پشیمانی فراوان توبه کرد.^۱

مجموعه این قرائن و شواهد، نشان می‌دهد که محبت و مودّت مطرح شده در آیه مودّت و روایات مذکور، یک محبت عادی و معمولی نیست.

چند نکته مهم

۱- مطابق بعضی از آیات قرآن مجید، محبت باید سبب اطاعت و بندگی شود. خداوند متعال در آیه ۳۱ سوره آل عمران می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛

(ای پیامبر ما!) بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید، تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.

بنابر این، انسان هر کس را دوست دارد باید از او اطاعت کند، پس اگر ما مدعی دوستی اهل بیت ﷺ هستیم باید از آنان اطاعت و پیروی نمائیم، وگرنه در دوستی خود صادق نخواهیم بود. در این مورد در بخش پیام آیه بیشتر سخن خواهیم گفت.

۲- همانگونه که گذشت آیه شریفه مودّت با قطع نظر از تمام روایات و آیات دیگر، دلالت بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین ﷺ و ائمه معصومین ﷺ دارد. و با در نظر گرفتن روایات وارده در شأن نزول آن، دلالتش روشنتر می‌شود و اگر این آیه را در کنار سایر آیات مربوط به ولایت، مثل آیه اکمال، آیه تبلیغ، آیه صادقین و دیگر آیات مشابه قرار دهیم، دلالت آن بسیار واضح و روشن می‌شود.

۱. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۷.

۳- دو اشکال از سوی آلوسی، مفسّر معروف اهل سنت، در روح المعانی، مطرح شده که جواب این اشکالها از بحثهای سابق روشن شد، بدین جهت تنها به ذکر آن دو می‌پردازیم:

الف - چگونه پیامبر اسلام ﷺ به عنوان مزد رسالت، محبت اهل بیت خویش را از مسلمانان خواسته است، در حالی که سایر انبیاء هیچ کدام اجر و مزدی طلب نکردند؟

پاسخ این سؤال، همانگونه که گذشت، این است که این اجر به نفع کلّ جامعه اسلامی بود؛ نه شخص پیامبر ﷺ.

ب - برفرض پذیرفتیم که منظور از قربی محبت اهل بیت پیامبر ﷺ است، ولی چه ربطی بین محبت از یکسو و امامت و خلافت از سوی دیگر، آن گونه که شیعه ادّعا می‌کند، وجود دارد؟

پاسخ این سؤال هم گذشت که اجر هر چیزی باید مطابق آن باشد، محبتی که منشأ یا ثمره ولایت و امامت است متناسب با رسالت می‌باشد، اما محبت عادی خالی از ولایت، بدون شک همطراز رسالت نخواهد بود. و از آنجا که معتقدیم خداوند حکیم است و پاداش عمل را مناسب با آن می‌دهد و پیامبر ﷺ نیز حکیم است و پاداش مناسب می‌طلبد، پس بدون شک منظور از محبت مورد بحث، ولایت و امامت است.

پیام آیه مودّت

مودّتی که در آیه شریفه به عنوان اجر و مزد رسالت مطرح شده یعنی چه؟

مفهوم دوست داشتن علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام چیست؟

در پاسخ این سؤال باید گفت که دوستی و مودّت دو رقم است:

۱- دوستی کاذب و دروغین ۲- دوستی راستین و حقیقی

برای روشنتر شدن این مسأله باید ببینیم که انگیزه مودّت و محبت چیست؟

علی را برای چه دوست داریم؟ به خاطر مالش؟ به خاطر کمالاتش؟ به خاطر

علمش؟ بخاطر شجاعتش؟ بخاطر سخاوت و پارسائی اش؟ بخاطر ایثار و فداکاری اش؟ بخاطر جهاد و حمایتش از اسلام و پیامبر ﷺ؟ یا به خاطر امور دیگر؟ اگر علی را به خاطر ارزشهایی که او معتقد بود دوست داریم، آیا پرتوی از آن ارزشها در ما نیز وجود دارد؟ اگر وجود ندارد، چنین محبت و مودّتی کاذب و دروغین است و اگر وجود دارد مودّت واقعی و حقیقی است!

باید با این معیار و ملاک، خود را بسنجیم و نوع محبت و مودّت خود را نسبت به آن بزرگواران تشخیص دهیم، تا اگر خدایی نکرده از نوع اوّل است، آن را تغییر دهیم و اگر انشاءالله از نوع دوم است، آن را تکمیل نموده و پرورش دهیم.

یکی از ارزشهایی که امیر المؤمنین علیه السلام سخت بدان پایبند بود، تقدّم ضابطه بر رابطه می باشد، که نمونه آن داستان آهن تفتیده است؛ گر چه این داستان را بارها شنیده اید، ولی یکبار دیگر به آن توجه کنید:

علی علیه السلام که از پس مظلومیت، پس از سالیانی سکوت و خانه نشینی به حکومت ظاهری رسیده، اکنون زمامدار پر قدرت مسلمانان است. برادرش عقیل - که فردی عاقله مند و فقیر است - از مدینه به سوی مرکز حکومت، کوفه، حرکت می کند تا سهم بیشتری از بیت المال نصیبش گردد، حضرت بر اثر گرمای شهر کوفه سفره شام را بر روی پشت بام می اندازد؛ اما این سفره مانند سایر سفره هاست و هیچ شباهتی با سفره های رنگین پادشاهان و امیران ندارد! بدین جهت، عقیل غذائی نمی خورد و به برادر خود می گوید:

«این غذاها با معدّه من سازگار نیست! مشکل مرا حل کن تا به مدینه برگردم.»
حضرت علی علیه السلام فرمود: «برادر! بازار کوفه از اینجا پیدا است. درون مغازه ها اشیای ارزشمند و قیمتی فراوانی وجود دارد. بیا هر دو به بازار برویم و مغازه ای را سرقت کنیم و شما هر چقدر می خواهید بردار!»

عقیل گفت: «برادر جان! مگر ما دزد و سارق هستیم، که دست به چنین کاری بزنیم؟!»

علی علیه السلام فرمود: «مگر پرداختن وجه اضافی به تو، از بیت المال دزدی نیست؟!»

علی علیه السلام به برادرش پیشنهاد دیگری می دهد و می فرماید: «شنیدم قافله ای به سوی کوفه می آید. هر دو با شمشیرهای برهنه در کمین کاروان می مانیم و ناگهان بر آنان یورش می بریم؛ تو آنچه نیاز داری از کاروان بردار!»
عقیل گفت: «برادر جان! مگر ما راهزن هستیم، که دست به چنین کاری بزنیم!؟»

علی علیه السلام فرمود: «پرداخت سهم پیشتر از بیت المال نیز نوعی دزدی و سرقت است، چرا مرا به آن می خوانی؟!»^۱

سپس علی علیه السلام آهن گداخته ای را نزدیک دست برادر برد. عقیل که دید این فرمانروای آزاده حاضر نیست حتی برای لحظه ای از خط عدالت خارج شود، برخاست و رفت.

در طول تاریخ عالم بشریت کجا سراغ دارید که برادری قدرتمند و اختیاردار خزانه کشور، برای حفظ عدالت این گونه با برادرش رفتار کند!
خدایا! به مسئولین ما توفیق ده که همانند امیر آزادگان، آزاده باشند و همواره «ضوابط» را بر «روابط» مقدم بدانند.

مراحل و مراتب محبت

محبت مانند بسیاری از دیگر امور، مراحل مختلفی دارد، و محبت همه به امیرمؤمنان علیه السلام یکسان نیست؛ محبت برخی دروغین است و لقلقه زبانی بیش نیست و در قلب آنها ریشه نکرده است؛ محبت دسته دیگر دروغین نیست و ریشه در قلب آنها دارد، ولی عمیق نیست، بلکه سطحی است؛ دسته سوم ریشه محبت در اعماق جانیشان نفوذ و ریشه کرده، به شکلی که تمام وجود آنها را به رنگ و بوی محبوب درآورده است. برخورد چنین اشخاصی علی وار، سخنانشان علی گونه، اخلاقشان علوی، اعطایشان همچون اعطای علی، خلاصه همه چیز آنها بوی علی می دهد! این عالیترین مرحله محبت است، مرحله ای که

۱. بحار الانوار، جلد ۹ (چاپ تبریز)، صفحه ۶۱۳، (به نقل از داستان راستان، جلد ۱، داستان ۳۸).

واجد آن حاضر نیست این محبت را با هیچ چیز دیگر معاوضه کند، بلکه جانش را هم در این راه فدا می‌کند.
به نمونه‌ای از این محبت عالی توجه کنید:

میشم تمّار، عاشقی خالص

علی علیه السلام به یکی از عاشقان خالص و دارای محبتی فراوان، می‌گوید:
تو را در آینده به خاطر دفاع از من و مکتب من و عشق و علاقه‌ات به من، بردار می‌آویزند! در آن لحظه چه حالی خواهی داشت؟
عاشق مذکور نترسید، نهراسید، از علی فرار نکرد، بلکه خوشحال شد و عرض کرد: آقا! کجا مرا به دار خواهند آویخت؟!
علی علیه السلام به نخلی از نخلهای کوفه اشاره کرد و فرمود: بر روی چوبه این نخل تو را به دار خواهند زد.
این عاشق پاکباخته، نه تنها از علی علیه السلام فاصله نمی‌گیرد و از او دور نمی‌شود و از آن شهر و دیار نمی‌گریزد، بلکه آتش عشقش به علی شعله ورتر می‌شود.
هر روز به نزد آن نخل می‌آید، به آن رسیدگی می‌نماید، آبیاریش می‌کند، در کنارش نماز می‌خواند، با درخت عشق می‌کند و با آن گفتگو می‌کند:
ای نخل! تو برای من ساخته شده‌ای و من برای تو! روزی مرا به جرم عشق به علی علیه السلام بر روی تو بردار خواهند آویخت!^۱ در کجای تاریخ بشریت چنین انسانهای عاشقی یافت می‌شود؟!

۱. نحوه اعدام به وسیله «چوبه دار» در گذشته، در مقایسه با امروز متفاوت بوده است، امروزه طناب مخصوص چوبه دار را به گردن شخص مجرم می‌اندازند و او را به بالا می‌کشند، یا زیر پایش را خالی می‌کنند، تا در مدت زمان کوتاهی بمیرد؛ ولی در گذشته طناب را به زیر دستان شخص مورد نظر می‌انداختند و او را به روی چوبه دار محکم می‌بستند، تا روزهای متمادی در مقابل حرارت آفتاب و گرمای سرما و بارش باران باشد و از تشنگی و گرسنگی زجرکش شود و بمیرد و حتی پس از مرگ نیز جنازه بعضی از آنها را پائین نمی‌آوردند، تا عبرت دیگران شود و به مرور زمان تمام گوشت بدنشان بریزد و تنها اسکلت آنها باقی بماند!

روز موعود فرا می‌رسد، عاشق پاکباخته را بر همان نخل به دار می‌آویزند، ولی نه تنها شعله‌های عشق او به محبوبش، علی علیه السلام، خاموش نمی‌شود، بلکه فروزان‌تر می‌گردد و بر روی چوبه دار هم به ذکر فضائل و مناقب علی می‌پردازد! تا جایی که دشمن نمی‌تواند تحمل کند و زبان او را قطع می‌کند. بدین گونه هم سر می‌دهد و هم زبان!

سر در ره جانانه فدا شد، چه به جا شد از گردنم این دین ادا شد، چه به جا شد
از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت خون دلم انگشت نما شد، چه به جا شد

سؤال: مگر از نظر اسلام تقیّه واجب نیست؟ پس چرا چنین افرادی تقیّه نمی‌کردند، تا جانشان را حفظ کنند و خود را در خطر و کام مرگ قرار ندهند؟
جواب: همانگونه که تقیّه در برخی موارد واجب است، در برخی از موارد نیز حرام می‌باشد. آنجا که اساس دین و مکتب در خطر باشد و ظلمت و تاریکی همه جا را فرا گرفته باشد و تمام آزادگان را در بند کرده باشند، کسانی که قدرت و توان افشاگری دارند باید افشاگری کنند و ظلم و جنایات دستگاه حاکم را بر ملا کنند و در این صورت نه تنها تقیّه حرام نیست، بلکه اگر تقیّه کنند مرتکب گناه بزرگ و نابخشودنی شده‌اند!^۱

۱. شرح مباحث مربوط به این موضوع را در کتاب «تقیّه سپری برای مبارزه عمیقتر» مطالعه فرمائید.

آيات فضائل اهل البيت عليهم السلام



آية مباہله

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

«سورة آل عمران، آية ٦١»

آیه مباهله

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

«سوره آل عمران، آیه ۶۱»

هر گاه بعد از علم و دانشی که (دربارهٔ مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به
مواجهه و ستیز بر خیزند، به آنها بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما
هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نمائیم، شما هم زنان خود را؛ ما از
نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا
را بر دروغگویان قرار دهیم!

دورنمای بحث

آیه مباهله یکی دیگر از آیات مربوط به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و دو فرزندش
حسن و حسین علیه السلام است. این آیه شریفه، که موضوع آن مباهله مسلمانان با
مسیحیان نجران است، از سویی حَقَّانِیَّتِ اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را ثابت می کند و
از سوی دیگر، رفعت مقام و علو درجهٔ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می دارد و از
سوی سوم، می توان توسط آن ولایت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام را به اثبات رساند.

مقدمه

قبل از شروع به تفسیر آیه شریفه مباهله، تذکر دو نکته لازم و ضروری است:

۱. مباهله آخرین حربه

آیات ۳۵ تا ۶۰ سوره آل عمران پیرامون حضرت عیسیٰ مسیح علیه السلام سخن می‌گوید. در این بیست و شش آیه، از تولّد حضرت عیسی علیه السلام، مقامات آن حضرت، شخصیت مادرش، فضایل حضرت مریم علیها السلام، گفتگوی او با فرشتگان، مائده آسمانی، و مسائل دیگر بحث شده است. خداوند پس از این بحث طولانی درباره حضرت عیسی علیه السلام به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید که اگر مسیحیان پس از بیان همه این امور و بحث‌های مستدلّ و منطقی باز هم زیر بار نرفتند و اسلام را نپذیرفتند، راه متفاوت دیگری در برخورد با آنها انتخاب کن، با آنها مباهله کن، تا حق روشن شود.

۲. مباهله یعنی چه؟

مباهله از مادّه «بَهْل» گرفته شده است. و «بَهْل» در لغت عرب به معنای رها کردن است. شترها وقتی بچه‌دار می‌شوند پستانهای آنها را می‌بندند تا بچه شتر همه شیر مادر را نخورد و مقداری برای صاحب شتر باقی بماند؛ ولی گاهی پستانها را باز می‌کنند تا بچه شتر هر چه میل دارد بخورد، عرب به چنین شتری که پستانهایش باز شده «ابل باهل» می‌گوید، یعنی شتری که شیرش رها شده تا بچه‌اش از آن استفاده کند.

و اما در اصطلاح، معنای دیگری دارد و آن این که: هر گاه دو نفر بعد از بحث‌های منطقی و استدلال‌های عقلی و برهان‌های روشن، نتوانستند یکدیگر را قانع کنند، در اینجا هر کدام در حق دیگری نفرین می‌کند و چنین می‌گوید: «اگر من بر حق هستم و تو خلاف می‌گویی به مجازات الهی گرفتار شوی» و دیگری هم همین را تکرار می‌کند. به چنین کاری با حصول شرائطش «مباهله» می‌گویند.

ارتباط معنای لغوی و اصطلاحی «مباهله» با یکدیگر روشن است؛ زیرا در مباهله شخصی که مدّعی است حق می‌گوید طرف دیگر را رها می‌کند و امر او را به خداوند محوّل و واگذار می‌نماید.

شرح و تفسیر

دعوت به مباحله

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» - ای پیامبر ما! هر یک از نصاری و مسیحیان پس از این همه بحث و مباحث مربوط به عیسی بن مریم علیه السلام و استدلالهای متقن و متین پیرامون شئون مختلف آن حضرت، اگر همچنان به لجاجت خود ادامه دادند، و عناد و لجاج بسان حجاب و پرده مانع راهیابی آنها به سوی حق و حقیقت شد، راه دیگری در ادامه دعوت آنها به سوی حق انتخاب کن و با آنها مباحله کن.

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» - در این قسمت از آیه، افرادی که باید در مراسم مباحله شرکت کنند مشخص می شود. پیامبر ما! به آنها بگو که از سوی هر یک از طرفین مباحله، باید چهار گروه در این مراسم شرکت کنند:

۱- رئیس مسلمانان، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و رئیس مسیحیان نجران.

۲- فرزندانمان و فرزندان شما.

۳- زنان ما و زنان شما.

۴- نفوس ما و نفوس شما.

در مباحث آینده پیرامون این که مراد از «ابنائنا» و «نسائنا» و «انفسنا» چیست؟ بطور مفصل بحث خواهیم کرد.

«ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» - پس از این که افراد خاصی - که در بالا ذکر شد - از طرفین جهت مراسم مباحله حاضر شدند، مباحله به این شکل انجام می شود که هر کس دروغ بگوید و در ادعای خود کاذب باشد، لعنت و عذاب الهی گریبانگیر او شود، تا بدین وسیله حقیقت برای مردم روشن شود.

آیا مباحله انجام شد؟

سؤال: آیا مراسم مباحله طبق آداب و شرایطی که قرآن فرموده، انجام شد؟

در صورت انجام، نتیجه و آثار مباهله چه بود؟
پاسخ: قرآن در این مورد ساکت است، و از آیات این کتاب الهی نمی‌توان استفاده کرد که مراسم مباهله انجام شد یا نه، ولی این داستان در تاریخ اسلام بسیار معروف است.

طبق آنچه در تاریخ آمده، پیامبر ﷺ جریان مباهله و چگونگی آن را با مسیحیان نجران در میان گذاشت و روزی را جهت انجام مباهله معین کرد. اسقف اعظم مسیحیان - که بالاترین مقام مذهبی مسیحیان است - به آنها گفت:

«برای مباهله آماده گردید، و در روز موعود حاضر شوید، اگر پیامبر اسلام در روز مباهله با اصحاب و یاران سرشناس و شخصیت‌های معروف مسلمانان آمد، با او مباهله کنید؛ اما اگر به منظور مباهله با زن و بچه آمد، از مباهله با او خودداری کنید. چرا؟ چون در صورت اول معلوم می‌شود در نبوت خود صادق نیست و در این صورت مغلوب می‌شود، ولی در صورت دوم معلوم می‌شود که با خداوند ارتباطی دارد که با توکل بر او به میدان آمده است.»

به هر حال، روز موعود فرا رسید، مسیحیان مشاهده کردند که پیامبر اسلام ﷺ دست دو پسر بچه، حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفته و به همراه علی و فاطمه (علیهم السلام) می‌آید. اسقف اعظم مسیحیان وقتی این صحنه را مشاهده کرد گفت:

«من صورتهایی می‌بینم که اگر دعا کنند حتماً به هدف اجابت می‌رسد و همه شما نابود می‌شوید.^۱ از مباهله خودداری کنید و به مسلمانها اعلان کنید که حاضریم به صورت یک اقلیت سالم در کنار شما زندگی کنیم و مالیات لازم را نیز می‌پردازیم.»

۱. کسی که حاضر به مباهله می‌شود، باید واجد دو اصل باشد:

نخست این که به گفته و ادعای خویش ایمان داشته باشد. آدم متقلب و دروغگو هرگز دست به مباهله نمی‌زند.

دیگر این که چنین شخصی رابطه نزدیکی با خدا دارد که وقتی دست به دعا بر می‌دارد و نفرین می‌کند، دعای او اجابت می‌گردد. علمای نجران که سه نفر یا ده نفر بودند، با درک این دو اصل در چهره پیامبر ﷺ و همراهانش، از مباهله خودداری کردند.

پیامبر اسلام ﷺ خواسته آنها را پذیرفت و از مباهله صرفنظر کرد. داستان مباهله - بصورت مختصر که گذشت - در همه تواریخ اسلامی ثبت شده است. ابوبکر جصاص از علمای قرن چهارم هجری در دو کتابش دو عبارت زیبا و جالب در این زمینه دارد:

۱- وی در کتاب «احکام القرآن» می گوید:

إِنَّ رِوَاةَ السَّيْرِ وَنَقْلَةَ الْأَثَرِ لَمْ يَخْتَلَفُوا فِي أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَخَذَ بِيَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَدَعَا النَّصَارَى الَّذِي حَاجَّوهُ إِلَى الْمَبَاهِلَةِ^۱

راویان تاریخ و ناقلان آثار و اخبار و مورخان هیچ گونه اختلافی ندارند در این که پیامبر در روز مباهله در حالی که دست حسن و حسین را به دست داشت و علی و فاطمه همراهش بودند، برای مباهله با نصاری حاضر شد و مسیحیان نجران را به مباهله دعوت کرد.

۲- نویسنده مذکور در کتاب «معرفة علوم الحديث» می گوید:

قد تواترت الاخبار في التفاسير عن عبدالله بن عباس و غيره أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ يَوْمَ الْمَبَاهِلَةِ بِيَدِ عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَجَعَلُوا فَاطِمَةَ وَرَأْسَهُمْ ثُمَّ قَالَ: هَؤُلَاءِ أَبْنَائُنَا وَأَنْفُسُنَا^۲

روایاتی که عبدالله بن عباس و دیگران، از پیامبر گرامی اسلام ﷺ (در شأن نزول آیه مباهله) نقل کرده اند، متواتر است. مضمون این اخبار چنین است که پیامبر اکرم ﷺ در روز مباهله علی و حسن و حسین را به همراه داشت و فاطمه در پشت سر آنها حرکت می کرد و با این افراد جهت مباهله حاضر شد و فرمود: اینها «فرزندان ما» و «نفوس ما» و «زنان ما» هستند.

بنابر این، روایات و احادیث بسیار زیادی در شأن نزول و تفسیر آیه مباهله وارد شده است. در اینجا برای نمونه فقط به یک روایت اکتفا می کنیم:

در بخش «فضائل الصّحابة» کتاب صحیح مسلم، روایت جالب و تکانهنده ای

۱. احکام القرآن، جلد ۲، صفحه ۱۶ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸).

۲. معرفة علوم الحديث، طبع مصر، صفحه ۵۰ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸).

به نقل از سعد بن ابی وقاص نقل شده است:

سعد می‌گوید: به ملاقات معاویه رفتم، معاویه گفت: شنیده‌ام که تو علی را لعن نمی‌کنی! چرا علی بن ابی طالب را سب و ناسزا نمی‌گوئی؟^۱

سعد در پاسخ خطاب به معاویه «لعنة الله علیه» گفت: من سه جمله از پیامبر اسلام ﷺ درباره علی علیه السلام شنیده‌ام که مانع اجابت تقاضای تو می‌شود:

الف - هنگامی که پیامبر ﷺ عازم جنگ تبوک بود و علی را به عنوان جانشین خود در مدینه تعیین کرد، علی از آن حضرت پرسید: چرا مرا در مدینه می‌گذاری و به همراه خود به جنگ نمی‌بری؟ حضرت فرمود:

«آیا راضی نیستی که نسبت تو به من همچون نسبت هارون به موسی باشد؛ همانگونه که هارون برادر و جانشین موسی بود، تو هم برادر و جانشین من هستی.»

ب - در جنگ خیبر افراد مختلفی برای فتح قلعه خیبر رفتند و ناامید برگشتند تا این که پیامبر ﷺ در یکی از شبها فرمود:

«فردا پرچم را به مردی خواهیم داد که از مبارزه خسته نمی‌شود و به دشمن پشت نمی‌کند!»

همه اصحاب منتظر بودند تا ببینند منظور حضرت کیست؟ پیامبر نگاهی به اصحاب کرد و همه را از نظر گذراند، اما علی را ندید، سؤال کرد علی کجاست؟

گفتند: او مبتلی به چشم درد است و مشغول استراحت می‌باشد.

فرمود: «علی را حاضر کنید!»

علی به خدمت پیامبر آمد، حضرت مقداری از آب دهانش را به چشم علی مالید، چشم علی به برکت آب دهان پیامبر و به اذن خدا خوب شد و سپس پرچم را به او داد و علی علیه السلام طی ماجرای جالبی قلعه خیبر را فتح کرد!

۱. این جمله نهایت مظلومیت حضرت علی علیه السلام و اوج کینه و دشمنی بنی امیه نسبت به آن حضرت را می‌رساند. آنها آنقدر کثیف و خبیث بودند که سب و لعن علی را با این که آن حضرت نزد همه مسلمانان لا اقل به عنوان خلیفه چهارم مورد قبول بود، آن قدر رواج دادند که حتی اگر کسی این کار را نمی‌کرد مورد مؤاخذه قرار می‌گرفت! تعجب از بعضی برادران اهل سنت است که از بنی امیه و در رأس آنها معاویه با چنین جنایاتی دفاع می‌کنند و از این ام‌الخبائث به «مولای ما معاویه» نام می‌برند!

ج - در داستان مباحله، پیامبر ﷺ به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ به استقبال مسیحیان نجران رفت و آماده مباحله شد. سعد پس از بیان مطالب فوق به معاویه گفت: معاویه! آیا با این فضائلی که از پیامبر ﷺ در مورد علی شنیده‌ام می‌توانم او را لعن کنم؟! معاویه «لعنة الله عليه» ساکت شد و از گفته خود پشیمان گشت.^۱

«ابنائنا»، «نسائنا» و «انفسنا» کیانند؟

در این که منظور از «نسائنا» تنها دختر پیامبر اکرم ﷺ حضرت فاطمه زهرا ﷺ است، ظاهراً هیچ اختلافی بین ما و برادران سنی وجود ندارد، همانگونه که علماء شیعه و اهل سنت بالاتفاق «ابنائنا» را به حسن و حسین ﷺ تفسیر کرده‌اند و در این نکته که امام حسن و امام حسین ﷺ، مشمول ابنائنا هستند اختلاف نظری ندارند. بنابر این محور اصلی و مرکزی بحث پیرامون تفسیر «انفسنا» می‌باشد، بدین جهت لازم است بحث بیشتری پیرامون این جمله داشته باشیم.

مرحوم قاضی نورالله شوشتری، در کتاب ارزشمندش، *احقاق الحق*، می‌فرماید:

اجمع المفسرون علی ان «ابنائنا» اشارة الى الحسن والحسين ﷺ و

«نسائنا» اشارة الى فاطمه ﷺ و «انفسنا» اشارة الى علی ﷺ

مفسران قرآن مجید (از شیعه و اهل سنت) اجماع و اتفاق نظر دارند که منظور از

«ابنائنا» حسن و حسین ﷺ، و مراد از «نسائنا» فاطمه زهرا ﷺ و منظور از

«انفسنا» علی ﷺ می‌باشد.

آیه الله العظمی مرعشی - رحمه الله علیه - در پاورقی این کتاب از حدود شصت کتاب (از کتب اهل سنت) مطلب فوق را نقل می‌کند.^۲ معنای این سخن آن است که مطلب بقدری واضح و روشن است که در تمام کتب اهل سنت منعکس شده است.

۱. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۸۷، حدیث ۳۲.

۲. *احقاق الحق*، جلد ۳، صفحه ۴۶.

ولی متأسفانه علیرغم این همه روایات، افراد کمی از مفسران اهل سنت، که گرفتار تعصب بیجا و تفسیر به رأی شده‌اند، در تفسیر آیه شریفه مطالب حیرت‌آوری گفته‌اند؛ به دو نمونه آن توجه کنید:

۱- آلوسی در *روح المعانی* پس از اعتراف به این که به غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام کس دیگری در داستان مباهله همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نبوده است و با تأکید بر این که هیچ انسان مؤمنی نباید در این مسأله شک کند، به بیان استدلال علماء شیعه می‌پردازد و مدعی می‌شود که منظور از «انفسنا» خود پیامبر است و «علی» جزء «ابنائنا» است؛ زیرا در ادبیات عرب به داماد هم پسر گفته می‌شود!^۱ پاسخ این سخن بسیار روشن است؛ زیرا طبق این آیه شریفه پیامبر از «ابنائنا» و «انفسنا» و «نسائنا» دعوت کرده است. اگر منظور از «انفسنا» خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد، آیا دعوت از خویشان معنی دارد؟ با توجه به این که قرآن مجید فصیح‌ترین سخنان است، قطعاً چنین مطلب غیر فصیحی نمی‌گوید و به پیامبر دستور نمی‌دهد که از خویشان دعوت کند. پس قطعاً منظور از «انفسنا» خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست. علاوه بر این، ما در ادبیات عرب ندیده‌ایم که به داماد، پسر خطاب شود و چنین استعمالی بسیار نامأنوس و مجازی می‌باشد.

از چنین اظهار نظرهایی زیاد تعجب نکنید؛ این، نتیجه تعصب‌های بیجاست؛ این گونه تعصبها بجائی می‌رسد که بعضی از اشخاص حاضر هستند برای حفظ عقائد نادرست خود، حتی مطالبی را بر قرآن تحمیل کنند!

۲- عجیب‌تر از سخن آلوسی، نظریه محمد عبده در المنار است. وی در کتاب المنار، هنگامی که به تفسیر آیه مباهله می‌رسد، می‌نویسد:

الرّوايات متّفقة على أنّ النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اختار للمباهلة عليّاً وفاطمة و ولديهما و يحملون كلمة نسائنا على فاطمة وكلمة انفسنا على عليّ فقط و مصادر هذه الرّوايات الشّيعيّة و مقصدهم منها معروف^۲

۱. روح المعانی، جلد ۳، صفحه ۱۸۹.

۲. المنار، جلد ۳، صفحه ۳۲۲.

احادیث و روایات اتفاق دارند که پیامبر ﷺ برای مباهله علی و فاطمه و دو پسر آنان را انتخاب کرد. و کلمه «نسائنا» در آیه شریفه بر فاطمه و کلمه «انفسنا» بر «علی» حمل شده است؛ البته مستند این روایات و منبع آن، شیعیان است و هدف آنها از این گونه روایات روشن است!

واقعاً این سخن از محمد عبده عجیب است و صدر و ذیل آن متناقض می باشد زیرا در ابتدای سخن ادّعای اتفاق و اجماع روایات می کند و در ذیل آن، همه آنها را به شیعه نسبت می دهد!

علاوه بر این که (همانگونه که گذشت) سخن ذیل صحیح نیست، چون بیشتر روایات مذکور - بر خلاف ادّعای ایشان - از اهل سنت نقل شده است.

در مقابل این سخنان بی اساس جز تأسّف و افسوس چیزی نمی توان گفت. به هر حال، آیه مباهله، با توضیحاتی که گذشت، از آیات محکم و صریحی است که دلالت روشنی بر ولایت امیرمؤمنان ﷺ و فرزندان ایشان دارد.

سؤال: درست است که آیه مباهله فضیلت و افتخاری برای امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب ﷺ، محسوب می شود؛ ولی چه ارتباطی با مسأله ولایت و رهبری آن حضرت دارد، که شما در اینجا به عنوان یکی از آیات مربوط به ولایت مورد بحث قرار داده اید؟

پاسخ: همانگونه که گذشت منظور از «انفسنا» در آیه مباهله، شخص حضرت علی ﷺ است. این که پیامبر ﷺ، علی ﷺ را جان خود خوانده، و او را «نفس» خویش خطاب کرده، آیا معنای حقیقی مراد است، یا تنزیل مقامی منظور است؟ بدون شک معنای حقیقی منظور نیست؛ یعنی «علی» پیامبر نیست! بلکه منظور این است که علی ﷺ در فضائل و کمالات و مقامات همچون پیامبر ﷺ است، در شجاعت و رشادت و شهامت و تقوا و ایثار و خلاصه تمام کمالات و مقامات مانند پیامبر اسلام ﷺ است. نتیجه این که علی ﷺ در مقامات و کمالات نازل منزله پیامبر ﷺ و تالی تلو اوست.

با توجّه به این مطلب اگر قرار باشد پس از پیامبر ﷺ خلیفه و جانشینی برای آن

حضرت از سوی خداوند انتصاب شود، یا اُمت اسلامی کسی را برای این منظور انتخاب کنند، آیا نباید شخصی را انتخاب کنند که هم‌پراز پیامبر، یا در مرحله بعد از آن حضرت باشد؟

آیا نباید شخصی منتخب مردم یا منصوب الهی باشد که در فضائل و کمالات، مخصوصاً تقوا و عصمت، همچون پیامبر اسلام ﷺ باشد؟
و اگر با وجود چنین شخصی، اشخاص دیگری انتخاب شوند، آیا عقل چنین کاری را قبیح و زشت نمی‌شمرد؟

بنابراین، از انطباق جمله «انفسنا» به شخص «علی بن ابی طالب (علیه السلام)» می‌توان پلی به سوی ولایت و امامت زد و بدین وسیله ولایت را ثابت کرد.
پروردگارا! ما را قدر دان نعمت بی بدیل و بزرگ ولایت اهل البیت (علیهم السلام)، قرار ده و لطف و عنایت آن بزرگواران را در دنیا، و شفاعتشان را در عقبی، شامل حالمان بگردان.



آيات فضائل اهل البيت عليه السلام



آيات سورة دهر

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا
عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ
شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا
وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا *
إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا

«سورة انسان، آيات ۵ تا ۱۰»

آیات سوره دهر

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا
عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالْأَنذَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ
مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا
نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ
رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا

به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است، از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند. آن‌ها به نذر خود وفا می کنند، و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می ترسند، و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می دهند. (و می گویند): ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم. ما از پروردگاران خائفیم، در آن روزی که عبوس و سخت است!

«سوره دهر (انسان)، آیات ۵ تا ۱۰»

دورنمای بحث

یکی از فضایل مهمّ و عبرت آموز حضرت علی علیه السلام، بلکه از فضایل اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، در آیات سوره انسان مطرح شده است. هیجده آیه از سی و یک آیه این سوره، پیرامون این فضیلت بی نظیر سخن می گوید. بخشی از آیات هیجده گانه فوق، پیرامون اصل ماجرا سخن می گوید و چهارده آیه دیگر در مورد

جزاء و پاداش عمل بزرگ آن خانواده گرانقدر بحث می‌کند. شرح این مطالب در مباحث آینده خواهد آمد.

شان نزول

کتاب‌های فراوانی شأن نزول آیات مورد بحث را مطرح کرده‌اند. مرحوم علامه امینی در الغدير شأن نزولی را که خواهیم آورد از ۳۴ کتاب از کتب اهل سنت^۱، و مرحوم قاضی نورالله شوشتری از ۳۶ کتاب از کتاب‌های آنان این مطلب را نقل کرده است.^۲ بنابراین شأن نزولی که می‌آید در سرحدّ تواتر است. خلاصه شأن نزولی که مورد اتفاق تمام منابع فوق است به شرح زیر است:

امام حسن و امام حسین (علیه السلام) در سنّ طفولیت بیمار شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای عیادت فرزندان بیمارش به خانه علی و فاطمه (علیه السلام) آمد، آن حضرت هنگامی که بیماری نوه‌های عزیزش را مشاهده کرد، خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «نذری کنید، تا خداوند بیمارانتان را شفا دهد!»

علی (علیه السلام) بلافاصله عرض کرد: «خداوندا! اگر فرزندانم شفا یابند، سه روز روزه می‌گیرم.»

فاطمه (علیه السلام) نیز به همین شکل نذر کرد؛ حتی امام حسن و امام حسین (علیه السلام) نیز

۱. الغدير، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ - به ده مورد از کتاب‌هایی که الغدير شأن نزول فوق را از آن‌ها نقل کرده، توجه کنید: ۱. نوادر الاصول، صفحه ۶۴؛ ۲. العقد الفرید، جلد ۳، صفحه ۴۲؛ ۳. الكشف و البیان، صفحه ۴۲۷-۳۰۷؛ ۴. مناقب خوارزمی، صفحه ۱۸۰؛ ۵. مطالب السؤل، صفحه ۳۱؛ ۶. نورالابصار، صفحه ۱۴-۱۲؛ ۷. فتح القدیر، جلد ۵، صفحه ۳۳۸؛ ۸. روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۶۸؛ ۹. الاصابة، جلد ۴، صفحه ۳۸۷؛ ۱۰. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۹۹.

۲. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۷، به بعد - ده مورد از کتاب‌هایی که احقاق الحق شأن نزول فوق را از آن‌ها نقل کرده، به شرح زیر است: ۱. کشف، جلد ۴، صفحه ۱۶۹؛ ۲. اسباب النزول، صفحه ۳۳۱؛ ۳. معالم التنزیل، جلد ۷، صفحه ۱۵۹؛ ۴. التفسیر الکبیر، جلد ۳، صفحه ۲۴۳؛ ۵. تذکرة ابن الجوزی، صفحه ۳۲۲؛ ۶. کفایة الطالب، صفحه ۲۰۱؛ ۷. تفسیر قرطبی، جلد ۱۹، صفحه ۱۲۹؛ ۸. ذخایر العقبی، صفحه ۱۰۲؛ ۹. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، جلد اول، صفحه ۷؛ ۱۰. تفسیر علامه نیشابوری، جلد ۲۹، صفحه ۵۱۱۲.

- علی رغم این که سنّ آن‌ها کم بود - به تبعیت از پدر و مادر به همان شکل نذر نمودند. فضّه (خادمه) که در آن جا حاضر بود نیز - احتمالاً - به همان شکل نذر کرد.

طولی نکشید که کسالت آن دو ریحانه پیامبر برطرف شد و بنا شد که اهل البیت علیهم‌السلام نذرشان را ادا کنند. روز اوّل روزه گرفتند؛ علی علیه‌السلام برای افطار این سه روز مقداری جو تهیه کرد، آن را آرد کردند و به سه قسمت تقسیم کردند، قسمتی از آن را جهت تهیه نان برای افطار روز اوّل خمیر کردند و به تعداد افراد روزه‌دار، نان جو تهیه نمودند. به هنگام افطار صدایی از پشت درب حیاط منزل شنیده شد، اهل خانه به بیرون از خانه آمدند، شخصی را ملاحظه کردند که این‌گونه آن‌ها را خطاب کرد:

«السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ الْبُیْتِ» سپس عرض کرد: «من شخص محتاج، نیازمند و مسکینی هستم، به من کمک کنید.»

حضرت علی علیه‌السلام نانی که سهم خودش بود را به آن فقیر داد، فاطمه علیها‌السلام نیز چنین کرد؛ بقیه اعضای خانواده هم سهمیه خویش را به آن مسکین دادند و آن شب با آب افطار کردند.^۱

روز بعد هم روزه گرفتند و با $\frac{۱}{۳}$ دیگر از آرد جو نان تهیه کردند؛ آماده خوردن افطاری بودند، باز صدای شخصی را از خارج منزل شنیدند، که می‌گوید: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ الْبُیْتِ»، به خارج منزل رفتند. از او پرسیدند: تو کیستی و چه حاجتی داری؟

گفت: «یتیمی از یتیمان این شهر هستم، گرسنه‌ام سیرم کنید»، باز علی علیه‌السلام سهم خویش را به آن یتیم داد و بقیه نیز همین کار را در کمال اخلاص و جهت رضای

۱. امروزه سفره‌ها رنگین شده و متأسفانه گاه به ناشکری منتهی می‌شود، به گونه‌ای که اگر در بعضی از سفره‌ها بیش از یکی دو نوع غذا نباشد، اهل آن سفره شروع به گله و ناشکری می‌کنند و این خطرناک است! اما وضع عموم مسلمانان در آن زمان مناسب نبود، غالب مردم با آب و نان خالی شکم خود را سیر می‌کردند.

خدا انجام دادند؛ و همچون شب اول با آب افطار کردند!
روز سوم را نیز طبق نذری که داشتند روزه گرفتند و همان داستان روز اول و دوم تکرار شد و این بار شخص اسیری^۱ تقاضای کمک کرد، حضرت علی علیه السلام و تمام اعضای خانواده، افطاری خویش را به آن شخص اسیر دادند؛ و سومین شب را هم با آب افطار کردند و بدین ترتیب به نذر خویش وفا نمودند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روز بعد امام حسن و امام حسین علیهما السلام را، در حالی که رنجور و ضعیف شده بودند و از شدت ضعف به خود می لرزیدند مشاهده کرد و از این وضع ناراحت شد و از سوی دیگر چشم‌های گودرفته فاطمه علیها السلام بر ناراحتی و حزن پیامبر صلی الله علیه و آله افزود، از علی علیه السلام پرسید:

یا علی! چرا بچه‌ها این قدر ضعیف و رنجور شده‌اند؟ چرا رنگ دخترم فاطمه پریده است؟

حضرت علی علیه السلام جریان را برای آن حضرت بازگو کرد، در این هنگام جبرئیل نازل شد و آیات سوره انسان را آورد.

شرح و تفسیر

ویژگی‌های پنجگانه اهل البیت علیهم السلام

چهار آیه از آیات هیجده‌گانه در مورد اصل کار این خاندان بزرگوار بحث می‌کند، و چهارده آیه دیگر به بیان اجر و پاداش این ایثار به‌یادماندنی و بی‌نظیر می‌پردازد. ابتدا به شرح و تفسیر چهار آیه اول توجه کنید؛ در این آیات، پنج ویژگی بارز اهل البیت علیهم السلام مطرح شده است:

۱. در صدر اسلام کفاری که در جنگ‌های اسلامی اسیر می‌شدند، به عنوان برده در اختیار مسلمانان قرار می‌گرفتند، تا در کارهای شخصی به آن‌ها کمک کنند. بعضی از مسلمانان‌ها که حتی قادر به تهیه مایحتاج خویش نبودند، آن‌ها را آزاد و رها می‌کردند و چون این اسیران در مکه و مدینه کسی و چیزی نداشتند، محتاج کمک دیگران بودند.

۱. وفای به عهد و پیمان

«يُؤْفُونَ بِالَّذِرِّ» - اولین کار با ارزش این خاندان، که باید سر مشق همه شیعیان باشد، این است که به نذر خویش عمل کردند. اما بعضی از شیعیان به هنگام زحمت و رنج و بلا و مصیبت و بیماری و کسالت نذر می کنند، ولی هنگامی که مشکلاتشان برطرف می شود و زمان عمل به نذر فرامی رسد، به بهانه های مختلف از عمل کردن به نذر شانه خالی می کنند؛ گاه در اجرای صحیح صیغه نذر شک می کنند! گاه در اصل خواندن صیغه نذر تردید می نمایند! و خلاصه، به هر بهانه ای از عمل به نذر خودداری می کنند. مانند آن شخصی که در یک موقعیت خطرناکی گرفتار شده بود، به گونه ای که احتمال زنده ماندنش بسیار کم بود. در آن حال خطر، نذر سنگینی کرد و اتفاقاً نجات یافت، وقتی که از خطر جست خطاب به امامزاده ای که برای او نذر کرده بود گفت: ای امامزاده! من در آن لحظات خطرناک از ترس جانم چنین نذر سنگینی کردم، شما چرا باور کردید و مرا نجات دادید؟! آری، بعضی از ما مسلمانان مصداق این آیه شریفه هستیم:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ^۱

هنگامی که سوار کشتی می شوند (و امواج خطر از هر طرف آن ها را تهدید به مرگ می کند) خدا را باخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خداوند آنان را به خشکی می رساند و نجات می دهد، باز مشرک می شوند!

اما اهل البیت علیهم السلام این گونه نبودند و نه تنها به نذرهای خویش، بلکه به تمام تعهداتشان عمل می کردند؛ چرا که یکی از نشانه های ایمان^۲ و علامت های مسلمان حقیقی، وفای به عهد و نذر و تعهدات است؛ هر چند به زیان انسان باشد.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

۲. روایاتی در این زمینه در میزان الحکمة، باب ۳۰۲، (جلد اول، صفحه ۳۴۶) آمده است، علاقمندان به منبع فوق مراجعه کنند.

۲. ترس از قیامت

«وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» - دومین ویژگی بارز اهل البیت (علیهم السلام)، که خداوند متعال در این حادثه به آن اشاره کرده، این است که: «آن‌ها از معاد و روز قیامت می‌ترسند.» البته نه به خاطر این که در آن روز ظلمی به کسی می‌شود، بلکه از دادگاه عدل الهی می‌ترسند؛ زیرا تمام اعمال انسان، از ریز و درشت، در این دادگاه مورد بازخواست قرار می‌گیرد. دادگاهی که دو آیه شریفه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» ملاک آن است، واقعاً ترس دارد؛ زیرا در این دادگاه مو را از ماست می‌کشند، هر چند به اندازه سر سوزنی به کسی ظلم نمی‌شود. آری، دادگاه عدل الهی در روز قیامت گسترده و فراگیر است و شامل مرد و زن، کوچک و بزرگ، پسر و جوان، فقیر و غنی، عالم و جاهل و خلاصه، همه انسان‌ها می‌شود. ایمان و اعتقاد به چنین دادگاهی انسان را در خوف و ترس قرار می‌دهد.

۳. رسیدگی به نیازمندان

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» - ویژگی سوم اهل البیت (علیهم السلام) در این آیات شریفه، که محور اصلی این بحث است، رسیدگی به نیازمندان جامعه می‌باشد. این خاندان بزرگوار حتی آنچه را خود به آن نیاز دارند در اختیار فقرا و نیازمندان قرار می‌دهند. به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» کمک می‌کنند. در این آیه شریفه بر روی سه گروه نیازمند اجتماعی انگشت گذاشته شده است.

الف - «مسکین»؛ این کلمه از ماده «سکون» است، یعنی فقر و تنگدستی به گونه‌ای مسکین را تحت فشار قرار داده، که زمین گیر شده و به زمین چسبیده است! مسلمانان و مؤمنان باید دست محرومان، فقراء و نیازمندان که قادر بر تهیه نیازهای اولیه خویش نیستند را بگیرند و از امکانات و نعمت‌هایی که خداوند در اختیار آن‌ها نهاده، نیازمندان را بهره‌مند سازند.

ب - «یتیم» ؛ یتیم کسی است که سرپرست خویش را از دست داده است. یتیم هر چند ممکن است از نظر مادی نیازمند نباشد، ولی از نظر روحی نیازمند عاطفه و محبت می باشد. در یکی از زلزله های ویرانگر اخیر، که تلفات سنگینی داشت، از یک خانواده پرجمعیت ۵۰ نفری، یک نفر زنده مانده بود! این شخص پدر، مادر، خواهران، برادران، عموها، عمه ها، خاله ها، دایی ها و خلاصه تمام کسانش را از دست داده بود، چنین شخصی سخت نیازمند عاطفه و محبت است و گرنه همین درد او را از پای درمی آورد.

ج - «اسیر» ؛ اسیر معنای روشن و واضحی دارد و به کسی گفته می شود که از خانه، کاشانه، خانواده، شهر و دیار خود دور افتاده و در شهری دیگر غریب و تنها و بی چیز مانده است. اسیر امکان دارد در وطن خود فرد ثروتمند و متمکن و پولداری باشد، ولی پس از اسارت همانند سایر نیازمندان، مستحق کمک و محبت است.

خلاصه این که، انسان مؤمن و مسلمان باید در حد امکانات و توانایی اش به تمام اقشار آسیب پذیر جامعه کمک کند. امروزه بعضی از گروه های اجتماعی سه گانه فوق، که مورد لطف خاندان اهل البیت علیهم السلام قرار گرفته بودند، وجود ندارد؛ ولی گروه های نیازمند دیگری هستند که شدیداً محتاج کمک هستند؛ سرطانی ها؛ جذامی ها؛ و دیگر بیماران صعب العلاج؛ زندانی ها؛ دختران بی تجهیزیه ای که به خاطر نداشتن تجهیزیه امکان ازدواجشان فراهم نیست و دیگر گروه های نیازمند، باید مورد لطف و عنایت قرار گیرند.

خدا یا! خاندان علی علیه السلام چگونه ایثارگری می کردند! آیا ما هم این گونه هستیم؟ آیا می دانیم همسایگان ما در چه وضعی به سر می برند؟ آیا خبر داریم همسایگان ما چگونه افطار و سحر خود را می گذرانند؟ آیا از وضع اقوام و بستگان و آشنایان اطلاعی داریم؟ اگر پاسخ این سؤالات - خدای ناکرده - منفی باشد، آیا می توانیم ادعا کنیم که شیعه هستیم؟

۴. اخلاص

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً» - چهارمین فضیلت علی و همسر و دو پسرش، که فضیلت فوق العاده باارزشی است، مسأله اخلاص آن بزرگواران است؛ آن‌ها می‌گویند:

«کمکی که به شما مساکین، یتام، اسراء و دیگر نیازمندان جامعه می‌کنیم، فقط و فقط برای جلب رضای خداست و هیچ انگیزه دیگری در آن نیست، بدین جهت پاداشی از شما نمی‌خواهیم و حتی انتظار قدردانی و تشکر نداریم!»
این جملات را یکبار دیگر مرور کنیم - آیا انسان‌های عادی می‌توانند چنین ادعایی داشته باشند؟

از این بالاتر، اگر نیازمندان در مقابل، به جای پاداش و تشکر جسارت به خرج می‌دادند و توهین می‌کردند، باز هم تفاوتی به حال آن خاندان نداشت!
اخلاص گوهر بسیار ارزشمند و کمیابی است، بدین جهت اسلام تأکید بر کیفیت و چگونگی عمل می‌کند، نه کمیت و آمار آن؛ یعنی، یک رکعت نماز مخلصانه از هزاران رکعت نماز بی‌اخلاص در نزد خداوند ارزشمندتر است.

۵. خوف از خداوند!

«إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» - پنجمین ویژگی آنان خوف از خداست، شاید بپرسید:

در ویژگی دوم خوف از معاد و قیامت مطرح بود و این جا از خوف خداوند سخن به میان آمده است، آیا این دو با هم متفاوت است؟

پاسخ: لازم نیست خوف از خدا به خاطر ترس از جهنم و قیامت و عذاب‌های هولناک و دردآور آن باشد، بلکه ممکن است خوف از عظمت خدا باشد. وقتی انسان مؤمن به عظمت خداوند فکر می‌کند، ترس سراسر وجودش را فرا می‌گیرد و بدنش به لرزه درمی‌آید، همان‌گونه که وقتی به ملاقات شخصیت مهمی می‌رود و می‌خواهد مطلبی را به او بگوید، ممکن است عظمت آن شخصیت، او را

بگیرد و قادر به سخن گفتن نباشد؛ هر چند آن شخصیت، انسانی بسیار مهربان و خوش اخلاق و خوش برخورد باشد. بنابراین، ویژگی پنجم چیزی غیر از ویژگی دوم است و خوف از خدا به معنای خوف از عظمت و بزرگی خداوند مهربان است.

آیات پاداش

همان گونه که گذشت چهارده آیه از آیات هیجده گانه سوره دهر، که مربوط به داستان ایثار و اطعام خاندان علی علیه السلام است، از پاداش های فراوان این ایثار بی نظیر سخن می گوید؛ به یقین در هیچ کجای قرآن مجید و برای هیچ عملی، این قدر پاداش مطرح نشده است؛ به یک معنی ۱۵ پاداش پشت سر هم بیان شده است و اگر ریزه کاری ها را در نظر بگیریم می توانیم پاداش های ذکر شده در این آیات چهارده گانه را به ۲۰ پاداش برسانیم! این پاداش ها را در ضمن ۱۲ شماره ذکر می کنیم؛ اما قبل از بیان و شرح این پاداش ها، تقدیم مقدمه ای لازم و ضروری است:

مقایسه پاداش های دنیا و آخرت!

بدون شک پاداش های آخرت متفاوت از پاداش های دنیاست؛ زیرا هر چند برای شرح و توضیح آن پاداش ها، از قالب ها و الفاظ دنیوی استفاده شده است، ولی مفهوم و محتوای آن ماهیت اخروی دارد. بنابراین، آنچه از نعمت های اخروی می شنویم و تصوّر می کنیم، تنها شبیحی از واقعیّات جهان آخرت است و نباید انتظار داشته باشیم که بتوانیم در این دنیا حقیقت نعمت های آن جهان را درک کنیم. همان گونه که جنین در شکم مادر، هر چند ابوعلی سینا باشد، نمی تواند حقایق دنیا را درک و تصوّر کند؛ هر چند مادرش بتواند به احسن وجه برایش بیان کند؛ تنها ممکن است شبیحی از حقایق دنیا را تصوّر کند. به همین جهت، در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ
سَمِعَتْ، وَلَا حَظَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ^۱

خداوند می‌فرماید: برای بندگان صالحم پاداش‌هایی فراهم کرده‌ام که هیچ
چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده، و به فکر هیچ بشری خطور نکرده است.

بنابراین، ممکن است لفظی در این جهان برای ما معنایی داشته باشد، ولی
همان لفظ در مورد نعمت‌های بهشتی معنایی متفاوت و گاه متضاد داشته باشد. در
بحث‌های آینده توضیحات بیشتری در این زمینه خواهد آمد. با توجه به این
مقدمه به شرح نعمت‌های دوازده گانه می‌پردازیم:

نعمت‌های دوازده گانه بهشتی!

۱. آرامش - «فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا» - اولین نعمتی که
نصیب آنان می‌شود، نعمت آرامش است. خداوند مشکلات قیامت را از آن‌ها
برطرف می‌نماید و آن‌ها را غرق در خوشحالی و سرور می‌کند. این که نعمت
آرامش را به عنوان اولین نعمت مطرح می‌کند، معلوم می‌شود آرامش نعمت
گرانسنگی است و حقیقتاً هم چنین است. آرامش در دنیا و آخرت از بزرگترین و
مهمترین نعمت‌هاست. کسانی هستند که در دنیا از انواع امکانات برخوردار
هستند، ولی آرامش ندارند؛ تمام امکانات و نعمت‌ها، برای چنین انسان‌هایی
وسیله عذاب و زجر و شکنجه می‌شود. و لهذا بسیاری از ثروتمندان دست به
خودکشی می‌زنند. می‌گویند که در یکی از شهرهای آمریکا جنگلی وجود دارد به
نام جنگل خودکشی! که بیشترین مشتری آن جنگل، انسان‌های ثروتمندی هستند
که در دنیا به غیر از آرامش همه چیز دارند! در مقابل انسان‌هایی را می‌بینیم که با
کمترین امکانات و داشتن حداقل نیازهای ضروری و اولیه زندگی، آسوده‌ترین و
راحت‌ترین زندگی را دارند، چون در آرامش هستند.

۱. پیام قرآن، جلد ۶، صفحه ۳۰۲.

اگر بپرسید این نعمت با ارزش و بزرگ را چگونه می توان به دست آورد؟
می گوییم: خداوند در آیه ۸۲ سوره انعام، نعمت امنیّت و آرامش را در دسترس
افراد باایمان می داند:

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ
(آری)، آن ها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی و
آرامش تنها از آن ها است، و آن ها هدایت یافتگانند.

و در آیه ۲۸ سوره رعد یاد خداوند و غافل نشدن از آن، منبع دائمی فیض و
برکت و آسایش، و مایه آرامش و امنیّت بیان شده است.

۲. باغ های بهشتی - «وَجَزَائُهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةٌ وَحَرِيرٌ» - یکی دیگر از
پاداش های ابرار، باغ هایی از بهشت است، که همه چیز آن با باغ های دنیا متفاوت
می باشد. باغ هایی که همواره آب از زیر درختانش جاری است؛ باغ هایی که خزانی
ندارد و در تمام فصول میوه دارد؛ درختانی که لازم نیست بهشتیان متحمل
زحمت چیدن میوه های آن شوند، بلکه هر زمان که اراده کنند شاخه های درختان
میوه نزد آنان حاضر می شود.

۳. آرامش و آسایش - «مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ» - «ارائک» جمع «اریکه» در
اصل تختی است که در حجله برای عروس می گذارند؛ سپس به تمام تخت های
زیبا اطلاق شده است. بهشتیان در باغ های بهشتی بر تخت های زیبایی تکیه
می زنند و از نعمت های بهشتی استفاده می نمایند. تعبیر به «مُتَّكِئِينَ» تعبیر ظریف
و زیبایی است، زیرا انسان وقتی در آرامش باشد و خیالی آسوده داشته باشد،
راحت تکیه می زند، ولی اگر مضطرب و نگران باشد نمی تواند راحت بنشیند و
تکیه بزند، بلکه مرتّب این پا و آن پا می شود.

۴. فضایی معتدل و هوایی لذّت بخش - «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» -
هوای بهشت بسیار معتدل است؛ در آن خانه از آفتاب داغ خبری است، تا نیاز به
وسایل خنک کننده باشد، و نه سرمای شدیدی است، تا نیاز به وسایل گرم کننده

باشد؛ بلکه همواره هوای بهاری، و همراه بانسیم روح نواز فصل بهار می باشد. بدون شک در چنین هوای معتدلی، تکیه زدن بر متکاها، بر روی تخت های زیبای بهشتی، در زیر درختان پر از میوه، لذتی وصف ناشدنی دارد.

سؤال: در این آیات وجود خورشید و آفتاب در بهشت نفی شده است، ولی در آیات بعد، از سایه درختان بهشتی سخن به میان آمده است. اگر آفتابی در بهشت وجود ندارد، چگونه سایه درختان مورد بحث قرار گرفته است، آیا این آیات با هم تناقض ندارند؟

پاسخ: اولاً: قرآن نمی گوید: «در بهشت آفتاب وجود ندارد» بلکه می فرماید آفتاب قابل رؤیت نیست، یعنی درختان بهشتی آن قدر متراکم و انبوه هستند که بهشتیان از لابه لای این درختان آفتاب را نمی بینند. ثانیاً: منظور از این که می فرماید: «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا» این است که آفتاب داغ و آزاردهنده ای وجود ندارد، اما وجود آفتاب معتدل را نفی نمی کند. بنابراین، تناقضی در آیات فوق به چشم نمی خورد.

۵. سایه ها و میوه ها - «وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذَلُّلاً» - سایه های درختان بهشتی بر بهشتیان فرو افتاده و چیدن میوه هایش بسیار آسان است؛ به گونه ای که - همان طور که گذشت - بهشتیان متحمل هیچ زحمتی برای چیدن میوه نمی شوند.

۶. خدمتکاران جوان آماده به خدمت - «وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ» - هرگاه بهشتیان چیزی لازم داشته باشند، خدمتکاران جوان بسیار زیبایی در خدمت آنها هستند که همچون مرواریدهای پراکنده اند. نیازی نیست این خدمتکارها را صدا کنند؛ زیرا همواره در خدمتگزاری حاضرند.

۷. لباس های فوق العاده زیبا - «عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ» - انواع لباس های زیبا برای بهشتیان آماده است؛ هم ابریشم نازک و هم ابریشم ضخیم. حتی لباس هایی که در دنیا بر مردان حرام بوده، استفاده از آن لباس ها در آخرت مجاز است.

۸. زینت آلات^۱ - «وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ» - استفاده از هر نوع زینتی برای آن‌ها جایز است؛ بدین جهت دست‌های بهشتیان با دستبندهایی از نقره تزیین شده است.

۹. وسایل پذیرایی در حدّ اعلیٰ - «وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا» - نوع ظرفی که انسان غذا را در آن میل می‌کند بسیار مهم است. اگر بهترین غذا را در ظرفی آلوده و نامناسب بریزند، اشتهای انسان از بین می‌رود؛ ولی بالعکس، اگر غذای معمولی را در ظرفی زیبا و تمیز و مناسب بریزند، اشتهای آدمی دوچندان می‌شود. بدین جهت انواع ظرف‌های ریز و درشت و زیبا و زینتی، که جنس آن از نقره است، در اختیار بهشتیان قرار می‌گیرد. البته نقره آن جهان غیر از نقره دنیا است. آن ظروف نقره همچون بلور شفاف است!

۱۰. انواع نعمت‌ها - «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا» - هنگامی که وارد بهشت می‌شوند و به نعمت‌هایی که در اختیار آنان نهاده نشده می‌نگرند، مشاهده می‌کنند انواع نعمت‌ها، که قابل توصیف نیست، در اختیار بهشتیان نهاده شده است.

۱۱. مالکیت بزرگ - «وَمُلْكًا كَبِيرًا» - بهشتیان از نظر خدمه و امکانات و جایگاه، بقدری امکانات دارند که گویا هر یک از آن‌ها برای خود کشوری مستقل و حکومتی جداگانه دارد.

۱۲. انواع شراب‌های بهشتی - یکی از نعمت‌هایی که خداوند بطور مکرر در قرآن به بهشتیان وعد داده، انواع شراب‌های بهشتی است. شراب‌هایی که نه تنها عقل و هوش انسان را نمی‌رباید، بلکه شور و نشاط و آرامش می‌آورد. در آیات سوره دهر از سه نوع شراب سخن به میان است:

۱. اسلام استفاده از زینت را منع نمی‌نماید، بلکه از اسراف و زیاده‌روی در آن جلوگیری می‌کند. قرآن مجید نه تنها از این کار جلوگیری نمی‌کند، بلکه به هنگام تشرّف به مساجد دستور می‌دهد از لباس‌های تمیز و زینت آلات مُجاز استفاده شود و استحباب عطر زدن به هنگام رفتن به سوی مسجد بدین جهت است.

الف - شراب کافور - «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» - ابرار و نیکان در بهشت از شرابی می نوشند که با عطر خوش کافور آمیخته شده است. کافور در زبان فارسی به همان ماده ضد عفونی کننده ای گفته می شود که یکی از غسل های میّت را با آبی که با آن مخلوط شده انجام می دهند، تا جسد میّت ضد عفونی گردد، ولی در لغت عرب معنای وسیع تری دارد و به هر چیز معطر و خوش بویی اطلاق می گردد؛ بنابراین، منظور از شراب کافور، شرابی است که عطر مخصوصی دارد، به حدّی که وقتی بهشتیان از آن می نوشند از عطرش هم لذّت می برند.

ب - شراب زنجبیل - «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا» - زنجبیل در لغت عرب، هم بر معنای معروفش استعمال می شود و هم به معنای عطر خاصی می باشد، ولی در این جا به معنای دوم است. بهشتیان از شرابی که آمیخته با عطر زنجبیل است، نوشانیده می شوند.

ج - شراب طهور - «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» - سومین شرابی که بهشتیان از آن استفاده می کنند، شراب طهور است. خداوند خود این شراب را به بهشتیان می نوشاند.

تعبیراتی که در مورد شراب های سه گانه آمده قابل دقت است؛ در مورد شراب کافور تعبیر به «یشربون» شده است؛ یعنی بهشتیان با دست خود این نوع شراب را می نوشند. و در مورد شراب زنجبیل تعبیر به «یسقون» شده است؛ یعنی خدمه بهشتی این شراب را به بهشتیان می نوشانند. و در مورد شراب طهور تعبیر به «سقا هم ربهم» شده است؛ یعنی خداوند متعال، خود این شراب را به بهشتیان می نوشاند!

شراب طهور چیست؟

در روایتی می خوانیم که وقتی بهشتیان شراب طهور می نوشند:

يُطَهَّرُهُمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ^۱

۱. بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۱۱۳.

همه چیز غیر از خدا از وجودشان پاک می‌شود و تمام هستی بهشتیان عشق و یاد خدا و قرب به آن حضرت می‌شود و ما سوی الله را فراموش می‌کند.

پیامبر اکرم ﷺ در حدیث دیگری آثار شراب طهور را چنین بیان می‌فرماید:

فَيُطَهِّرُ اللَّهُ بِهَا قُلُوبَهُمْ مِنَ الْحَسَدِ^۱

خداوند بر اثر نوشیدن شراب طهور، حسد را از وجود آن‌ها ریشه کن می‌کند (آن‌ها دیگر با دیدن مقامات بهشتیانی که در درجات والایر هستند حسادت نمی‌ورزند).

حسد یکی از بلاهای زندگی بشر است. گاه انسان تمام نعمت‌ها را در اختیار دارد، ولی باز تحمل دیدن راحتی دیگران را ندارد و نمی‌تواند ببیند دیگران هم امکاناتی دارند و آسوده زندگی می‌کنند. حسد بسان زندانی است که آزادی و آسایش و آرامش را از حسود سلب می‌کند. به هر حال، یکی از آثار شراب طهور برطرف کردن و ریشه کن نمودن این صفت زشت اخلاقی است.

سؤال: نعمت‌های مختلفی در آیات مذکور بیان شده و حتی ریزه کاری‌ها و جزئیات بعضی از نعمت‌ها به صورت دقیق مطرح گشته است؛ اما یکی از نعمت‌های بهشتی، که هر زمان قرآن سخن از نعمت‌های بهشتی می‌گوید، آن نعمت قبل از همه نعمت‌ها به ذهن انسان خطور می‌کند، در آیات بالا ذکر نشده است! آری حدس شما درست است، در این آیات از «حور العین» سخنی به میان نیامده است. راستی علت این امر چیست؟

پاسخ: بعضی از مفسرین^۲ معتقدند که چون در آیات مذکور سخن از حضرت فاطمه زهراء ﷺ مطرح شده، خداوند متعال به احترام آن حضرت، نامی از حور العین نبرده است و این خود دلیل دیگری است که شأن نزول این آیات، علی و خانواده‌اش می‌باشد. و گرنه مطرح نشدن حور العین در بین نعمت‌های بهشتی، چه دلیل موجهی می‌تواند داشته باشد؟

خلاصه این که، نعمت‌های دوازده گانه‌ای که در ضمن آیات چهارده گانه سوره

۱. بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۱۵۷.

۲. روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۸.

انسان آمده، مختصّ به «ابرار» و «نیکان» است. که در رأس این هرم، حضرت «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» علیهم السلام هستند.

بهبانه جویی ها! و پاسخ آن

متأسفانه در ذیل آیات مربوط به فضایل اهل البیت علیهم السلام و آیات ولایت و امامت، بهانه جویی های فراوانی مطرح می شود که در سایر آیات قرآن یا مسایل اسلامی، **ب** آن هم ملاحظه نمی شود! البته فلسفه این بهانه جویی ها مشخص است؛ زیرا اگر بپذیرند مجموعه این آیات در مورد حضرت علی و سایر ائمه علیهم السلام است، باید قائل به امامت و خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام و اولادش شوند، چون - همان طور که بارها گفته ایم - اگر امامت انتصابی باشد، خداوند هرگز با وجود افضل و اعلم و اشجع و خلاصه، بهترین فرد مسلمان، به سراغ دیگران نمی رود، زیرا مقتضی حکمتش چنین است. و اگر انتخابی هم باشد مردم عاقل باید بهترین فرد را انتخاب کنند، و با وجود بهترین، به سراغ دیگران نمی روند. و این نتیجه، با پیشداوری ها و هوای نفس عده ای سازگار نیست؛ بدین جهت سعی می کنند به شکلی آیات ولایت و فضایل را کم رنگ یا بی رنگ کنند، تا دچار عذاب وجدان نگردند. بدین خاطر بهانه جویی می کنند؛ به چند نمونه آن توجه کنید:

۱. سوره انسان مکی است!

سوره دهر در مدینه نازل نشده، بلکه مکی است. و می دانیم که امام حسن و امام حسین علیهم السلام در سال دوم و سوم هجرت در مدینه متولد شدند؛ بنابراین، در زمان نزول سوره دهر هنوز این دو بزرگوار متولد نشده بودند؛ پس شأن نزول فوق، متناسب با سوره دهر نیست؛ بر این اساس، بعضی گفته اند: شأن نزول آیات مذکور بدین شرح است:

«غلام سیاهی خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و عرض کرد: دوست دارم در بهشت در کنار شما باشم! اما من سیاه و شما سفید هستید و لهذا این آرزو عملی نیست؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: غصه نخور، در روز قیامت آن قدر سفید و نورانی می شوی که از سال ها راه قابل رؤیت خواهی بود. سپس آیات فوق در

شأن این غلام نازل شد! ^۱ خلاصه این که، با توجه به مکی بودن سوره دهر ^۲ شأن نزولی که ذکر کرده‌اید متناسب با این سوره نیست.

پاسخ : اولاً: بسیاری از مفسران، محدّثان و مورّخان معتقدند که سوره دهر در مدینه نازل شده است و تعداد بسیار اندک و محدود و انگشت‌شماری برخلاف این دانشمندان نظر داده و مکی بودن این سوره را پذیرفته‌اند.

دانشمندانی که اعتقاد به مدنی بودن این سوره دارند و بر آن شهادت داده‌اند بر دو دسته هستند: گروهی صریحاً گفته‌اند که این سوره در مدینه نازل شده است، و گروه دیگر این مطلب را صریحاً نگفته‌اند، ولی شأن نزولی که در مورد علی علیه السلام و اعضای خانواده‌اش نقل کردیم را در ذیل آیات سوره انسان آورده‌اند. این بدان معناست که سوره دهر مدنی است.

مرحوم قاضی نورالله شوشتری، در جلد سوم احقاق الحق، صفحه ۱۵۷ به بعد، نام این دانشمندان را ذکر کرده است، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- «زمخشری»، که از مفسرین معروف اهل سنت و از مشاهیر آنان است، در کتاب معروفش «کشاف»، به مدنی بودن سوره انسان تصریح کرده است. ^۳

۲- «واحدی»، یکی دیگر از مشاهیر اهل سنت، در «اسباب النزول» همین نظر را انتخاب کرده است. ^۴

۳- «ابن جوزی»، از دیگر دانشمندان سنی مذهب، نیز اعتقاد به مدنی بودن سوره دهر دارد. ^۵

۴- «گنجی»، در «کفایة الطالب» نیز این نظریه را برگزیده است. ^۶

۱. روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۱۶۵.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۲۵، صفحه ۳۳۰.

۳. الکشاف، جلد ۴، صفحه ۱۶۹.

۴. اسباب النزول، صفحه ۳۳۱.

۵. التذکره، صفحه ۳۳۲.

۶. کفایة الطالب، صفحه ۲۰۱.

- ۵- «طبری»، در «ذخائر العقبی» نیز همین عقیده را دارد.^۱
- ۶- آلوسی نیز معتقد است که این سوره مدنی است.^۲
- ۷- «فخر رازی»، از پرآوازه ترین مفسرین جهان تسنن، نیز همین نظریه را اختیار کرده است.^۳
- ۸- مفسر معروف «قرطبی» این عبارت را در تفسیر خویش آورده است:

ذکر الثعلبی فی تفسیره: و قال اهل التفسیر انّها نزلت فی علی و فاطمة و جاریة لهما اسمها فضة^۴

ثعلبی در تفسیرش گفته است: سوره دهر در مدینه نازل گشته و همه اهل تفسیر معتقدند این سوره در مورد علی و فاطمه و کنیز آنها، فضّه، نازل شده است.

خلاصه این که، طبق گواهی دانشمندان اسلام، که به برخی از آنها اشاره شد، سوره دهر بدون شک در مدینه نازل شده است.

ثانیاً: از آیه شریفه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» استفاده می شود که این سوره مدنی است؛ زیرا در مکه اسیری وجود نداشت، بلکه بعد از هجرت پیامبر ﷺ و مسلمانان به مدینه و تشریع جهاد و شروع جنگ های پیامبر ﷺ این مسأله در مدینه به وجود آمد. بنابراین، خود کلمه «اسیر» بهترین شاهد است که سوره دهر مدنی است.

و اما شأن نزولی که در مورد غلام سیاه گفته شد، هیچ تناسبی با آیات سوره دهر ندارد؛ زیرا در آن شأن نزول، هیچ سخنی از اطعام مسکین و یتیم و اسیر به میان نیامده است؛ بنابراین، چنین شأن نزولی برخلاف آیات سوره دهر است و آنچه برخلاف قرآن است قابل اعتنا نمی باشد.

۱. ذخائر العقبی، صفحه ۱۰۲.

۲. روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۷.

۳. التفسیر الکبیر، جلد ۳۰، صفحه ۲۴۴.

۴. تفسیر قرطبی، جلد ۱۹، صفحه ۱۹.

۲. چراغی که بر خانه واجب است، بر مسجد حرام است!

سؤال: آیا سزاوار است علی علیه السلام غذای خود و خانواده اش، که واجب النّفقه او بوده اند، را به سائل بدهد؟ در حالی که خداوند متعال در آیه ۲۱۹ سوره بقره، در پاسخ این سؤال مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله که: چه چیز انفاق کنیم؟ می فرماید: «قُلِ الْعَفْوَ؛ بگو از مازاد نیازمندی خود انفاق کنید.»

اگر آیات سوره دهر مربوط به حضرت علی علیه السلام و خانواده اش باشد، چرا آن حضرت - برخلاف آیه فوق - از آنچه که به آن نیازمند بود انفاق کرد؟
پاسخ: بسیار مایه تعجب است که شخصی، نام دانشمند بر خود نهاده باشد و چنین سخنانی بگوید! زیرا این بهانه جویی ها نشانه ناآگاهی و کم اطلاعی اوست! توضیح این که: «انفاق» چیزی است و «ایثار» چیز دیگر. متأسفانه کسی که این اشکال را مطرح کرده، تفاوت «انفاق» و «ایثار» را درک ننموده است!
در آیه نهم سوره حشر در وصف انصار می خوانیم:

وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ

(انصار) آن ها (مهاجرین) را بر خود مقدّم می دارند؛ هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند.

همّت گروهی از مؤمنان بقدری بالاست که به مقام «ایثار» رسیده اند و علی رغم نیاز شدید خویش انفاق می کنند. در شأن نزول آیه فوق چنین آمده است:
«مرد نیازمندی خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: گرسنه ام، فقیرم، نیازمندم، کمک کنید!»

پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از اصحاب فرمودند: به منزل ما برو، اگر چیزی، که به درد این شخص بخورد، یافتی بیاور تا به او بدهیم. آن فرد به منزل پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و برگشت و چیزی نیافت!

پیامبر خطاب به اصحابش فرمود: کدام یک از شما می تواند امشب این شخص را میهمان خود کند و به او غذا بدهد؟

یکی از اصحاب آمادگی خویش را برای این کار اعلان کرد و به همراه آن

شخص نیازمند به منزلش رفت. پس از ورود به منزل سری به آشپزخانه زد، جز غذایی که خانمش برای او و فرزندانش تهیه کرده بود، چیزی نیافت!

مرد گفت: همسر! بچه‌ها را قبل از خوردن شام بخوابان! سپس غذا را بیاور. همسرش بچه‌ها را گرسنه خوابانید و سپس سفره را پهن کرد، صاحب‌خانه پس از آماده شدن شام، چراغ را خاموش کرد. و به همراه میهمان نیازمند مشغول خوردن غذا شد. او دستش را به سوی غذا دراز می‌کرد و بدون این که غذایی بردارد به نزدیک دهانش می‌برد تا میهمان متوجه نشود او غذا نمی‌خورد و کاملاً سیر شود. بدینسان او و خانواده‌اش آن شب را گرسنه خوابیدند و غذای مورد نیاز خود را به آن فقیر ایثار کردند.

روز بعد به خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید، پیامبر همین که او را دید فرمود: دیشب با میهمان چه کردی؟ آن مرد تمام داستان را برای حضرت تعریف کرد. پیامبر ﷺ فرمود: به خاطر این ایثار تو دیشب آیه‌ای از قرآن بر من نازل شد. حضرت سپس آیه فوق را تلاوت کرد^۱.

بنابراین کسی که چنین بهانه‌جویی‌هایی را مطرح می‌کند تمام آیات قرآن را مطالعه نکرده است و گرنه باید می‌دانست که ایثار مقامی است به مراتب بالاتر از انفاق، که همگان سعادت آن را ندارند، و از صفات ویژه مؤمنان واقعی است.

علاوه بر این، حضرت علی علیه السلام در داستان سوره دهر فقط غذای خودش را به فقیر داد، نه غذای همه افراد خانواده؛ سپس حضرت فاطمه علیها السلام نیز با میل و اختیار غذایش را در اختیار نیازمند قرار داد، و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز این کار را با میل و اختیار انجام دادند. و این نهایت ایثار است که در قرآن مجید ستوده شده و از ارزش‌های والا است.

و اما در مورد آیه «قُلِ الْعَفْوَ» دو نظریه وجود دارد؛ نخست این که منظور از «عفو» وسایل مازاد بر احتیاج است^۲. ولی احتمال دوم این است که: «الْعَفْوَ هُوَ

۱. تفسیر نمونه، جلد ۲۳، صفحه ۵۱۹.

۲. الکشاف، جلد اول، صفحه ۲۶۲.

الطَّيِّبُ مِنَ الْمَالِ؛ عفو، گزیده و بهترین قسمت اموال است.^۱ و از این نوع اموال باید به نیازمندان کمک کنیم، نه این که هر چه اضافه و غیر مورد نیاز باشد و مورد مصرف قرار نگیرد را به فقراء بدهیم، چون در این صورت به حقیقت برّ و نیکوکاری دست نخواهیم یافت، همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۲.

بنابراین، آیه «قُلِ الْعَفْوَ» به احتمال قوی سفارش به پرداخت اموال بی مصرف و مازاد بر نیاز نمی کند، بلکه سفارش می کند که از بهترین ها انتخاب و به فقرا داده شود و این، همان ایثاری است که در آیات سوره دهر به آن اشاره شده است. با توجه به مطالب فوق، آیه «قُلِ الْعَفْوَ» نه تنها تضادّ و منافاتی با شأن نزول آیات سوره دهر ندارد، بلکه هماهنگ با آن می باشد و آن را تأیید می کند.

۳. آیات سوره دهر عامّ است، یا خاصّ؟

سؤال: آیا آیات سوره دهر، که در وصف «ابرار» نازل شده و به پاداش های «نیکان» در جهان آخرت اشاره دارد، اختصاص به حضرت علی علیه السلام و همسر و فرزندان او دارد، یا عامّ است و شامل تمام کسانی که اوصاف ابرار را داشته باشند می شود؟ اگر احتمال دوم صحیح است^۳، پس چرا این آیات را منحصر به خاندان پیامبر کردید؟ پاسخ: اولاً: نشانه ها و قرائنی در این آیات شریفه دیده می شود که با وجود آن نمی توان این آیات را به همه ابرار تطبیق داد، بلکه طبق این نشانه ها باید آیات مذکور را به ابرار خاصّی تطبیق دهیم؛ مثلاً از این آیات استفاده می شود که ابرار مورد اشاره این آیات، نذری کرده بودند و در هنگام عمل به نذر، دست به ایشار بزرگی زده و به نیازمندان و یتیمان و اسیران کمک کرده بودند؛ بنابراین، آیات فوق شامل آن

۱. احتمال اول و دوم و چندین احتمال دیگر در تفسیر نمونه، جلد دوم، صفحه ۲۱۹ آمده است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۲.

۳. همان گونه که فخر رازی در تفسیرش، التفسیر الکبیر، جلد ۳۰، صفحه ۲۴۴، این نظریه را انتخاب کرده است.

دسته از ابرار که نذری نکرده بودند و نشانه‌های فوق در آن‌ها نیست، نمی‌شود. ثانیاً: بر فرض که آیات مذکور عامّ باشد و شامل تمام ابرار گردد، ولی بدون شک شامل شأن نزولش نیز می‌گردد! بلکه علی علیه السلام و فاطمه و فرزندان علیهم السلام شاخص‌ترین و برترین مصادیق ابرار و نیکان هستند. خلاصه این که، آیات سوره دهر در هر حال از سرمایه‌های اهل بیت علیهم السلام و از فضایل ارزشمند این خاندان و از نشانه‌های امامت و خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام است.

پیام‌های آیه

۱. اهمّیت کمک به نیازمندان

خمیر مایه اصلی آیات هیجده‌گانه، و آنچه موجب این پاداش‌های مهمّ دوازده‌گانه شد، مسأله کمک‌های انسانی به نیازمندان بود، و این نشانگر عنایت ویژه و اهمّیت فوق‌العاده‌ای است که خداوند مهربان به این موضوع داده است. هر کس خواستار شمول عنایت پروردگار مهربان نسبت به خویش است، باید به کمک مستمندان و بیچارگان پردازد. و اگر از این مرحله بالاتر رود و از آنچه خود بدان نیازمند است ایثار کند، بدون شک عنایت ویژه خداوند شاملش می‌گردد. برای روشن‌تر شدن اهمّیت ویژه کمک به نیازمندان، به دوروایت زیر توجّه کنید: ۱- حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام چنین می‌فرماید:

وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَوُوداً، الْمُخِفُّ فِيهَا أَحْسَنُ حَالاً مِنَ الْمُثْقَلِ،
وَالْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالاً مِنَ الْمُسْرِعِ، وَأَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَهَ إِمَّا
عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدُّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَطِئَ الْمُنْزِلَ قَبْلَ
حُلُولِكَ، فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ، وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ^۱

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

فرزدم! گردنه‌های صعب‌العبور و خطرناکی در پیش‌رو داری، (که برای عبور از آن گردنه‌ها) سبکباران حالشان به مراتب بهتر از سنگین‌باران است، و کندروها حالشان بسیار بدتر از سرعت‌کنندگان می‌باشد. بدون شک سرانجام انسان به بهشت یا جهنم وارد می‌شود؛ بنابراین، پیش از آن که به آن جهان کوچ کنی، برای خود وسایلی آماده کن، و منزلی را پیش از ورود مهیا نما؛ زیرا پس از مرگ عذری پذیرفته نیست و راه بازگشتی به دنیا وجود ندارد.

بهترین راه برای عبور از این گردنه‌های سخت و مناسب‌ترین زاد و توشه برای لحظه‌های هولناک صحرای محشر، کمک به فقرا و احسان به نیازمندان است. این کار در حقیقت شبیه آن است که این زاد و توشه را در دنیا تحویل آن‌ها دهیم و آن‌ها با خود حمل کنند و در قیامت تحویل ما دهند. آیا از این معامله پرسودتر و بهتر وجود دارد؟

۲- مرحوم محدث کلینی، از بزرگان علماء شیعه، حدیث زیر را به نقل از امام صادق علیه السلام در کافی آورده است:

ثَلَاثٌ مَنْ آتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ؛ الْأَنْفَاقُ مِنْ إِقْتَارٍ، وَالْبِشْرُ بِجَمِيعِ الْعَالَمِ، وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ^۱

سه کار است که هر کس یکی از آن‌ها را برای رضای خدا انجام دهد خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند:

۱. انفاق به هنگام تنگدستی و نیاز^۲. ۲. خوشرویی (نه فقط با مسلمانان، بلکه) با تمام مردم جهان (اعم از مسلمان و غیرمسلمان)^۳. ۳. با یک چشم به حق خود و دیگران نگاه کردن.

۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۳. (کتاب الایمان و الکفر، باب حسن البشر، حدیث ۲).

۲. در برخی از روایات آمده است که وقتی زندگی‌ات گره می‌خورد، با خداوند معامله کن! صدقه‌ای در همان حالت سختی و پیچیدگی زندگی بده تا خداوند گشایشی در کارت ایجاد کند. (وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۲۵۹).

۳. در روایتی دو چیز سبب بهشتی شدن انسان شمرده است؛ اخلاق و تقوی (کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب حسن البشر، حدیث ۵).

این که انسان حقّ خود و دیگران را با یک چشم ببیند بسیار مهمّ است و لهذا در روایت دیگری می خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ الَّذِي يُحِبُّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ وَيُكْرَهُ لَهُ
مَا يُكْرَهُ لِنَفْسِهِ.^۱

۲. کمّیت معیار عمل نیست!

یکی دیگر از پیام های مهمّ آیات سورة دهر این است که معیار ارزش ها در اسلام کیفیت و چگونگی عمل است، نه کمّیت و مقدار آن! زیرا تمام آنچه را این خانواده محترم اتفاق کردند بیش از چند کیلو جو نبود، اما از آن جا که این کار توأم با اخلاص بود و فقط برای رضای خداوند انجام شد، ارزش کار آن ها را بقدری بالا برد که پاداش های بی سابقه ای در قرآن برای کار آن ها در نظر گرفته شد. اخلاص حقیقتاً معجزه می کند، گاه کاری را هزار برابر، گاه یک میلیون برابر و گاه یک میلیارد برابر می کند. گاه ممکن است به اندازه عبادت تمام جنّ و انس تا دامنۀ قیامت ارزشمند سازد.^۲ علامت اخلاص این است که انسان مخلص بجز خداوند از هیچ کس توقّع و انتظار پاداش، بلکه قدردانی ندارد؛ و گاه اخلاص به جایی می رسد که برای او قدردانی و فحّاشی یکسان می شود! نه از آن خوشحال و سرمست و نه از این ناامید و پشیمان می گردد. خوشا به حال چنین انسان های مخلصی.

۱. بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه ۸۹.

۲. مثلاً در مورد ضربتی که حضرت علی (علیه السلام) در جنگ احزاب بر عمرو بن عبدود، قهرمان مشرکان، وارد کرد و او را به قتل رساند، پیامبر فرمود:

«لضربة علي خير من عبادة الثقلين؛ ضربت علي در جنگ خندق از عبادت تمام جنّ و انس با ارزش تر است»
و در عبارتی دیگر فرمود:

«لضربة علي لعمر بن عبدود افضل من عمل امتي الى يوم القيامة؛ ضربتی که علی بر عمرو بن عبدود در جنگ خندق وارد کرد (و به قتل او منتهی شد) از تمام اعمال امت من تا روز قیامت با ارزش تر است.»
(بحارالانوار، جلد ۳۹، صفحه ۲)

۳. انعکاس آیات سوره دهر در اشعار شعرا

شان نزول آیات سوره دهر در مورد حضرت علی (علیه السلام) و خانواده اش (علیهم السلام) آن قدر واضح و روشن و قطعی است که حتی در اشعار شعرا نیز منعکس شده است. محمد بن ادریس المطلبی الشافعی، یکی از پیشوایان اهل سنت^۱ در مورد حضرت علی (علیه السلام) اشعاری دارد، در قسمتی از اشعار وی چنین می خوانیم:

إِلَى مِإْلِي مَ وَ حَتَّى مَتَى أَعَاتَبْتُ فِي حُبِّ هَذَا الْفَتَى
وَ هَلْ زُوِّجْتُ فَاطِمَ غَيْرَهُ وَ فِي غَيْرِهِ هَلْ أَتَى «هَلْ أَتَى»^۲

ترجمه: به کجا بروم؟ تا کی مرا تعقیب می کنید؟ آیا مرا به خاطر عشق علی ملامت و سرزنش می کنید؟ (اگر چنین است) آیا فاطمه (ای که محبت او محبت خدا و غضبش غضب خداست) با غیر علی ازدواج کرده است؟ آیا سوره «هل اُتَى» (با آن فضایل و پاداش های کم نظیرش) در مورد غیر علی نازل شده است؟ (پس چرا مرا به خاطر عشق علی ملامت و سرزنش می کنید!؟)



۱. وی به خاندان عصمت و طهارت علاقه زیادی دارد، و این علاقه در بین پیروان او نیز دیده می شود تا آن جا که شافعی ها نزدیک ترین مذهب اهل سنت به ما شیعیان محسوب می شوند، برخلاف برخی دیگر از مذاهب اهل سنت، یعنی وهابی ها، که اصلاً با ما کنار نمی آیند بلکه با تمام فرقه های مسلمین در تضاد و درگیری هستند و به همه آن ها، با حربه «بدعت» و «شرک» اتهام می بندند.

۲. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۸.

آيات فضائل اهل البيت عليه السلام



آية توبة آدم

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ
إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

«سورة بقره، آية ٣٧»

آیه توبه آدم

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

سپس (حضرت) آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آن‌ها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.

«سوره بقره، آیه ۳۷»

دورنمای بحث

آیه فوق، که از یک سو گوشه‌ای از داستان حضرت آدم علیه السلام را بیان می‌کند، و از سوی دیگر دلیل مهمی بر مشروعیت توسل می‌باشد، و از سوی سوم سخن از توبه و بازگشت به سوی خدا دارد، از آیات فضایل خمسۀ طیبه علیهم السلام محسوب می‌شود. علاوه بر موضوعات سه‌گانه فوق، روایاتی در منابع عامه و خاصه در مورد پیوند این آیه با اهل البیت علیهم السلام وجود دارد که در ادامه بحث به آن‌ها خواهیم پرداخت.

شرح و تفسیر

بازگشت به سوی خدا

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» - بعد از ماجرای وسوسه ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت، آدم متوجّه شد که به خویشتن ستم کرده، و بر اثر فریب شیطان از آن محیط آرام و پر نعمت بیرون رانده شده، و در محیط پر زحمت

و مشقّتبار زمین قرار خواهد گرفت. آدم در این جا به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام وجود متوجّه پروردگار شد، توجّهی آمیخته با کوهی از ندامت و حسرت و پشیمانی! لطف خدا نیز در این موقع به یاری او شتافت و چنان که قرآن در آیه فوق می‌گوید:

«آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت، سخنانی مؤثر و دگرگون‌کننده و با آن توبه کرد و خدا نیز توبه او را پذیرفت.»

در مورد این که «کلمات» چه بوده است؟ در مباحث آینده به صورت مشروح بحث خواهیم کرد.

«إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» - «توبه» در اصل به معنی «بازگشت» است، و در تعبیرات قرآن به معنی بازگشت از گناه می‌آید. این در صورتی است که به شخص گناهکار نسبت داده شود. ولی گاه این کلمه به خداوند نسبت داده می‌شود، در این جا به معنی بازگشت به رحمت است؛ یعنی رحمتی را که به خاطر ارتکاب گناه از بنده اش سلب کرده بود، بعد از بازگشت او به خطّ اطاعت و بندگی به او باز می‌گرداند.

به هر حال جمله فوق (چرا که خداوند تَوَّاب و رحیم است) همان علّت پذیرش توبه آدم است.

درس‌هایی از داستان حضرت آدم و حوّا!

داستان حضرت آدم و حوّا، که در چندین سوره قرآن مجید آمده^۱، نکات مهم و درس‌های آموزنده‌ای در بردارد که توجّه به این نکات لازم و ضروری است:

۱- خداوند آدم را به عنوان خلیفه الله معرفی کرده است، (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۲)، خلیفه الله چه شرایطی دارد؟ آیا تمام انسان‌ها خلیفه الله هستند؟ یا این

۱. سرگذشت حضرت آدم و حوّا بطور مشروح در سوره بقره، آیه ۳۰ به بعد، و سوره اعراف، آیه ۱۱ به بعد، و سوره طه، آیه ۱۱۵ به بعد، آمده است.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

لباس فاخر، زیننده بعضی از انسان هاست؟ این ها مطالبی است که باید پیرامون آن دقت، تحقیق و مطالعه شود.

۲- فرشتگان به عنوان سؤال، نه به عنوان اعتراض، از خداوند پرسیدند: آیا موجودی خلق می کنی که سفاک و خونریز است (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ^۱)، فرشتگان پیشینه انسان را از کجا می دانستند؟ پرونده ما را چگونه مطالعه کرده بودند؟

۳- خداوند به فرشتگان فرمود: «من چیزی می دانم که شما نمی دانید^۲» و سپس «علم الاسماء» را به آدم تعلیم داد، آنگاه از فرشتگان در مورد علم الاسماء پرسید و آن ها اظهار بی اطلاعی کردند. در این جا خداوند به آدم دستور داد فرشتگان را از علم الاسماء آگاه سازد، وقتی که آدم چنین کرد فرشتگان به اشتباه خویش در مورد آدم اعتراف کردند. راستی علم الاسماء چیست؟ علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات، که آن قدر مقام آدم را تعالی داد، چه بوده است؟

۴- خداوند به تمام فرشتگان دستور داد بر آدم سجده کنند. (قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا^۳). حضرت آدم چه مقام والایی داشت که مسجود تمام فرشتگان آسمان قرار گرفت؟! چقدر فرق است بین مکتبی که برای آدم این قدر ارزش قائل است، با مکاتبی که پیشینه انسان را به میمون، یا بوزینه، یا شمپانزه برمی گردانند؟! تفاوت از زمین تا آسمان است!

۵- آدم و حوا پس از خلقت در بهشت ساکن شدند. این بهشت کجا بوده است؟ آیا باغی از باغهای دنیا بوده؟ یا بهشت جهان آخرت بوده است؟ در این صورت حضرت آدم و حوا چگونه از آن جا اخراج شدند؟

۶- چگونه آدم فریب شیطان را خورد؟ شیطان به چه شکلی آدم را آلوده به ترک اولی (ترک کاری که بهتر بود انجام بدهد) کرد؟

۱. سورة بقره، آیه ۳۰.

۲. سورة بقره، آیه ۳۱.

۳. سورة اعراف، آیه ۱۱.

۷- هنگامی که حضرت آدم از درخت ممنوع خورد، تمام لباس هایش فرو ریخت و عریان گشت و لهذا ناچار شد که از برگ درختان استفاده کند و خود را بپوشاند. شجره ممنوعه چه درختی بود؟ و آن لباس ها چگونه تهیه شد؟ و جنس آن چه بود؟

۸- هنگامی که لباس های آدم فرو ریخت، متوجه شد که فریب شیطان را خورده و از کارش نادم و پشیمان گشت.

۹- برای جبران خطا و اشتباهش باید به درگاه خداوند توبه کند و برای توبه لازم است به کسی، که در پیشگاه الهی مقرب است، متوسل شود. چنین شخصی کیست؟

۱۰- توبه آدم پذیرفته شد، ولی از بهشت اخراج شد و در زمین سکنی گزید. آیا سکنای او و همسرش در بهشت از ابتدا موقت بود؟ یا جاودانه بوده، ولی به خاطر ترک اولی از بهشت رانده شد؟

نکات دهگانه فوق، همگی قابل ملاحظه و نیاز به بحث و بررسی و تحقیق فراوان دارد. ولی ما در این جا به تناسب آیه مورد بحث، فقط نکته نهم، یعنی مسأله توسل حضرت آدم را مورد بحث قرار می دهیم.

توسل حضرت آدم!

هنگامی که آدم و حوا در بهشت اسکان داده شدند، خداوند به آنها اجازه داد که از تمام نعمت های موجود در بهشت استفاده کنند، و آنها را فقط از یک درخت ممنوع کرد. آنها به زندگی خویش در بهشت ادامه دادند و نزدیک درخت ممنوع نمی شدند. شیطان که به هنگام آفرینش آدم ضربه ای هولناک و سهمگین خورده، و از درگاه خداوند رانده شده، و مورد لعن و نفرین حضرت حق قرار گرفته، در پی فرصتی بود که از آدم انتقام بگیرد! بدین جهت شروع به وسوسه آدم و حوا کرد، تا آنها را آلوده درخت ممنوع کند.

می دانیم شیطان به هنگام وسوسه انسان ها به آنها پیشنهاد مستقیم گناه

نمی‌دهد، بلکه گناه را با رنگ و لباسی دیگر و چهره‌ای جدید و جذاب عرضه می‌کند، به گونه‌ای که گناه انسان را به عنوان عبادت و انجام وظیفه شرعی انجام می‌دهد! همان‌گونه که خداوند در مورد خورشیدپرستان، که مشرک بودند، می‌فرماید:

وَجَدُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ^۱

او (ملکه سبا) و قومش را دیدم که برای غیرخدا - خورشید - سجده می‌کنند؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان (خوب) جلوه داده، و آن‌ها را از راه (حق) بازداشته است؛ از این رو هدایت نمی‌شوند.

بر این اساس، شیطان برای فریب دادن آدم به وی گفت:

هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ^۲

آیا تو را راهنمایی کنم به درختی که اگر از آن استفاده کنی همواره و جاودانه در بهشت خواهی ماند؟

بشر فطرتاً خواهان جاودانگی است و از فنا و نیستی هراسان است. آن‌ها که از مرگ می‌ترسند بدان جهت است که مرگ را فنا و نابودی می‌دانند، اما پیروان اسلام و مکتب اهل البیت، که مرگ را تنها انتقال از جهانی به جهان بزرگتر می‌دانند، از آن هرگز نمی‌ترسند.

به هر حال، شیطان با این حيله که درخت ممنوع باعث جاودانگی در بهشت می‌شود، آدم را وسوسه کرد. وی از یاد و فرمان خداوند غافل شد و از آن درخت خورد! سپس فهمید که شیطان او را فریفته است. آدم از این کار به سختی نادم و پشیمان شد و قصد داشت توبه کند، ولی راه توبه و توسل را نمی‌دانست. خداوند متعال راه توسل را به او نشان داد، کلماتی از خداوند به او القا شد، آن کلمات را در توسل و توبه خویش به کار برد و بدین وسیله توبه‌اش پذیرفته شد و جایگاه

۱. سورة نمل، آیه ۲۴.

۲. سورة طه، آیه ۱۲۰.

قبلی اش را در نزد خداوند مَثَانِ توبه پذیر به دست آورد. و با این توبه و بازگشت، ضربه محکم دیگری به شیطان، دشمن دیرینه انسان، وارد کرد.

«کلمات» چه بوده است؟

در مورد این که منظور از کلمات، که حضرت آدم به آن‌ها متوسل شد و به درگاه الهی توبه کرد، چه بوده است؟ نظریات مختلفی مطرح شده، که به سه نمونه آن اشاره می‌شود.

۱- منظور از کلمات همان چیزی است که در آیه ۲۳ سورة اعراف آمده است؛ خداوند در این آیه می‌فرماید:

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود.

حضرت آدم و حوّا با این کلمات به درگاه خداوند توبه کردند.^۱

۲- منظور از کلمات به اعتقاد «مجاهد» این جملات بوده است:

اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي
فَاغْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ. اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ
رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاَرْحَمْنِي، إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ لَا
إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، فَتُبَّ عَلَىَّ إِنَّكَ
أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ^۲

پروردگارا! هیچ معبودی به غیر از تو وجود ندارد، تو منزّه هستی و من به حمد و ستایش مشغولم، پروردگارا! من به خویشتن ظلم کردم؛ مرا ببخش که تو بهترین بخشاینده‌گانی. پروردگارا! هیچ معبودی به غیر از تو نیست، تو منزّه

۱. مرحوم طبرسی این نظریه را از دانشمندانی نظیر «حسن»، «قتاده»، «عکرمه» و «سعید بن جبیر» نقل کرده است (مجمع البیان، جلد اول، صفحه ۸۹).

۲. التبیان، جلد اول، صفحه ۱۶۹.

هستی و من به حمد تو مشغولم، خدای من! من به خویشتن ظلم کردم؛ تو به من رحم کن که تو بهترین رحم‌کنندگانی. پروردگارا! هیچ الهی جز تو نیست، منزّه هستی و من به حمد تو مشغولم، خدای من! من به خویشتن ظلم کردم، توبه‌ام را بپذیر، که تو توبه‌پذیر و مهربان هستی.

۳- منظور از کلمات، حضرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام است؛ یعنی آدم علیه‌السلام به خمسۀ طیبۀ توسّل جست و آن‌ها را شفیع درگاه خداوند قرار داد و خداوند به برکت آن بزرگواران توبه‌اش را پذیرفت.^۱

احادیث فراوانی، در منابع شیعه و اهل سنت، وجود دارد که احتمال سوم را تأیید می‌کند؛ هر چند جمع بین هر سه احتمال امکان‌پذیر است و منافاتی بین احتمالات سه‌گانه فوق نیست. بدین معنی که حضرت آدم به خمسۀ طیبۀ توسّل جست، ولی صیغۀ و الفاظ توبه‌اش به همان شکلی که در دو احتمال دیگر آمده، بوده است.

همان‌گونه که گفته شد، عدّه‌ای از دانشمندان اهل سنت احتمال سوم، که مورد اتفاق علماء شیعه می‌باشد، را پذیرفته‌اند و روایاتی در این زمینه نقل کرده‌اند که به هشت نفر از آنان اشاره می‌شود:

- ۱- علامۀ بیهقی در کتاب *دلائل النبوة*^۲
- ۲- علامه ابن عساکر در *مسند*^۳
- ۳- علامۀ سیوطی در *تفسیر الدر المنثور*^۴
- ۴- علامۀ سیوطی در *جمع الجوامع*^۵
- ۵- علامه کاشفی در *معارج النبوة*^۶

۱. مجمع البیان، جلد اول، صفحۀ ۸۹.

۲. به نقل از *احقاق الحق*، جلد ۳، صفحۀ ۷۶.

۳. به نقل از *احقاق الحق*، جلد ۳، صفحۀ ۷۷.

۴. *الدر المنثور*، جلد ۱، صفحۀ ۶۰ (به نقل از *احقاق الحق*، جلد ۳، صفحۀ ۷۸).

۵. به نقل از *احقاق الحق*، جلد ۳، صفحۀ ۷۸.

۶. *معارج النبوة*، رکن ۲، صفحۀ ۹ (به نقل از *احقاق الحق*، جلد ۳، صفحۀ ۷۸).

۶- علامه قندوزی در ینابیع المودة^۱

۷- علامه ابن المغازلی در مناقب^۲

۸- علامه نطنزی در خصایص العلویة^۳.

به چند نمونه از روایات مذکور توجه کنید:

الف- ابن مغازلی از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ، قَالَ: سَأَلَهُ آدَمُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَّا مَا تُبِتَ عَلَيْهِ فَتَابَ عَلَيْهِ^۴

از پیامبر اکرم ﷺ سؤال شد: که منظور از کلماتی که آدم آنها را از سوی خداوند دریافت کرد (و به آنها توسّل جست و توبه کرد) چه بوده است؟ حضرت رسول ﷺ فرمودند: آدم از خداوند خواست که به حقّ محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین توبه او را بپذیرد و خداوند توبه‌اش را پذیرفت.

ب- ابن عساکر در مسند، از خلیفه دوم چنین نقل می‌کند:

قَالَ آدَمُ: أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ إِلَّا غَفَرْتَ لِي - أَلِي قَوْلُهُ ﷺ - وَلَوْ لَا هُوَ مَا خَلَقْتَنِي^۵

آدم (به هنگام توبه به درگاه پروردگار چنین) گفت: پروردگارا! تو را به حقّ محمد و آل محمد می‌خوانم که از من درگذری ... و اگر محمد و آل محمد نبود، خداوند آدم را خلق نمی‌کرد.

عمر بن خطاب هر چند این روایت را به پیامبر نسبت نداده، ولی این‌گونه مطالب چیزی نیست که غیر پیامبر ﷺ یا امام معصوم ﷺ از آن مطلع باشد؛ بنابراین، حتماً آن را از پیامبر اسلام شنیده است.

۱. ینابیع المودة، صفحه ۹۷ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۷۹).

۲. به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۷۷.

۳. به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۷۸.

۴. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۷۶.

۵. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۷۷.

ج - علامه نطنزی روایت زیر را در خصائص العلویّه از مجاهد نقل می کند:

أَنَّ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ
وَالْحُسَيْنِ إِلَّا تُبْتُ عَلَيْهِ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ^۱

کلماتی که آدم از خداوند دریافت کرد چنین بود: «پروردگارا! به حقّ محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین توبه‌ام را بپذیر، سپس خداوند توبه‌اش را پذیرفت.

در ادامه این روایت آمده است که وقتی توبه آدم پذیرفته شد، انگشتی برای خویش تهیه کرد که بر روی نگین آن نام پیامبر اسلام به عنوان رسول الله، و نام حضرت علی به عنوان امیرالمؤمنین حک شده بود.

خلاصه این که، طبق روایات فراوانی که در کتاب‌های تشیع و تسنن آمده (و آنچه ذکر شد نمونه‌ای از آن احادیث فراوان بود) منظور از کلماتی که حضرت آدم به آن توسّل جست و در سایه توسّل به آن کلمات توبه‌اش پذیرفته شد، «خمسه طیبه» بوده است. آیا این مقام در عالم هستی برای هیچ کس جز اهل بیت عصمت علیهم‌السلام ثابت شده است؟! آیا این فضیلت بزرگ دلالت نمی‌کند که این خاندان برترین انسان‌ها هستند؟! اگر آن‌ها برترین هستند (که هستند) و خداوند بخواهد خلیفه‌ای برای پیامبرش تعیین کند، آیا با وجود برترین افراد، حکمت خداوند اجازه می‌دهد که دیگران به عنوان خلیفه رسول خدا نصب شوند؟! و اگر مردم بخواهند انتخاب نمایند، آیا عقل اجازه می‌دهد که با وجود برترین افراد، به سراغ اشخاص دیگر رفت و آن‌ها را انتخاب نمود؟! قضاوت با شماست.

آیا توسّل مشروع است؟

متأسفانه مکه معظمه و مدینه منوره و مقدّرات این دو شهر زیارتی مسلمانان جهان، به دست وهابی‌ها، که اعتقادات خشک و خشن دارند، افتاده است. آن‌ها که با مسأله توسّل بشدّت مخالف هستند، و مسلمانان را از زیارت قبر منور

پیامبر ﷺ و توسّل جستن به ذیل عنایات آن حضرت و همچنین زیارت قبور پاک و منور ائمهٔ بقیع علیهم السلام و دیگر بزرگان بقیع و توسّل به آنان بشدّت منع می نمایند. آنها چه حقّی دارند که عقاید خویش را بر سایر مسلمانان، حتّی بسیاری از سنی ها، تحمیل کنند؟ اگر چنین حقّی دارند، چرا در نماز همه را وادار نمی کنند که دست بسته نماز بخوانند؟ این سؤالاتی است که هر مسلمانی، که از مکه و مدینه زیارت می کند، از خود می پرسد و جوابی نمی یابد! آری، وهابی ها با توسّل بشدّت مخالفند و آن را منافات با توحید، و نوعی شرک می دانند! اکنون که بحث به توسّل رسید، لازم است پیرامون مشروعیت آن، در پرتو آیات قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام، بحث جامع و کاملی داشته باشیم.

اقسام توسّل

توسّل دارای اقسام مختلفی است:

۱- گاه مخاطب ما در توسّل پیامبر یا امام است؛ مانند آنچه در دعای توسّل آمده است؛ که تک تک معصومین را مخاطب قرار می دهیم و از آن بزرگواران می خواهیم که، با آبرویی که دارند، در پیشگاه خداوند برای ما شفاعت کنند. در این نوع از توسّل در حقیقت حاجت را از خداوند می خواهیم و این بزرگواران را واسطه قرار می دهیم.

۲- گاه مخاطب خداوند متعال است، ولی خداوند را به حقّ شخصی که در پیشگاه او احترام ویژه ای دارد می خوانیم تا حاجت ما را روا کند؛ همانند توسّلی که حضرت آدم به درگاه الهی داشت:

«اللَّهُمَّ يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَيَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ وَيَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَيَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ وَيَا قَدِيمُ الْإِحْسَانِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ»

در این قسم از توسّل نیز حاجت از خداوند طلب می شود و بزرگی از بزرگان واسطه قرار می گیرد.

۳- در قسم سوم نیز مخاطب خداوند است، ولی او را به حقّ کسی که در

پیشگاهش آبرویی دارد قسم می دهیم تا حاجت ما را برآورده و مشکلمان را حل کند. مثل این که گفته می شود: «پروردگارا! تو را به پیامبر اسلام، یا قرآن مجید، یا دیگر مقدّسات قسم می دهیم که حاجات ما را برآورده گردانی!»
وهابی ها تمام اقسام و انواع توسّل را حرام و آن را نوعی شرک می پندارند! به سخن چندتن از سران وهابی ها توجّه کنید:

۱- محمّد بن عبد الوهّاب در کتاب به اصطلاح توحیدش، که نام شرک برای آن زینده تر است، می گوید:

انّ هذا الشّرک الاکبر^۱

این (توسّل) بزرگترین نوع شرک به خداوند واحد است .

۲- صنعانی یکی دیگر از دانشمندان وهابی مسلک می گوید:

من توسّل بمخلوق فقد اشرك مع الله غيره و اعتقد مالا يحلّ اعتقاده^۲
کسی که به یکی از مخلوقات خداوند توسّل جوید، دیگری را شریک خداوند قرار داده و به چیزی اعتقاد پیدا کرده، که اعتقاد به آن جایز نمی باشد.

۳- ابن تیمیّه، بنیان گذار اصلی تفکّر وهابیت، در این زمینه می گوید:

من توسّل بعظیم عندالله... فهذا من افعال الکفّار و المشرکین^۳

کسی که به شخص بزرگی در پیشگاه خداوند متوسّل می شود، کار او شبیه کار کفّار و مشرکین (در پرستش بت ها) است.

خلاصه این که، معتقدین به وهابیت هرگونه توسّلی را شرک می پندارند و این منحرفان از اسلام حقیقی، با دو حربه «شرک» و «بدعت» در مگّه و مدینه برای زواری خانه خدا مزاحمت های فراوانی ایجاد می کنند.

۱. به نقل از کشف الارتیاب، صفحه ۳۰۱.

۲. تطهیر الاعتقاد (به نقل از کشف الارتیاب، صفحه ۳۰۱).

۳. کشف الارتیاب، صفحه ۳۰۲.

تفسیر توحید و جایگاه والای آن

برای این که روشن شود توسّل هیچ منافاتی با توحید ندارد، لازم است ابتدا توحید را تفسیر، و جایگاه والای آن را بشناسیم. به اعتقاد ما توحید پایه اصلی دین است و در همه چیز نقش اساسی دارد؛ خداوند یکی است، دعوت انبیاء به سوی یک چیز بوده است، در روز رستاخیز همه انسان‌ها در یک روز مبعوث می‌شوند، کعبه و قبله همه مسلمانان یک نقطه است، قرآن تمام مسلمانان یکی است؛ خلاصه این که، توحید اصل اساسی است که در تمام اصول و فروع دین ما جریان دارد. بدین جهت، توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست، بلکه در تمام اصول و فروع دین جریان دارد. توحید همچون نخ تسبیح است که تمام دانه‌های تسبیح را به هم متصل می‌کند، به گونه‌ای که اگر توحید نباشد دین تحقّق نمی‌یابد. همان‌گونه که اگر نخ نباشد تسبیح شکل نمی‌گیرد. با توجّه به این تفسیر از توحید و جایگاه والای آن، هر چیزی که منافات با توحید داشته باشد از نظر ما مردود است.

اقسام توحید

توحید شاخه‌های مختلفی دارد؛ به چهار شاخه آن - که مهمترین اقسام توحید است - اشاره می‌شود.

۱- توحید ذات: یعنی ذات خداوند یگانه است؛ نه این که خداوند یکی هست و دو تا نیست. زیرا در تفسیر اوّل شبیه و مثل و ماندی برای خداوند تصوّر نمی‌شود، ولی در تفسیر دوم شبیه و مثل و ماندی برای خداوند تصوّر می‌شود، هر چند وجود خارجی ندارد. بدین جهت آیه اوّل سوره توحید (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) این‌گونه تفسیر می‌شود که: (لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) هیچ مثل و ماندی ندارد و تصوّر نمی‌شود.

۲- توحید صفات: تمام صفات خداوند متعال به یک حقیقت بازمی‌گردد. در مورد خداوند صفت علم جدای از قدرت خداوند نیست و صفت قدرت جدای

از شجاعت نیست و صفت ازلیّت جدای از علم و قدرت و شجاعت نمی باشد؛ اما در مورد انسان ممکن است گفته شود علم او در روح اوست و شجاعت و قدرتش در بازوانش و مهر و عطوفت او در قلبش می باشد. ولی در مورد خداوند چنین نیست؛ بلکه تمام ذات او علم است و تمام ذاتش قدرت است و تمام ذاتش حیات و

۳- توحید افعال: هر فعل و حرکت و پدیده‌ای در جهان رخ دهد از سوی خداوند است و هیچ چیزی بدون اذن و اراده خداوند تأثیرگذار نیست؛ «لَا مُؤَثِّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»، اگر آتش هم می سوزاند به فرمان خداست؛ بدین جهت، آتشی که ابراهیم خلیل در آن انداخته می شود، آن حضرت را نمی سوزاند؛ چون چنین اجازه‌ای از ناحیه خداوند به او داده نشده بود. و اگر آب هم آتش را خاموش می کند، آن هم با اذن و اراده خداوند تأثیر می گذارد. بنابراین، ما هر کاری کنیم به فرمان خداوند است؛ چرا که خدا به ما اختیار داده، تا انتخاب کنیم؛ قدرت، عقل، انتخاب، اختیار ما، همه از ناحیه خداوند است و همه حرکات ما به ذات پاک او برمی گردد. خلاصه این که مؤثر مستقل خداوند است و بقیه اسباب، هر اثری داشته باشند به اراده الهی است.

۴- توحید عبادت: عبادت و پرستش فقط برای خداوند است و هیچ موجودی غیر از خداوند سزاوار پرستش نمی باشد. این که بعضی از شیعیان به هنگام تشرّف به زیارت یکی از ائمه اطهار (علیهم السلام)، بر آستان در حرم آن حضرت بوسه می زنند، در حقیقت سجده شکر برای خداوند به جا می آورند، که چنین توفیقی نصیب آنها کرده است؛ نه این که - نعوذ بالله - در برابر امام سجده کنند؛ چرا که شیعه هیچ موجودی غیر از خداوند را سزاوار پرستش نمی داند و بر هیچ آستانی جز آستان خداوند پیشانی نمی ساید. و ما برای جلوگیری از این توهّم و دستاویز - که ممکن است بعضی از آن سوء استفاده کنند - به شیعیان سفارش می کنیم که در آن حال حتّی سجده شکر به جا نیاورند! تا شائبه پرستش غیر خداوند هم وجود نداشته باشد. به هر حال، پرستش ویژه خداوند یگانه است.

چهار شاخه فوق، چهار قسم اصلی توحید است هر چند شاخه‌های دیگری از توحید، نظیر توحید حاکمیت^۱، توحید شارعیّت^۲، توحید مالکیت^۳ و مانند آن نیز وجود دارد^۴.

آنچه در بالا گفته شد حقیقت توحید است، اگر مسلمانی چنین اعتقادی داشته باشد توحید او کامل است. وهابی‌ها، که دم از توحید و شرک می‌زنند، این تقسیم‌بندی‌ها را که در پرتو تعالیم پیشوایان شیعه (علیه السلام) به آن‌ها رسیده، درک نمی‌کنند؛ بدین جهت مرتب دیگران را متهم به شرک می‌نمایند.

اشاعره و تفسیری غلط از توحید افعالی!

اشاعره، که یکی از مذاهب اهل سنت هستند، از آن جا که نتوانستند توحید افعالی را حل کنند و تفسیر صحیحی از آن ارائه دهند، معتقد به جبر شده‌اند و انسان‌ها را بی‌اراده و بدون اختیار معرفی نموده‌اند! آن‌ها تصوّر کرده‌اند که اگر انسان در کارهایش مختار باشد، این تفکر باعث شرک در شاخه توحید افعالی می‌شود. در حالی که عقیده آن‌ها، یعنی جبر، تمام دستگاه نبوت، قیامت، عبادت و امامت را زیر سؤال می‌برد!

راستی اگر انسان فاقد اراده است و در افعال و کردار خویش مجبور می‌باشد، سؤال و جواب روز قیامت چه معنی دارد؟

مجازات گنهکاران و پاداش به بندگان خوب خدا، چه توجیهی دارد؟ زیرا نه

۱. منظور از «توحید حاکمیت» آن است که مشروعیت تمام حکومت‌ها باید از سوی خداوند باشد، نه از سوی مردم. اگر مردم در انتخابات و مشارکت‌ها به صحنه می‌آیند و به آن‌ها بها داده می‌شود، آن هم به فرمان خداست.

۲. «توحید شارعیّت» به این معنی است که تنها قانونگذار خداوند است و هر قانونی که به قوانین الهی منتهی شود، مشروعیت دارد.

۳. معنای «توحید مالکیت» آن است که در حقیقت مالک اصلی خدا است و این امانت چند روزی دست ماست. ما هر چه داریم از اوست که چند روزی به رسم امانت در اختیار ما نهاده است.

۴. مباحث مشروح تیرامون شاخه‌های مختلف توحید را در پیام قرآن، جلد ۴، مطالعه فرمایید.

گنهکار در گناهش اختیار داشته و نه مطیع، با اراده عبادت کرده است، پس نه این مستحق پاداش است و نه آن استحقاق عقوبت دارد! اگر جبر را بپذیریم هیچ دادگاهی نباید مجرمی را محاکمه کند؛ زیرا در ارتکاب جرم از خود اختیاری نداشته است.

آیا شما می‌توانید آتش را به جرم سوزانیدن یک انسان بی‌گناه محاکمه کنید؟
آیا می‌توانید آب دریا را به جرم خفه کردن یک انسان بی‌گناه محاکمه کنید؟
آیا می‌توان برق را به جرم کشتن بی‌گناهی محاکمه کرد؟
مسئلاً جواب همه این سؤالات منفی است و چنین محاکمه‌هایی خنده‌دار خواهد بود. انسانِ مجبور بی‌اراده نیز شبیه آب و آتش و برق است و جرائم او قابل محاکمه نیست.

جالب این که طرفداران این نظریه در مقام عمل برخلاف عقیده خود عمل می‌کنند، اگر کسی به آن‌ها سیلی بزند اعتراض می‌کنند، اگر سارق به منزل آن‌ها دستبرد بزند از او شکایت می‌نمایند، در حالی که اگر انسان‌ها فاقد اراده هستند، نباید به کسی اعتراض کرد و از شخصی شکایت نمود. و این تضاد مهمی بین گفتار و عمل قائلین به مذهب جبر است.

خوانندگان عزیز شاید تصور کنند که این مطالب صرفاً یک نظریه است و طرفدار واقعی ندارد، ولی متأسفانه باید اعلام کنیم که عده‌ای بطور جدی از این نظریه باطل دفاع می‌کنند و در دفاع از آن، کتاب‌های مختلفی نوشته‌اند و چنین انسان‌هایی وجود دارند.

آری، این افراد چون نتوانستند توحید افعالی را خوب تفسیر کنند رو به جبر آورده و فراموش کردند که اختیار و اراده انسان را نیز خداوند به او داده است و اگر بگوییم انسان اختیار و اراده دارد و بر آن اساس کارهایی انجام می‌دهد همه به خداوند باز می‌گردد و هیچ ضرری به توحید افعالی نمی‌زند.

اشاعره و معتقدان به جبر، حتی منکر عالم اسباب شده‌اند. آن‌ها می‌گویند: «آتش نمی‌سوزاند، بلکه این خداوند است که می‌سوزاند!» همچنین معتقدند که:

«سنگ شیشه را نمی شکند، بلکه همین که سنگ به نزدیک شیشه می رسد، خداوند شیشه را می شکند». آری آن ها این امور روشن و بدیهی را در سایه تفسیر غلطی که از توحید افعالی داشته اند، منکر شده اند. بنابراین توحید افعالی هیچ منافاتی با اختیار و اراده انسان و همچنین با عالم اسباب ندارد، چون اراده و سببیت، همه کار خداست. خداوند به انسان قدرت و قوت و عقل و اختیار و اراده و انتخاب داده است و چون همه این ها از ناحیه اوست، پس همه کارها را خداوند انجام می دهد؛ هر چند انسان در مقابل آنچه انتخاب می کند مسؤول است.

برای روشن تر شدن مطلب به این مثال توجه کنید: پدری، پولی در اختیار فرزندش قرار می دهد تا خرج زندگی اش کند؛ اما پدر در کنار اوست، هر لحظه بخواهد پول را پس می گیرد. در این جا پول متعلق به پدر است؛ هر چند فرزند در مقابل خریدی که انجام می دهد و مصرفی که می کند مسؤول است. نتیجه این که، توحید افعالی هیچ منافاتی با اختیار و اراده انسان ندارد و نباید آن را به صورت افراطی و شرک آلود معرفتی کرد.

آیا توسل با توحید سازگار است؟

سؤال: چرا توسل به عقیده وهابی ها نوعی شرک محسوب می شود؟ مگر توسل با کدام یک از شاخه های توحید ناسازگار است؟ آیا توسل با توحید ذات منافات دارد؟ آیا توسل با توحید در صفات ناسازگار است؟ بدون شک توسل هیچ ناهماهنگی با توحید ذات و صفات ندارد.

آیا توسل مشکلی در توحید عبادت ایجاد می کند؟ اگر جواب مثبت است، باید بگویم که وهابی ها اشتباه بزرگی کرده اند؛ چون شیعه به هنگام توسل به پیامبر ﷺ یا ائمه معصومین علیهم السلام یا قرآن و مانند آن، هرگز آن ها را عبادت و پرستش نمی کند، آن گونه که بت پرستان با پرستش بت ها آن ها را شفیع و واسطه قرار می دادند. بلکه ما از این بزرگان می خواهیم که در پیشگاه الهی از آبرو و اعتبار خود مایه بگذارند و حل مشکل ما را از خداوند طلب نمایند. بنابراین تفاوت کار

توسّل ما با کار بت پرستان بسیار روشن است و کسی که توسّل شیعه را تشبیه به کار بت پرستان می‌کند، انصافاً که انسان بی‌انصافی است!

گذشته از این که توسّل به چوب و سنگی که هیچ نفع و ضرری ندارد، با توسّل به امام و پیامبر و قرآن، که ارزشمند و در پیشگاه خداوند قرب فراوانی دارد، قابل مقایسه نیست. نتیجه این که توسّل منافاتی با توحید ذات، توحید صفات و توحید در عبادت ندارد. پس این که وهابی‌ها آن را منافات با توحید می‌دانند، منظورشان چیست؟ آن‌ها توسّل را با چه شاخه‌ای از توحید ناسازگار می‌بینند؟

پاسخ: ظاهراً منظور وهابی‌ها از این که توسّل را شرک می‌دانند، آن است که توسّل منافات با توحید افعالی دارد. زیرا کسی که به پیامبر، یا امامی متوسّل می‌شود و انجام کار یا حلّ مشکلی را از او طلب می‌کند، برای غیر خداوند تأثیر قائل شده است، و می‌دانیم که تأثیر تنها از آن خداوند است و اگر کسی معتقد شود غیر از خداوند، تأثیرگذاری در عالم هستی می‌باشد، چنین کسی مشرک محسوب می‌شود.

و لکن در پاسخ به این مطلب می‌گوییم: شیعه، پیامبر و امام و قرآن مجید، و خلاصه آنچه که در توسّلاتش به آن متوسّل می‌شود، را دستگاه تأثیرگذاری در جهان هستی در عرض خداوند نمی‌داند، بلکه آن‌ها را در طول دستگاه آفرینش و با اذن و اجازه پروردگار مؤثر می‌داند و این مطلب هیچ منافاتی با توحید افعالی ندارد. بله، اگر می‌گفتیم پیامبر و امام - نعوذ بالله - مستقلاً تأثیرگذار هستند، این شرک بود. ولی هیچ کس چنین چیزی نمی‌گوید. اگر می‌گوییم پیامبر ﷺ نزد خداوند برای ما شفاعت می‌کند تا خداوند کاری برای ما انجام دهد و مشکلی از مشکلات ما را حل کند، این شرک نیست؛ بلکه عین توحید است.

همان‌گونه که این مطلب در قرآن مجید نیز منعکس شده است. لابد آقایان وهابی‌ها قرآن را قبول دارند! آیه شریفه ۴۹ سوره آل عمران پاسخ دندان‌شکنی به ادعاهای و اتهام‌های واهی آن‌ها است. به شرح و تفسیر اجمالی این آیه توجه کنید: «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» - حضرت عیسی‌ای مسیح علیه السلام به مردم

بنی اسرائیل می‌گوید: «من پیامبر خدا هستم و نشانه و معجزه‌ای از ناحیه پروردگارتان برایتان آورده‌ام». سپس آن حضرت به سه نوع معجزه اشاره می‌نماید:

۱- «أَبَىٰ أَحَلَّقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» یکی از معجزات من آن است که مجسمه پرنده‌ای را درست می‌کنم و سپس با دم مسیحایی‌ام در آن می‌دمم. این مجسمه گلی پس از دمیدن من به صورت پرنده واقعی درمی‌آید! اما همه این کارها به اذن الله انجام می‌شود. یعنی من خالق و تأثیرگذاری در عرض خالقیت پروردگار نیستم، بلکه آفرینش من با اذن و اجازه پروردگار است. من فقط می‌دمم، و آن مجسمه به فرمان پروردگار پرنده می‌شود!

۲- «وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ» - یکی دیگر از معجزات من آن است که نابینای مادرزاد و مبتلایان به بیماری برص را شفا می‌دهم و مردگان را زنده می‌کنم! البته این کارها را نیز با اذن و فرمان پروردگارم انجام می‌دهم، مبادا مرا خدا یا فرزند خدا بخوانند. من وسیله‌ای بیش نیستم و این همه آوازه‌ها از او بود. نه تنها شفای مریض‌ها و احیاء مردگان، بلکه همه چیز به دست با کفایت اوست.

۳- «وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» - سومین نشانه پیامبری عیسی آن است که از آنچه می‌خورید و آنچه را ذخیره کرده‌اید به شما خبر می‌دهد، اما همه این‌ها به تعلیم خداوند است.

این آیه شریفه جواب قاطع و دندان‌شکنی است به کسانی که ولایت تکوینی را قبول ندارند و یا منکر توسل می‌شوند و آن را منافی با توحید افعالی می‌دانند. بنابراین اگر افعالی را به غیر خداوند نسبت بدهیم و معتقد باشیم که آن‌ها می‌توانند به اذن الله تأثیرگذار باشند، چنین مطلبی هیچ منافاتی با توحید ندارد.

توسل در قرآن

علاوه بر آنچه گذشت، در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که صریحاً مسأله توسل را مطرح نموده است؛ به نمونه‌هایی از این آیات توجه کنید:

۱- در آیه شریفه ۹۷ سوره یوسف می خوانیم:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

(برادران یوسف خطاب به پدرشان) گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه، که ما خطاکار بودیم.

وقتی که خبر سلامتی حضرت یوسف علیه السلام به پدر و برادرانش رسید، آن‌ها پی به خطا و اشتباهاتشان بردند و در صدد جبران و توبه و استغفار برآمدند، به خدمت پدر رسیدند تا او را بین خود و خدایشان واسطه قرار دهند، به پدر متوسل شدند تا او از خداوند بخواهد که گناهانشان را ببخشد، پدر در جواب فرزندان گفت:

سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^۱

بزودی برای شما از پروردگار آمرزش می طلبم، که او آمرزنده و مهربان است.

طبق این آیه شریفه فرزندان خطاکار حضرت یعقوب علیه السلام به آن پیامبر عالیقدر متوسل شدند و از او خواستند که در درگاه الهی برای آن‌ها استغفار و طلب آمرزش کند. بنابراین، چه اشکالی دارد که ما هم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یا ائمه معصومین علیهم السلام یا قرآن مجید یا چیزهای محترم دیگر، متوسل شویم و از آن‌ها بخواهیم که از خداوند حلّ مشکل ما را بخواهند؟!

۲- در آیه شریفه ۶۴ سوره نساء می خوانیم:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا

۱. سوره یوسف، آیه ۹۸. علت این که حضرت یعقوب علیه السلام همان زمان خواسته آن‌ها را اجابت نکرد این بود که هر چیزی زمان خاصی دارد و اجابت دعا در بعضی زمان‌ها سریع‌تر انجام می‌شود، بدین جهت حضرت یعقوب علیه السلام استغفار را به آینده موکول کرد؛ و طبق بعضی روایات، وی می‌خواست این کار را در شب جمعه که زمان بسیار مناسبی برای استجابت دعاهاست انجام دهد. جالب این که در تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۳۴۹۱ آمده است که هدف حضرت یعقوب علیه السلام این بود که در شب جمعه‌ای که مصادف با شب عاشورا بود، برای آن‌ها استغفار کند! (تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۷۵).

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند) به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

خداوند متعال، خود در این آیه شریفه راه توسّل را به مردم تعلیم می‌دهد. وهابی‌ها در مقابل این دو آیه قرآن مجید، که صریحاً توسّل را تجویز می‌کند، چه جوابی دارند؟

توسّل به بزرگان بعد از مرگشان

آن‌ها که جواب قانع‌کننده‌ای در برابر این استدلال‌ها و آیات قرآن ندارند، مجبور شدند مقداری از مواضع خود عدول نموده و توسّل به پیامبر ﷺ را در زمان حیاتش جایز بشمرند، ولی معتقدند که توسّل به آن حضرت بعد از وفاتش جایز نمی‌باشد! آن‌ها به لوازم این سخن توجّه نکرده‌اند؛ زیرا معنای این سخن طبق عقیده آن‌ها این است که شرک در حال حیات پیامبر جایز است، ولی بعد از رحلت آن حضرت جایز نمی‌باشد! و به تعبیر دیگر، لازمه سخن آنان این است که شرک بر دو قسم است: ۱. شرک مجاز و مباح؛ ۲. شرک غیر مجاز و حرام!

آیا تاکنون هیچ دانشمندی چنین سخنی گفته است؟

آیا هیچ مسلمانی تاکنون شنیده است که شرک مجاز هم وجود دارد؟ باطل بودن و غیر مجاز بودن شرک یک قانون کلی عقلی است، که هیچ استثنایی ندارد. وهابی‌ها از نظر علمی جمعیتی عقب مانده هستند و قابل مقایسه با سایر مذاهب اسلامی نمی‌باشند. نه می‌توان آن‌ها را با علمای دمشق مقایسه کرد، و نه در حدّ و اندازه علمای آلازهر هستند، و نه قابل قیاس با علماء و دانشمندان شیعه در حوزه‌های علمیّه می‌باشند.

علاوه بر این، مگر بعد از رحلت پیامبر ﷺ چه چیزی از آن حضرت کم شده است؟ هر چند ممکن است جسم آن حضرت از بین برود، ولی بدون شک روح

پس از جدایی از جسم، قوی تر و وسیع تر می شود! قرآن مجید در مورد شهدا حیات برزخی قائل است. در آیه ۱۶۹ سوره آل عمران می خوانیم:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

وقتی شهدا پس از مرگ زنده هستند و در نزد خداوند روزی می خورند و طبق آیه بعد ناظر اعمال دوستان خویش در دنیا هستند، آیا پیامبر اسلام ﷺ که مقامی به مراتب بالاتر از شهداء دارد، پس از مرگ زندگی برزخی ندارد؟ بدون شک آن حضرت دارای حیات برزخی، در سطحی بالاتر از شهدا می باشد. به همین جهت مسلمانان همه روز در پایان نماز به آن حضرت سلام می دهند:

«الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

اگر آن حضرت زنده نیست، این سلام خطاب به کیست؟ و معنای آن چیست؟ نتیجه این که، توسّل به بزرگان دین در حال حیات و ممات جایز است و تفاوتی بین مرگ و زندگی آن بزرگواران از این جهت نیست.

توسّل در روایات

توسّل در روایات شیعه و اهل سنت نیز بطور گسترده مطرح شده است. به برخی از این روایات، که در منابع عامّه آمده، اشاره می شود:

۱. بیهقی یکی از دانشمندان اهل سنت، از انس - خادم مخصوص پیامبر اکرم ﷺ - چنین نقل می کند:

«در حال حیات پیامبر اکرم ﷺ عربی به خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید و با این اشعار حاجت خویش را به عرض مبارک آن حضرت رساند:

أَتَيْنَاكَ وَالْعُذْرَاءُ يَدْمِي لِسَانَهَا وَقَدْ شَعَلَتْ أُمُّ الصَّبِيِّ عَنِ الطُّفْلِ
وَلَيْسَ لَنَا إِلَّا إِلَيْكَ فِرَارُنَا وَأَيْنَ فِرَارُ الْخَلْقِ إِلَّا إِلَى الرَّسُولِ

ای پیامبر خدا! از بیابان آمده‌ایم در حالی که خشکسالی ما را بیچاره نموده است. از فرط خشکسالی به جای شیر در پستان زنان شیرده خون جاری شده است. نه در پستان زنان شیر است و نه در زراعت‌ها آب. به تو پناه آورده‌ایم و پناهی جز پیامبر خدا برای ما نیست.

وقتی پیامبر ﷺ عرض حال سوزناک این مرد عرب را شنید، بسیار متأثر شد و به سوی مسجد حرکت کرد. از شدت تأثر و ناراحتی، عبای حضرت بر روی زمین کشیده می‌شد؛ حضرت بر فراز منبر قرار گرفت و دست به دعا برداشت؛ آن قدر دعا کرد که بارش باران رحمت شروع شد و بدین وسیله مردم از خشکسالی و قحطی آب، نجات یافتند.^۱

طبق این روایت، مرد عرب در زمان حیات پیامبر ﷺ به آن حضرت متوسل شد و رسول اکرم ﷺ او را از این کار نهی نکرد.

۲. بخاری در کتاب خویش، روایتی در این زمینه نقل می‌کند:

مردم در عصر پیامبر ﷺ مبتلا به خشکسالی شدند، برای رفع این مشکل به پیامبر ﷺ متوسل شدند، پیامبر ﷺ دعا کرد و باران رحمت نازل شد، وقتی باران آمد، پیامبر فرمود:

لَوْ كَانَ أَبُو طَالِبٍ حَيًّا لَقَرَّتْ عَيْنَاهُ^۲

اگر ابوطالب زنده بود، چشمانش به خاطر این دعا و نزول باران روشن می‌شد.

این جمله پیامبر ﷺ اشاره به دعای بارانی دارد که قبل از بعثت پیامبر توسط حضرت ابوطالب انجام شد و باران رحمت بر مردم نازل شد. ابوطالب در آن زمان قنடைه پیامبر را به دست می‌گیرد و او را واسطه قرار می‌دهد و خدا را به قنடைه آن حضرت قسم می‌دهد تا باران بر مردم نازل شود و دعای او مستجاب می‌شود و مردم از خشکسالی نجات می‌یابند. سپس ابوطالب در این باره شعری می‌گوید، که

۱. کشف الارتیاب، صفحه ۳۱۰؛ مشروح مباحث مربوط به نماز باران را در کتاب ما «تحقیقی پیرامون

نماز باران» مطالعه فرمایید.

۲. کشف الارتیاب، صفحه ۳۱۰.

بیت اول آن به شرح زیر است:

وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْعَنَامُ بِوَجْهِهِ تَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ^۱

پیامبر سفید چهره‌ای است که به نور جمالش باران می‌طلبند، پناهگاه یتیمان و حمایت‌کننده بیوه زنان است.

خلاصه این که، طبق این روایت مردم قبل از بعثت و پس از بعثت به آن حضرت متوسل شدند و نتیجه گرفتند و پیامبر ﷺ نه تنها آن‌ها را از این کار منع نکرد، بلکه به نیکی از آن یاد نمود، حتی از دیگران خواست که ادامه اشعار ابوطالب را که به مناسبت داستان باران سروده بود، بخوانند و حضرت علی (ع) این کار را بر عهده گرفت.

۳. سمهودی، از بزرگان اهل سنت، در کتابش «وفاء الوفاء» داستانی از مالک، یکی از امامان چهارگانه اهل سنت، و منصور دوانیقی خلیفه عباسی، به شرح زیر نقل می‌کند:

«منصور به منظور زیارت قبر پیامبر اسلام ﷺ به همراه خدمه و محافظین خود به مسجد النبی آمده بود؛ مالک هم در آن جا مشغول زیارت بود؛ منصور مرتب به همراهان خود با صدای بلند امر و نهی می‌کرد. این مطلب باعث شد که مالک اعتراض کند؛ وی خطاب به منصور گفت: چرا این قدر سر و صدا می‌کنی، مگر نمی‌دانی این جا کجاست؟ مگر این آیه شریفه را نخوانده‌ای:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد ننزید) آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!

۱. کشف الارتباب، صفحه ۳۱۱.

۲. سوره حجرات، آیه ۲.

منصور گفت: پیامبر که زنده نیست، این آیه مربوط به زمان حیات آن حضرت است!

مالک گفت: «حُرْمَتُهُ مِیَّتًا كَحُرْمَتِهِ حَیًّا^۱؛ احترام پیامبر پس از مرگ، همانند احترامش در زمان حیات لازم و واجب است.»

طبق این سخن، احترام پیامبر در حیات و ممات لازم است و توسّل به آن حضرت نیز در هر حال جایز می‌باشد.

۴. ابن حجر از علماء معروف اهل سنت، که فردی بسیار متعصّب است، در کتاب الصّواعق المحرّقه، اعترافات جالبی به نفع تشیع دارد. از جمله این اعترافات، شعری است که از امام شافعی نقل می‌کند، به این شعر توجّه کنید:

أَلُ النَّبِيِّ ذَرِيعَتِي وَ هُمْ إِلَيْهِ وَسِيلَتِي
أَرْجُوا بِهِمْ أُعْطِيَ عَدَا بِيَدِ الْيَمْنِي صَحِيفَتِي^۲

آل پیامبر واسطه من در پیشگاه خداوند و وسیله توسّل برای حلّ مشکلات هستند. امیدوارم به واسطه توسّل به آن بزرگواران، در روز قیامت نامه اعمالم را به دست راستم بدهند.

نتیجه این که، توسّل به بزرگان دین و چیزهای مقدّس مانند قرآن کریم هیچ منافاتی با توحید افعالی ندارد و در آیات قرآن و روایات بطور روشن مطرح شده و مسلمانان نسبت به آن ترغیب و تشویق شده‌اند.

پرستش غیر خدا جایز نیست

سؤال: شما گفتید که عبادت و پرستش مخصوص خداوند است و هیچ معبودی جز خداوند سزاوار پرستش نیست و عبادت غیر خداوند شرک محسوب می‌شود، در حالی که در برخی از آیات قرآن سجده بر غیر خداوند آمده است! به این آیات توجّه کنید:

۱. وفاء الوفاء، جلد ۱، صفحه ۴۲۲ (به نقل از کشف الارتیاب، صفحه ۳۱۷).

۲. الصّواعق المحرّقه (به نقل از کشف الارتیاب، صفحه ۳۱۹).

۱- در داستان آفرینش حضرت آدم و حوا آمده است که خداوند پس از خلقت آدم به همه ملائکه دستور داد بر آدم سجده کنند و آن‌ها همگی سجده کردند:

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ^۱

همه فرشتگان، بی استثناء، سجده کردند.

اگر عبادت و پرستش غیر خدا شرک محسوب می شود، چرا در این آیه، دستور سجده بر آدم داده شده است؟

۲- هنگامی که برادران یوسف، حضرت یوسف علیه السلام را پیدا کردند و خبر زنده بودن او را به پدر و مادرش دادند، همگی به سوی مصر حرکت نمودند؛ قرآن لحظه ورود برادران حضرت یوسف و پدر و مادرش را بر یوسف چنین بیان می کند:

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا^۲

و پدر و مادر خود را بر تخت نشانند، و همگی به خاطر او به سجده افتادند.

طبق این آیه شریفه فرزندان یعقوب در برابر او سجده کردند. اگر سجده بر غیر خدا شرک است، این آیه شریفه چگونه تفسیر می شود؟

۳- بنی اسرائیل هنگامی که بیت المقدس را فتح کردند و وارد این شهر شدند، به هنگام ورود به معبد بیت المقدس در برابر این مسجد به سجده افتادند. خداوند در آیه ۵۸ سوره بقره در این باره چنین می فرماید:

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر وارد شوید و از نعمت‌های فراوان آن، از هر جا می خواهید بخورید؛ و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد شوید و بگویید: «خداوندا گناهان ما را بریز» تا خطاهای شما را ببخشیم؛ و به نیکوکاران پاداش بیش تری خواهیم داد.

۱. سوره حجر، آیه ۳۰ و سوره ص، آیه ۷۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

خلاصه این که، در این سه آیه، سجده برای غیر خداوند مطرح شده است، این آیات چگونه با توحید عبادت سازگار است؟

پاسخ: همان طور که گفتیم حرمت شرک، و عدم جواز سجده بر غیر خدا، و اختصاص عبادت و پرستش برای خداوند، قانون کلی است که استثنابردار نیست. شرک در هیچ یک از شاخه‌های توحید تصوّر نمی‌شود و صحیح نمی‌باشد؛ بنابراین، سجده در آیات فوق به معنای پرستش و عبادت نیست، بلکه سجده شکر یا سجده تعظیم و تکریم نعمت پروردگار است.

فرشتگان که بر آدم سجده کردند در حقیقت سجده بر خداوند نمودند که چنین موجود باارزشی آفریده است، پس سجده در حقیقت برای خداوند بود؛ ولی به خاطر آفرینش آدم.

برادران حضرت یوسف هم به خاطر عظمتی که خداوند به برادرشان، یوسف، داده بود خدا را شکر کردند و برای بزرگداشت این عظمت به سجده افتادند. آن‌ها از این که از آن زندگی سخت در کنعان نجات یافته و برادرشان را پس از سال‌ها پیدا کرده و از کنعان به مصر کوچ کرده، و زندگی آبرومندانه‌ای پیدا کرده بودند، سر به سجده شکر ساییدند. همان‌گونه که بنی اسرائیل هم برای خداوند سجده کردند، نه برای مسجد بیت المقدس.

هنگامی که مسلمانان و زوّار خانه خدا به هنگام نماز جماعت بر گرد خانه کعبه حلقه می‌زنند و نماز جماعت دایره‌واری اقامه می‌کنند و همگی در مقابل خانه کعبه سجده می‌کنند، آیا آن‌ها خانه کعبه را می‌پرستند، یا این که هیچ کس آن خانه را عبادت نمی‌کند، بلکه همگی جهت پرستش خداوند در برابر کعبه به سجده می‌افتند؟

بنابراین، سجده در همه جا برای خدا و در حقیقت برای پرستش پروردگار عالم است، هر چند ممکن است انگیزه‌های آن متفاوت باشد. در نتیجه آیات سه گانه فوق استثناء قاعده کلی توحید عبادت محسوب نمی‌گردد.

آیات ولایت در قرآن

فصل سوم

آیات فضائل

مخصوص حضرت علی علیه السلام

آيات فضائل مخصوص حضرت علي عليه السلام



آية ليلة المبيت

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ

«سورة بقره، آية ٢٠٧»

آیه لیلۃ المبیت

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ

بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام) در «لیلۃ المبیت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

«سورۃ بقره، آیه ۲۰۷»

دورنمای بحث

این آیه شریفه، که به آیه لیلۃ المبیت معروف شده، یکی از مهمترین آیات فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. فضیلتی که نظیر آن در اسلام برای هیچ کس ثابت نشده است. آیه فوق به فداکاری بی نظیر امام اول شیعیان، که در شب تاریخی هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به سوی مدینه، در بستر آن حضرت خوابید، اشاره دارد و با توضیحی که خواهد آمد از جمله آیات مربوط به ولایت آن حضرت می باشد.

شان نزول

علماء و دانشمندان فراوانی، از شیعه و اهل سنت، معتقدند که آیه مورد بحث مربوط به حضرت علی علیه السلام می باشد. و این مطلب را بطور گسترده در کتاب های خویش نقل کرده اند، به گونه ای که این داستان به سر حد تواتر رسیده است؛ یعنی بقدری زیاد نقل شده که جایی برای انکار آن وجود ندارد.

خلاصه داستان لیلۃ المبیت بدین شرح است:

هنگامی که دشمنان اسلام و مشرکان لجوج و سرسخت مکه، از ناحیه پیامبر اسلام ﷺ احساس خطر کردند و نقشه‌ها و توطئه‌های دیگر آنان کارساز نشد، تصمیم نهایی را گرفتند و سه برنامه بسیار خطرناک برای مقابله با آخرین پیامبر خدا در نظر گرفتند؛ آن‌ها گفتند:

«پیامبر اسلام را یا باید به قتل برسانیم، و یا او را به زندان ابد بیفکنیم تا با هیچ کس ارتباط نداشته باشد، و یا به خارج از سرزمین حجاز تبعید نماییم!»^۱

قرائن و شواهد نشان می‌دهد که بالاخره گزینه اول، که خطرناکترین گزینه‌های سه‌گانه بود، انتخاب شد و برای عملی کردن این توطئه خطرناک از چهل قبیله عرب کمک خواستند. از هر قبیله‌ای شمشیر زنی قهرمان و ماهر حاضر شد. شب هنگام چهل شمشیر زن آماده نبرد، اطراف خانه پیامبر اسلام ﷺ را محاصره کردند و از بالای دیوار منزل، یا روزنه‌های در ورودی، بستر آن حضرت را زیر نظر داشتند تا در موقع مناسب وارد منزل شوند و آن حضرت را به قتل برسانند!

خداوند به وسیله پیک وحی پیامبرش را از توطئه مشرکین آگاه کرد؛ پیامبر تصمیم گرفت از مکه خارج شود. پیامبر اسلام ﷺ برای این که از این توطئه خطرناک و نقشه شیطانی جان سالم به در برد، باید دو کار انجام دهد:

نخست این که، بر خلاف جهت مدینه حرکت کند، یعنی به جای این که به سمت شمال مکه، که به مدینه ختم می‌شود برود، به طرف جنوب مکه حرکت کرد، تا اگر افرادی از دشمن متوجه خروج آن حضرت از مکه شدند نتوانند او را بیابند و دستگیر نمایند.

۱. خداوند متعال در آیه ۳۰ سوره انفال به این مطلب اشاره فرموده است؛ در این آیه شریفه می‌خوانیم: «و اذ یمکر بک الذین کفروا لیشبکوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین؛ (ای پیامبر ما! به خاطر بیاور) هنگامی که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا (از مکه) خارج سازند، آن‌ها چاره می‌اندیشیدند (و نقشه می‌کشیدند)، و خداوند هم تدبیر می‌کرد، و خداوند بهترین چاره‌جویان و تدبیرکنندگان است.»

دوم این که، باید شخصی به جای پیامبر اسلام در بستر او بیارامد، تا دشمن متوجه غیبت پیامبر و خروج آن حضرت از مکه نگردد.

بدین منظور به علی علیه السلام فرمود: «تو باید امشب به جای من در بسترم بخوابی» علی علیه السلام عرض کرد: «اگر من در بستر شما بخوابم، آیا شما از دست دشمنان اسلام نجات خواهید یافت و به سلامت به مدینه خواهید رسید؟^۱» حضرت فرمود: بله، علی علیه السلام به نشانه شکرانه سلامت وجود خلیفه خداوند در زمین، سر به سجده می‌ساید. می‌گویند این نخستین سجده شکر در شریعت مقدس اسلام بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از این که علی علیه السلام را به جای خویش نهاد، با لطف و عنایت خداوند از مکه خارج شد و برخلاف جهت مدینه به سمت جنوب مکه حرکت نمود و در غار ثور مأواگزید و پس از یأس دشمن از یافتن آن حضرت، به سوی مدینه حرکت کرد و به سلامت به مدینه رسید.^۲

بدون شک لیلۃ المبیت شب بسیار حسّاس، خطرناک و سرنوشت سازی برای اسلام بود و قهرمان این شب پر مخاطره کسی جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نبود. هنگامی که پیامبر به سمت مدینه حرکت می‌کند، خداوند متعال در بین راه مکه و مدینه آیه محلّ بحث را در شأن ایشان و فداکاری بی نظیر علی علیه السلام بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌کند.

اعترافات دانشمندان اهل سنت!

شان نزولی که بطور خلاصه ذکر شد، مخصوص علمای شیعه نیست؛ بلکه بسیاری از علماء اهل سنت نیز آن را نقل کرده‌اند.

۱. توجه داشته باشید که حضرت علی علیه السلام از خطراتی که ممکن است جان خودش را تهدید کند سؤال نمی‌کند، بلکه آنچه باعث دغدغه خاطر او می‌شود سلامتی وجود نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و هنگامی که از سلامتی آن حضرت مطمئن می‌شود، تمام خطرات را به جان می‌خرد و در بستر آن حضرت می‌خوابد!

۲. مشروح داستان لیلۃ المبیت را در فروغ/بدایت، جلد اول، صفحه ۴۱۷ به بعد مطالعه فرمایید.

از جمله می‌توان به «طبری»^۱ «ابن هشام»^۲ «حلبی»^۳ «یعقوبی»^۴ (که همگی از مورّخان مشهور اهل سنت هستند) و «احمد»^۵، از فقهای اهل سنت، «ابن جوزی»^۶ و «ابن صباغ مالکی»^۷، اشاره کرد.

جالب‌تر از همه این‌ها سخنی است که «ابوجعفر اسکافی»، استاد شارح مشهور نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی، در این زمینه گفته است. او می‌گوید:

قد ثبت بالتواتر حدیث الفراش... ولا یجحدہ الاّ مجنون او غیر
مخالط لاهل الملة... و قد روی المفسرون کلّهم: انّ قول الله تعالی:
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله انزلت فی علیّ علیّه السلام
لیلة المبيت علی الفراش^۸

حدیث خوابیدن علی علیّه السلام در بستر پیامبر اسلام ﷺ به تواتر ثابت شده و قابل انکار نیست؛ بنابراین جز انسان دیوانه و مجنون، یا کسی که با مسلمانان معاشرتی ندارد، هیچ کس چنین روایتی را انکار نمی‌کند، (زیرا) تمام مفسران قرآن کریم اتفاق نظر دارند که آیه شریفه «و من الناس من یشری...» در لیلۃ المبيت، در شأن علی علیّه السلام نازل گشته است.

نتیجه این که تمام دانشمندان اسلامی، اعمّ از شیعه و سنی، متّفق القولند که آیه لیلۃ المبيت در شأن فداکاری و ایثار بی‌نظیر علی علیّه السلام نازل گشته است.



۱. تاریخ الطبری، جلد ۲، صفحه ۹۹ تا ۱۰۱ (به نقل از الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۸).

۲. سيرة ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۹۱ (به نقل از الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۸).

۳. السيرة الحلبیة، جلد ۲، صفحه ۲۹ (به نقل از الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۹).

۴. تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۹ (به نقل از الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۸).

۵. مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۳۴۸ (به نقل از الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۸).

۶. تذکرة ابن الجوزی، صفحه ۲۱ (به نقل از الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۸).

۷. فصول ابن صباغ المالکی، صفحه ۳۳ (به نقل از الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۸).

۸. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۲۶۱.

معامله ای بی نظیر!

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» - برخی از مردم برای تحصیل و به دست آوردن خشنودی و رضای خداوند (که مقامی بس والا و مهم است) از جان خویش مایه می گذارند و آن را در معرض فروش قرار می دهند، و آن شخص، همان طور که گذشت، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. متاع و کالای مورد معامله در این معامله بی نظیر جان علی، و خریدار آن خداوند خالق همه جهانیان، و فروشنده حضرت علی علیه السلام و قیمت این کالا، خشنودی و رضای پرودگار عالم بود.

«وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ» - خداوند متعال نسبت به بندگانش رئوف و مهربان است. آیا رأفت و لطف و مهربانی بالاتر از این تصوّر می شود که خداوند مالک همه جهان هستی، از جمله انسان ها، جان انسانی را به بالاترین قیمت بخرد؟!

معامله با خداوند

سه آیه پیرامون معامله با خداوند متعال در قرآن کریم وجود دارد، که مقایسه این سه آیه با هم خالی از لطف نیست.

آیه اول : در آیه ۱۱۱ سوره توبه می خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آن ها باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!

در این معامله بزرگ، خریدار خداوند متعال، و فروشنده بندگان مؤمن و مجاهد، و کالای مورد معامله جان مؤمنان، و قیمت و ثمن معامله بهشت برین، و سند این معامله جالب و با ارزش در سه کتاب آسمانی معتبر (قرآن و انجیل و تورات) به ثبت رسیده است. این معامله آن قدر با برکت است که خداوند از آن به «پیروزی بزرگ» یاد می‌کند و به فروشندگان تبریک و تهنیت می‌گوید! و حقیقتاً چنین معامله‌ای بزرگ است؛ زیرا خریدار، جنسی را که متعلق به خود اوست به بالاترین قیمت‌ها از فروشنده می‌خرد! آیا چنین معامله‌ای، «پیروزی بزرگ» محسوب نمی‌شود، و تبریک و تهنیت ندارد؟!

آیه دوم: خداوند متعال در آیات ۱۰ تا ۱۳ سوره صف به معامله دیگری، که با بندگانش نموده، اشاره می‌کند، در این آیات چهارگانه می‌خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجِبُّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ *
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَعْرِضُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ * وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتي راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟! به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید! (اگر چنین کنید) گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد؛ و این پیروزی عظیم است! و (نعمت) دیگری که آن را دوست دارید به شما می‌بخشد، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است؛ و مؤمنان را (به این پیروزی بزرگ) بشارت ده!

در این معامله پر سود نیز فروشنده مؤمنان، و خریدار خداوند مهربان، و متاع و کالای مورد معامله جان انسان‌های با ایمان، و قیمت و ثمن معامله آمرزش گناهان، رفتن به بهشت، مسکن‌های پاکیزه بهشتی، پیروزی نزدیک و یاری خداوند (فتح

مکّه) می‌باشد. خداوند متعال از این معامله بزرگ نیز به پیروزی عظیم تعبیر کرده است و آن را به خریداران با سعادت تبریک و تهنیت گفته است.

آیه سوم: آیه ۱۰۷ سوره بقره است که شرح آن گذشت. و همان طور که گفتیم خریدار در این معامله نیز خداوند و فروشنده علی بن ابی طالب (علیه السلام) و کالای مورد معامله جان علی (علیه السلام) و بها و ثمن معامله رضایت و خشنودی خداوند متعال می‌باشد.

مقایسه این سه معامله با یکدیگر

سه معامله‌ای که در آیات سوره‌های توبه، صف و بقره آمده، و شرح آن گذشت، از جهاتی مثل یکدیگر هستند؛ مثل این که خریدار در هر سه معامله خداوند و فروشنده مؤمنان و متاع و جنس مورد معامله جان مؤمنان است، امّا قیمت و بها جنس عرضه شده متفاوت است؛ خداوند در یک معامله جان مؤمنان را در مقابل بهشت خریداری می‌کند و در معامله دیگر قیمت را بالاتر می‌برد و علاوه بر بهشت برین، خانه‌های بهشتی و آمرزش گناهان و پیروزی‌های دنیوی را نیز ضمیمه می‌نماید؛ ولی در معامله سوم، که در آیه محلّ بحث (آیه لیلۃ المبیّت) آمده است، بالاترین قیمت و با ارزش‌ترین ثمن، که همان خشنودی خداوند می‌باشد، مطرح شده است، و روشن است که رضایت و خشنودی خداوند با بهشت و مانند آن قابل مقایسه نیست. جالب این که این «ثمن و بها» با روحیه علی (علیه السلام) سازگارتر است، بدین جهت در کلمات گهربار آن حضرت می‌خوانیم که خطاب به خداوند متعال عرض می‌کند:

خدایا! آتش جهنّم تو واقعاً دردناک است، ولی از خوف آتش به پرستش تو نپرداختم. همان‌گونه که بهشت و نعمت‌هایش حقیقتاً جذّاب و پرازش است، ولی به طمع آن تو را نپرستیدم، بلکه چون تو را شایسته عبادت و پرستش یافتم، فقط به عشق خودت تو را عبادت کردم!^۱

۱. بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۸۶ (به نقل از مثال‌های زیبای قرآن، جلد اول، صفحه ۱۲۶).

مقایسه ای دیگر!

علی علیه السلام علی رغم خطر بزرگی که جانش را در لیلۃ المبیت تهدید می کرد، با کمال میل و رغبت حاضر شد در بستر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بیارامد و هیچ ترس و واهمه ای به خود راه نداد. صبحگاهان که دشمن به خانه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حمله ور می شود و علی را در بستر آن حضرت می یابد و نقشه خود را نقش بر آب می بیند، جمله ای توهین آمیز به «علی جوان» می گوید، آن حضرت در پاسخ و به دفاع از خویش و مکتب و پیامبرش، جملاتی بسیار زیبا، که حکایت از شجاعت، عقل و خرد، و قوّت و قدرت فوق العاده آن حضرت می کند، بیان می فرماید که شرح این گفت و گو در مباحث آینده انشاء الله خواهد آمد. اما ابوبکر که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کانون خطر خارج شده و در غار ثور پناه گرفته است به هنگامی که صدای پای دشمنان اسلام را، که در تعقیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه خارج شده بودند، می شنود، رنگ می بازد و ترس سراسر وجودش را فرامی گیرد به گونه ای که به راحتی می توان با نگاهی به چهره اش عمق ترس و وحشتش را درک کرد! لهذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلداری اش می دهد تا مقداری از وحشتش کاسته شود. تو خود بخوان حدیث مفصّل از این معجز!

ظرافت تعبیر در آیه لیلۃ المبیت

در آیات سورۃ «توبه» و «صف» تعبیر به «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى» و «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ» شده است و این تعبیرات بدین معنی است که خداوند متعال، که در این معاملات خریدار است، فروشندگان را تشویق به فروش متاع و کالایشان می کند؛ ولی در آیه لیلۃ المبیت تعبیر به «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ» شده است، و معنای این جمله آن است که فروشنده خود پیشقدم می شود و اقدام به عرضه و فروش کالای خویش می نماید و روشن است لطافت تعبیر آیه لیلۃ المبیت بیشتر است؛ زیرا کسی که خود جانش را در طبق اخلاص می گذارد و آن را در معرض فروش قرار می دهد، قابل مقایسه با کسی که با تشویق و درخواست خریدار حاضر به این

کار می شود نیست، هر چند که بدون شک چنین عملی نیز بسیار ارزشمند است. علاوه بر این، آیه محلّ بحث با کلمه «مِنْ» تبعیضیه «وَمِنْ النَّاسِ» شروع می شود، یعنی تنها بعضی از مردم قادر بر این کار فوق العاده هستند؛ در حالی که در دو آیه دیگر، که مسأله معامله جان با بهشت یا نجات از دوزخ در آن مطرح شده، جنبه عمومی و همگانی دارد (اِشْتَرَى مِنْ الْمُؤْمِنِينَ).

ارتباط آیه لیلة المبيت با آیات قبل

اگر آیات سه گانه قبل از آیه لیلة المبيت را به دقّت مطالعه کنیم، عظمت کار علی (علیه السلام) در آن شب پرمخاطره، و جایگاه رفیع آن حضرت در نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روشن تر می شود؛ به این آیات توجه کنید:

«وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» - بعضی از منافقین بقدری خوش ظاهر و زبان باز هستند که وقتی تو را می بینند اظهار محبّت و ارادت می کنند، و سخنان فریبنده و پرجاذبه آنها تو را به اعجاب وامی دارد، در حالی که باطن آنها چیز دیگری است.

«وَيُشْهِدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» - خداوند از باطن این منافقان چاپلوس و خوش ظاهر آگاه است، هر چند آنها خداوند را هم بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند، این افراد خوش ظاهر منافق سرسخت ترین^۱ دشمنان اسلام هستند. این آیات به «أَخْنَسُ بن شَرِيق» اشاره دارد که از منافقان و دو چهره گان خوش بیان و خوش برخورد و خوش ظاهر بود، برخورد های ظاهری وی بقدری متناسب بود که هر بیننده ای را به خود جذب می کرد، او تظاهر به تقدّس و ایمان و تقوی می کرد، ولی انسانی پست و بی ایمان بود و قلباً اعتقادی به خدا و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نداشت^۲. خداوند متعال در آیه بعد دلیل نفاق و دشمنی «أَخْنَس» را

۱. کلمه «أَلَدُوذ» به معنای دشمن سرسخت و جمله «أَلَدُّ الْخِصَامِ» به معنای سرسخت ترین دشمنان اسلام است.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۲، صفحه ۴۳.

چنین بیان می‌کند:

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ» - نشانه نفاق و دورویی اخنس و سایر منافقین این است که هنگامی که
روی برمی‌گردانند و از نزد تو خارج می‌شوند، در راه فساد در زمین کوشش
می‌کنند و زراعت‌ها و چهارپایان را نابود می‌سازند؛ با این که می‌دانند خداوند
فساد را دوست ندارد.^۱ البته احتمال هم دارد که کلمه «تَوَلَّى» به معنای ولایت و
حکومت باشد؛ یعنی، چنین افرادی وقتی به حکومت و قدرت دست یابند، مفسد
فی الارض می‌شوند و در همه جا تخم فساد می‌پاشند؛ زراعت‌ها را ویران نموده و
چهارپایان را نابود می‌نمایند. «اخنس» منافق وارد منطقه‌ای از مناطق مسلمانان
شد، در آن جا شروع به افساد و خرابکاری کرد؛ زراعت‌های مسلمانان آن منطقه را
از بین برد و حیواناتشان را نابود ساخت.^۲ ولی وقتی که خدمت پیامبر اسلام ﷺ
می‌رسید، شروع به تملق و چاپلوسی و زبانبازی می‌نمود.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ» - هنگامی
که به این افراد منافق تذکر داده می‌شد که از خدا بترسید و خود را به این اعمال ضدّ
انسانی آلوده نکنید و خلاصه شخصی آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر
می‌کرد، نه تنها گوش فرا نمی‌دادند، بلکه لجاجت آن‌ها بیشتر می‌شد و
خودخواهی و تکبر و تعصب، آن‌ها را به تکرار و پافشاری بر گناهانشان و ا
می‌داشت. و روشن است که برای چنین اشخاصی جهنّم کفایت می‌کند و جهنّم
چه بد جایگاهی است.

خلاصه این که، در این سه آیه تصویری روشن از سرسخت‌ترین دشمنان
اسلام و منفورترین انسان‌ها ارائه شد، هنگامی که این آیات سه‌گانه را در کنار آیه

۱. این آیه شریفه نشان می‌دهد که اسلام در هزار و چهار صد سال پیش اهمّیت خاصی برای حفظ
محیط زیست قائل بوده است، بدین جهت ضربه به محیط زیست را در ردیف «افساد فی الارض»
شمرده است و آن را از نشانه‌ها و علامت‌های نفاق و دشمنی با اسلام بیان نموده است. در سایر آیات
قرآن و روایات اسلامی، نمونه‌های فراوانی در مورد محیط زیست یافت می‌شود.

۲. تفسیر نمونه، جلد ۲، صفحه ۴۴.

لילה المبيت می‌گذاریم، لابد در آیه لילה المبيت سخن از محبوب‌ترین و علاقمندترین افراد باایمان نسبت به اسلام و مسلمانان می‌باشد، بنابراین علی‌علیه که آیه لילה المبيت درباره او نازل شده و جان خویش را در این ماجرا بر طبق اخلاص نهاده، محبوب‌ترین افراد در نزد پیامبر اسلام ﷺ بوده است. و بدون شک علاقه پیامبر ﷺ به افراد بر اساس ایمان و عشق آن‌ها به خداوند است، نه مسایل دیگر.

ارتباط آیه لילה المبيت با ولایت امیرالمؤمنین علی‌علیه

سؤال: این آیه شریفه چه ارتباطی با ولایت و خلافت حضرت علی‌علیه به عنوان اولین خلیفه و امام مسلمین دارد؟ به تعبیر دیگر، بر فرض اهل سنت بپذیرند که آیه فوق در شأن علی بن ابی‌طالب علی‌علیه نازل شده است، ولی چگونه می‌توان به وسیله این آیه، ثابت کرد که علی‌علیه جانشین بلافصل پیامبر اسلام ﷺ است؟

پاسخ: از بحث‌های گذشته روشن شد که علی‌علیه فداکارترین، شجاع‌ترین، ایثارگرترین و خالص‌ترین بندگان خداوند متان بعد از پیامبر اسلام ﷺ است و از سوی دیگر می‌دانیم که امام و خلیفه پس از پیامبر ﷺ باید آگاه‌ترین، شجاع‌ترین، فداکارترین، و ایثارگرترین فرد مسلمانان باشد. بنابراین، اگر مسئله امامت و خلافت انتصابی باشد، یعنی خداوند خلیفه پیامبر را همچون خود پیامبر ﷺ نصب کند، با وجود علی‌علیه که واجد شرایط فوق است حکمت خداوند اجازه نمی‌دهد که شخص دیگری به عنوان جانشین منصوب انتخاب شود. و اگر این مسئله انتخابی باشد (همان گونه که برادران اهل سنت معتقد هستند) عقل اقتضاء می‌کند که با وجود شخصی که صفات فوق را داراست به سراغ دیگران نرویم؛ بنابراین، انتخاب غیر علی‌علیه، با توجه به آنچه گذشت، برخلاف عقل و شرع است.

پاسخ برخی ایرادهای بی اساس!

شاید به جهت ارتباطی که آیه شریفه با مسأله خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام دارد، برخی تلاش کرده اند آیه شریفه را از مسیر اصلی خارج نمایند، تا نتوان به این آیه برای جانشینی بلا فصل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استدلال کرد. در این جا به برخی از این ایرادها و شبهات بی اساس می پردازیم و پاسخ آن را بیان می کنیم.

۱. آیه لیلۃ المبیت مربوط به آمرین به معروف است!

مرحوم علامه طبرسی، مفسر مشهور شیعه، روایت مرسلی از اهل سنت نقل می کند که طبق این روایت آیه شریفه در شأن کسانی وارد شده است که در راه امر به معروف و نهی از منکر کشته شده اند.^۱ بنابراین، آیه محل بحث ارتباطی به خلافت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام ندارد.

پاسخ: سیاق آیه لیلۃ المبیت نشان می دهد که آیه مذکور در مورد آمرین به معروف و ناهین از منکر نیست؛ زیرا طبق توضیحی که گذشت خطر بزرگی فرد مورد نظر آیه شریفه را تهدید می کند؛ خطری در سر حد مرگ و از دست دادن جان، و چنین خطری کمتر در مورد آمرین به معروف و ناهین عن المنکر وجود دارد. بنابراین، از ملاحظه سیاق آیه شریفه استفاده می شود که آیه مذکور مربوط به آمرین به معروف و ناهین عن المنکر نیست؛ علاوه بر این که روایت فوق مرسله است و حجّت نمی باشد.

۲. آیه مورد بحث در مورد ابوذر است!

برخی معتقدند این آیه در مورد ابوذر غفاری^۲، صحابی ارجمند و والامقام

۱. مجمع البیان، جلد اول، صفحه ۳۰۱.

۲. نام ابوذر غفاری، «جندب» و بعضی نام پدرش را «جنادة» و برخی «السکن» ذکر کرده اند، وی از بزرگان اصحاب پیامبر و انسانی جلیل القدر و عظیم الشان بود، ابوذر غفاری از جمله معدود افرادی است که با ابوبکر بیعت نکرد. (مستدرکات علم الرجال، جلد ۲، صفحه ۲۴۰)

پیامبر اسلام ﷺ نازل شده، و ارتباطی با مسأله ولایت و خلافت حضرت علی علیه السلام ندارد.^۱

پاسخ: این اعتقاد نیز مقرون به واقعیت نیست؛ زیرا ما - به شهادت تاریخ - در زندگی ابوذر غفاری در عصر پیامبر اسلام ﷺ حادثه‌ای مهم که جان ابوذر را تهدید کرده باشد سراغ نداریم؛ بنابراین، نمی‌توان باور کرد که این آیه شریفه درباره او نازل شده باشد؛ هر چند شخصیت و خدمات ابوذر غفاری، مخصوصاً بعد از رحلت پیامبر اسلام ﷺ و در عصر تلخ سکوت و خفقان، بر همه روشن و آشکار است.

۳. این آیه درباره همه مهاجران و انصار است!

عده‌ای دیگر گفته‌اند: «آیه شریفه لیلة المبيت مربوط به تمام مهاجرین و انصار است.»^۲ یعنی تمام مسلمانان زمان پیامبر ﷺ که به هنگام نزول آیه فوق وجود داشتند، مشمول این آیه هستند؛ بنابراین، آیه محل بحث اختصاص به حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام ندارد.

پاسخ: بطلان این سخن بسیار روشن است؛ زیرا آیه شریفه صریحاً این افتخار را اختصاص به بعضی از مسلمانان می‌دهد و شمول آیه را نسبت به همه مسلمانان نفی می‌کند؛ بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که همه مهاجرین و انصار مشمول آیه لیلة المبيت هستند.

۴. علی علیه السلام می‌دانست زنده می‌ماند، یا نه؟

سؤال: آیا علی علیه السلام از عاقبت کار اطلاع داشت؟ آیا آن حضرت می‌دانست که از این خطر بزرگ جان سالم به در می‌برد و زنده می‌ماند، یا نمی‌دانست؟ اگر می‌دانست مشرکین او را نخواهند کشت و در نهایت زنده خواهد ماند،

۱. مجمع البیان، جلد اول، صفحه ۳۰۱.

۲. همان.

خواهیدنش در بستر پیامبر ﷺ افتخاری برای او محسوب نمی‌شود و اگر نمی‌دانست، این کار افتخار بزرگی است، ولی مشکل دیگری دارد و آن این که: امامان علم غیب دارند، چطور آن حضرت از عاقبت این کار اطلاع نداشته است؟

پاسخ: مطابق تحقیقات دانشمندان بزرگ و تصریح برخی از روایات، علوم ائمه علیهم‌السلام نسبت به غیب و آینده، علوم ارادی بوده است؛ یعنی هر چه را اراده می‌کردند می‌دانستند و آنچه را اراده نمی‌کردند نمی‌دانستند.^۱ ممکن است در این حادثه اراده‌ای برای دانستن عاقبت کار نداشته است، بدین جهت احتمال خطر در ذهن حضرت بوده و در عین حال حاضر به این فداکاری و ایثار بزرگ شده است، بنابراین حادثه فوق افتخاری بس بزرگ برای آن حضرت بوده و منافاتی با علم غیب ائمه علیهم‌السلام ندارد. توجه به این نکته، بسیاری از شبهات و اشکالات و سؤالاتی که پیرامون علم غیب ائمه علیهم‌السلام مطرح است را حل می‌کند.

سؤال: شما گفتید: «علی علیه‌السلام طبق علم ارادی، اراده نکرد که بداند سرنوشتش چه می‌شود؛ بنابراین، احتمال خطر برای آن حضرت وجود داشته است. بدین جهت خواهید آن حضرت در بستر پیامبر ﷺ فضیلت بزرگی برای ایشان محسوب می‌شود» در حالی که طبق آنچه در برخی روایات آمده: «آن حضرت اطلاع داشت که در این حادثه صدمه‌ای به او نمی‌رسد و طبق این حدیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سلامتی ایشان را تضمین فرمودند.»^۲ بنابراین، چگونه آیه لیلۃ المصیبت فضیلتی برای آن حضرت محسوب می‌شود؟

پاسخ: می‌توان از این اشکال به دو صورت پاسخ گفت:

الف: این حدیث مرسله است و سندی ندارد. مرحوم علامه امینی این حدیث را به صورت مرسل از تفسیر ثعلبی نقل کرده است^۳ و چون سندی ندارد نمی‌توان

۱. شرح این مسأله را در کتاب پیام قرآن، جلد ۷، صفحه ۲۴۹ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۲۶۲.

۳. الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۸.

به آن اعتماد و تکیه کرد.^۱

ب: برای پذیرش هر روایتی سه شرط لازم است؛ نخست این که سند آن روایت معتبر باشد، دیگر این که آن روایت مخالف آیات قرآن مجید نباشد، و سوم آن که از نظر دانشمندان و علماء دین قابل قبول باشد. روایت مزبور علاوه بر این که از نظر سند قابل قبول نیست، مخالف قرآن مجید نیز می باشد! زیرا خداوند متعال در آیه لیلة المبيت از کار علی علیه السلام به عنوان یک کار با عظمت و معامله با خداوند تعبیر می کند، در صورتی که اگر روایت فوق اعتبار داشته باشد، کار علی علیه السلام عظمتی ندارد و یک امر عادی تلقی می شود، بنابراین نمی توان به چنین روایتی که مخالف با یکی از آیات قرآن مجید است تکیه زد و به وسیله آن، کار کم نظیر و با عظمت حضرت علی علیه السلام را زیر سؤال برد (دقت فرمایید).

۵. مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه کسانی بوده اند؟

سؤال: برخی معتقدند: «هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قصد داشت شخصی را به جای خویش در بسترش بگذارد، خطاب به اصحابش فرمود: کدام یک از شما حاضر است در این شب (خطرناک) در بستر من بیارامد؟ ولی هیچ کس جز علی بن ابی طالب پاسخ نگفت و آمادگی خویش را برای پذیرفتن این خطر اعلام ننمود.» آیا این مطلب صحّت دارد، یا این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد فقط با علی علیه السلام سخن گفت؟

پاسخ: ما در کتاب های معتبر ندیده ایم که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این موضوع را با همه اصحابش در میان بگذارد، علاوه بر این که این مطلب با عقل هم سازگار نیست؛ زیرا اگر این مطلب به اطلاع تمام اصحاب آن حضرت می رسید،

۱. ابو جعفر اسکافی، استاد ابن ابی الحدید، در ردّ این اشکال سخن جالبی دارد. وی می گوید: این سخن دروغی صریح است و در آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، چنین مطلبی نیامده است. ایشان سپس روایت فوق را از مجعولات شخصی به نام «ابوبکر الاصم» می داند که «جاحظ» از او گرفته است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۲۶۳)

بالاخره منتشر می شد و دشمنان اسلام از نقشه پیامبر اسلام ﷺ آگاه می شدند و مانع اجرای آن می گشتند، بدین جهت به نظر می رسد که این طرح و نقشه کاملاً سرّی و مخفیانه بوده، و گذشته از پیامبر اسلام ﷺ و علی علیه السلام و چند نفر دیگر، عموم مسلمانان از آن بی اطلاع بودند.

مباحث تکمیلی

۱. اشعار حسان بن ثابت در توصیف فداکاری علی علیه السلام

حسان بن ثابت^۱ از شعرای معاصر پیامبر اسلام ﷺ، که علاقه ویژه‌ای به جانشین واقعی پیامبر داشت و عالی‌ترین اشعار را در وصف حادثه مهم و تاریخی غدیر خم سروده، اشعار مختلفی در مورد فضایل امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، گفته که قسمتی از آن پیرامون لیلۃ المبیت است. قسمتی از اشعار نغز و زیبای این شاعر چیره دست عرب به شرح زیر است:

مَنْ ذَا بِخَاتِمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعاً وَ أَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ إِسْرَاراً
مَنْ كَانَ بِأَتِ عَلَى فِرَاشِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ أَسْرَى يُؤْمُ الْغَارَا
مَنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ سُوءِي مُؤْمِناً فِي تِسْعِ آيَاتٍ تُلْهِنُ غَزَاراً

۱. وی هشت سال قبل از پیامبر اسلام ﷺ متولد شد و سال‌ها بعد از آن حضرت در قید حیات بود، او از شعرایی بود که عمر طولانی داشت و یک صد و بیست سال زندگی کرد. پیامبر اسلام ﷺ دستور داده بود که منبری برای حسان بن ثابت، این شاعر خوش ذوق و متبحر، در مسجد النبی بگذارند. آن حضرت گاه به او دستور می داد که بر فراز آن منبر بایستد و شعر بگوید. برخی از افراد کج سلیقه به کار او ایراد می گرفتند و می گفتند: «مسجد جای شعر گفتن نیست!» پیامبر اکرم ﷺ در جواب این افراد می فرمود: «خاموش باشید! اشعار حسان از تیرهای رزمندگان در میدان جهاد کارسازتر و مؤثرتر است؛ لایزاله اشد من الثّبات!» پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ مورد بی مهری خلیفه اول و دوم قرار گرفت و آنان مانع شعرخوانی حسان در مسجد النبی شدند که علت این امر بر خوانندگان عزیز روشن است، آری، جرم او دفاع از علی بن ابی طالب علیه السلام قهرمان غدیر خم بود! از این شاعر خوش قریحه دیوانی در دست است که قسمت مهمی از اشعارش در وصف جانشین حقیقی پیامبر اسلام ﷺ است.

ترجمه: چه کسی توانست انگشتی را در حال رکوع نماز به صورت مخفیانه و به دور از چشم سایر مسلمانان به شخصی نیازمندی بدهد، ولی خداوند این انفاق او را آشکار نمود؟

چه کسی بود که در آن شب تاریخی، لیلۃ المبیّت، بر بستر پیامبر ﷺ خوابید، در حالی که پیامبر ﷺ اسیر جنگال دشمن و در محاصره آنان بود و قصد غار ثور را داشت؟

چه کسی است که در نه آیه قرآن^۱ از وی به عنوان مؤمن حقیقی یاد شده است؟^۲ خلاصه این که حادثه لیلۃ المبیّت آن قدر مشهور و معروف بوده، که در اشعار شعرای عرب هم منعکس شده است.

۲. سرانجام علی علیه السلام در آن شب پر مخاطره!

دشمنان اسلام پس از استقرار نیروهایشان قصد داشتند شب هنگام به خانه پیامبر ﷺ حمله کنند و نقشه شوم خویش را عملی سازند، ولی یکی از سران مشرکین (ابوجهل، یا ابولهب) مانع این کار شد و گفت: «شبانه حمله نکنید، زیرا زن‌ها و بچه‌های درون خانه وحشت زده می‌شوند، آن‌ها که گناهی ندارند!»^۳ بدین جهت زمان حمله به تأخیر افتاد، آن‌ها تصمیم گرفتند صبحگاهان نقشه خویش را عملی سازند، صبح هنگام به قصد کشتن پیامبر ﷺ به منزل آن حضرت هجوم

۱. علامه امینی علاوه بر ذکر آیات نه گانه‌ای که حسان بن ثابت بدان اشاره کرده، آیه دیگری نیز در این زمینه نقل کرده است، شمار آیات مذکور بدین شرح است: ۱. آیه ۱۸ سوره کهف ۲. آیه ۶۲ سوره انفال ۳. آیه ۶۴ سوره انفال ۴. آیه ۲۳ سوره احزاب ۵. آیه ۵۵ سوره مائده ۶. آیه ۱۹ سوره توبه ۷. آیه ۹۶ سوره مریم ۸. آیه ۲۱ سوره جاثیه ۹. آیه ۷ سوره بینه ۱۰. سوره والعصر (الغدیر، جلد ۲، صفحه ۴۹ تا ۵۸).

۲. الغدیر، جلد ۲، صفحه ۴۷.

۳. این سخن را با اعمال و کارنامه سیاه مدعیان دروغین حقوق بشر مقایسه کنید، تا روشن شود این انسان‌های پر مدّعی، وحشی‌تر از عرب‌های عصر جاهلیت بوده‌اند؛ چرا که امروزه شاهد هستیم آمریکا و انگلیس در حمله به مردم مظلوم، بی دفاع و بی‌گناه افغانستان به هیچ کس رحم نمی‌کنند؛ زن‌ها، کودکان، پیرمردها، پیرزنان و حتی بیماران بیمارستان‌ها از حملات وحشیانه آن‌ها در امان نیستند!

آوردند، علی علیه السلام قبل از این که آنها به رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله برسند از جای برخاست و فریاد زد: چه می خواهید؟ مشرکان که از دیدن علی در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله مات و مبهوت شده بودند، گفتند: یا علی! به دنبال محمد هستیم، او کجاست؟ حضرت فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که سراغش را از من می گیرید؟ دشمن از این ماجرا متحیر و سرگردان شد، آیا علی را بکشند، یا او را رها کنند؟ ابوجهل گفت: این جوان را رها کنید، محمد او را فریب داده و برای حفظ جان خویش او را در بسترش خوابانیده است! علی علیه السلام هنگامی که این جمله توهین آمیز را شنید، که هم توهین به محبوبش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود و هم توهین به خودش، در نهایت جرأت و شجاعت فرمود:

أَلَيْ تَقُولُ هَذَا يَا أَبَا جَهْلٍ! قَدْ أَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ حُمْقَاءِ الدُّنْيَا وَ مَجَانِبِهَا لَصَارُوا بِهِ عُقَلَاءَ، وَ مِنَ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ ضَعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ أَقْوِيَاءَ، وَ مِنَ الشُّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ جُبْنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَانًا^۱

ابوجهل! آیا سادگی و خامی را به من نسبت می دهی؟ (گویا مرا نشناخته ای، بگذار خود را معرفی کنم، آن طور که شما خیال می کنید نیست، بلکه) خداوند آن قدر به من عقل و خرد داده که اگر بین تمام احمق های دنیا تقسیم شود، همه آن ها صاحب عقل و خرد می شوند! و آن قدر به من قوت و قدرت عطا کرده که اگر بین تمام ضعیفان عالم تقسیم شود، همگی نیرومند و پر قدرت می شوند! و آن قدر به من شجاعت داده که اگر بین ترسوهای جهان تقسیم شود، همه از شجاعان خواهند شد!

من پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را شناختم و اسلام را آگاهانه پذیرفته ام و لهذا جانم را در طبق اخلاص نهاده ام. پس از این گفت و گو، دشمنان اسلام سرافکننده و مأیوس از خانه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خارج شدند و علی علیه السلام سربلند و خوشحال به این قسمت از مأموریت خویش پایان بخشید.

۳. خداوند به فداکاری علی علیه السلام مباحات می‌کند!

آیه
ليلة المبيت

ثعلبی، یکی از مفسران معروف اهل سنت، هنگامی که به تفسیر آیه مورد بحث می‌رسد، روایت بسیار زیبایی پیرامون حادثه لیلۃ المبيت نقل می‌کند، به این روایت توجه کنید:

خداوند در شبی که علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید، خطاب به جبرئیل و میکائیل فرمود: شما دو نفر برادر هستید، اگر خداوند بخواهد عمر یکی از شما را بگیرد، آیا دیگری حاضر است فداکاری کند و از عمر خودش به او بدهد؟ هیچ کدام سخنی نگفتند و آمادگی خویش را برای این امر اعلان نکردند! خداوند به آن‌ها فرمود: به خانه پیامبر ما در روی زمین نگاه کنید، ببینید چگونه علی برای حفظ جان پیامبر، زندگی خویش را به خطر انداخته است! بروید و مواظب علی باشید. جبرئیل و میکائیل به زمین آمدند و در خانه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدند. جبرئیل بالای سر علی علیه السلام و میکائیل پایین پای آن حضرت ایستاد تا از جان علی محافظت کنند. سپس آن دو خطاب به علی علیه السلام گفتند:

بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا بَنَیْ أَبِی طَالِبٍ، مَنْ مِثْلُكَ؟ وَقَدْ نَاهَى اللَّهُ بِكَ مَلَائِكَةَ السَّمَاوَاتِ وَفَاخَرَ بِكَ^۱

علی جان به تو تبریک می‌گوییم، چه کسی مثل توست؟ در حالی که خداوند متعال به خاطر تو بر ملائکه آسمان مباحات و افتخار کرد.

آیا مقامی بالاتر از این تصور می‌شود؟! بی جهت نیست که شیعه به در خانه این خاندان با عظمت آمده است، پیروی شیعه از علی علیه السلام کورکورانه و از روی تعصب نیست، بلکه به خاطر مقامات و فضیلت‌های فوق العاده آن حضرت است.

پیام آیه

همه چیز در مسیر رضایت خداوند

گرچه این آیه - همان‌طور که در مباحث قبل به آن اشاره شد - در شب هجرت

۱. بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۸۵.

پیامبر ﷺ درباره حضرت علی (علیه السلام) نازل گردیده؛ ولی بسان سایر آیات قرآن مشتمل بر یک حکم کلی و عمومی است؛ و از آن جاکه این آیه در مقابل آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ...» قرار گرفته است معلوم می شود که این دسته از مردم، که در آیه به آن ها اشاره شده، در برابر دسته سابق هستند و صفاتشان نیز در نقطه مقابل آنان می باشد. آن ها مردمی خودخواه، خودپسند، لجوج و معاند بودند که از راه نفاق در بین مردم عزّت و آبرویی به دست می آوردند و در ظاهر خود را خیرخواه و مؤمن نشان می دادند، اما کردارشان جز فساد در زمین و هلاکت مردم چیز دیگری نبود. ولی این دسته تنها با خدا معامله می کنند و هر چه دارند، حتی جان خود را، به او می فروشند و جز رضای او خریدار چیزی نیستند و عزّت و آبرویی جز به واسطه خداوند قائل نیستند. با فداکاری های این هاست که امر دین و دنیا اصلاح و حق و حقیقت زنده و پایدار می شود و زندگی انسان گوارا و درخت اسلام بارور می گردد.^۱

پیام این آیه شریفه به همه مسلمانان این است که خود را از گروه اوّل خارج نموده و در صف دسته دوم قرار گیرند. البتّه کار آسانی نیست!



آيات فضائل مخصوص حضرت علي عليه السلام



آية سقاية الحاج

أَجَعَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ *
يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا
نَعِيمٌ مُقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

«سورة توبه ، آيات ١٩ تا ٢٢»

آیه سقایۃ الحاج

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ
أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ
بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ
اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

آیا سیراب کردن حجّاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند (عملی) کسی قرار
دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو)،
نزد خدا مساوی نیستند. و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند. آن‌ها که ایمان
آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند،
مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آن‌ها پیروز و رستگارند. پروردگارشان آن‌ها را به
رحمتی از ناحیه خود، و رضایت (خویش)، و باغ‌هایی از بهشت بشارت می‌دهد که
در آن، نعمت‌های جاودانه دارند؛ همواره و تا ابد در این باغ‌ها (و در میان این
نعمت‌ها) خواهند بود؛ زیرا پاداش عظیم نزد خداوند است. «سوره توبه، آیات ۱۹ تا ۲۲»

دورنمای بحث

این آیه شریفه، که در نزد مفسّرین به آیه سقایۃ الحاج معروف شده، به یکی
دیگر از فضایل حضرت علی علیه السلام که می‌توان با آن ولایت و خلافت آن حضرت را
به اثبات رساند، اشاره می‌کند؛ و کسانی را که «سقایۃ الحاج» و «عمارة

المسجد الحرام» را مساوی با «ایمان به خداوند و هجرت در راه او و جهاد با جان و مال» می‌دانند زیر سؤال می‌برد. شرح بیش‌تر را در ادامه بحث خواهیم آورد.

شان نزول

آیه «سقایة الحاج» خبر از حادثه‌ای می‌دهد که در عصر نبوی رخ داده است و صرفاً بیان یک قانون کلی نیست؛ یعنی حقیقتاً چنین مقایسه‌ای انجام شده است. بنابراین، آیه شریفه شأن نزولی دارد، بدین جهت شأن نزول‌های متعددی برای آن ذکر شده، که خلاصه معروف‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:

«عبّاس»، عموی پیامبر، و «شیهه»، که از فرزندان عبدالمطلب است، در مسجدالحرام با هم گفت و گو می‌کردند.

عبّاس خطاب به شیهه گفت: خداوند متعال افتخاری نصیب من کرده، که نصیب هیچ کس ننموده، و آن «سقایة الحاج»^۱ است.

«شیهه» در پاسخ گفت: خداوند افتخار «عمارة المسجد الحرام»^۲ را نصیب من کرده است و افتخاری بالاتر از کلیدداری کعبه وجود ندارد. بنابراین افتخاری که

۱. سیراب کردن حجاج در «منی» و «عرفات» و «مشعرالحرام» در موسم حج را سقایة الحاج می‌گویند. سرزمین‌های سه گانه فوق، هیچ‌گاه از خود آب نداشته و همواره آب آن از نقاط دیگر تأمین می‌شده است، حتی امروزه آب مورد استفاده حجاج در این امکنه مقدّس سه گانه، از مکه مکرمه یا نقاط دیگر از طریق شبکه لوله کشی تأمین می‌شود. در زمان‌های قدیم حجاج مجبور بودند آب مورد نیازشان را، در ایّامی که در منی و عرفات و مشعرالحرام هستند، از مکه همراه خویش ببرند. بدین جهت روز هشتم ذیحجه، که حجاج در آن زمان‌ها در چنین روزی آب مورد نیاز را تهیه و بر شتران بار می‌کردند، «یوم الترویة» (روز برداشتن آب) نامیده شد. به هر حال، عبّاس عموی پیامبر در زمان خودش مسؤول آب رسانی به حجاج بوده و این مسؤولیت، مخصوصاً در آن عصر و زمان، بسیار مهم بوده است، زیرا ضروری‌ترین نیاز حجاج در «منی» و «مشعرالحرام» و «عرفات» آب بوده است.

۲. با توجه به اهمّیت فوق العاده «مسجدالحرام» که به تعبیر قرآن مجید اولین خانه‌ای است که ساخته شده و مقدّس‌ترین مکان روی زمین است به گونه‌ای که هر رکعت نماز در آن (طبق برخی روایات) برابر با یک میلیون رکعت نماز در مکان‌های دیگر است، مسأله «کلید داری کعبه» و «عمارة المسجد الحرام» اهمّیت ویژه‌ای دارد، کلیددار کعبه مسؤول حفظ و حراست و مرمت و بازسازی کعبه معظّمه و مسجدالحرام بوده است.

نصیب من شده، بالاتر از افتخار توست.

علی علیه السلام که از کنار آن‌ها عبور می‌کرد و سخنان آن‌ها را شنید، به نزد ایشان رفت، و پس از سلام و ادای احترام، اجازه خواست سخنی بگوید، اجازه سخن داده شد. حضرت فرمود: «خداوند افتخاری به من عنایت کرده که از همه افتخارات بالاتر و نصیب هیچ کس نشده است!» گفتند: آن چیست؟

فرمود: من قبل از همه شما ایمان آوردم، و به خاطر رضای خداوند قبل از همه هجرت کردم، و در راه خدا با مال و جانم جهاد نمودم! و شما و امثال شما، به برکت جهاد من و امثال من مسلمان شدید و اسلام را پذیرفتید! بنابراین بالاترین افتخار «سقایة الحاج» یا «عمارة المسجد الحرام» نیست، بلکه «ایمان به خدا» و «هجرت در مسیر رضای او» و «جهاد در راه او» بالاترین افتخار است.

عبّاس عموی پیامبر و علی علیه السلام، با شنیدن این سخن خشمگین و ناراحت شد و به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید، و ماجرا را برای آن حضرت بیان نمود و از علی شکایت کرد، که وی مقام و موقعیت مرا زیر سؤال برده است.

پیامبر شخصی را به دنبال علی علیه السلام فرستاد، وقتی علی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، حضرت از او توضیح خواست و فرمود: چه گفته‌ای که عمویت عبّاس را عصبانی کرده‌ای؟

علی عرض کرد: سخن حقّی گفته‌ام، عمویم از سخن حقّ من ناراحت شده است، سپس آنچه اتفاق افتاده بود را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بازگو کرد. ضمناً این نکته را یادآور شد که من در مقام تعریف و تمجید از خود نبودم، بلکه می‌خواستم به آن‌ها بگویم «سقایة الحاج» و «عمارة المسجد الحرام» بالاترین افتخارات نیست و افتخاراتی بالاتر از آن هم وجود دارد. در این هنگام آیه سقایة الحاج نازل شد و خداوند سخن علی علیه السلام را تأیید کرد.^۱

شان نزول فوق حدّ اقل در دوازده کتاب معروف اهل سنت، که پیرامون تفسیر

۱. شواهد التنزیل، جلد اول، صفحه ۲۴۹ به بعد.

قرآن، یا تاریخ، و یا روایات نوشته شده، آمده است:

- ۱- اسباب النزول، نوشته علامه واحدی^۱
 - ۲- تفسیر علامه خازن بغدادی^۲
 - ۳- تفسیر العلامة القرطبی^۳
 - ۴- تفسیر فخر رازی^۴
 - ۵- الدر المنثور، نوشته علامه سیوطی^۵
 - ۶- تفسیر ابوالبرکات السفسی^۶
 - ۷- فصول المهمه، نوشته ابن صباغ مالکی^۷
 - ۸- کفاية الطالب گنجی شافعی^۸
 - ۹- تاریخ خطیب بغدادی^۹
 - ۱۰- مناقب ابن مغازلی^{۱۰}
 - ۱۱- تاریخ ابن عساکر^{۱۱}
 - ۱۲- ربيع الابرار، نوشته زمخشری^{۱۲}
- بنابراین، شأن نزول فوق جای هیچ گونه تردید و گفت و گویی ندارد.

نکته‌ای مهم!

«عبّاس بن عبد المطلب» به هنگام نزول آیه سقایة الحاج بدون شک ایمان داشت و جهاد نیز کرده بود. همان‌گونه که «شیبه» هم ایمان داشت و دارای سابقه

۱. اسباب النزول، صفحه ۱۸۲ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۲۳).

۲. تفسیر خازن، جلد ۳، صفحه ۵۷ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۲۳).

۳. تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۹۱ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۲۵).

۴. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۶، صفحه ۱۰ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۲۵).

۵. الدر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۱۸ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۲۶).

۶. تفسیر نسفی، جلد ۲، صفحه ۲۲۱ (به نقل از الغدير، جلد ۲، صفحه ۵۴).

۷. فصول المهمّة، صفحه ۱۰۶ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۲۶).

۸. کفايت الطالب، صفحه ۱۱۳ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۲۵).

۹. تا ۱۲. به نقل از الغدير، جلد ۲، صفحه ۵۴ و ۵۵.

جهاد بود. پس چگونه علی علیه السلام ایمان و جهاد خویش را به آن‌ها می‌کشد، چیزی که آن‌ها هم داشتند؟

پاسخ این سؤال آن است که علی علیه السلام می‌خواهد بگوید من اولین شخصی هستم که از بین مردان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردم، و اولین شخصی هستم که پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کردم، و اولین مجاهد در راه خدا و رسولش هستم. سبقت در اسلام و هجرت و جهاد، که «عبّاس» و «شبهه» نداشتند، فضیلت منحصر به فرد «علی» علیه السلام است.

شرح و تفسیر

ایمان به خدا، برتر از هر چیز!

«أَجَعَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ» - آیا سیراب کردن حجّاج و عمران و آباد کردن مسجدالحرام را مانند کسی قرار می‌دهید که ایمان به خدا و روز قیامت داشته و در راه خدا جهاد می‌کند؟ از تعبیر آیه شریفه معلوم می‌شود که چنین مقایسه‌ای انجام شده و کسی «سقایة الحاج» و «عمارة المسجد الحرام» را در ردیف «ایمان به خدا» و «جهاد در راه خدا» دانسته است - که شرح آن گذشت - ولی خداوند متعال این مقایسه را صحیح نمی‌داند و «ایمان به خدا و قیامت» و «جهاد فی سبیل الله» را قابل مقایسه با «سقایة الحاج» و «عمارة المسجد الحرام» نمی‌داند. چرا که بدون شک ایمان و جهاد، برتر از آن دو است.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» - خداوند گروه ظالم را هدایت نمی‌کند. شاید این تعبیر اشاره به این باشد که نه تنها مقایسه مذکور صحیح نمی‌باشد و «ایمان» و «جهاد» برتر از «سقایة الحاج» و «عمارة المسجد الحرام» است، بلکه این مقایسه، نوعی ظلم و ستم به کسی است که سبقت در ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد فی سبیل الله داشته است.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً

عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» - کسانی که ایمان آورده‌اند و علاوه بر آن، جهت حفظ ایمان خویش و گسترش آن، سختی هجرت را بر خویشتن خریده‌اند و با مال و جان خویش در راه خداوند و اعتلای نام و گسترش دین او جهاد نموده‌اند، درجانشان در پیشگاه خداوند بالاتر است و چنین افرادی رستگار و پیروز هستند». خداوند پس از این که در آیه اول اصل آن مقایسه را رد می‌کند و آن را نوعی ظلم تلقی می‌نماید، در این آیه تصریح می‌کند که ایمان و هجرت و جهاد، مهم‌تر و باارزش‌تر می‌باشد.

«يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ» - خداوند متعال پس از مردود دانستن مقایسه بین «ایمان» و «جهاد» و «هجرت» از یک سو، و «سقایة الحاج» و «عمارة المسجد الحرام» از سوی دیگر، و تصریح بر این که سه امر اول ارزشمندتر است، در دو آیه بعد به کسانی که اهل ایمان و جهاد و هجرت هستند، بشارت‌هایی می‌دهد. به این بشارت‌ها توجه کنید:

- ۱- خداوند به این انسان‌ها بشارت رحمت خویش و قرب الی الله را می‌دهد.
 - ۲- دومین بشارت معنوی برای این افراد خشنودی خداوند است، و چه نعمتی بالاتر از این که انسان بداند محبوبش از او خشنود و راضی است.
 - ۳- «وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» - پاداش سوم آن‌ها باغ‌هایی از بهشت است (توجه داشته باشید که تعبیر به باغ‌ها شده است، نه یک باغ) که انواع نعمت‌های زائل نشدنی در آن وجود دارد. یکی از مشکلات و معایب نعمت‌های دنیا ناپایداری آن است؛ اما نعمت‌های جهان آخرت متزلزل و ناپایدار نیست.
- «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» - آیا این جمله اشاره به نعمت دیگری است که خداوند برای اهل ایمان و جهاد و هجرت در نظر گرفته است؛ نعمتی که علاوه بر قرب الی الله و خشنودی خداوند و باغ‌های بهشت است؛ نعمتی که نه به فکر انسان می‌رسد و نه کسی قدرت توصیف و شرح آن را دارد، بدین جهت به صورت سربسته بیان شده است؟ یا اشاره به نعمت‌های سه گانه سابق دارد و تأکید بر آن‌هاست؟ هیچ یک از دو احتمال فوق بعید نیست.

ارتباط آیه سقایۃ الحاج با ولایت

از آن جاکه فضیلت سبقت در ایمان و جهاد از آن علی علیه السلام است و هیچ کس از مردان مسلمان چنین فضیلتی ندارد، بنابراین علی علیه السلام افضل افراد مسلمانان است و روشن است که اگر خداوند بخواهد جانشینی برای پیامبرش نصب کند، با وجود «افضل» به سراغ «مفضول» و حتی «فاضل» نمی رود؛ زیرا خداوند حکیم است و تقدیم «مفضول» بر «فاضل» و «فاضل» بر «افضل» بر خلاف حکمت است. و اگر مسأله خلافت انتخابی هم باشد، عقلاء نیز با وجود «افضل» به سراغ «فاضل» یا «مفضول» نمی روند. بنابراین با آیه فوق هم می توان ولایت حضرت را ثابت کرد.

اعترافی از یکی از علماء اهل سنت!

یکی از دانشمندان سنی می گفت:

«شما شیعیان می توانید تمام اصول دین و اعتقاداتتان را با روایات موجود در کتاب های ما ثابت کنید؛ زیرا در کتاب های ما آنقدر روایت در مورد عقاید و نظریات شما وجود دارد که این امر را امکان پذیر می کند!»

سپس در توجیه این مطلب می گفت: «پیشینیان ما آدم های ساده ای بودند، به هر روایتی دست می یافتند آن را در کتاب های خود نقل می کردند.»^۱ ما از این تناقض تعجب می کنیم؛ زیرا آن ها در تعریف و تمجید از کتاب های خویش، مخصوصاً «صحاح سته»، می گویند:

«روایات این کتاب ها با دقت فراوان انتخاب شده و تمام روایات آن معتبر است؛ زیرا گاه از بین هزار روایت، تعداد کمی انتخاب شده است!»^۲

۱. منظور از این سخن چیست؟ آیا منظور این است که روایت های مذکور معتبر است، ولی چون به مذاق آقایان سازگار نیست، نباید نقل شود؟! یا منظور این است که چنین روایاتی معتبر نیست؟ در این صورت چه تضمینی برای اعتبار سایر احادیث صحاح سته وجود دارد؟!
۲. امام بخاری، یکی از نویسندگان صحاح سته می گوید: «روایات این کتاب را (که احادیث صحیح آن بیش از هفت هزار روایت است) از بین ششصد هزار روایت در طول شانزده سال انتخاب کردم!» به صحیح بخاری، جلد اول، ترجمه امام بخاری مراجعه کنید.

آیا این سخن با آنچه آن عالم سنّی گفته، متناقض نیست؟ این نوع تناقض‌ها نتیجه این است که انسان اوّل تصمیمی می‌گیرد و سپس می‌خواهد آیات قرآن و روایات را بر آن تطبیق دهد! اما اگر انسان اوّل در آستانه قرآن و روایات زانو بزند و آنچه از این دو چشمه زلال و جوشان استفاده می‌شود انتخاب کند، هرگز دچار چنین تناقض‌هایی نمی‌شود.

پیام آیه

پیروی عملی از بزرگان دین

بیان فضائل و مناقب و ویژگی‌های اخلاقی، اجتماعی، سیاسی ائمه اطهار (علیهم‌السلام) کاری پسندیده و لازم است، اما کافی نیست و نباید به آن اکتفا نمود! بلکه باید آن‌ها را سرلوحه کارهای خویش در زندگی فردی و اجتماعی قرار داد. در آیاتی که مورد بحث قرار گرفت سه چیز به عنوان سه پایه مهم اسلام بیان شد، و علی (علیه‌السلام) به خاطر دارا بودن آن سه امر، در حدّ اعلاء ستوده شد. این سه اصل اساسی عبارتند از: «ایمان»، «هجرت» و «جهاد در راه خداوند با مال و جان». ما اگر بخواهیم پا جای پای علی (علیه‌السلام) و دیگر پیشوایان دین بگذاریم، باید این سه اصل را در خود زنده کنیم. برای تقویت ایمان دو راه وجود دارد: نخست مطالعه بیشتر در چیزی که به آن ایمان داریم. مثلاً برای تقویت ایمان به خدا، لازم است مطالعاتمان را در اسرار آفرینش گسترش دهیم. برای ایمان بیشتر به قرآن مجید باید در آیات زیبای این کتاب آسمانی تفکر و اندیشه افزون‌تری نماییم و خلاصه، برای تقویت ایمان به هر چیزی، مطالعه پیرامون آن چیز راهکار مؤثری است. دیگر آن که از راه خودسازی و پاکسازی درونی وارد شویم، زیرا ایمان نوری است که در آینه قلب انسان می‌تابد و هر چه آینه قلب انسان صاف‌تر و شفاف‌تر باشد، انعکاس نور ایمان توسط آن بهتر انجام می‌پذیرد. اگر قلبی (خدای ناکرده) آلوده به گناه شود و زنگار معصیت آینه دل را تیره و تار کند، بطور طبیعی تابش نور ایمان در چنین قلبی کم می‌شود.

و اما در مورد هجرت، تصوّر برخی آن است که این اصل مهمّ دینی، مخصوص مسلمانان صدر اسلام بوده، و پس از هجرت مسلمانان به مدینه پرونده آن بسته شده است؛ در حالی که از روایات اهل البیت (علیهم السلام) خلاف این مطلب به دست می آید. در حدیثی از حضرت علی (علیه السلام) می خوانیم:

الْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ^۱

هجرت بر همان پایهٔ اولی خویش هست (و هرگز تعطیل نشده و همچنان پروندهٔ آن باز است).

بنابراین هجرت همچون ایمان و جهاد تا دامنۀ قیامت ادامه دارد و مسلمانان موظّف به انجام آن هستند. البتّه در بسیاری از مواقع شکل هجرت عوض می شود، بدین جهت در روایتی از امام علی (علیه السلام) می خوانیم:

يَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَلَمْ يُهَاجِرْ، إِنَّمَا الْمُهَاجِرُ مَنْ هَاجَرَ السَّيِّئَاتِ وَلَمْ يَأْتِ بِهَا^۲

گاه کسی ادّعی هجرت می کند در حالی که مهاجر نیست! مهاجر (حقیقی) کسی است که از (کشور آلوده) گناه (به سرزمین پاکی)ها هجرت کند و دیگر به سراغ معصیت نرود.

آری، مهاجر واقعی کسی است که از زشتی ها و گناهان و آلودگی ها به سوی اطاعت و بندگی و تقوی و پاکی ها هجرت کند. مهاجر راستین کسی است که از دوستان ناباب و مجالس آلوده به گناه، هجرت و دوری گزیند. هجرت از مال حرام، از مقام حرام، از گناهان، واجب و لازم است. و روشن است که این شکل از هجرت، اختصاص به مسلمانان صدر اسلام نداشته و وظیفۀ همهٔ مسلمانان تا دامنۀ قیامت است.

و اما اصل سوم، جهاد با جان و مال، آن نیز در همهٔ اعصار و اماکن مورد ابتلای مسلمانان است. جهاد با جان و مال هیچ گاه تعطیل بردار نیست، مخصوصاً با

۱. میزان الحکمة، باب ۳۹۸۹، حدیث ۲۰۷۵۵، (جلد ۱۰، صفحه ۳۰۲).

۲. بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۹۹.

وجود دشمنانی که به تعبیر قرآن مجید کینه و عناد و دشمنی از سیمای آنها بخوبی هویدا است «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَهِهِمْ»^۱. دشمنانی که به هیچ اصلی از اصول انسانی پایبند نیستند و حاضرند برای حفظ منافع نامشروع خویش دست به هر جنایتی بزنند. در مقابل چنین دشمنان خطرناکی همواره باید آماده دفاع و جهاد بود؛ و همیشه باید حالت حماسه و سلحشوری را در جوانان مسلمان زنده نگهداشت. بدین جهت ما معتقدیم کسانی که می‌کوشند با بازی‌های ناسالم، یا سرگرمی‌های سالم افراطی، روحیه سلحشوری را در جوانان مسلمان تضعیف یا نابود کنند، بر خویشتن و کشور خویش، و اسلام عزیز خیانت بزرگی کرده‌اند.

پروردگارا! نور ایمان را در قلب ما شعله‌ورتر بفرما تا در پرتو نور ایمان از کشور ظلمانی و تاریک گناه هجرت کنیم و با جهاد در راه خداوند دیگران را نیز نجات دهیم.

مباحث تکمیلی

۱. چرا نام علی علیه السلام در قرآن نیامده است؟

سؤال: اگر علی علیه السلام جانشین بلافصل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است (همان‌طور که شما معتقد هستید و با استدلال به آیاتی از قرآن مجید در صدد اثبات آن می‌باشید)، پس چرا نام آن حضرت صریحاً در قرآن مجید نیامده، تا این همه بحث‌ها و اختلافات مطرح نشود؟

پاسخ: با توجه به این که «علی» فقط نام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده، همان‌گونه که «ابوطالب» تنها کنیه پدر بزرگوارش نبوده است، بلکه نام و کنیه افراد متعددی در میان عرب «علی» و «ابوطالب» بوده، بنابراین اگر نام «علی» صریحاً هم در قرآن ذکر می‌شد، باز هم کسانی که نمی‌خواستند این حقیقت را بپذیرند بهانه‌ای داشتند و آن را بر «علی» دیگری تطبیق می‌کردند. بدین جهت بهتر همان

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۸.

است که با ارائه و ویژگی‌ها و صفات ممتاز و منحصر به فرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معرفتی او پرداخته شود، تا قابل تطبیق بر هیچ کس، جز وجود مقدس آن حضرت نباشد. و لهذا خداوند در قرآن مجید، این راه را انتخاب کرده و با ذکر فضایل خاص آن حضرت، در آیاتی از قرآن مجید، او را به عنوان ولی مؤمنان و جانشین بلا فصل پیامبر صلی الله علیه و آله معرفتی کرده است، هر چند کسانی که در قلبشان مرض و انحراف وجود دارد، این آیات را به گونه دیگر تفسیر می‌کنند.

سؤال دیگر: در حدیثی چنین می‌خوانیم:

«یونس بن عبدالرحمن خدمت امام هشتم، حضرت رضا علیه السلام، می‌رسد و عرض می‌کند:

بعضی از مردم می‌پرسند نام علی علیه السلام در کجای قرآن آمده است؟
من در جواب می‌گویم: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» آیا این پاسخ صحیح است؟

امام فرمود:

«صَدَقْتَ هُوَ هَكَذَا»^۱؛ راست گفتی، مطلب همان طور است که تو می‌گویی!
آیا این روایت با آنچه شما گفتید، که نام علی علیه السلام صریحاً در قرآن مجید نیامده، سازگار است؟

پاسخ: بدون شک واژه «علیاً»، که در این آیه شریفه آمده، اسم شخص (و به تعبیر فنی عَلم) نیست، بلکه جنبه وصفی دارد و به عنوان صفتی برای کلمه «لسان» آمده است. و اما حدیث مذکور از نظر سند اعتباری ندارد؛ زیرا یکی از روایان آن «احمد بن محمد السیاری» می‌باشد که فرد بسیار ضعیفی است، او کسی است که روایات تحریف قرآن را به صورت گسترده، نقل کرده است؛ بدین جهت روایاتی که او در سلسله سند آن باشد قابل قبول نیست، و فاقد اعتبار می‌باشد. مرحوم علامه اردبیلی در شرح حال او می‌نویسد: «او مردی ضعیف و فاسد المذهب بوده

۱. سورة مریم، آیه ۵۰.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، جلد ۳، صفحه ۱۴.

و روایاتش تو خالی و غیر قابل اعتماد است.^۱ بنابراین روایت فوق معتبر نیست.

۲. چرا پیامبر ﷺ منافقین را نابود نکرد؟

سؤال: بدون شک منافقین در عصر پیامبر ﷺ و پس از رحلت آن حضرت، ضربات جبران ناپذیری بر پیکره نوپای اسلام وارد کردند، و بنیان اصلی انحراف خلافت و ولایت بودند و بی شک پیامبر ﷺ این افراد را می شناخت و پی به نفاق آن‌ها برده بود. با توجه به این مطلب، چرا پیامبر اکرم ﷺ در زمان خود آن‌ها را به قتل نرساند، تا این همه ضایعات بر اسلام و مسلمین وارد نشود؟

پاسخ: خود پیامبر اسلام ﷺ در حدیثی پاسخ این سؤال را داده است. در حدیث مزبور می خوانیم:

اگر از این اتهام نمی ترسیدم که بگویند: «محمد در آغاز نبوتش عده‌ای را به کمک طلبید و با کمک و یاری آن‌ها پیروز شد و پس از استحکام پایه‌های حکومت، دوستان قدیمی‌اش را کشت» گردن عده زیادی از منافقین را می زدم و اسلام را از شر آن‌ها راحت می کردم.^۲

ولی با توجه به این اتهام، که در واقع موجب تزلزل مردم در پایه‌های نبوت می شد، و برای جلوگیری از چنین توهمی، آن حضرت با منافقین کاری نداشت و کارشکنی‌های آن‌ها را تحمل نمود.



۱. جامع الرواة، جلد اول، صفحه ۶۷.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، ابواب حد المرء، باب ۵، حدیث ۳.

آيات فضائل مخصوص حضرت علي عليه السلام



آية نصرت

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ
هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ

«سورة أنفال، آية ٦٢»

آیه نصرت

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ
بِالْمُؤْمِنِينَ

و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است؛ او همان کسی است که
تو را، با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد. «سوره انفال، آیه ۶۲»

دورنمای بحث

این آیه شریفه، که از آن به آیه نصرت تعبیر می‌شود، یکی دیگر از آیات
فضیلت حضرت علی (علیه السلام) است.

سؤال: موضوع بحث، آیات مربوط به ولایت آن حضرت است. آیات فضیلت
چه ارتباطی با ولایت دارد؟

پاسخ: آیاتی که جهت اثبات ولایت و خلافت بلافصل حضرت
امیرالمؤمنین (علیه السلام) مورد استدلال قرار می‌گیرد، بر دو قسم است:

نخست، آیاتی که دلالت صریح و روشن و مستقیم بر ولایت آن حضرت دارد؛
مثل آیه «اکمال دین»، «آیه ولایت» و مانند آن که در فصل اول مورد بحث قرار گرفت.
دوم، آیاتی که دلالت مستقیم بر ولایت ندارد، بلکه متضمن فضائل منحصر به
فرد آن حضرت است. ولی با یک مقدمه عقلی می‌توان بطور غیر مستقیم از این
دسته از آیات نیز برای اثبات ولایت استفاده کرد، همان‌گونه که در برخی از

آیات پیشین شرح این مطلب گذشت، و در شرح و تفسیر آیه نصرت و سایر آیاتی از این قبیل نیز خواهد آمد.

شرح و تفسیر

آمادگی با تمام قوا

برای روشن تر شدن تفسیر آیه نصرت لازم است از آیه شریفه ۶۰ تا ۶۳ سوره انفال تفسیر شود:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ

هر نیرویی در توان دارید، برای مقابله با دشمنان آماده سازید، همچنین اسب‌های ورزیده خویش را برای میدان نبرد آماده کنید.

این آیه شریفه برای تمام مکان‌ها، زمان‌ها، کشورها و ادوار تاریخ الهامبخش است؛ زیرا از اسلحه خاصی سخن نمی‌گوید که با گذشت زمان از رده خارج شود، بلکه تعبیر به «قوه» می‌کند، یعنی مسلمانان برای حفظ آمادگی خویش باید از هر سلاحی کمک بگیرند، در هر عصر و زمان باید مجهز به پیشرفته‌ترین سلاح‌های نظامی دنیا باشند، کلمه «قوه» حتی سلاح‌های دیگر، غیر از سلاح‌های جنگی، را هم شامل می‌شود؛ مثلاً، وسایل تبلیغاتی که نیرویی قوی برای نابودی دشمن بشمار می‌رود نیز مشمول «قوه» می‌باشد، همان‌گونه که این کلمه شامل امور اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی نیز می‌شود و خلاصه، هر چیزی که در نبرد با دشمن کارساز باشد، و جلوی تجاوز دشمن را بگیرد، و در دفاع در برابر دشمن ما را یاری کند، مشمول آیه می‌باشد.

«تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» - در

این قسمت از آیه هدف از تهیه نیرو و سلاح‌های جنگی چنین بیان شده است: هدف از این آمادگی، نابودی انسان‌ها و ویرانی جهان و قتل و غارت بیچارگان و محرومان نیست! بلکه هدف دفاع مشروع است. باید تمام نیروها و سلاح‌ها را در

اختیار داشت تا دشمن جرأت حمله نکند، بلکه خیال حمله را نیز در سر نپروراند؛ چون ستمگران و ظالمان همیشه به کشورها و افراد ضعیف و ناتوان حمله می‌کنند و قوت و قدرت، عامل بازدارنده آن‌ها از تجاوز و جنگ است. بالا بردن توان نظامی برای اِرهاَب و ترساندن دشمن است، هم دشمنان خداوند و هم دشمنان خودتان، هم دشمنان ظاهر و آشکار و هم دشمنان پنهان و مخفی. بنابراین، هدف از افزایش قدرت نظامی باید دفاع منطقی و مشروع در برابر تجاوزهای احتمالی باشد.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» - بدون شک تقویت بنیه دفاعی اسلام و بالا بردن توان نظامی ارتش اسلام و به کارگیری پیشرفته‌ترین سلاح‌های نظامی، اقتصادی، تبلیغاتی، اخلاقی، اجتماعی و مانند آن، هزینه زیادی خواهد داشت، که مسلمانان باید آن را تأمین کنند؛ ولی از آن جا که این هزینه‌ها در راه خدا مصرف می‌شود، خداوند متعال آن را بطور کامل به شما باز خواهد گرداند و بدون شک در این معامله ضرر نخواهید کرد.

«وَإِنْ جَاحُوا لِلْسَّلَامِ فَأَجْزَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» - هر چند مسلمانان موظف هستند از تمام توان و نیروی خویش استفاده کنند و بنیه نظامی خویش را بالا ببرند، ولی اگر دشمن دست دوستی به سوی آنان دراز کند، مسلمانان دست آن‌ها را به گرمی می‌فشارند، و اگر آن‌ها دعوت به صلح کنند، مسلمانان اصراری بر جنگ نخواهند داشت. این آیه شریفه جواب مناسبی است برای افراد لجوج و عنودی که اصرار دارند از اسلام یک چهره خشن و جنگ طلب معرفی کنند، زیرا اگر اسلام دین خشونت و شمشیر باشد هرگز دعوت به صلح نمی‌کند و دستی که به عنوان صلح دراز شده را با گرمی نمی‌فشارد؛ سپس به مسلمانان هشدار می‌دهد:

«وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» - اگرچه اسلام دعوت به صلح می‌کند و به دعوت صلح دشمن پاسخ مثبت می‌دهد، ولی به مسلمانان هشدار می‌دهد که مواظب مکر و فریب دشمن باشند و حتی به هنگام صلح هم توان نظامی و قدرت دفاعی را در حد بالایی حفظ کنند، تا اگر

دشمن مکر و حيله کرد، مسلمانان غافلگیر نشوند؛ مثل این که دشمن در موقعیت ضعیفی قرار گرفته و برای تجدید قوای نظامی خویش و سازماندهی جدید آنها، پیشنهاد صلح دروغین می‌کند و مدّتی مسلمانان را سرگرم گفت و گوهای صلح می‌نماید تا پس از آمادگی مجدد ضربه‌ای بر مسلمانان وارد سازد؛ در این جا اگر مسلمانان توان نظامی خویش را، حتی به هنگام صلح حفظ کنند، غافلگیر نخواهند شد و توطئه دشمن را دفع می‌کنند. حضرت علی علیه السلام نیز در فرمان مالک اشتر، پس از این که به فرمانده شجاع خویش توصیه می‌کند از هر موقعیتی که جهت صلح پیش می‌آید استفاده نماید، به او هشدار می‌دهد که در هنگام صلح نیز از توطئه‌های دشمن غفلت نکند.^۱

خداوند سپس در پایان آیه می‌فرماید: (اگر بخواهند تو را فریب دهند) خداوند برای تو کافی است؛ او همان کسی است که تو را، با یاری خود و مؤمنان، تقویت کرد. «وَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوَانَقُتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا آتَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» - ای پیامبر ما! خداوندی پشتیبان توست که بین قلب‌های متفرق و از هم جدای مؤمنان الفت ایجاد کرده است، دل‌هایی که آن قدر با هم عداوت و دشمنی داشتند که اگر تمام ثروت روی زمین را خرج می‌کردی، قادر بر تألیف قلوب آنها نبودی! ولی خداوند عزیز و حکیم این کار را انجام داده است و این نعمت بسیار بزرگی برای تو و همه مسلمانان است.

آیات چهارگانه فوق بحث‌های زیادی دارد که به همین مقدار قناعت نموده، به مباحث دیگر می‌پردازیم.

۱. در قسمت‌های پایانی عهدنامه مالک اشتر می‌خوانیم:

«وَلاتدفعنّ صلحاً دعاك اليه عدوك ولله فيه رضى... ولكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه، فانّ العدو ربّما قارب ليتغفل فخذ بالحزم، واتّهم في ذلك حسن الظنّ؛ هرگز صلحی را که از جانب دشمن پیشنهاد می‌شود و رضای خدا در آن است رد مکن،... اما زنه‌ار! زنه‌ار! سخت از دشمن پس از پیمان صلح برحذر باش! چرا که دشمن گاه نزدیک می‌شود (و پیمان صلح می‌بندد) تا غافلگیرت سازد، بنابراین دوراندیشی را به کار گیر، و در این موارد روح خوش بینی را کنار بگذار!» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

مؤمنین کیانند؟

سؤال: آیه شریفه نصرت در مورد چه کسی نازل شده است؟ و منظور از مؤمنین چه کسانی هستند؟

پاسخ: روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد، که هم مرحوم علامه امینی در الغدير^۱ و هم نویسنده احقاق الحق^۲، این روایات را ذکر کرده‌اند. این روایات بر دو قسم است:

نخست، روایاتی که می‌گوید: «نخستین یار و یاور پیامبر ﷺ حضرت علی علیه السلام است و آیه نصرت اشاره به آن حضرت دارد.

دوم، روایاتی که درباره نصرت علی علیه السلام سخن می‌گوید، ولی در مورد تطبیق آیه نصرت بر علی علیه السلام مطلبی ندارد. از هر گروه از روایات مذکور به یک روایت قناعت می‌کنیم:

[۱] ابن عساکر، نویسنده کتاب تاریخ دمشق، روایت زیر را از ابوهریره^۳ نقل می‌کند:

مَكْتُوبٌ عَلَى الْعَرْشِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَخَدِي، لَا شَرِيكَ لِي، وَ مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَ رَسُولِي، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ «هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۵

بر ساقه عرش این جملات نوشته شده است: هیچ خدایی جز من که یکتا هستم نیست، من شریکی ندارم، محمد، بنده و فرستاده من است، و من او را به وسیله علی تأیید کردم و منظور از آیه نصرت همان چیزی است که در ساقه عرش پیرامون نصرت علی آمده است.

۱. الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۹ به بعد.

۲. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۹۴ به بعد.

۳. راوی روایت مذکور تنها ابوهریره نیست، بلکه «ابن عباس»، «جابر» و «أنس» نیز آن را نقل کرده‌اند.

۴. مسأله عبودیت و بندگی آن‌قدر مهم است که در این جا قبل از رسالت ذکر شده است، همان‌گونه که مسلمانان در تشهد نیز قبل از شهادت به رسالت، شهادت به بندگی آن حضرت می‌دهند!

۵. به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۹۴.

یاد آوری چند نکته در این جا لازم به نظر می رسد:
اول: هر چند ابوهریره صریحاً این روایت را به پیامبر اسلام ﷺ نسبت نمی دهد؛ ولی با توجه به جمله «مَكْتُوبٌ عَلَى الْعَرْشِ» معلوم می شود که از پیامبر شنیده است؛ زیرا او نمی تواند چنین ادعایی داشته باشد.
دوم: شأن نزول آیات قرآن بر دو قسم است:

نخست، شأن نزول هایی که منحصر به فرد و در مورد یک نفر است، مثل آیه «اکمال دین» و «آیه ولایت» و مانند آن، که منحصرأدر مورد حضرت علی (علیه السلام) است و شامل هیچ کس دیگر نمی شود.

دیگر، شأن نزول هایی که منحصر به یک فرد نیست و شامل افراد متعددی می گردد، ولی یک فرد شاخص و مصداق اکمل دارد که معمولاً از او نام برده می شود، مانند آیه نصرت که در مورد خصوص علی (علیه السلام) نیست؛ ولی آن حضرت مصداق اکمل و فرد شاخص آنهاست.

سوم: علاوه بر این عساکر، افراد دیگری نیز روایت فوق را نقل کرده اند، از جمله:

الف - محب الدین طبری در التریاض^۱

ب - سیوطی در الدر المنثور^۲

ج - قندوزی در ینابیع المودة^۳

د - علامه گنجی در کفایة الطالب^۴

[۲] مرحوم علامه امینی روایات زیادی، از راویان دیگر نقل می کند که علی (علیه السلام) را نخستین یار و یاور پیامبر ﷺ معرفی می کند، ولی تصریح نمی کند که مراد از آیه شریفه، علی بن ابی طالب است. از جمله این روایات، حدیثی است که «أنس بن

۱. التریاض، جلد ۲، صفحه ۱۷۲ (به نقل از الغدير، جلد ۲، صفحه ۵۰).

۲. الدر المنثور، جلد ۳، صفحه ۱۹۹ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۹۴).

۳. ینابیع المودة، صفحه ۹۴ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۹۴).

۴. کفایة الطالب، صفحه ۱۱۰ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۹۴).

مالک» از پیامبر اکرم ﷺ چنین نقل می‌کند:

لَمَّا عُرِجَ بِي: رَأَيْتُ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدُتُهُ بِعَلِيٍّ، نَصْرَتُهُ بِعَلِيٍّ

وقتی مرا به معراج بردند، مشاهده کردم که بر ساقه عرش این جملات نوشته شده است: «هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد پیامبر و فرستاده خداست، محمد را به وسیله علی تأیید کردم و به واسطه علی او را کمک نمودم.»^۱

حدیث فوق در کتاب‌های مختلف اهل سنت آمده است، از جمله می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

۱- ذخائرالعقبی^۲

۲- مناقب خوارزمی^۳

۳- فرائد حموی^۴

۴- خصائص الکبری سیوطی^۵ و کتاب‌های دیگر^۶

این که گفته می‌شود: «بر ساقه عرش خداوند فلان مسأله نوشته شده است» نشانه اهمیت چنین مسأله‌ای است، این که در ساق عرش الهی و در کنار نام مبارک خداوند و پیامبرش، نام علی علیه السلام نوشته شده، دلیل بر این است که علی علیه السلام از جهت نصرت و یاری پیامبر برترین مسلمانان بوده است و طبیعی است که اگر خداوند بخواهد جانشینی برای پیامبرش انتخاب کند، برترین مسلمانان را برای این منظور در نظر می‌گیرد و اگر مسلمانان هم بخواهند شخصی را انتخاب کنند، عقل حکم می‌کند که به سراغ چنین شخصی بروند.

۱. تاریخ بغداد، جلد ۱۱، صفحه ۱۷۳ (به نقل از الغدیر، جلد ۲، صفحه ۵۰).

۲. ذخائرالعقبی، صفحه ۶۹ (به نقل از الغدیر، جلد ۲، صفحه ۵۰).

۳. مناقب خوارزمی، صفحه ۲۵۴ (به نقل از الغدیر، جلد ۲، صفحه ۵۰).

۴. فرائد حموی، باب ۴۶ (به نقل از الغدیر، جلد ۲، صفحه ۵۰).

۵. خصائص الکبری، جلد ۱، صفحه ۷ (به نقل از الغدیر، جلد ۲، صفحه ۵۱).

۶. به الغدیر، جلد ۲، صفحه ۵۰ و ۵۱ مراجعه کنید.

دفاع از اسلام با تمام توان

در آیاتی که خوانده شد، ملاحظه کردید که اهمّیت فوق العاده علی علیه السلام، در سایه حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله به دست آمده است. امیرالمؤمنین علیه السلام این موقعیت ممتاز را در سایه تلاش برای دفاع از رهبری مسلمانان کسب کرد. در لحظاتی که اسلام در لبه پرتگاه و در آستانه سقوط بوده علی علیه السلام را در میدان می بینیم که با تمام نیرو به دفاع از اسلام می پردازد. مثلاً در جنگ اُحُد که همه فرار کرده بودند علی علیه السلام به تنهایی مشغول مبارزه با دشمن می شود، علی از پیامبر صلی الله علیه و آله خبری ندارد، ولی می داند که پیامبر کسی نیست که پشت به جبهه کند. بدین جهت همان طور که مشغول جنگ است به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می گردد، پیامبر صلی الله علیه و آله را در گوشه ای از میدان جنگ می یابد که دندان مبارکش شکسته و از پیشانی اش خون جاری است، پروانه وار به دور محبوبش می چرخد و یگه و تنها از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و کیان اسلام دفاع می کند، و زخم های فراوانی برمی دارد.^۱ شیعیان آن حضرت نیز باید با جان، مال، اخلاق، حُسن معاشرت، محبّت، علم و دانش و خلاصه، تمام استعدادها و توان خویش از اسلام دفاع کنند، تا انشاء الله فردای قیامت سرافراز باشند و شرمنده پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نگردند.



آيات فضائل مخصوص حضرت علي عليه السلام



آية علم الكتاب

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

«سورة رعد، آية ٤٣»

آیه علم الکتاب

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَسْأَلُكَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

آن‌ها که کافر شدند می‌گویند: «تو پیامبر نیستی» بگو: «کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.»

«سوره رعد، آیه ۴۳»

دورنمای بحث

یکی دیگر از آیات فضائل حضرت علی (علیه السلام)، که می‌توان از آن به عنوان دلیلی بر ولایت آن حضرت استفاده کرد، آیه علم الکتاب است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این آیه شریفه از دو کس به عنوان گواه و شاهد بر صدق ادعایش نام می‌برد: یکی «خداوند متعال»، و دیگری «من عنده علم الکتاب». این که این دو، چگونه گواه صدق ادعای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هستند، و منظور از «من عنده علم الکتاب» کیست؟ در بحث‌های آینده بطور مشروح و مفصل خواهد آمد؛ ولی قبل از شرح و تفسیر آیه شریفه، لازم است مطلبی به عنوان مقدمه تقدیم شود.

هیچ چیز را بدون دلیل نپذیرید!

یکی از تعلیمات مهم و اساسی قرآن مجید به همهٔ مسلمان‌ها، بلکه به همهٔ

انسان‌ها، این است که هیچ چیز را بدون دلیل نپذیرند. آری، از نظر اسلام پذیرش هر مطلبی توأم با دلیل قابل قبول است.

چهار آیه در قرآن مجید در این زمینه وجود دارد. در این آیات می‌خوانیم:

«هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ؛ دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید.»^۱

مخاطب در این آیات، گاه یهود و نصاری است؛ خداوند به پیامبرش می‌فرماید: به آن‌ها بگو اگر در ادعاهای خویش صادق هستند (که بهشت تنها از آن‌هاست و هیچ کس غیر از یهود و نصاری وارد بهشت نمی‌شود) دلیل خود را ارائه کنند.

و گاه مخاطب بت پرستان هستند، که ادعاهایی پوچ و بی‌اساس در مورد بت‌ها داشتند، آن‌ها هم باید بر ادعاهای خویش دلیل و برهان داشته باشند وگرنه سخن آن‌ها پذیرفته نخواهد شد.

حتی یکی از آیات فوق اشاره به روز قیامت است، اگر کسی در آن‌جا هم ادعایی داشته باشد، باید همراه با ارائه دلیل و برهان باشد.

بنابراین، از آیات فوق استفاده می‌کنیم که برای اثبات هر مطلبی^۲ در دنیا و

۱. این جمله، در آیات ۱۱۱ سوره بقره، ۲۴ سوره انبیاء، ۶۴ سوره نمل، و ۷۵ سوره قصص آمده است.

۲. سؤال: چگونه مردم مسلمان در مسایل شرعی از مراجع تقلید تبعیت می‌نمایند و دلیلی از آن‌ها مطالبه نمی‌کنند و هر سخن و فتوایی را آن‌ها مطرح کنند، هر چند دلیل آن را ارائه ندهند، مقلدین به آن ملتزم می‌شوند؟

پاسخ: دلیل و برهان بر دو قسم است: الف) دلیل تفصیلی. ب) دلیل اجمالی. در مسایل اصول دین نیاز به دلیل تفصیلی داریم؛ هر مسلمانی باید به فراخور حالش و به تناسب معلوماتش در مسأله خداشناسی، پیامبرشناسی، معادشناسی و امام‌شناسی، به دنبال دلیل و برهان باشد و این امور را با دلیل و برهان بپذیرد؛ اما در مسایل فروع دین دلیل تفصیلی نیاز نیست؛ بلکه امکان ندارد! زیرا اگر تک‌تک مردم ملتزم باشند که دلیل تمام فروع دین را بدانند باید ده‌ها سال به تحصیل در حوزه‌های علمیه بپردازند و تمام فعالیت‌های دیگر خود را تعطیل کنند و این، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا تمام نظام جامعه بر هم می‌ریزد. بنابراین همان‌گونه که اگر شخصی بیمار شود به سراغ پزشک تحصیل کرده‌ای، که تجربه کافی در زمینه معالجه بیماران دارد و انسانی امین و دلسوز است، می‌رود و از او دلیل تک‌تک دستورالعمل‌ها را نمی‌خواهد، در مسایل دینی نیز به سراغ مجتهدی که عمری در حوزه‌های علمیه به تحصیل و تدریس و تحقیق گذرانده، و تجربه کافی در استنباط احکام شرعی

آخرت و از سوی هر قوم و ملّتی باید دلیل و برهان ارائه شود و این فرهنگ بسیار عالی اگر در جامعه‌ای عملی شود جلوی خرافات و سخنان پوچ و بی‌اساس گرفته می‌شود و شایعات و جنجال‌ها و غوغا سالاری‌ها و تهمت‌ها و اتهام‌ها در چنین جامعه‌ای نمی‌تواند موج ایجاد کند، تا موج سواران بر آن سوار شوند و در راستای منافع شخصی خود مقدّس‌ترین مقدّسات مردم را به مسلخ ببرند! بر این اساس است که حتّی پیامبر اسلام ﷺ برای صدق ادّعای خویش برهان و دلیل ذکر می‌کند و دو گواه معتبر، و دو شاهدی که همه کس شهادت آن‌ها را می‌پذیرند، ارائه می‌دهد. با توجّه به این مقدّمه به شرح و تفسیر آیه شریفه می‌پردازیم.

شرح و تفسیر

شاهدان نبوّت

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُ مُرْسَلًا» - کافران مدّعی هستند که پیامبر اسلام ﷺ از سوی خداوند فرستاده نشده است؛ بنابراین، حضرت رسول ﷺ باید برای اثبات رسالت خویش، طبق فرهنگ قرآن مجید، دلیل و برهانی بیاورد، بدین جهت خداوند متعال در ادامه آیه می‌فرماید:

«قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» - ای پیامبر ما! به کفار بگو من دو شاهد و گواه، که بین من و پیامبر و شما کفّار شهادت بدهند ارائه می‌کنم؛ گواه اوّل من خداوند متعال است، و شاهد دیگر کسی است که «علم‌الکتاب» نزد اوست؛ یعنی، کسی که تمام «علم‌الکتاب» نه جزیی از آن، را داراست. این دو گواه بر رسالت و پیامبری من شهادت می‌دهند. و این دو شاهد برای کسانی که حقیقتاً به دنبال دلیل هستند کافی است.

→ دارد و انسانی عادل و امین و دلسوز است می‌رود و در مسایل دینی‌اش از وی تبعیت می‌نماید، ولی دلیل تک‌تک احکام شرع را از او نمی‌خواهد. نتیجه این که، مردم در مسأله تقلید بی‌دلیل از مراجع خویش تبعیت نمی‌کنند، بلکه آن‌ها دلیل اجمالی، که همان رجوع غیر متخصص به متخصص است، دارند و در این جانیازی به دلیل تفصیلی نیست.

چگونگی شهادت خداوند!

سؤال: خداوندی که از نظرها غایب است و هیچ کس نمی تواند او را ببیند، چگونه شهادت بر رسالت پیامبر اسلام ﷺ می دهد؟

پاسخ: خداوند از طریق معجزاتی که در اختیار پیامبرش قرار می دهد شاهد صدقی بر رسالت پیامبر اسلام ﷺ است؛ زیرا محال است خداوند حکیم، نه یک رقم و نه دو رقم، بلکه صدها رقم معجزه در اختیار پیامبری دروغین قرار دهد و گرنه بندگان را گمراه می شوند و خداوند حکیم بندگان را گمراه نمی کند. بنابراین، همین که خداوند معجزات فراوانی در اختیار پیامبرش قرار داده، خود شهادت بر رسالت اوست.

«من عنده علم الكتاب» کیست؟

علامه طبرسی در مجمع البیان سه نظریه در این زمینه مطرح کرده است:

۱- منظور از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» همان خداوند متعال است. در حقیقت این جمله، عطف تفسیری بر «بِالله» است و هر دو به یک معنی است؛ بنابراین، در این آیه شریفه یک شاهد بیشتر برای صدق ادعای پیامبر اسلام ﷺ مطرح نشده و آن خداوند متعال است.^۱

و لکن این نظریه مردود است؛ زیرا اصل و قانون اولی در عطف، تعدد است و این که جمله معطوف مطلبی تازه غیر از معطوف علیه باشد و عطف تفسیری خلاف اصل است. و این حقیقتی است که دانشمندان ادبیات عرب به آن اذعان دارند؛ بنابراین، تا زمانی که دلیل متقن و معتبری نداشته باشیم که جمله فوق عطف تفسیری است، باید گفت که این جمله در صدد بیان مطلبی جدید است، نه این که تکرار جمله قبل محسوب شود؛ بدین جهت، نظریه فوق قابل قبول نیست.

۲- معتقدان به نظریه دوم، ضمن ردّ نظریه اول معتقد هستند که منظور از «من عنده علم الكتاب» آن دسته از اهل کتاب هستند که به اسلام گرویدند، که از جمله آنها «عبدالله بن سلام» است^۲، او دانشمندی یهودی، اما با انصاف بود. آثار و

۱. مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۳۰۱.

۲. مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۳۰۱.

نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ را در تورات خوانده بود و هنگامی که نشانه‌های پیامبر آخر الزمان، را در وجود حضرت محمد ﷺ دید و فهمید که او فرستاده خداوند است، به آن حضرت ایمان آورد، در حالی که اگر بر دین خود باقی می‌ماند جایگاه ویژه‌ای نزد یهودیان داشت و شاید امکانات مادی مناسبی هم در اختیارش می‌نهادند، ولی او وقتی که حقیقت را شناخت، پا بر سر هواهای نفسانی نهاد و به دین اسلام گروید؛ بنابراین، او کسی است که «علم‌الکتاب»، یعنی نشانه‌های پیامبر در تورات، در نزد او بود و بر آن شهادت داد، پس وی یکی از دو شاهد صدق ادّعای پیامبر در رسالت و نبوّتش می‌باشد. به تعبیر دیگر، خداوند متعال و کتاب‌های آسمانی پیشین، دو شاهد و گواه بر رسالت پیامبر اسلام ﷺ است.

ولی این نظریه نیز قابل پذیرش نیست؛ زیرا سوره رعد از جمله سوره‌هایی است که در مکه نازل شده است، در حالی که عبدالله بن سلام در مدینه به دین اسلام گروید؛ بنابراین، در زمان نزول آیه محلّ بحث، هنوز عبدالله بن سلام مسلمان نشده بود، تا این آیه اشاره به او باشد.

۳- نظریه سوم، که در بسیاری از کتاب‌های تفسیری، تاریخی، حدیثی و مانند آن به آن اشاره شده، این است که منظور از «من عنده علم‌الکتاب» حضرت علی بن ابی طالب علیّه السلام است.^۱

ابو سعید خدری، از دانشمندان اسلام و صحابه پیامبر ﷺ که مورد قبول اهل سنت می‌باشد، و علماء شیعه نیز نسبت به او خوشبین هستند، می‌گوید: خدمت پیامبر ﷺ رسیدم، عرض کردم: منظور از «الذی عنده علم من الکتاب»^۲ چه کسی است؟

حضرت فرمود: منظور وزیر برادرم سلیمان بن داود، آصف بن برخیا، است. عرض کردم: منظور از «من عنده علم‌الکتاب» در سوره رعد کیست؟ حضرت فرمود: «ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^۳ منظور برادرم علی است.

۱. مجمع‌البیان، جلد ۳، صفحه ۳۰۱.

۲. سوره نمل، آیه ۴۰.

۳. ینابیع المودة، صفحه ۱۰۲ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۸۱).

این روایت را علاوه بر ابوسعید خدری، عبدالله بن عباس، سلمان، سعید بن جبیر، محمد بن حنفیه، زید بن علی و دیگران نیز روایت کرده‌اند. و از جمله کسانی که روایت فوق را نقل کرده‌اند می‌توان به قرطبی^۱، سیوطی^۲، علامه دشتکی شیرازی^۳، ترمذی^۴، و دیگران اشاره کرد. بنابراین، بهترین تفسیر برای «من عنده علم الکتاب» حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

چگونگی شاهد بودن علی علیه السلام!

سؤال: با توجه به روایات فراوانی که در شأن نزول آیه شریفه وارد شده، پذیرفتیم که آیه مذکور در مورد حضرت علی علیه السلام است، ولی سؤالی دیگر پیش می‌آید و آن این‌که: چگونه آن حضرت شاهد و گواه بر نبوت و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است؟ پاسخ: برای روشن شدن جواب این سؤال، به دو مثال توجه کنید:

الف- اگر شخصی وارد شهری شود که هیچ‌کس از اهالی آن شهر را نمی‌شناسد و به هنگام نماز به مسجد برود تا هم فضیلت نماز اول وقت را درک کند و هم فضیلت نماز جماعت را، با توجه به این که هیچ‌کس را نمی‌شناسد، چگونه می‌تواند به عدالت امام جماعت پی ببرد و به او اقتدا کند؟ فقهاء می‌فرمایند: همین که عده‌ای از مردم مشخص و اهل دقت، به او اقتداء کرده باشند، می‌توان از اقتداء این عده پی به عدالت امام جماعت برد؛ مثل این که صدها روحانی سالخورده به آن امام جماعت اقتدا کرده باشند، در این جا از طریق مأمومین به عدالت امام جماعت پی می‌بریم.

ب- اگر مشاهده کنیم شخصی که از لحاظ علمی سرشناس و مورد احترام همه مردم است، نزد استادی که ما او را نمی‌شناسیم زانوی ادب زده و درس می‌خواند، از علم و دانش شاگرد به عظمت استاد پی می‌بریم؛ مثلاً، اگر شیخ انصاری، یا علامه حلی را مشاهده نماییم که نزد استاد گمنامی درس می‌خواند، از طریق این شاگرد

۱. الجامع لاحکام القرآن، جلد ۹، صفحه ۳۳۶ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۸۰).

۲. الاتقان، جلد اول، صفحه ۱۳ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۸۰).

۳. روضة الاحباب، جلد اول، وقایع سال نهم (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۸۰).

۴. مناقب مرتضوی، صفحه ۴۹ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۸۰).

به عظمت استاد پی می‌بریم.

با توجه به این دو مثال، اکنون به پاسخ سؤال مذکور توجه کنید:

هنگامی که به مطالعه شخصیت علی می‌پردازیم، وی را در تمام صفات اخلاقی و انسانی برترین می‌بینیم:

علی با آن علم و دانش، که یک نمونه آن نهج البلاغه است که وقتی انسان در آن تفکر و اندیشه می‌کند باور نمی‌کند از مغز انسانی تراوش کرده باشد، بدین جهت در وصف آن گفته‌اند: «پایین‌تر از کلام خداوند و بالاتر از کلمات تمام انسان‌ها است.»

علی با آن قضاوت‌های عجیب و مبهوت‌کننده، که سخت‌ترین پرونده‌های قضایی را به بهترین وجه حل و فصل می‌کند و حق مظلوم را از ظالم می‌ستاند. علی با آن عبادت و بندگی غیر قابل توصیف، که به هنگام نماز جز به خداوند نمی‌اندیشد و به هیچ کس جز او توجهی ندارد. تا آن جا که معالجه‌ای که در غیر نماز بر علی سخت‌است را به هنگام نماز بر روی او انجام می‌دهند و با موفقیت انجام می‌شود.

علی با آن شهامت و شجاعت مثال زدنی‌اش، که در هیچ جنگی مغلوب نمی‌شود و هرگز پشت به دشمن نمی‌کند.

علی با آن عدالت شدیدش که هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند او را از مسیر عدالت خارج کند و بالاخره همین عدالت منتهی به شهادتش می‌شود.

آری، اگر علی علیه السلام را، که در این اوصاف و ویژگی‌های دیگر برترین انسان‌هاست، ملاحظه کنیم که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده و تمام زندگی خویش را وقف تبلیغ دین او نموده و خود را بنده‌ای از بندگان محمد می‌داند، آیا از علی به حقانیت ادعای رسالت حضرت محمد پی نمی‌بریم؟ بنابراین، علی شاهد و گواه دیگری بر نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است.

به اعتقاد ما این شاهد و گواه بر نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر با اهمیت است که اگر فرضاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هیچ دلیل دیگری بر نبوت خویش نداشت جز شهادت علی بن ابی طالب، کافی بود!

مقایسه‌ای بین آصف بن برخیا و علی بن ابی طالب (علیه السلام)

آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان (علیه السلام) بود و داستان‌ش در سوره نمل آمده که خلاصه آن به شرح زیر است:

«هنگامی که ملکه سبأ تسلیم حضرت سلیمان شد و به سوی آن پیامبر خدا حرکت کرد، آن حضرت خطاب به کارگزارانش، که از جن و انس بودند، گفت: کدام یک از شما قادر است قبل از آن که ملکه سبأ تسلیم ما شود و در نزد ما حاضر گردد، تخت او را برای ما بیاورد؟

یکی از جنیان گفت: من آن را نزد تو می آورم، ولی مدت زمانی لازم است؛ پیش از این که این جلسه شما به اتمام برسد!

گویا حضرت سلیمان به این امر راضی نشد و می خواست این کار زودتر انجام پذیرد و لهذا شخصی که قسمتی از علم الکتاب در نزد او بود (آصف بن برخیا) و به وسیله آن، کارهای خارق العاده‌ای انجام می داد گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی، تخت ملکه سبأ را در نزد تو حاضر می کنم، تا سلیمان چشم باز کرد آن تخت را نزدش حاضر دید! سلیمان پس از این که به منظور خویش دست یافت به شکر خداوند پرداخت و همه این نعمت‌ها را از خداوند دانست.^۱

آصف بن برخیا با اطلاع بر قسمتی از علم الکتاب و اسم اعظم، قادر بر انجام چنین کارهای خارق العاده و با عظمتی شد، حال با توجه به این که حضرت علی (علیه السلام) دارای تمام علم الکتاب بود و کل اسم اعظم را می دانست، آیا قدرت او قابل مقایسه با آصف بن برخیا است؟ از این بحث می توان پلی به ولایت تکوینیّه ائمه اطهار (علیهم السلام) زد؛ زیرا معنای علم تکوینی آن نیست که نعوذ بالله ما معتقد باشیم علی (علیه السلام) خالق السماوات و الارضین بود، بلکه معنای آن این است که آن بزرگواران به اذن پروردگار می توانستند تصرفاتی در عالم هستی داشته باشند، شبیه کاری که آصف بن برخیا انجام داد.



۱. آنچه در شرح حال آصف بن برخیا گفته شد خلاصه آیات ۳۸، ۳۹ و ۴۰ سوره نمل است.

آیات فضائل مخصوص حضرت علیؑ



آیة مؤذن و آیة اذان

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنِ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا
حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنِ

لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ

«سورة اعراف، آیة ٤٤»

وَإِذَا نُنَادِيَنَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَى الْتَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ

بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ ...

«سورة توبه، آیة ٣»

آیه مؤذن و آیه اذان

آیات ۴۴ سوره اعراف و ۳ سوره توبه از دیگر آیات مربوط به فضایل حضرت علی علیه السلام است. خداوند در آیه ۴۴ سوره اعراف می‌فرماید:

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا
حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن
لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

و بهشتیان، دوزخیان را صدا می‌زنند که: «آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، همه را حق یافتیم؛ آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!» دوزخیان می‌گویند: «آری، همه آنچه خداوند وعده داده بود حق یافتیم» در این هنگام، نداده‌ای در میان آن‌ها ندا می‌دهد که: «لعنت خداوند بر ستمگران باد!»

و در آیه ۳ سوره توبه می‌خوانیم:

وَ أَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ
مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ ...

و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر [روز عید قربان] که: خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند...

دورنمای بحث

کلمه «مؤذن» در قرآن مجید تنها یک بار به کار رفته، که پیرامون مسایل جهان آخرت می باشد و در آیه ۴۴ سوره اعراف آمده است؛ و یک بار هم کلمه «اذان» آمده، و آن در آیه ۳ سوره توبه می باشد و هر دو در ارتباط با فضایل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

«اذان» در عصر و زمان ما به معنای ذکرهای مخصوصی است که برای دعوت به نماز گفته می شود، ولی در لغت به معنای هرگونه اعلام است، گاه اعلام توأم با تهدید، گاه اعلام جنگ، و گاه اعلام وقت نماز. و به تعبیر دیگر «اذان» به معنای رسانیدن پیامی به صورت آشکار و علنی است. پس اذان مخصوص اعلام نماز نیست، بلکه معنای وسیعی دارد.

شرح و تفسیر آیه ۴۴ اعراف

گفتگوی بهشتیان و جهنمیان

برای روشن تر شدن تفسیر آیه مؤذن، لازم است از چند آیه قبل شروع کنیم: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» و کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام داده اند - البته هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کنم - آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند».

جمله «لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» - که به صورت یک جمله معترضه در آیه فوق آمده است - اشاره به نکته مهمی دارد و آن این که ایمان و عمل صالح همه یکسان نیست و از همه مردم انتظار ایمان و عمل صالح مساوی نمی رود، بلکه از هر کس به اندازه توان و درک او انتظار ایمان و عمل صالح می رود، بدون شک ایمان حضرت علی (علیه السلام) و سلمان و ابوذر در سطح ایمان بقیه مردم نیست و انتظاری که از چنین اشخاص برجسته ای می رود غیر از انتظاری است که از مردم عادی می رود. خلاصه این که، هر کس به اندازه ظرفیت و وسع و توانش ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد وارد بهشت می شود و جاودانه در آن خواهد ماند.

«وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» - خداوند پس از این که صفات مستحقین ورود به بهشت را بیان می‌کند، به کارهایی که در بهشت در مورد آن‌ها انجام می‌شود می‌پردازد. اولین کاری که انجام می‌شود این که: «آنچه در دل آن‌ها از کینه و حسد دارند، برمی‌کنیم تا در صفا و صمیمیت با هم زندگی کنند». «غلّ» به حرکت آب در زیر گیاهان که مخفی و ناپیداست گفته می‌شود و از آن جا که حسد و کینه هم به صورت ناپیدا و پنهان است به آن غل گفته شده است.

سؤال: مگر بهشتی‌ها کینه و حسد دارند که خداوند آن را با ورود به بهشت از بین می‌برد؟

پاسخ: از برخی روایات استفاده می‌شود که بعضی از درجات خفیف حسد و کینه در بعضی از بهشتیان وجود دارد که تا آن را اظهار نکنند گناه محسوب نمی‌شود و منافاتی با ایمان ندارد.^۱ خداوند حتی این درجه ضعیف از حسد و کینه را از قلب بهشتیان برطرف می‌کند، تا در کنار هم و در کمال آرامش زندگی کنند.

«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» - بهشتیان در قصرها و خانه‌هایی سکونت دارند که آب از زیر این خانه‌ها جاری است؛ یعنی خداوند آن قصرها و خانه‌ها را بر روی نهرها و رودخانه‌ها بنا کرده است. و این، از جمله نعمت‌های مهمی است که در بسیاری از آیات قرآن^۲، که متعرض نعمت‌های بهشتی شده، مطرح گشته است.

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ» - بهشتیان پس از مشاهده نعمت‌های بهشتی و الطاف و عنایات خداوندی، دست به شکرگزاری بلند کرده و می‌گویند: «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمت‌ها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما (به این‌ها) راه نمی‌یافتیم. مسلماً فرستادگان پروردگار ما حق

۱. المنار، جلد ۸، صفحه ۴۲۱، (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۶، صفحه ۱۷۵).

۲. خداوند متعال در سوره بقره، آیه ۲۵ و ۲۲۶ و سوره آل عمران، آیات ۱۵، ۱۳۶، ۱۹۵ و ۱۹۸ و سوره نساء، آیات ۱۳، ۵۷ و ۱۲۲ و سوره مائده آیات ۱۲، ۸۵ و ۱۱۹ و آیات دیگری از قرآن مجید به این نعمت اشاره کرده است. خلاصه این که، در نزدیک به ۴۰ آیه این نعمت ذکر شده است.

را آوردند». آری، بهشتیان اعتراف می‌کنند که هدایت تشریعی انبیاء و اولیاء و کتاب‌های آسمانی، و هدایت تکوینی نشأت گرفته از جاذبه‌هایی که در وجود انسان به ودیعت نهاده شده، باعث شده که آن‌ها وارد بهشت شوند و همه این‌ها از عنایات و الطاف خداوند متعال است.

«وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» - پس از این که بهشتیان به حمد و سپاس نعمت‌های بی‌حد و حصر خداوند، که از الطاف و عنایت آن حضرت نشأت گرفته، پرداختند؛ به آن‌ها ندا داده می‌شود که: «این بهشت را در برابر اعمالی که انجام می‌دادید، به ارث بردید».

«وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَ رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا» - هنگامی که بهشتیان در بهشت مستقر می‌شوند، به اطراف خویش می‌نگرند و به دنبال دوستان و آشنایان خویش هستند، اما بعضی از آن‌ها را نمی‌یابند! متوجه می‌شوند که آن‌ها جهنمی شده و از ورود به بهشت محروم گشته‌اند، بدین جهت خطاب به جهنمیان می‌گویند:

«آنچه خداوند به ما وعده داده بود و ما براساس ایمان به آن، راه صحیحی در دنیا انتخاب کردیم و بالاخره به بهشت رهنمون شدیم، تمام وعده‌های خداوند را حق یافتیم و هیچ تخلفی نداشته است، آیا شما هم وعده‌های خداوند را در مورد سرانجام خویش حق یافتید؟ آیا مجازات‌هایی که به شما وعده داده شد، تحقق یافت؟

«قَالُوا نَعَمْ» - جهنمیان در پاسخ می‌گویند: «آری، تمام وعده‌هایی که داده شد، انجام شد. ما با چشم خویش تحقق آن‌ها را مشاهده کردیم.

سؤال: چرا بهشتیان این مطالب را از جهنمیان می‌پرسند؟

پاسخ: ممکن است برای اطمینان بیشتر و باور عمیق‌تر باشد؛ هر چند بهشتیان به تمام وعده‌های انبیاء ایمان و اعتقاد داشتند، ولی وقتی تحقق آن‌ها را ببینند، یا از جهنمی‌ها بشنوند، باورشان عمیق‌تر می‌شود.

احتمال دیگر آن‌که آن‌ها برای سرزنش و ملامت جهنمی‌ها این سؤال را مطرح

می‌کنند، همان‌گونه که جهنمی‌ها در دنیا مؤمنان را سرزنش و ملامت می‌کردند و ایمان و اعتقادات آن‌ها را به سخریه می‌گرفتند. بنابراین، این سؤال و جواب نوعی مقابله به مثل محسوب می‌شود!

«فَإِنَّ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» - برای پایان دادن به گفت و گوی بهشتیان و جهنمیان یک نفر باید حرف آخر را بزند، بدین جهت پیام‌آور الهی فریاد می‌زند: «لعنت خداوند بر ظالمان و ستمگران باد!» و با این سخن، گفت و گوهای بهشتیان و جهنمیان پایان می‌یابد.

مؤذن کیست؟

مؤذن، که در آیه ۴۴ سوره اعراف بدان اشاره شد، کیست؟ این پیام‌آور الهی که بر بهشت و جهنم و قیامت سلطه دارد چه شخصی است؟ این شخص که همگان صدایش را می‌شنوند و با سخن او گفت و گوی بهشتیان و جهنمیان پایان می‌یابد، چه کسی می‌تواند باشد؟

پاسخ: روایات متعددی در منابع شیعه و اهل سنت وجود دارد که مؤذن را به حضرت علی علیه السلام تفسیر کرده است، به عنوان نمونه به چند منبع اشاره می‌کنیم:

۱- حاکم حسکانی، دانشمند حنفی اهل تسنن، در شواهد التنزیل، از محمد حنفیه، از حضرت علی علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«أَنَا ذَلِكِ الْمُؤَذِّنُ؛ پیام‌آور الهی در روز قیامت من هستم.»

وی روایتی نیز از ابن عباس نقل می‌کند؛ او می‌گوید: «علی علیه السلام در قرآن نام‌هایی دارد، که مردم با آن آشنا نیستند، یکی از آن نام‌ها «مؤذن» است». ابن عباس هر چند این روایت را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت نداده؛ ولی حتماً از آن حضرت شنیده است.^۱

۲- حافظ ابوبکر ابن مردویه در کتاب المناقب نقل کرده است که مؤذن علی علیه السلام

است.^۲

۱. به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۹۴.

۲. به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۹۳.

۳- آلوسی، یکی از مفسران معروف اهل سنت، در تفسیر روح المعانی از ابن عباس نقل می‌کند که گفته است:

«الْمُؤَذِّنُ عَلَيَّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ؛ مُؤَذِّنُ حَضْرَتِ عَلِيٍّ (علیه السلام) است.»^۱

۴- شیخ سلیمان قندوزی، نویسنده کتاب ینابیع المودة، نیز در کتابش نقل می‌کند که منظور از مؤذن حضرت علی (علیه السلام) است.^۲

۵- میر محمد صالح کشفی ترمذی نیز همین مطلب را در مناقب نقل کرده است.^۳

آیا مؤذن بودن افتخاری محسوب می‌شود؟

سؤال: بعضی از روشنفکران، که در دام تعصب گرفتار شده‌اند، مثل محمد رشید رضا نویسنده تفسیر المنار، هنگامی که به این آیه شریفه و روایات پیرامون آن می‌رسند می‌گویند: «بر فرض که بپذیریم منظور از مؤذن حضرت علی (علیه السلام) است؛ ولی این، افتخاری محسوب نمی‌شود، زیرا یک نفر باید پیام‌آور الهی باشد و تفاوتی نمی‌کند که چه کسی باشد.»

پاسخ: جواب این سخن بی‌اساس روشن است؛ زیرا این مؤذن می‌خواهد به فرمان الهی مطلبی را اعلام کند، پس او پیام‌آور الهی است و وظیفه خطیر و سنگین سخنگوی خداوند را دارد، بنابراین سخنگو باید شخص مهمی باشد، که مطلب و پیام خدا را خوب بیان کند؛ آن هم پیامی که در روز قیامت بیان می‌شود. و با توجه به محتوای پیام، که شامل لعنت خداوند بر ظالمین است، خود پیام‌آور نباید در دنیا آلوده به ظلم شده باشد و گرنه هیچ کس خودش را لعنت نمی‌کند. بنابراین، مقام مؤذن در روز قیامت یک مقام معمولی و عادی نیست، که هر کس بتواند عهده‌دار آن باشد و کسی که این مقام را به دست آورد، فضیلت بزرگی نصیبش شده است. چرا برخی از مفسران اهل سنت چشمان خویش را در مقابل واقعیت‌ها

۱. روح المعانی، جلد ۸، صفحه ۱۰۷ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۹۳).

۲. ینابیع المودة، صفحه ۱۰۱ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۹۳).

۳. مناقب مرتضوی، صفحه ۶۰ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۹۳).

می‌بندند و از کنار حقیقت‌های قرآنی، برای حفظ پیشداوری‌هایشان، به راحتی می‌گذرند و گاهی از اوقات منکر آن می‌شوند؟!

شرح و تفسیر آیه ۳ سوره توبه

برای روشن شدن تفسیر «آیه اذان»، که یکی دیگر از آیات فضایل حضرت علی علیه السلام محسوب می‌شود و در ارتباط با «آیه مؤذن» می‌باشد، لازم است توضیحی کوتاه پیرامون آیات اولیه سوره توبه داشته باشیم:

سال هشتم هجرت مکه فتح شد و بساط بت‌پرستی از سرزمین وحی برچیده شد و همه مسلمان شدند. برخورد محبت‌آمیز و توأم با عفو و اغماض و گذشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه، سبب شد که مردم بطور گسترده از اسلام استقبال نموده و گروه گروه به اسلام روی آورند و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بپذیرند. این سال با تمام حوادثش به پایان رسید، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قصد داشت در سال نهم حجة الوداع را به جا آورد، ولی با توجه به امور زیر مناسب ندید که در آن سال این عبادت بزرگ را انجام دهد:

الف - برخی از بت‌پرستان از گوشه و کنار جزیره العرب به زیارت خانه خدا می‌آمدند و علی رغم این که کعبه مقدس از بت‌ها پاک شده بود، ولی آن‌ها به عشق بت‌ها برگرد آن بیت عتیق به طواف می‌پرداختند و علاوه بر این، شعارهای زمان جاهلیت را به هنگام طواف سر می‌دادند!

ب - هنوز طواف به صورت برهنه و عریان کاملاً ریشه کن نشده بود و برخی از بت‌پرستان بدین شکل طواف می‌کردند؛ زیرا آن‌ها معتقد بودند لباسی را که طائف به هنگام طواف به تن دارد، باید پس از اتمام طواف به نیازمندی صدقه بدهد، بدین جهت اگر کسی بیش از یک لباس نداشت، یا به هر علتی مایل نبود لباس خود را به فقیر بدهد، قبل از طواف لباس‌ها را از تن خارج می‌کرد و لخت و عریان به طواف می‌پرداخت، تا بدین شکل لباس‌های خویش را حفظ کرده باشد، گاه این مسأله از سوی طواف‌کنندگان زن نیز عملی می‌شد! حال تصور کنید هنگامی که یک

زن به صورت عریان در مسجدالحرام ظاهر شود و به طواف بپردازد، چه صحنه‌ای به وجود می‌آید و محیط روحانی و معنوی مسجد به چه فضایی تبدیل می‌شود؟!

با توجه به امور فوق، پیامبر اسلام ﷺ از انجام حج در سال نهم منصرف شد، تا این که آیات اولیّه سورة توبه نازل گشت که طبق این آیات پیامبر موظف شد چهار مطلب را در مراسم حجّ سال دهم هجرت به مشرکان ابلاغ کند:

۱- «لَا يَحِجُّنَ الْبَيْتَ مُشْرِكٌ» - پس از سال دهم هجرت هیچ مشرکی حق ندارد حج به جا آورد، آن‌ها حق ورود به مسجدالحرام را پس از این نخواهند داشت. خانه‌ای که قهرمان مبارزه با بت پرستی و بت شکن تاریخ آن را بنانهاده، جای بت پرستان و مشرکان نیست. مشرک و بت پرست نباید برگرد خانه توحید بچرخد؛ مگر این که دست از شرک خویش بردارد.

۲- «وَلَا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ» - پس از این، هیچ کس حق ندارد برهنه برگردد خانه خداوند طواف کند و با این کار زشت خویش فضای روحانی و معنوی و ملکوتی مسجدالحرام را آلوده نماید.

۳- «وَلَا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلَّا مُؤْمِنٌ» - در گذشته ورود به داخل کعبه برای عموم مردم امکان پذیر بود (برخلاف امروز که این سعادت جز برای افراد محدود و انگشت شمار، برای کسی حاصل نمی‌شود) و مسلمان و مشرک داخل کعبه می‌رفتند، ولی پس از ابلاغ این پیام هیچ مشرکی حق ندارد وارد خانه کعبه گردد.

۴- «وَمَنْ كَانَتْ لَهُ مُدَّةٌ فَهُوَ إِلَىٰ مُدَّتِهِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مُدَّةٌ فَمُدَّتُهُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» - آن عده از مشرکین که با پیامبر ﷺ عهد و پیمان ترک مخاصمه داشتند و هیچ مدّتی برای آن ذکر نشده بود، تا چهار ماه فرصت داشتند که اسلام بیاورند، پس از چهار ماه هیچ عهد و پیمانی بین پیامبر و آن‌ها نخواهد بود، اما آن‌ها که عهد و پیمانشان دارای مدّت بود و هنوز مدّت آن نرسیده بود و برخلاف عهد خویش عمل نکرده بودند و به کمک دشمنان اسلام نشتافته بودند، عهد و پیمان آن‌ها تا پایان مدّت محترم بود.^۱

۱. تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۲۸۹.

پیامبر اسلام ﷺ موظف بود امور فوق را در ایّام حجّ سال دهم هجرت به اطلاع مشرکان برساند. حضرت برای این کار ابوبکر را انتخاب کرد تا آیات اوّلیّه سورۀ توبه را در ایّام حج برای مشرکان بخواند، او بدین منظور به سمت مکه حرکت کرد، مدّتی نگذشت که جبرئیل امین بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شد و عرض کرد:

«این مأموریت را خودت، یا مردی که مثل توست باید انجام دهد؛ نه شخص دیگری» پیامبر پس از این پیام، به علی فرمود:

علی جان برو و آیات اوّلیّه سورۀ توبه را از ابوبکر بگیر و در مراسم حج به اطلاع مشرکان برسان!

علی علیه السلام طبق دستور پیامبر آیات را از ابوبکر گرفت و آن‌ها را در ایّام حج به اطلاع مشرکان رسانید.^۱

مرحوم طبرسی در این مورد می‌گوید:

اجمع المفسّرون و نقلة الاخبار أنّه لما نزلت براءة رفعها رسول الله ﷺ

الی ابی بکر، ثم اخذها منه و دفعها الی علی بن ابی طالب^۲

تمام مفسّران عالم اسلام، اعمّ از شیعه و سنی، و تمام محدّثان و راویان اخبار، اجماع و اتفاق دارند بر این که هنگامی که سورۀ توبه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شد آن حضرت، این سوره را به ابوبکر داد (تا در مراسم حج برای مشرکان بخواند) سپس از وی پس گرفت و به علی سپرد (تا آن حضرت این مأموریت را انجام دهد).

آنچه مجمع البیان گفته و ما به صورت مشروح تر توضیح دادیم، قدر مشترک تمام روایاتی است که در این زمینه وارد شده، و تنها احقاق الحق آن را از چهل کتاب از کتاب‌های اهل سنت نقل کرده است!^۳

۱. تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۲۷۵.

۲. مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۳.

۳. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۲۷ به بعد.

اختلاف در جزئیات

البته روایات مذکور در مورد جزئیات اختلاف دارند، که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود:

در برخی از روایات آمده است که پیامبر ﷺ علی را بر شتر مخصوص خودش، که به «ناقۀ غضبی» معروف بود، سوار کرد و علی در مسجد شجره که در نزدیکی مدینه است و یکی از میقات‌های حج تمتع و عمره محسوب می‌شود، به ابوبکر رسید و فرمان پیامبر را برای ابوبکر بیان کرد. ابوبکر شدیداً ناراحت شد و به مدینه بازگشت و خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید و عرض کرد:

«أَنْزَلَ فَيَّ شَيْءٌ، يَا دَرْمَذَمْتُ مِنْ آيَةِ اللَّهِ مِنْ سَوَى خَدَاوْنِدْ نَازِلْ شَدَّهْ اسْت؟»

پیامبر ﷺ فرمود:

نه، ولی من از سوی خداوند دستور دارم که این کار را انجام دهم، این کار یا باید توسط خود من، یا شخصی که جزء اهل بیت من است انجام شود (لَا، إِلَّا أَنِّي أَمُوتُ أَنْ أُبْلَغُهُ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي^۱).

خلاصه این که، از این روایات استفاده می‌شود تغییر مأموریت از سوی شخص پیامبر نبوده، بلکه خداوند او را مأمور به این کار کرده است. به هر حال، این مأموریت به حضرت علی عليه السلام سپرده شد و آن حضرت با انجام این مأموریت نگرانی‌های پیامبر را در مورد انجام حج، که پیشتر به آن اشاره شد، از بین برد و با پاکسازی کعبه از آخرین بقایای شرک و بت پرستی، مقدمات سفر پیامبر ﷺ به مکه برای انجام حجة الوداع آماده شد.

شرح و تفسیر

هشدار جدی به مشرکان

«بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ این، اعلام بی‌زاری از

۱. خصائص نسائی، صفحه ۲۸ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۲۷۶).

سوی خدا و پیامبر او، به کسانی از مشرکان است که با آن‌ها عهد بسته‌اید!» - پیمان بین مسلمانان و مشرکانی که پیمانشان مدّت ندارد از این ساعت لغو و کأن لم یکن تلقّی می‌گردد.

«فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ؛ با این حال (که پیمان شما با رسول خدا لغو شده است) چهار ماه مهلت دارید که آزادانه در زمین سیر کنید و هر جا که می‌خواهید بروید و بسیندیشید، و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید، (و از قدرت او فرار کنید، و بدانید) خداوند خوار کننده کافران است.»

سؤال: چرا پیامبر پیمان‌هایش را با مشرکان نقض کرد؟ آیا این نقض پیمان، شامل تمام پیمان‌های حضرت می‌شد؟

پاسخ: از آیات بعد استفاده می‌شود که مسأله لغو پیمان‌ها تنها در مورد پیمان‌هایی بود که مدّت خاصی نداشته، یا مدّت آن به سر رسیده است، و همچنین پیمان‌هایی که مدّت آن به اتمام نرسیده، ولی مشرکان پیمان‌شکنی کرده بودند و به دشمنان اسلام و مسلمین در جنگ احزاب و مانند آن کمک کرده بودند، امّا پیمان‌هایی که مدّت آن به پایان نرسیده بود، و صاحبان آن تخلّفی نکرده بودند و به یاری دشمنان اسلام نشتافته بودند، چنین پیمان‌هایی بر قوّت خود باقی بود و تا پایان یافتن مدّتش مورد احترام پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان بود، همان‌گونه که در آیه چهارم سوره توبه این نوع پیمان‌ها استثناء شده است؛ زیرا عهد و پیمان از نظر اسلام، هر چند با دشمن بسته شود، محترم است و اگر مصلحتی ایجاب کند که مسلمانان با کفار عهد و پیمانی داشته باشند، باید آن را محترم بشمارند و بر طبق آن عمل کنند.

«وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ؛ و این، اعلامی از ناحیه خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز «حجّ اکبر» است.» در مورد «حجّ اکبر» تفسیرهای مختلفی ذکر شده است، ولی بهترین تفسیر این است که منظور از حجّ اکبر همان «حجّ تمتّع» است که وقوف در «عرفات» و «مشعرالحرام» و «منی» و «قربانی» و

«رمی جمرات» و مانند آن دارد و منظور از حجّ اصغر «عمره تمتّع» می باشد.^۱ به هر حال باید دید که این اعلام خدا و رسولش در حجّ تمتّع سال نهم هجرت چه بوده است؟ به ادامه آیه توجه کنید:

«أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» - اعلام خداوند و رسولش به همه مشرکین این است که خدا و پیامبرش از مشرکین بیزار هستند، بدین جهت پیمان‌ها لغو می شود. بنابراین مشرکین و کفار دو راه بیشتر در پیش رو ندارند: راه اوّل آن است که از گذشته خویش توبه کنند و دست از شرک بردارند و به اسلام و آیین توحید روی آورند.

«فَإِنْ تُبْتِغُوا فَهَوْ خَيْرٌ لَّكُمْ» - مشرکان و بت پرستان که پیمان آن‌ها لغو شده است، اگر راه توبه و پذیرش اسلام را در پیش بگیرند و به اسلام بگردند برای آن‌ها بهتر است؛ زیرا هم امنیت آن‌ها در دنیا تأمین می شود و هم در سایه عمل به قوانین اسلام، و انجام واجبات و ترک محرمات، سعادت اخروی آن‌ها تأمین می گردد.

«وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» - و اگر توبه نکنند، و بر عقاید شرک‌آلود خود پافشاری کنند، و از حق سرپیچی نمایند، نمی توانند از قلمرو قدرت خداوند خارج شوند و آن حضرت را ناتوان سازند! علاوه بر این که مجازات و عذابی دردناک هم در انتظار آن‌هاست.

آیا این مأموریت فضیلت است؟

سؤال: طبق آنچه که گذشت حضرت علی علیه السلام از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ آیات اولیّه سوره توبه به مشرکان مکه در ایّام حجّ تمتّع شد، و این مأموریت، که در ابتدا به ابوبکر سپرده شده بود، از وی پس گرفته شد؛ آیا این مأموریت فضیلتی برای حضرت علی علیه السلام محسوب می شود؟

پاسخ: گروهی از متعصّبین، که در صدد تضعیف و کم رنگ نمودن این فضایل

۱. «روز عرفه» و «روز عید قربان» از جمله تفاسیر دیگر «حجّ اکبر» است؛ برای اطلاع بیشتر به مجمع‌البیان، جلد دوم، صفحه ۵ و تفسیر الکشاف، جلد دوم، صفحه ۲۴۴-۵ مراجعه فرمایید.

هستند، گفته‌اند: علت تغییر این مأموریت سنت و رسمی است که در بین عرب مرسوم بود؛ زیرا در بین عرب‌ها مرسوم است که وقتی کسی پیامی برای شخصی می‌فرستد، یا باید خودش حامل پیام باشد، یا یکی از خاندان و خویشاوندانش این مسؤولیت را عهده‌دار شود، بدین جهت حضرت رسول ﷺ ابوبکر را عزل و علی علیه السلام را به جای ایشان فرستاد، بنابراین مأموریت فوق فضیلتی برای حضرت علی علیه السلام محسوب نمی‌شود!^۱ و لکن انصاف این است که چنین سخنی بسیار دور از حقیقت است، زیرا:

اولاً: این رسم عرب را شما از کجا کشف کرده‌اید؟ در کجا چنین مطلبی آمده است؟ آیا به صرف احتمال، می‌توان منکر چنین فضیلت مهمی شد؟
ثانیاً: بر فرض ثبوت چنین رسمی در بین اعراب، تغییر مأموریت فوق ربطی به رسم عرب ندارد، زیرا حضرت رسول ﷺ، طبق برخی از روایات، که شرح آن گذشت، این کار را به دستور و فرمان خداوند انجام داد.
بنابراین، بدون شک این مأموریت فضیلت بزرگی برای حضرت علی علیه السلام محسوب می‌شود و با توجه به این مطلب، اگر خداوند بخواهد شخصی را به عنوان خلیفه بلا فصل پیامبر انتخاب کند، بدون شک انسان برتر و دارای فضیلت بیشتر را برمی‌گزیند و اگر هم مردم بخواهند چنین شخصی را انتخاب کنند، آن‌ها نیز به مقتضای عقل چنین شخصی را برمی‌گزینند.

ارتباط آیه «اذان» و «مؤذن»

«پاداش‌ها» و «مجازات‌های» جهان آخرت در حقیقت انعکاس اعمال انسان در دنیاست. این مطلب با توجه و تأمل در ارتباط «پاداش‌ها» و «کیفرها»ی جهان آخرت، با اعمال انسان در دنیا روشن می‌شود.
اگر انسان رباخوار، که مرتکب گناه بزرگ رباخواری می‌شود، در جهان آخرت همانند انسانی مست و بی‌اراده جلوه می‌کند و قدرت بر حرکت صحیح و متعادل

ندارد و هر از چند قدمی به زمین می خورد و دوباره برمی خیزد و به راهش ادامه می دهد، بدان جهت است که او در دنیا با این گناه بزرگ تعادل اقتصادی جامعه را بر هم زده و جامعه را دچار بی ثباتی اقتصادی و مالی نموده است. پس عدم تعادل رباخوار در آخرت، انعکاسی از برهم خوردن تعادل جامعه در دنیا بر اثر ارتکاب او به گناه زشت رباخواری است.^۱

اگر ظلم در آخرت بسان تاریکی و ظالم همچون انسان تاریکی می باشد که راه به جایی نمی برد، به خاطر آن است که ظالم دنیا را بر مظلومین تیره و تاریک کرده، به گونه ای که آن ها راه به هیچ جا نمی برند. پس ظلمات ظالم در آخرت نتیجه و انعکاس ظلماتی است که او خود در دنیا برای مظلومان به وجود آورده و زندگی آن ها را تیره و تاریک کرده است.

اگر انسان مؤمن و دارای ایمان با چراغی از نور وارد صحنه محشر می شود و در سایه آن چراغ، به سوی رضوان و مغفرت الهی رهنمون و هدایت می گردد، به خاطر این است که انسان های مختلفی در پرتو نور ایمان او در دنیا هدایت گشته و به حقیقت رهنمون شدند.

خلاصه این که، تمام «پاداش ها» و «کیفرها» در جهان آخرت انعکاس و زائیده اعمال خود ما انسان ها در دنیا است.

با توجه به این مطلب، اگر علی علیه السلام طبق آنچه در آیه سوم سوره توبه آمده، «مؤذن» پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا است و پیام آن حضرت را در مکه به گوش مشرکان می رساند، همو در جهان آخرت نیز «مؤذن» است و پیام خداوند عالم را به گوش جهنمیان می رساند و آن ها را مشمول لعنت الهی، به خاطر ظلمی که مرتکب شده اند، می داند.

اگر علی در جهان آخرت فصل الخطاب تمام سخن هایی است که بین بهشتیان و جهنمیان رد و بدل می شود، به خاطر آن است که او در دنیا نیز فصل الخطاب بوده و آخرین سخن را خطاب به مشرکان و بت پرستان بیان کرده است. آیا این،

۱. مشروح مباحث مربوط به «ربا» را در کتاب «ربا و بانکداری اسلامی» مطالعه فرمایید.

فضیلت کم ارزشی است؟ آیا هیچ انسان دیگری، اعم از مسلمانان و پیروان دیگر ادیان الهی، واجد چنین فضیلتی هست؟

حکمت تغییر مأموریت ابلاغ آیات سوره براءت

سؤال: حضرت رسول ﷺ - طبق آنچه گذشت - به اتفاق همه مفسرین، اعم از شیعه و سنی، ابتدا ابوبکر را مأمور ابلاغ آیات اولیه سوره براءت کرد، سپس او را عزل نمود و حضرت علی (ع) را مأمور این کار کرد؛ آیا پیامبر ﷺ از کارش پشیمان شد و لهذا دست به این تغییر زد؟ یا هر دو کار طبق دستور خداوند بوده است؛ هم نصب و عزل ابوبکر، و هم اعطای این مأموریت به علی (ع)؟ خلاصه، این تغییر مأموریت چه حکمتی داشته است؟

پاسخ: پاسخ این پرسش واضح است؛ پیامبر ﷺ هر دو کار را آگاهانه انجام داد و هدفش این بود که شخصی که برترین و افضل است را معرفی کند، و ذهن مردم را از کسی که تصوّر می کردند برترین است، به سوی برترین حقیقی و واقعی هدایت کند. بدین جهت در ابتدا این مأموریت را به ابوبکر سپرد و سپس او را عزل کرد و علی (ع) را مأمور این کار نمود، تا به مردم بفهماند علی (ع) افضل و شایسته تر از ابوبکر و همه مسلمانان است.

این اولین مرتبه ای نبود که حضرت رسول ﷺ چنین کاری می کرد، بلکه قبلاً نیز بارها شبیه این کار را - برای تبیین هدف مذکور - انجام داده بود.

مثلاً، پیامبر ﷺ در جنگ خیبر یک روز پرچم را به دست ابوبکر می دهد، تا قلعه خیبر را فتح کند، وی تا عصر هر چه در توان دارد سعی و تلاش می کند، ولی موفق به فتح قلعه محکم خیبر نمی شود؛ روز دوم پرچم را به عمر می سپارد، او نیز در فتح قلعه خیبر ناکام می ماند. در شب سوم می فرماید:

«فردا پرچم را به دست شخصی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و پیامبر هم او را دوست می دارند، وی مرتّب به دشمن حمله می کند و هرگز فرار نمی نماید. او قلعه خیبر را فتح خواهد کرد.»

اصحاب که متوجّه منظور حضرت شده بودند، عرض کردند: اگر منظور تان حضرت علی است، او هم اکنون سخت مبتلا به چشم درد است.

پیامبر ﷺ فرمود: علی را حاضر کنید. علی به خدمت پیامبر رسید، حضرت مقداری از آب دهانش را به چشمان علی مالید، به اذن الهی چشمان علی شفا یافت! پیامبر ﷺ روز بعد پرچم را به دست او سپرد و آن حضرت قلعه خیبر را فتح کرد.^۱ چرا رسول اکرم ﷺ ابتدا پرچم را به دست دو تن دیگر از اصحاب داد و سپس به علی سپرد؟

پاسخ این سؤال روشن است، حضرت می خواهد عملاً افضلیّت و برتری علی را نشان دهد.

در جنگ احزاب نیز شبیه این جریان رخ داد. هنگامی که عمرو بن عبدود، آن قهرمان پر آوازه مشرکان و بت پرستان، از خندق عبور کرد و در مقابل مسلمانان قرار گرفت و هم آورد و مبارز طلبید، کسی جز علی اعلام آمادگی نکرد.

پیامبر فرمود: علی جان شما بنشینید!
برای بار دوم عمرو بن عبدود مبارز طلبید، باز کسی جز علی از جا برنخواست.
پیامبر ﷺ فرمود: شما بنشینید!

«عمرو» در مرتبه سوم سخن زشتی گفت: از بس که مبارز طلبیدم خسته شدم و صدایم گرفت، آیا کسی از بین شما مسلمانان مشتاق رفتن به بهشت نیست، تا او را به بهشت بفرستم! باز جز علی کسی برنخواست!

این بار پیامبر ﷺ اجازه داد که علی به میدان برود و در کمال تعجب و حیرت همگان بر عمرو بن عبدود غالب و پیروز گردد.^۲ در این جا نیز پیامبر ﷺ برای اثبات برتری و افضلیّت علی بدین شکل عمل کرد، تا عملاً جایگاه و موقعیت اجتماعی علی را استحکام بخشد.



۱. مشروح این داستان را در فروغ/بدیّت، جلد دوم، صفحه ۲۴۸ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. فروغ/بدیّت، جلد دوم، صفحه ۱۳۵ به بعد.

آيات فضائل مخصوص حضرت علي عليه السلام



آية محسنين

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ
الْيَسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ * وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ
وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ * لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِندَ
رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ

«سورة زمر، آيات ٣٢ تا ٣٤»

آیه محسنین

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي
جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ * وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ
هُمُ الْمُتَّقُونَ * لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ

پس چه کسی ستمکارتر است از آن کسی که بر خدا دروغ ببندد و سخن راست را هنگامی که به سراغ او آمده تکذیب کند؟! آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟! اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزکارانند. آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است؛ و این است جزای نیکوکاران.

«سوره زمر، آیات ۳۲ تا ۳۴»

دورنمای بحث

در آیات سوره زمر از دو گروه سخن به میان آمده است: ظالم‌ترین افراد و صادق‌ترین افراد. سپس به مجازات ظالم‌ترین و پاداش صادق‌ترین افراد اشاره شده است. مطلب مهم، که باید آن را در بحث‌های آینده روشن کنیم، این است که صادق‌ترین افراد، که از او به «محسن» تعبیر شده، کیست؟ پاسخ این سؤال بطور مشروح خواهد آمد.

ظالم ترین انسان‌ها!

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ» - چه کسی ظالم‌تر از شخصی است که مرتکب این دو دروغ بزرگ می‌شود: ۱- دروغ بر خدا، ۲- دروغ بر پیامبر خدا ﷺ. بدون شک تمام دروغ‌ها زشت و از گناهان کبیره محسوب می‌شود، ولی پرواضح است که دروغ به خداوند بزرگ و پیامبران عظیم الشان ﷺ بسیار زشت و خطرناک و گاه عوارض و حشتناک و ثمرات نامیمونی را به دنبال دارد.

سؤال: بت پرستان چه دروغ‌هایی به خدا و پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند؟

پاسخ: قسمتی از نسبت‌های دروغ آنان بدین شرح است:

الف - آن‌ها فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند.

ب - برخی از آن‌ها معتقد بودند که خداوند به بت پرستی آن‌ها رضایت دارد و بت‌ها واسطه بین آن‌ها و خداست و شفیع آنان در پیشگاه خداوند محسوب می‌شود! ج - بعضی از مشرکان برای خداوند فرزندانی قائل بودند و حضرت مسیح را پسر خدا می‌دانستند.

د - گاه بعضی چیزها را حلال و بعضی چیزهای دیگر را حرام می‌دانستند و این امور را به دروغ به خداوند نسبت می‌دادند.

این امور و امثال آن، دروغ‌هایی بود که به خداوند متعال می‌بستند و چون با عدم تصدیق پیامبران الهی و مقابله و مبارزه آن بزرگواران، که برای نجات انسان‌ها مبعوث شده بودند، مواجه می‌شدند به تکذیب و انکار رسالت و نبوت آنان می‌پرداختند. حقیقتاً این افراد ظالم‌ترین انسان‌ها محسوب می‌شوند. این‌ها نه تنها بر خود، بلکه بر مردم و کلمات نورانی کتاب‌های آسمانی هم ظلم کرده‌اند.

ظلم بر خودشان بدین شکل بود که راه سعادت و فلاح و رستگاری را با این تکذیب‌ها بر روی خویش می‌بستند و با دست خویش، خود را گمراه و جهنمی می‌نمودند!

و اما ظلمشان بر مردم به خاطر این بود که باعث گمراهی دیگران نیز می شدند، آن‌ها نه تنها راه سعادت را بر خود می بستند، که دیگران را هم به وادی شقاوت و گمراهی سوق می دادند. اینان همانند بدعت گذارانند که آثار گناه بزرگ و نابخشودنی بدعتشان، هزاران سال، و گاه تا دامنۀ قیامت، پرورنده سنگین و ظلمانی گناهانشان را باز نگه می دارد. به گونه ای که اگر پشیمان نیز شوند، هیچ راه بازگشت و جبرانی ندارند.

و ظلم آن‌ها به آیات الهی نیز تصوّر می شود، همان گونه که در آیه شریفه ۱۰۳ سوره اعراف به این مطلب تصریح شده است. خداوند متعال در این آیه شریفه می فرماید:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا
فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

سپس به دنبال آن‌ها [پیامبران پیشین] موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم؛ اما آن‌ها (با عدم پذیرش)، به آن (آیات) ظلم کردند. ببین عاقبت مفسدان چگونه بود!

طبق تصریح این آیه شریفه عدم پذیرش و انکار آیات الهی - که همان کتاب‌های آسمانی و معجزات پیامبران است - نوعی ظلم به آیات الهی شمرده می شود؛ چون وقتی جلوی قابلیت چیزی، که قابل هدایت مردم است، را بگیریم به آن ظلم کرده ایم، علاوه بر این که بر آن مردم هم ظلم شده است. بنابراین، کسانی که اسلام را بد معرفتی می کنند، یا با اعمال زشت خویش اسلام را بد جلوه می دهند، یا قوانین اسلام را تفسیر به رأی می کنند، همه این‌ها به اسلام ظلم کرده اند.

خلاصه این که، ظالم ترین مردم کسی است که خداوند و پیامبرش را تکذیب کند و چنین کسی مجازات بس شدیدی دارد که در ادامه آیه شریفه به آن اشاره شده است.

«الَّذِينَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» - سرنوشت چنین انسان‌های ظالمی، که هم بر خویشان و هم بر مردم دیگر و هم بر آیات الهی ظلم می کنند، جهنّم است؛ جهنّمی که جایگاه کافران است. این که در این جا صریحاً جایگاه ظالم ترین افراد را بیان نمی کند، بلکه به صورت سؤال و استفهام آن را مطرح می نماید، خود نکته

قابل تأمل و در خور دقت دارد، که چنین جایگاه و مجازاتی برای چنان موجوداتی از سوی همگان قابل پیش‌بینی است!

«وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» - اما گروه دوم، که در نقطه مقابل گروه اول هستند، یعنی کسانی که آورنده صدق و راستی هستند و کسانی که اینان را در پیامشان تصدیق می‌نمایند، این‌ها پرهیزکارترین افراد هستند. هر چند واژه «أتقی» در این جا به کار نرفته است، ولی به دو دلیل می‌توان ادعا کرد که این دو گروه پرهیزکارترین افراد هستند: یکی به قرینه مقابله؛ بدین معنی که وقتی تکذیب‌کنندگان خدا و رسول ظالم‌ترین افراد باشند، حتماً تصدیق‌کنندگان خدا و رسول پرهیزکارترین افراد می‌باشند. دیگر این که جمله «هُمُ الْمُتَّقُونَ» جمله حصر است و معنای آن این است که فقط این‌ها اهل تقوا هستند، متقیان واقعی این افراد می‌باشند. بنابراین، آثار و برکات تقوا و پاداش‌ها و وعده‌هایی که در قرآن مجید برای متّقیین ذکر شده، اختصاص به چنین انسان‌هایی دارد. افرادی که در این آیه شریفه به آن‌ها اشاره شده، علاوه بر آنچه که به عموم متّقیین داده می‌شود، پاداش‌های ویژه‌ای نیز دارند که در آیه بعد شرح آن آمده است:

«لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ» - درجات و مقامات پرهیزکارترین انسان‌ها به قدری بالاست که بطور نامحدود نعمت‌هایی در اختیارشان نهاده می‌شود و هر چه بخواهند در اختیارشان می‌گذارند و این پاداش نیکوکاران است. پاداشی که بالاتر از آن قابل تصوّر نیست.

«آورنده کلام صدق» و «تصدیق‌کننده آن» کیست؟

سؤال: منظور از جمله «الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ؛ کسی که سخن راست بیاورد» و جمله «الَّذِي صَدَّقَ بِهِ؛ کسی که آن را تصدیق کند» کیست؟

پاسخ: منظور از جمله اول حضرت رسول اکرم ﷺ و مراد از جمله دوم حضرت علی علیه السلام است؛ هر چند ممکن است جمله دوم شامل تمام مؤمنین که رسالت پیامبر اسلام ﷺ را تصدیق کرده‌اند نیز بشود، ولی بدون شک در رأس

آن‌ها علی بن ابی طالب علیه السلام است.

مطلب فوق در کتاب‌های متعددی از شیعه و اهل سنت آمده است، که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

۱- ابن مغزلی، از دانشمندان بسیار معروف اهل سنت، در کتاب معروفش «مناقب» از مفسر معروف «مجاهد» چنین نقل می‌کند:

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ»؛ رَسُولُ اللَّهِ وَ «الَّذِي صَدَّقَ بِهِ»
عَلِيٌّ^۱

منظور از آورنده کلام صدق، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و منظور از «تصدیق‌کننده آن» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

۲- ابن عساکر، نیز مطلب مذکور را نقل کرده است.^۲

۳- علامه گنجی در کفایة الطالب نیز از جمله دانشمندانی است که حدیث فوق را نقل نموده است.^۳

۴- قرطبی نیز در تفسیرش تصریح به مطلب فوق کرده است.^۴

۵- ابو حیان اندلسی نیز این تفسیر را انتخاب کرده است.^۵

۶- سیوطی در تفسیر «الدّر المنثور» هم همین عقیده را دارد.^۶

۷- ترمذی صاحب کتاب «مناقب مرتضوی» نیز اعتقاد به همین مطلب دارد.^۷

۸- آلوسی در تفسیر «روح المعانی» نیز از جمله افراد متعددی است که در بین اهل سنت این تفسیر را پذیرفته است.^۸

۱. مناقب، به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۷۷.

۲. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۷۷.

۳. کفایة الطالب، صفحه ۱۰۹ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۷۷).

۴. الجامع لاحکام القرآن، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۶ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۷۸).

۵. البحر المحیط، جلد ۷، صفحه ۴۲۸ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۷۸).

۶. الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۳۲۸ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۷۸).

۷. مناقب مرتضوی، صفحه ۵۱ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۷۸).

۸. روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۳ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۷۸).

فخر رازی، تنها مخالف!

علی رغم این که همه مفسران و راویان، آیه شریفه فوق را به پیامبر ﷺ و حضرت علی علیه السلام تفسیر کرده اند، فخر رازی، علم مخالفت برافراشته و می گوید:

«منظور از جمله دوم ابوبکر است؛ چون او ملقب به صدیق بوده است!»

قاضی نور الله تستری پاسخ مناسبی به این سخن می دهد، وی می گوید:

«قبل از فخر رازی در هیچ کتابی این مطلب نیامده و فخر رازی هم که از اصحاب پیامبر نبوده است، پس او این سخن را بر چه اساسی گفته است؟»

بنابراین بطلان این سخن نیازی به شرح و تفسیر ندارد.^۱



۱. علاوه بر این که روایات مختلفی، در منابع عامه و خاصه وجود دارد که دو صفت «صدیق» و «فاروق» را در بین تمام مسلمانان به حضرت علی علیه السلام اختصاص می دهد. طبق این روایات پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «لَکُلِّ امَّةٍ صَدِیقٌ وَ فَارُوقٌ وَ صَدِیقُ هَذِهِ الْاُمَّةِ وَ فَارُوقُهَا عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ». این روایات در بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحات ۱۱۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶ و دیگر جلد های آن، آمده است. جالب این که مضمون روایت فوق، به نقل از ده ها کتاب از اهل سنت، در الغدير، جلد ۲، صفحه ۳۱۳، به بعد نیز آمده است.

آیات فضائل مخصوص حضرت علیؑ



آیة پیشگامان نخستین

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ
اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرَى تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

«سورة توبه، آیه ۱۰۰»

آیه پیشگامان نخستین

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آن‌ها فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ! «سوره توبه، آیه ۱۰۰»

دورنمای بحث

هر چند این آیه شریفه از سه گروه سخن می‌گوید، و به پیشگامان هر سه گروه بشارت‌های والایی می‌دهد، ولی در بین پیشگامان نیز پیشگامی وجود دارد که در صف اول است و نخستین فرد از پیشگامان است. طبق روایات فراوانی که خواهد آمد، آن فرد نخست و طلایه دار تمام پیشگامان، شخصی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نیست!

شرح و تفسیر

پیشگامان اسلام

«وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» - در

این آیه شریفه از سه گروه سخن به میان آمده است:

گروه اول: «مهاجرین» - آن‌ها مسلمانانی بودند که در مکه تحت فشار شدید دشمن واقع شدند و هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ به مدینه هجرت کرد به دنبال آن حضرت و برای نجات از فشارها و آزارها و اذیت‌های مشرکان و جهت تقویت دین نوپای اسلام، خانه و کاشانه و اموال و زمین‌ها و اقوام و خویشان و قبیله و خلاصه همه هستی خویش را رها کردند و با دست خالی به مدینه هجرت نمودند. خطرات زیادی مهاجرین را تهدید می‌کرد؛ خطر مشرکان مکه که در صدد انتقام و نابودی آن‌ها بودند. خطر گرسنگی، چون همه چیزشان را در مکه گذاشته بودند. خطر بیکاری و نداشتن شغل مناسب و غم غربت و تنهایی و دوری از اقوام و خویشان و وطن، و خطراتی از این قبیل؛ ولی این مسلمانان راستین تمام این خطرات را به جان خریده و به مدینه هجرت کردند. وضع اقتصادی برخی از آنان بقدری خراب بود که در کنار مسجد النبی سگویی برای آن‌ها در نظر گرفته شد، تا شب و روز خود را در آن جا بگذرانند! این دسته بعداً به «اصحاب صفه» معروف شدند. این مسلمانان تهیدست در کنار مسجد النبی روزگار می‌گذراندند و آماده هرگونه خدمت و فداکاری برای اسلام بودند.

گروه دوم: «انصار» - آن‌ها مسلمان‌هایی بودند که در مدینه به اسلام گرویده، و از پیامبر دعوت کرده بودند که به مدینه هجرت کند و آمادگی خویش را برای هرگونه همکاری با پیامبر ﷺ و مسلمانان اعلام نموده بودند، این‌ها با آغوش باز از مهاجرین استقبال نمودند و خانه و زندگی در اختیار مهاجران گذاشتند و به آنان همچون برادران خویش، کمک نمودند. البته این‌ها هم ایثار و فداکاری زیادی کردند، هر چند وضع مالی بعضی از انصار برای گذران زندگی ساده خود آن‌ها هم کافی نبود.

گروه سوم: «تابعین» - مسلمان‌هایی که پس از مهاجران و انصار به دنیا آمدند و

گام در راه آن‌ها گذاشتند و به آن دو گروه پیوستند تابعین هستند.^۱ بنابراین تابعین طبق این تفسیر، از نسل دوم مسلمانان تا قیام قیامت شامل تمام مسلمانان در هر عصر و مکان می‌شود؛ یعنی اگر مسلمان عصر و زمان ما هم خطّ نصرت مسلمانان و هجرت به سوی رضای خداوند را ادامه دهند، عنوان «تابعین» که در این آیه شریفه آمده، شامل آن‌ها می‌شود؛ زیرا همان‌گونه که در بحث‌های سابق گفته شد هجرت اختصاص به مسلمانان صدر اسلام ندارد، بلکه در هر عصر و زمانی امکان‌پذیر است؛ چون هجرت به معنای هجرت از گناهان به سوی اطاعت‌ها و از نپاکی‌ها به سوی پاکی‌ها و از ظلمات به سوی نور است.

سؤال: واژه «بِإِحْسَانٍ» که در توضیح «تابعین» آمده، به چه معنی است؟

پاسخ: دو احتمال در تفسیر این واژه وجود دارد:

نخست این که پیروی از مهاجران و انصار نباید فقط در زبان و حرف باشد، بلکه در عمل نیز خطّ نصرت و هجرت را ادامه دهند. و به تعبیر دیگر بخوبی و به درستی از مهاجران و انصار پیروی و تبعیت کنند.

احتمال دیگر آن که در کارهای نیک از مهاجرین و انصار پیروی کنید، نه در همه افعال و کردار آن‌ها؛ زیرا در بین آن بزرگواران هم افرادی بودند که برخلاف روش پیامبر ﷺ و دستورات اسلام حرکت می‌کردند.

برخلاف آنچه اهل سنت معتقدند، که تمام صحابه پیامبر پاک و معصوم هستند،^۲

۱. البته واژه «تابعین» در بین دانشمندان علم حدیث اهل سنت معنای دیگری دارد که دایره آن محدود است و آن به کسانی اطلاق می‌شود که موفق به درک رسول اکرم ﷺ نشدند، ولی از علوم و دانش اصحاب پیامبر استفاده کردند. نه هر مسلمانی که راه مهاجرین و انصار را ادامه دهد، هر چند هم‌عصر آن‌ها نبوده باشد.

۲. در سفر اخیر که به مکه مشرف شدم (سال ۱۳۸۰ ه. ش، شعبان ۱۴۲۲ ه. ق) به پیشنهاد عده‌ای از علماء و دانشمندان اهل سنت مکه، گفت و گوهای با هم داشتیم. از جمله مباحثی که در آن جلسات مطرح شد، بحث عدالت صحابه پیامبر بود. به آن‌ها گفتم: شما معتقدید که همه صحابه پیامبر عادل و منزّه از گناه هستند، در حالی که در جنگ جمل، که جنگ افروزان آن از صحابه پیامبر بودند، بیش از هفده هزار نفر از مسلمانان کشته شدند. چه کسانی مسؤول این همه خون هستند؟ اگر خون یک

ما معتقد به عصمت همه آن‌ها نیستیم و آیه شریفه فوق می‌تواند دلیل خوبی بر این اعتقاد شیعه باشد. بنابراین تابعین باید در کارهای نیک و خوب مهاجرین و انصار از آن‌ها پیروی و تبعیت کنند. نه در تمام کارها و گفتار و کردارشان، حتی اگر در غیر مسیر حق باشد!

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» - خداوند پس از این که سه گروه از پیشگامان نخستین را نام می‌برد و از آن‌ها به عظمت یاد می‌کند، به پاداش‌های معنوی و مادی آن‌ها می‌پردازد.

پاداش‌های معنوی آن‌ها عبارت است از: «خشنودی خداوند از آن‌ها؛ و خشنودی آن‌ها از خداوند متعال». اما خشنودی خداوند از آن‌ها مطلب روشن و واضحی است؛ زیرا آن‌ها خطّ نصرت اسلام و مسلمین و هجرت را در پیش گرفتند و این امور موجبات خشنودی پروردگار را به دنبال داشت و مراد از خشنودی آن‌ها از خداوند این است که خداوند در برزخ و قیامت هر چه بخواهند در اختیارشان می‌نهد و آن‌ها از این جهت از پروردگارشان خشنود می‌شوند.

و اما پاداش مادی آن‌ها این است که از هم اکنون باغ‌های بهشتی، که دارای دو ویژگی است، برای آن‌ها آماده شده است؛ نخست این که از زیر درختان آن همواره آب جاری است و دیگر این که بهشتیان پس از سکونت در این باغ‌ها غم از دست

→ بی‌گناه بر دامن انسان بنشینند، جوابگو نخواهد بود، تا چه رسد به ریختن خون هفده هزار انسان! بعضی از علماء اهل سنت در پاسخ گفتند: «هر چند طلحه و زبیر و عایشه جنگ‌افروزان جنگ جمل بودند، ولی آن‌ها قبل از شروع جنگ کنار کشیدند و دست آن‌ها آلوده به جنگ نشد!» در پاسخ گفتم: بر فرض صحت این ادعا، اگر کسی آتشی روشن کند، همین که خود را نجات دهد و از آتش کناره‌گیری کند کافی است و مسؤولیتی ندارد، یا این که برای رفع مسؤولیت، باید آتشی را که افروخته خاموش نماید؟! سپس پرسیدم: در جنگ صفین که قریب یکصد هزار نفر از مسلمانان کشته شدند، چه کسی پاسخگوی خون آن‌هاست؟

گفتند: معاویه مجتهد بوده و در استنباط خطا کرده، پس مسؤولیتی ندارد! گفتم: اگر اجتهاد این قدر وسیع و گسترده و بی‌ضابطه است، پس هیچ گناهکاری نباید مجازات شود؛ چون در استنباط خویش خطا کرده است! آیا عقلا این توجیهات را می‌پذیرند؟!

آیه پیشگامان نخستین

دادن آن را نخواهند داشت؛ زیرا این باغ‌ها برای همیشه در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد و آن‌ها جاودانه در آن باغ‌ها خواهند ماند. و بدون شک خشنودی خداوند از آن‌ها، و خشنودی آن‌ها از خداوند، و داشتن چنان باغ‌های بهشتی برای این گروه‌های سه‌گانه پیروزی بزرگی محسوب می‌شود، و بالاتر از این پیروزی تصوّر نمی‌شود.

نخستین مرد مسلمان

سؤال: از آیه ۱۰۰ سوره توبه استفاده شد که پیشگامان سه گروه بودند، اما اکنون این سؤال مطرح می‌شود که پیشگام‌ترین پیشگامان کیست؟ اولین شخصی که از بین مردان مسلمان دعوت پیامبر اسلام را بلیک گفت، چه کسی بود؟

پاسخ: روایات فراوانی در ذیل همین آیه وارد شده که اولین مسلمان را معرفی می‌کند، طبق این روایات اولین نفر از مردان که به اسلام گروید، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، و اولین زن حضرت خدیجه رضی الله عنها بوده است.

این مطلب در میان تمام دانشمندان اسلامی از شیعه و سنی از واضحات محسوب می‌شود. چندین نفر از علمای اهل سنت نسبت به مطلب فوق ادّعای اجماع کرده‌اند؛ به کلمات این دانشمندان توجه کنید:

۱- ابن عبدالبر، از دانشمندان معروف اهل سنت می‌گوید:

اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ خَدِيجَةَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَصَدَّقَتْهُ فِيمَا جَاءَ بِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ بَعْدَهَا^۱

دانشمندان مسلمان اتفاق نظر دارند که (از زنان) خدیجه اولین کسی بود که به خداوند و پیامبرش ایمان آورد و دین اسلام را تصدیق نمود و پس از او (از مردان) علی (اولین کسی بود که) ایمان آورد.

۲- ابو جعفر اسکافی معتزلی، استاد ابن ابی الحدید معتزلی، که در سال ۲۴۰

فوت کرده است، در مورد اولین مسلمان می‌گوید:

۱. الاستیعاب، جلد ۲، صفحه ۴۵۷، (به نقل از الغدیر، جلد ۳، صفحه ۲۳۸).

قد روى الناس كافة افتخار على بن ابي طالب بالسبق الى الاسلام^۱
نه تنها علماء اسلام، بلکه همه مردم افتخار على را در سبقت گرفتن به اسلام (و
به عنوان اولین مسلمان از بين مردان) روايت نموده‌اند.

۳. حاکم نیشابوری در «مستدرک الصحیحین»، که همسنگ و هم‌طراز
«صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» است، می‌گوید:

لا اعلم خلافاً بين اصحاب التواريخ انّ على بن ابي طالب رضى الله
عنه اوّلهم اسلاماً و انّما اختلفوا فى بلوغه^۲

هیچ اختلافی در بین تاریخ‌نگاران در مورد این که علی بن ابی طالب اولین مرد
مسلمان است، مشاهده نکردم. البته در مورد این که: آیا به هنگام پذیرش اسلام
بالغ بوده یا نه؟ اختلاف نظرهایی وجود دارد.

گذشته از کلمات فوق، که مشتمل بر ادّعای اجماع بر سبقت على عليه السلام در
پذیرش اسلام بود، مرحوم علامه امینی ۲۵ روایت از معصومین عليه السلام و نظریه ۶۶
تن از بزرگان اسلام و شعرای والامقام را در این زمینه نقل کرده است! و بعضی از
دانشمندان شیعه یکصد حدیث از منابع اهل سنت در این زمینه نقل نموده‌اند و
این عدد فوق العاده‌ای است!^۳

۱. الغدير، جلد ۳، صفحه ۲۳۷.

۲. المستدرک على الصحیحین، کتاب المعرفة، صفحه ۲۲، (به نقل از الغدير، جلد ۳، صفحه ۲۳۸).

۳. توجه به این نکته لازم است که رسیدن این همه روایت در مورد یک فضیلت از فضایل فراوان
حضرت امیر عليه السلام به ما، آن هم از طریق کتاب‌ها و منابع اهل سنت بی‌شبهت به معجزه نیست؛ زیرا
در دوران سیاه و ظلمانی بنی امیه نه تنها ذکر و بیان فضایل اهل البیت عليه السلام ممنوع بود و جرم تلقی
می‌گردید، بلکه ده‌ها هزار منبر در مناطق مختلف کشور پهناور اسلامی برای هتک و جسارت و سب
و لعن بر علی بن ابی طالب (العیاذ بالله) اختصاص داده شده بود و این تبلیغات سوء تا آن جا پیش
رفت که مردم فریب خورده نه تنها به نام علی افتخار نمی‌کردند، بلکه بعضاً آن را نوعی ظلم بر
خویشان می‌دانستند! شخصی به نزد حجاج بن یوسف ثقفی، آن جنایتکار کم‌نظیر تاریخ اسلام
رسید و گفت: مادرم به من ظلم کرده است، از او شکایت دارم! حجاج گفت: چه ظلمی بر تو روا
داشته است؟ آن مرد گفت: نام مرا علی گذاشته است! بنابراین، سالم ماندن روایات فضیلت در چنان

آری، این مسأله در حدّ بالایی از اعتبار و اتقان است و شیعه بدین جهت بر خود می‌بالد. ما شیعیان باید قدردان نعمت بزرگ تشیع باشیم و از پدران و مادران خویش و علماء و دانشمندانی که این مسیر را به ما نشان دادند سپاسگزار و ممنون باشیم. به چند نمونه از روایات مذکور توجّه کنید:

۱- انس، خادم مخصوص پیامبر ﷺ چنین روایت می‌کند:

نَبَأَ النَّبِيِّ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَ اسْلَمَ عَلَيَّ يَوْمَ الْثَلَاثَةِ. (و فی روایة اخرى)
بعث رسول الله ﷺ يوم الاثنين و صَلَّى عَلَيَّ يَوْمَ الْثَلَاثَةِ^۱

پیامبر اسلام ﷺ در روز دوشنبه مبعوث به رسالت شد و علی علیه السلام در روز بعد، روز سه شنبه، اسلام آورد. (و در روایت دیگری آمده است که: و علی علیه السلام در روز سه‌شنبه نماز گزارد).

سؤال: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام هرگز در مقابل بت سجده کرد و به غیر توحید اعتقاد داشت؟

پاسخ: علی بن ابی طالب به شهادت تاریخ، حتّی برای یک لحظه در مقابل بت سر بر سجده نگذاشت و دین و آیینی غیر از آیین توحید اختیار نکرد؛^۲ بنابراین

→ دوران سخت و تلخی، که دوستان جرأت ذکر فضایلش را نداشتند و دشمنان تا حدّ توان در محو آن تلاش کردند، حقیقتاً بی‌شبهت به معجزه نیست. شاعر خوش ذوق شعر زیبایی در مورد آن دوران تلخ سروده است، می‌گوید:

أَعْلَى الْمَنَابِرِ تَعْلُنُونَ بِسَبِّهِ و بسیفه نصبت لکم اعواده

«آیا بر فراز منابری که در سایه تلاش و جهاد و شمشیر علی بن ابی طالب در اختیار شما قرار گرفته است به علی سب و ناسزا می‌گویید؟!»

هنگامی که انسان به آن دوران تاریک فکر می‌کند و از سوی دیگر در یک موضوع یکصد روایت در کتاب‌های اهل سنت می‌یابد، به این نتیجه می‌رسد که اراده و خواست خداوند آن بوده که فضایل علی بن ابی طالب تا دامنه قیامت وجود داشته باشد و در همه جا پخش و منتشر شود و شیعه در همه جا رؤس و سفید و خوشبخت باشد و خداوند را بر این نعمت بسیار بزرگ شاکر باشد.

۱. فرائد السمطين، باب ۴۷ (به نقل از الغدير، جلد ۳، صفحه ۲۲۴).

۲. مقریزی در الامتاع، صفحه ۱۶ در این مورد چنین می‌گوید: «و اما علی بن ابی طالب فلم یشرک بالله قطّ؛ علی بن ابی طالب هرگز به خداوند شرک نورزید». (الغدير، جلد ۳، صفحه ۲۳۸).

معنای جملات فوق این است که آن حضرت یک روز بعد از بعثت، اسلام خویش را ابراز و اعلام کرد و منافاتی ندارد که قبل از آن هم اسلام را در قلب پذیرفته باشد.

۲. سلمان فارسی، صحابی معروف پیامبر ﷺ، در مورد اولین مسلمان می‌گوید:

أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَرُوداً عَلَى نَبِيِّهَا الْحَوْضِ أَوَّلُهَا إِسْلَاماً عَلَى بَنِي طَالِبٍ^۱

اولین مسلمانی که در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر پیامبر اسلام ﷺ وارد می‌شود، همان کسی است که در دنیا در اسلام آوردن بر همه مسلمانان سبقت گرفت، و او علی بن ابی‌طالب است.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، پاداش‌های اخروی انعکاس اعمال انسان در دنیاست و از آن جا که حضرت علی علیه السلام اولین مسلمان است، پس همو اولین شخصی است که بر پیامبر ﷺ در کنار حوض کوثر وارد می‌شود.

۳. خلیفه دوم، عمر بن خطاب، نیز به این مطلب اعتراف دارد. عبدالله بن عباس، صحابی معروف پیامبر و شاگرد مخصوص حضرت علی علیه السلام، می‌گوید:

من و عده‌ای دیگر از مسلمانان نزد عمر بودیم، در مورد اولین مسلمان گفت و گو شد، عمر در این باره حدیثی نقل کرد، که من با گوش خودم از وی شنیدم:

أَمَّا عَلِيٌّ فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ لَوُدِدْتُ أَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُمْ، وَكَانَتْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، كُنْتُ أَنَا وَابُو عُبَيْدَةَ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذْ ضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى مَنْكَبِ عَلِيٍّ فَقَالَ يَا عَلِيُّ: «أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا، وَأَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا، وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»^۲

۱. مجمع الزوائد، جلد ۹، صفحه ۱۰۲ (به نقل از الغدير، جلد ۳، صفحه ۲۲۷).

۲. الغدير، جلد ۳، صفحه ۲۲۸.

آیه پیشگامان نخستین

در مورد علی بن ابی طالب سه ویژگی از پیامبر اسلام ﷺ شنیدم که اگر یکی از آن‌ها را داشتیم از تمام دنیا و آنچه در آن است برایم ارزشمندتر بود. من و ابوعبیده و عده‌ای از اصحاب پیامبر ﷺ در خدمت آن حضرت بودیم، حضرت بر شانه‌ی علی زد (تا مبدا شخصی از حاضرین، یا دیگری که نامش علی است، ادّعا کند که این سخن در مورد اوست) و فرمود: «ای علی! تو اولین مؤمن و اولین مسلمان هستی، تو نسبت به من، همانند هارون (جانشین حضرت موسی) نسبت به موسی هستی.»

سؤال: آیا جمله «اولین مسلمان» عبارت دیگر «اولین مؤمن» است، یا معنای متفاوتی دارد؟

پاسخ: «ایمان» مربوط به اعتقادات درونی انسان است و «اسلام» ابراز و اعلام آن اعتقادات به زبان است. بنابراین، حضرت علی ؑ هم اولین کسی بود که قلباً به حضرت رسول ایمان آورد و هم نخستین شخصی محسوب می‌شود که ایمان قلبی خویش را ابراز و اعلام کرد.

ارزش ایمان قبل از بلوغ!

سؤال: آیا علی بن ابی طالب ؑ به هنگام تشرّف به دین اسلام، بالغ بود؟ اگر در آن زمان به سنّ بلوغ نرسیده بود، آیا ایمان آوردنش فضیلتی است، تا به عنوان اولین مسلمان مطرح شود؟

پاسخ: در پاسخ به این سؤال توجه به چهار نکته لازم و ضروری است:

نکته اول: اگر شخصی به سنّ بلوغ نرسیده باشد، ولی بچه‌ای باهوش و زرنگ، عاقل و هوشیار و ممیز باشد و خوب و بد را بخوبی تشخیص دهد، به نظر ما اسلام و ایمان چنین شخصی پذیرفته می‌شود. نه تنها ایمانش پذیرفته است، بلکه طبق آنچه فقهای ما گفته‌اند: عبادات چنین نوجوانی هم صحیح است؛ نمازش، روزه‌اش، حجّ و عمره‌اش و سایر عباداتی را که با رعایت تمام شرایطش انجام می‌دهد صحیح می‌باشد. و به تعبیر فقهای اسلام، عبادت‌های چنین شخصی شرعی است، نه تمرینی!^۱ بنابراین

۱. مرحوم سید یزدی در کتاب *عروة الوثقی*، جلد دوم، صفحه ۲۱۷ به این مسأله اشاره دارد.

وقتی عبادت‌های چنین نوجوان غیر بالغی صحیح و شرعی باشد، ایمانش به طریق اولی پذیرفته می‌شود. نتیجه این که، ایمان قبل از بلوغ از نوجوان ممیز پذیرفته می‌شود. از این فراتر، ما معتقدیم چنین نوجوانانی در مقابل برخی گناهان مسؤول هستند و به صرف نرسیدن به سنّ تکلیف، نمی‌توان آن‌ها را از پیامد تمام گناهان معاف داشت و بدین وسیله چراغ سبزی به آن‌ها نشان داد! بدین جهت اگر بچه ممیزی که هنوز به سنّ بلوغ نرسیده و می‌داند کشتن یک بی‌گناه کار زشتی است، شخص بی‌گناهی را به قتل برساند، ضامن خون اوست و در پیشگاه خداوند مسؤول است!

نتیجه این که، اشخاص غیربالغ در صورتی که عاقل و هوشیار و ممیز باشند، ایمانشان پذیرفته می‌شود. بنابراین بلوغ شرط پذیرش اسلام و ایمان نمی‌باشد.

نکته دوم: جمعی از انبیاء و پیامبران الهی در سنّ طفولیت به مقام نبوت رسیده‌اند. چگونه بلوغ در نبوت - که قابل مقایسه با پذیرش ایمان نیست، شرط نمی‌باشد، ولی در پذیرش اسلام شرط باشد؟! به دو نمونه از اعطای مقام نبوت در طفولیت توجه کنید:

۱- حضرت یحیی علیه السلام در سنّ طفولیت به پیامبری رسید؛ خداوند متعال در آیه ۱۲ سوره مریم در این باره چنین می‌فرماید:

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر! و ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم.

۲- حضرت عیسیٰ نیز در سنّ طفولیت به پیامبری رسید؛ خداوند در سوره مریم، آیه ۳۰، از زبان آن حضرت به هنگامی که در گهواره بود، چنین می‌فرماید:

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا

(ناگهان عیسیٰ زبان به سخن گشود و) گفت: من بندهٔ خدایم؛ او کتاب (آسمانی)

به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است!

این که تأکید می‌کند من بندهٔ خدا هستم برای این است که بعداً او را فرزند خدا

نخوانند و این که می گوید: «جعلنی» و نمی گوید: «یجعلنی» برای این است که از همان زمان کودکی وی پیامبر خدا بوده است.

در مورد بعضی دیگر از پیامبران نیز این مطلب نقل شده است.^۱ خلاصه این که، وقتی در نبوت، که مقامی بزرگ و والاست، سنّ خاصی مطرح نباشد، در ایمان آوردن و پذیرش اسلام به طریق اولی سنّ بلوغ نباید شرط باشد.

نکته سوم: پیامبر اکرم ﷺ سه سال پس از بعثت مأمور شد اقوام و خویشاوندانش را دعوت کند و اسلام را بر آنها عرضه نماید، یعنی پس از این که سه سال دعوت به اسلام به صورت مخفیانه و پنهانی^۲ از معدود افرادی که زمینه پذیرش اسلام داشتند، صورت گرفت، پیامبر اکرم ﷺ مأمور تبلیغ و ترویج آیین توحیدی اسلام به صورت علنی و آشکار گشت. پیامبر اکرم ﷺ علی را مأمور تهیه مقدمات این میهمانی نمود و به وی دستور داد که به کمک بقیّه مسلمانان غذای مناسبی تهیه کند و اقوام و بستگان پیامبر را به آن مجلس دعوت نماید. میهمان ها آمدند، و غذا صرف شد. پس از صرف غذا پیامبر اکرم ﷺ برخاست و دین جدید را با اقوام و بستگان خویش در میان گذارد و خود را پیامبر خداوند خواند، سپس فرمود: هر کس که دعوت مرا بپذیرد وصی و وزیر و خلیفه من خواهد شد! پیامبر سخنانش را سه بار تکرار کرد، ولی هیچ کس جز حضرت علی علیه السلام پاسخ مثبتی به پیامبر ﷺ نداد. پیامبر خطاب به اقوام و بستگانش در مورد علی نوجوان فرمود:

۱. مرحوم علامه مجلسی رحمه الله به نقل از اهل سنت می گوید: «حضرت سلیمان علیه السلام و حضرت دانیال علیه السلام نیز در طفولیت به پیامبری برگزیده شدند» (بحارالانوار، جلد ۳۸، صفحه ۲۳۶).

۲. کسانی که به شیعه به خاطر مسأله تقیه اعتراض می کنند، چه توجیهی برای سه سال دعوت مخفیانه پیامبر اسلام دارند؟! مگر نه این که پیامبر اسلام ﷺ در این مدت تقیه می کرد و نیروهای خود را برای زمان مناسب حفظ و تقویت می کرد. بنابراین، تقیه به معنای تغییر روش مبارزه و حفظ و تقویت و پنهان نمودن نیروها برای استفاده بهتر از آن در زمان مناسب، از اصولی است که شیعه از متن مسایل دینی و روش پیامبر ﷺ استخراج کرده است.

إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ^۱

این نوجوان (علی بن ابی طالب) برادر، وصی و خلیفه من است؛ سخنانش را گوش دهید و از وی اطاعت نمایید.

طبق نظر کسانی که معتقدند حضرت علی علیه السلام به هنگام پذیرش اسلام و در ابتدای بعثت ده ساله بوده و بدین جهت ایمان او ارزش چندانی نداشته، آن حضرت به هنگام داستان فوق ۱۳ ساله بوده است. اگر ایمان علی قبل از بلوغ ارزشی نداشته، پس چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنان جملات زیبایی را در مورد او به عنوان خلیفه پس از خودش به کار برده است؟! کسی که در این فضیلت علی شک و تردید کند، در حقیقت در مقام و گفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شک نموده است! و اگر بگویید که این سخنان در سنّ سیزده سالگی و قبل از بلوغ شایسته آن حضرت بوده، باید بپذیرید که ایمان آن حضرت در سنّ ده سالگی نیز معتبر و باارزش بوده است.

نکته چهارم: گذشته از همه این بحث‌ها، بالغ نبودن حضرت علی علیه السلام به هنگام بعثت پیامبر و پذیرش اسلام، مسلم و قطعی نیست؛ بلکه در این زمینه بین علماء و دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. همان‌گونه که صاحب مستدرک الصحیحین در بحث‌های سابق به این مطلب اشاره کرد. به گوشه‌ای از نظرات دانشمندان مسلمان در این زمینه توجه کنید:

الف - ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب، جلد ۲، صفحه ۴۷۱ می‌گوید:

أَوَّلُ مَنْ اسْلَمَ بَعْدَ خَدِيجَةَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ عَشَرَ سَنَةً أَوْ سِتِّ عَشَرَ سَنَةً^۲

علی علیه السلام در سنّ شانزده، یا پانزده سالگی مسلمان شد و او اولین مسلمان (در بین مردان) بود.

۱. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۲؛ تاریخ کامل، جلد ۲، صفحه ۴۰؛ مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۱۱۱ (به نقل از فروغ‌البدایت، جلد اول، صفحه ۲۵۹).

۲. ایشان در آدرس مذکور هشت قول در مورد سنّ آن حضرت به هنگام تشرّف به اسلام نقل کرده است؛ که کلام مذکور به دو نظریه از آن هشت نظریه اشاره دارد.

ب- نویسنده کتاب «اسد الغابة في معرفة الصحابة» در جلد ۴، صفحه ۱۷، سه نظریه در این زمینه نقل کرده است، که طبق یکی از آن نظریه‌ها، عده‌ای معتقدند سن آن حضرت در آن زمان پانزده سال بوده است.

ج- مرحوم علامه مجلسی رحمته الله نیز متعرض این مسأله شده و هفت قول پیرامون آن نقل کرده است.^۱

بنابراین، نابالغ بودن حضرت علی علیه السلام به هنگام تشرّف به اسلام، امر مسلم و قطعی نیست، بلکه دانشمندان اسلامی در این زمینه اختلاف نظر دارند.

خلاصه این که، به شهادت روایات فراوان و متواتر، علی علیه السلام اولین مردی است که به اسلام گروید و به یاری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شتافت و بر فرض که بپذیریم حضرت در آن زمان نابالغ بوده، چیزی از این فضیلت بزرگ کاسته نمی‌شود.

«أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» امتیازی بزرگ!

شاید بعضی تصوّر کنند که «أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» بودن امتیازی محسوب نمی‌شود و تفاوتی بین کسی که قبل از همه ایمان می‌آورد، با کسانی که پس از وی به صفّ مؤمنان می‌پیوندند وجود ندارد. ولی انصاف آن است که تفاوت بسیاری بین این دو می‌باشد. برای روشن‌تر شدن این مطلب، داستان «ساحران فرعون» را با هم مرور می‌کنیم:

فرعون برای شکست حضرت موسی علیه السلام دستور داد که تمام جادوگران از سراسر مصر جمع شوند و در روز موعود به مبارزه با آن حضرت بشتابند. وی به آن‌ها وعده‌های فراوان داد که مهمترین آن‌ها این بود که: «آن‌ها جزء مقربان درگاه فرعون خواهند شد.^۲

فرعون همه چیز را برای روز موعود آماده کرد و اطمینان داشت که پیروز خواهد شد. روز موعود فرا رسید؛ ابتدا ساحران فرعون و وسایل سحر خود را

۱. بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحه ۷ و ۲۳۶.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۱۴.

افکندند و مردم را با سحر و چشم‌بندی ترساندند و در حیرت عجیبی فرو بردند! سپس حضرت موسی (علیه السلام) به فرمان خداوند عصای خویش را به سمت جادوی جادوگران فرعون انداخت، ناگاه آن عصا تبدیل به مار عظیمی شد و تمام وسایل جادوگران را بلعید! جادوگران که دریافته بودند این کار حضرت موسی، مانند کار جادوگران نیست و او از ناحیه خداوند تأیید شده است، همگی بی‌اختیار به سجده افتادند و گفتند:

«آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱؛ ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.

ایمان ساحران فرعون به حضرت موسی - که به منظور شکست او جمع شده بودند - بسیار مؤثر بود و باعث پیشرفت عجیبی در آیین حضرت موسی شد و ضربه سهمگینی بر فرعون و فرعونیان وارد کرد؛ زیرا وقتی مردم می‌دیدند کسانی که خود اهل سحر و جادو هستند و بخوبی «معجزه» را از «سحر» تشخیص می‌دهند، به حضرت موسی به عنوان پیامبر خداوند ایمان آورده‌اند، مردم نیز به دنبال ساحران به موسی می‌پیوستند. فرعون وقتی این صحنه شگفت‌انگیز را دید، شروع به تهدید و اِرعاب جادوگران دیروز و مسلمانان و مؤمنان امروز کرد. فرعون آن‌ها را به سخت‌ترین شکنجه‌ها تهدید کرد؛ از جمله گفت:

«لَا تُقَطِّعْ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافِ ثُمَّ لَا صَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ»^۲؛ سوگند می‌خورم که دست‌ها و پاها را به طور مخالف [دست راست با پای چپ، یا دست چپ با پای راست] قطع می‌کنم؛ سپس همگی را به دار می‌آویزم!

ولی نور ایمان تمام این عذاب‌ها و شکنجه را برای آن‌ها آسان کرده بود. لهذا برای هرگونه عذاب و شکنجه‌ای اعلام آمادگی کردند و گفتند:

«إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ نَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ»^۳؛ ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۲۴.

۳. سوره شعراء، آیه ۵۱.

از این آیات استفاده می‌شود که «أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» بودن امتیاز بزرگی است. به گونه‌ای که کَفَّارَةُ تمام گناهان سابق می‌شود، و دلیل آن هم روشن است، زیرا همه کس شهامت ندارد اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ شود؛ خطرهای، ترس‌ها، ضررها و دیگر امور غالباً برای کسانی است که در صَفِّ مُقَدِّمِ مُؤْمِنِينَ قرار دارند، بدین جهت اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بودن پاداش مهمّی دارد.

حضرت علی علیه السلام که در بین مسلمانان اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ است، نیز امتیاز خاصّ و ویژه‌ای دارد. شجاعت و شهامت آن حضرت باعث شد وقتی دعوت پیامبر را شنید و تشخیص داد که این دعوت، پیام خدا است، و به آیات قرآن مجید گوش فراداد، درنگ نکرد و بی‌درنگ به عنوان اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ایمان آورد.

شیعیان آن حضرت نیز باید به هنگام مفاسد و آلودگی‌ها صف‌شکن باشند و حتّی اگر همراه و یآوری ندارند به تنهایی به مبارزه با مفاسد و ناپاکی‌ها پردازند و اولین آمرین به معروف و ناهین عن المنکر باشند. جوانان عزیزی که در مجالس جشن و سرور شرکت می‌کنند، اگر مشاهده کردند که مجلس آلوده به گناه است و اهل مجلس حاضر نیستند از گناه دست بردارند، نباید همرنگ جماعت شوند، که در این جا همرنگ جماعت شدن رسوایی است، بلکه باید مجلس گناه را ترک کنند و همه ملامت‌ها و مذمّت‌ها را به خاطر رضای خداوند با جان و دل پذیرا باشند.

پیروان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام نباید در طئی مسیر و راه علی از تنهایی بترسند، چرا که آن حضرت فرمود:

«لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»؛ در راه حقّ از کمی همراهان وحشت نداشته باشید.»

خلاصه این که «أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» هم شجاعت بیشتر، هم معرفت فزونتر، و هم قدرت شکستن قید و بندهای تقلید از نیاکان را باید داشته باشد و تمام این‌ها در وجود حضرت علی علیه السلام جمع بود.

ساحران فرعون‌ی با ایمان به حضرت موسی و قرار گرفتن در صف اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

به آن حضرت، نه تنها از ظلمت و تاریکی کفر و شرک رهایی یافتند، بلکه در صفّ شهیدان قرار گرفتند. آری، آن‌ها صبح هنگام در صفّ انصار فرعون، و شب هنگام در صفّ شهیدان بودند.^۱ زیرا فرعون تهدیدش را عملی کرد و همه آن‌ها را با وضع اسفباری به شهادت رساند.

این نکته نیز قابل توجه است که ایمان مؤمنین بعد، مرهون ایمان اوّل المؤمنین است؛ بدین جهت قسمت عمده‌ای از یاران و مؤمنان به حضرت موسی، بر اثر ایمان و شهادت همین ساحران به آیین توحید گرویدند و این یکی از آثار فراوان خون شهید است.

پیام آیه

شناخت فضایل، مقدّمه‌ای برای عمل!

در بحث پیرامون فضایل حضرت علی علیه السلام یا سایر اهل البیت علیهم السلام، نباید به صرف گفتن و شنیدن آن قناعت کرد، بلکه باید پس از شناخت آن فضایل، آن را همچون چراغی تابناک فراسوی مسیر زندگی قرار داد و با عمل به آن در گفتار و کردار، شیعه راستین آن حضرات شد. بنابراین، اگر در این آیات حضرت امیر به خاطر این که هم «صادق» است و هم سخن «صدق» را تصدیق می‌کند، مورد ستایش قرار گرفته است، شیعیان او نیز باید چنین باشند و در تأیید حرف حقّ و کلام صدق، سلايق و علايق خود را دخالت ندهند. جالب است که اگر حتی شیطان هم حرف حق بگوید باید گوش داد و تصدیق نمود، همان‌گونه که خداوند عزّ و جلّ حضرت نوح را مکلف می‌کند به سخنان خوب شیطان گوش فرادهد، هر چند شیطان است.^۲

۱. مرحوم علامه طبرسی در تفسیر مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۴۶۴، در این باره می‌گوید:

«کانوا اوّل النهار کفاراً سحرة، و آخر النهار شهداء بررة».

۲. نصاب شیطان به حضرت نوح علیه السلام را در کتاب شیطان دشمن دیرینه انسان، صفحه ۶۷ و کتاب گفتار

انبیاء، صفحه ۴۲ به بعد، مطالعه فرمایید.

در این جا توجه شیعیان «صادق» و «مصدق» را به دو حدیث پیرامون صدق جلب می‌کنیم:

۱- قال رسول الله ﷺ:

لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَكَثْرَةِ الْحَجِّ وَالْمَعْرُوفِ
وَطَنَّتِهِمْ بِاللَّيْلِ، وَلَكِنْ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ^۱

(اگر خواستید مردم را امتحان کنید) به نماز زیاد و روزه فراوان و انجام حج‌های پی در پی و کمک‌های مستمر به نیازمندان و راز و نیازهای شبانه افراد قناعت نکنید (و فقط این امور را معیار و ملاک قرار ندهید) بلکه آن‌ها را به صدق در گفتار و امین بودن در اداء امانت امتحان کنید.

خلاصه این که، طبق این حدیث نبوی، ملاک سنجش افراد صداقت و اداء امانت است.

۲- قال علی علیه السلام:

الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصَّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ^۲

(یکی از نشانه‌های ایمان آن است که انسان صدق و راستی را، هر چند به ضررش باشد، بر دروغگویی و کذب، هر چند به نفعش باشد، ترجیح دهد.

طبق این حدیث مقتضای ایمان، صداقت و راستی است و شخص مؤمن نمی‌تواند دروغگو باشد.

از خداوند بزرگ می‌خواهیم ما را در پیروی از تمام فضایل امیرمؤمنان، علی علیه السلام، مخصوصاً صدق و راستی و تصدیق حق و حقیقت موفق بدارد.



۱. میزان الحکمة، باب ۲۱۹۲، حدیث ۱۰۹۵ (جلد ۵، صفحه ۲۸۸).

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۸.

آیات فضائل مخصوص حضرت علیؑ

۹

آیة محبت

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ
لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

«سورة مريم، آية ۹۶»

آیه محبت

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

مسئلاً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد.
«سوره مریم، آیه ۹۶»

دورنمای بحث

این آیه شریفه، به شهادت کتاب‌های فراوانی از اهل سنت، در مورد حضرت علی (علیه السلام) است و آن حضرت از مصادیق اکمل و اتم این آیه شریفه می‌باشد. مباحث مختلفی پیرامون این آیه مطرح می‌باشد، از جمله، ارتباط ایمان و عمل صالح با محبت در دل‌ها، نظریات دانشمندان اهل سنت پیرامون شأن نزول آیه فوق، و مطالبی دیگر از این قبیل، که در مباحث آینده بطور مشروح به آن می‌پردازیم.

نفوذ در دل‌ها، مهمترین سرمایه رهبران

مهمترین سرمایه رهبران جوامع مختلف، محبوبیت در دل‌هاست. نفوذ در دل‌ها سرمایه بزرگی است، به گونه‌ای که کارهای مهم اجتماعی بدون وجود این سرمایه و حضور مردم در صحنه‌های اجتماعی، امکان‌پذیر نمی‌باشد. بدین جهت مشارکت مردم در امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی، لازم و ضروری است. و برای جلب مشارکت مردم، نفوذ در دل‌ها و محبوبیت اجتماعی

مورد نیاز می باشد. اگر می بینیم پیامبر اکرم ﷺ دین نجاتبخش اسلام را در مدت زمانی کوتاه در شرق و غرب عالم منتشر می سازد، و قلب های مسلمانان را به هم پیوند می زند، و از انسان های پرکینه و عنود، سپاهی یکپارچه و متحد و یکدست تهیه می کند و به کمک آن ها، دین حق را در سراسر کره زمین تبلیغ می نماید؛ قرآن سرّ آن را اخلاق خوش پیامبر ﷺ و نفوذ عجیب آن حضرت در قلب و دل مسلمانان و غیر مسلمانان معرفی می نماید. قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ^۱

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند.

حضرت ابراهیم علیهِ السلام هنگامی که همسر و فرزند شیرخوارش، حضرت اسماعیل، را به دستور خداوند به سرزمین خشک و سوزان مکه می آورد، و آن ها را بدون زاد و توشه کافی در کنار خانه خدا، کعبه مقدّس، می گذارد، دست به دعا برمی دارد و برای آن ها چنین دعا می کند:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ^۲

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توسست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ (پروردگارا) تو دل های گروهی از مردم را متوجه آن ها ساز؛ و از ثمرات به آن ها روزی ده؛ شاید آن ها شکر تو را به جای آورند!

ابراهیم علیهِ السلام چون می داند نفوذ در دل ها مهمترین سرمایه است، لهذا از خداوند می خواهد که محبت خانواده اش را در دل مردم قرار دهد.

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. سورة ابراهيم، آیه ۳۷.

امام خمینی علیه السلام تا آخرین روزهای انقلاب سلاح نظامی مهمی در اختیار نداشت، اما سلاحی برّنده تر و کارآمدتر، که بر تمام سلاح های پیشرفته طاغوت غلبه کرد، در اختیار داشت و آن همان نفوذ در دل ها و محبوبیت عمومی بود. خلاصه این که، نفوذ در دل ها، مهمترین سرمایه رهبران جوامع مختلف است.

شرح و تفسیر

ارتباط ایمان و عمل صالح با نفوذ در دل ها

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» - در این آیه شریفه بین ایمان و عمل صالح از یک سو، و نفوذ در قلب های مردم از سوی دیگر ارتباط برقرار شده است. خداوند متعال محبوبیت عمومی را نتیجه ایمان و عمل صالح شمرده است. معنی این جمله آن است که با زور شمشیر و اسلحه، هر چند ممکن است بر جسم مردم تسلط پیدا کرد، ولی بدین وسیله هرگز ممکن نیست بر قلب و جان مردم سلطنت نمود و راهی به سوی دل آن ها باز کرد.

سؤال: راستی چه رابطه ای بین ایمان و عمل صالح از یک سو، و نفوذ در قلب ها و مقبولیت عامّه از سوی دیگر، وجود دارد؟ آیا ما نیز می توانیم در سایه ایمان و عمل صالح به چنین نعمت بزرگی دست یابیم؟

پاسخ: رابطه بین این دو، به دو شکل متصور است:

نخست، ارتباطی معنوی و الهی که خداوند طبق حکمتش ایجاد می کند؛ همانند علاقه ای که در دل فرعون و همسرش نسبت به حضرت موسی علیه السلام به هنگام کودکی ایجاد کرد. فرعون، که برای نابودی دشمن خویش دستور داده بود تمام نوزادان مصر را نابود کنند، به اراده خداوند مهر موسای نوزاد در قلبش لانه می کند و با دست خویش دشمنش را پرورش می دهد، خداوند بدین وسیله قدرت نمایی می کند و به فرعون و فرعونیان می فهماند که هرگاه اراده الهیه به چیزی تعلق بگیرد، هیچ چیز نمی تواند مانع تحقق آن شود. این گونه رابطه ها و علاقه ها قابل تحصیل نیست، بلکه تنها از ناحیه خداوند متعال اعطا می گردد.

دوم، علاقه‌ها و محبوبیت‌های عادی که قابل تحلیل منطقی است. کار خوب و عمل صالح جاذبه دارد و حتی آدم‌های ناصالح و بد را به خود جذب می‌کند. مثلاً امانت یک عمل صالح است و امین یک انسان صالح. همه مردم به امین عشق می‌ورزند و او را دوست می‌دارند، حتی سارقین و دزدان هم به او اعتماد دارند و هنگامی که اموال مسروقه را می‌خواهند نزد کسی به امانت بگذارند، به سراغ دوستان سارق خود نمی‌روند، بلکه به نزد انسان‌های امانتدار می‌روند و به آن‌ها می‌سپرنند! بنابراین خود عمل صالح و ایمان جاذبه‌ای دارد که ثمره آن نفوذ در قلب‌هاست. شخصی که طالب نفوذ در قلب مردم می‌باشد، کافی است که نشان دهد انسانی مؤمن و صالح العمل است، هنگامی که مردم پی بردند که وی دارای ایمان و عمل شایسته است، قلب آن‌ها خود به خود به سوی او متوجّه می‌شود و نیاز به کار خاص نیست.

پاکدامنی و عفت یکی دیگر از اعمال صالح بسیار باارزش است، این عمل آن قدر ارزشمند است که حتی ناپاکان به آن عشق می‌ورزند. آن‌ها، هنگامی که قصد ازدواج می‌کنند و می‌خواهند تشکیل خانواده دهند، به سراغ خانواده‌های پاکدامن می‌روند و از ناپاکان اجتناب می‌نمایند! جالب این که حضرت علی علیه السلام، که موضوع بحث این آیه است، هم از طریق ایمان و عمل صالح - در بالاترین حدّ آن - به این سرمایه بزرگ دست یافته است و هم خداوند متعال محبت وی را در دل و قلب مردم جای داده است.

شان نزول آیه محبت

هر چند آیه شریفه مفهوم عامّ و گسترده‌ای دارد و شامل هر مؤمن صالح عملی که ایمان و عمل صالح او باعث محبوبیتش گشته، می‌شود؛ ولی بی‌شک مصداق اکمل و اتمّ این آیه شریفه حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام است، همان‌گونه که در کتاب‌های مختلفی از اهل سنت به این مطلب تصریح شده است؛ هر چند بعضی تلاش کرده‌اند که منکر این مطلب واضح و روشن شوند!

مرحوم علامه حلی در کتاب *احقاق الحق*^۱ شأن نزول آیه فوق را مربوط به حضرت علی علیه السلام می‌داند، آقای قاضی روزبهان از علمای اهل سنت در ردّ کلام علامه می‌گوید:

ليس هذه الرواية في تفسير اهل السنة و ان صحت دلّت علی وجوب محبّته و هو واجب بالاتّفاق^۲

چنین روایتی در هیچ یک از کتاب‌های تفسیری اهل سنت نیامده است، و بر فرض که آمده باشد (چیز تازه‌ای نیست؛ زیرا) محبّت علی علیه السلام واجب می‌باشد و این مطلب مورد قبول همگان است.

جالب این که محققین شیعه، که بر *احقاق الحق* پاورقی زده‌اند، از ۱۷ کتاب اهل سنت روایات مربوط به حضرت علی علیه السلام را نقل می‌کنند، که اتفاقاً در بین آن‌ها شش کتاب تفسیری وجود دارد! این تناقض در کلمات دانشمندان اهل سنت چگونه توجیه می‌شود؟ آیا قاضی روزبهان این کتاب‌ها را مطالعه نکرده؟! یا مطالعه کرده، ولی پرده‌های تعصب و لجاجت مانع پذیرش این احادیث شده است؟! به هر حال، کتاب‌های مزبور به شرح زیر است:

۱- تفسیر ثعلبی^۳

۲- تفسیر کشاف، نوشته مفسّر معروف اهل سنت آقای زمخشری^۴

۳- تفسیر علامه نیشابوری، که در حاشیّه تفسیر طبری چاپ شده است.^۵

۱. کتاب *احقاق الحق*، که از کتاب‌های بسیار باارزش شیعه است، از چهار قسمت تشکیل شده است. مؤلف نخستین آن، مرحوم علامه حلی است، قاضی روزبهان از دانشمندان اهل سنت مطالبی در ردّ این کتاب نوشت، که بعدها ضمیمه آن شد. سپس مرحوم قاضی نورالله تستری مطالبی در تأیید گفتار علامه حلی و در ردّ مطالب قاضی روزبهان نوشته و ضمیمه این کتاب کرد و بالاخره مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، به کمک عده‌ای از اصحابش، حواشی و پاورقی‌های مفیدی به آن اضافه نمود و به شکل فعلی در اختیار دوستان علم و دانش قرار گرفته است.

۲. *احقاق الحق*، جلد ۳، صفحه ۸۷.

۳. تفسیر ثعلبی، صفحه ۱۵۱ (به نقل از *احقاق الحق*، جلد ۳، صفحه ۸۲).

۴. *الکشاف*، جلد ۲، صفحه ۴۲۵ (به نقل از *احقاق الحق*، جلد ۳، صفحه ۸۳).

۵. تفسیر الطّبری، جلد ۱۶، صفحه ۷۴ (به نقل از *احقاق الحق*، جلد ۳، صفحه ۸۴).

۴- سیوطی در الدر المنثور^۱

۵- علامه شوکانی در تفسیرش^۲

۶- آلوسی دانشمند معروف در روح المعانی^۳

به سه روایت از کتاب‌های مذکور توجه کنید:

الف- در روح المعانی آمده است که براء بن عازب، از اصحاب معروف و مشهور

پیامبر ﷺ می‌گوید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ: «قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي
عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وَدًّا» فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
هَذِهِ الْآيَةَ

پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: (از خداوند دو چیز مسئلت کن، نخست) «بگو:
پروردگارا برای من نزد خود عهد و پیمانی قرار ده و (دیگر این که) محبت مرا در
قلب‌های مؤمنین قرار بده» سپس آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»
نازل شد.

وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ حَنْفِيَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: لَا تَجِدُ مُؤْمِنًا إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ عَلِيًّا كَرَّمَ
اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ^۴

محمد بن حنفیه همواره می‌گفت: هیچ مؤمنی وجود ندارد، مگر این که علی و
اهل بیتش را دوست دارد.

سؤال: منظور از عهد و پیمانی که در این روایت بدان اشاره شده چیست؟
پاسخ: احتمال دارد که این عهد، به آنچه در چند آیه قبل از آیه مورد بحث آمده،
یعنی آیه ۸۷ سوره مریم، اشاره داشته باشد؛ در آن آیه می‌خوانیم:

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا

۱. الدر المنثور، جلد ۴، صفحه ۴۸۷ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۸۵).

۲. تفسیر شوکانی، جلد ۳، صفحه ۳۴۲ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۸۶).

۳. روح المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۰ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۸۶).

۴. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۸۶.

آنان هرگز مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارد.

بنابراین مراد از عهد، شفاعت است؛ پیامبر به علی می‌گوید: از خدا طلب کن که مقام شفاعت را نصیب گرداند و علاقه و محبت تو را در قلوب مؤمنان قرار دهد. عشق و محبتی که از زمان ابراهیم خلیل و با دعای آن حضرت شروع شد و تا زمان پیامبر اسلام ﷺ ادامه پیدا کرد. پس از آن هم تا قیامت ماندگار خواهد بود. ب - علامه شوکانی به نقل از طبرانی و او از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»
قَالَ مَحَبَّةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ^۱

آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...» در مورد حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است و منظور از «وَدَّ» محبت و نفوذ در قلب مؤمنین است.

حاصل تمام بحث‌های گذشته این که آیه شریفه ارتباطی بین ایمان و عمل صالح با نفوذ در قلب‌ها مطرح می‌کند و طبق روایات مصداق اکمل این پیوند حضرت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) است.

تفسیرهای دیگری برای آیه مورد بحث

علاوه بر تفسیری که گذشت، چند تفسیر دیگر هم برای آیه مذکور بیان شده است، از جمله:

الف - منظور از آیه شریفه قرار دادن محبت فرد یا افراد خاصی در دل تمام مؤمنان و مسلمانان نیست، بلکه منظور این است که ایمان و عمل صالح باعث می‌شود که همه مؤمنان همدیگر را دوست داشته باشند و به تعبیر دیگر محبت همه مؤمنان، در دل تمام مؤمنان قرار داده می‌شود.

ب - این آیه شریفه به روز قیامت اشاره دارد. خداوند متعال در روز قیامت محبت

مؤمنین را در قلب همدیگر قرار می‌دهد، بنابراین ارتباطی به این دنیا ندارد.

ج- منظور از این آیه شریفه فقط و فقط حضرت علی علیه السلام است و هیچ مؤمن دیگری را شامل نمی‌شود و صیغه‌ها و ضمیرهای جمع مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ چون جمع گاهی برای احترام می‌آید.^۱

ولی انصاف آن است که تمام این تفسیرها قابل جمع است و آیه شریفه تمام مؤمنان صالح العمل را در بر می‌گیرد، هر چند فرد اکمل و مصداق اتم آن، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است. همان‌گونه که نور شمع، چراغ، لامپ، پروژکتور و خورشید همه نور است؛ ولی بی‌شک نور خورشید مصداق کامل و اتم نور است.

پیام آیه شریفه

شیعه چراغی پرفروغ

همان‌گونه که بارها گفته‌ایم شیعیان مولا علی علیه السلام هر چند در شناخت فضایل و کمالات آن حضرت و اهل البیت پاکش باید سعی و تلاش وافر داشته باشند، ولی بدون شک نباید به این مقدار قناعت کنند، بلکه باید پس از شناخت این فضایل در پرتو آن حرکت کرده و راه نجات و فلاح و رستگاری را بیابند و به دیگران نیز نشان دهند. شیعیان علی باید هم در بُعد ایمان و هم در بُعد عمل صالح، همچون چراغی پرفروغ در جامعه خود نورافشانی کنند. تا دیگران در سایه نور ایمان آن‌ها هدایت شوند و این امر باعث نفوذ محبت آن‌ها در قلب دیگران شود و در نتیجه موجب زینت و خرسندی ائمه بزرگوار شوند، نه این که خدای ناکرده به گونه‌ای عمل کنند که باعث سرافکنندگی و شرمساری رهبران آسمانی و الهی خویش گردند!^۲

۱. سه احتمال مذکور و احتمالات دیگر در مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۳ و ۵۳۲ آمده است.

۲. همان‌گونه که در روایات متعددی این مطلب آمده است؛ از جمله امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمودند: «كُونُوا لَنَا زِينَةً وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِينَةً» (بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۶). شبیه این روایت از امام رضا علیه السلام (بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۴۸) و از امام حسن عسکری علیه السلام (بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۲) نیز نقل شده است.

۱. نفوذ در دل همگان

ظاهر آیه شریفه این است که ایمان و عمل صالح نه تنها موجب نفوذ محبت شخص مؤمن در دل مؤمنان می‌گردد؛ بلکه شعله این محبت، قلب غیر مؤمنان را نیز تسخیر می‌کند. به همین جهت حتی دشمنان علی علیه السلام نیز او را دوست می‌داشتند، هر چند هوای نفس به آن‌ها اجازه ابراز دائمی آن را نمی‌داد، ولی گاه بناچار آن را ابراز می‌کردند.

معاویه بطور مکرر از یاران حضرت علی علیه السلام، به هنگامی که با آن‌ها ملاقات داشت، می‌خواست که حالات علی را برایش بازگو کنند و او پس از شنیدن آن‌ها را تأیید می‌کرد.^۱

عمر و عاص، آن مکار حیل‌باز، که تمام توطئه‌ها و خرابکاری‌های دوران معاویه از او نشأت می‌گرفت و در حقیقت او فرد اوّل جنایات معاویه به شمار می‌رفت و معاویه نقش دوم را داشت، در قصیده معروفی به نام جُلجَلِیّه^۲ به جنایات دوران معاویه و فضایل علی علیه السلام به شکل زیبایی اعتراف می‌کند، اشعار زیر گزیده‌ای از قصیده اوست:

۱. نمونه‌هایی از این جریانات را در کتاب ۱۱۰ داستان از زندگانی حضرت علی علیه السلام، بخش پنجم، آورده‌ایم.

۲. علت این که عمر و عاص اشعار فوق را سرود، این بود که: معاویه وی را استاندار مصر کرد، مرسوم بود که استانداران درآمدها و مالیات‌ها و خراج‌ها را جمع‌آوری می‌کردند و قسمتی را برای خود نگه می‌داشتند و قسمت دیگری را برای حکومت مرکزی می‌فرستادند، ولی عمر و عاص از این سنت سرباز زد و هیچ چیزی برای معاویه نفرستاد، معاویه از این کار عمر و عاص ناراحت شد، نامه‌ای برایش نوشت و او را مؤاخذه نمود و به عمر و عاص دستور داد که قسمتی از خراج و درآمد مصر را برای حکومت مرکزی بفرستد. عمر و عاص که خدمات فراوانی به معاویه کرده بود و در بعضی موارد حکومت او را از خطر سقوط رها کرده بود و اکنون می‌دید که معاویه خدماتش را فراموش کرده، قصیده جُلجَلِیّه را سرود و برای معاویه فرستاد. وقتی قصیده مزبور به دست معاویه رسید، گویا از کرده خود پشیمان شد و گفت: «دیگر کاری به کار عمر و عاص و خراج مصر نداشته باشید!»

مُعَاوِيَةُ الْخَالِ لَا تَجْهَلِ وَ كِدْتُ لَهُمْ أَنْ أَقَامُوا الرُّمَاحَ
وَعَنْ سُيْلِ الْحَقِّ لَا تَغْدِلِ نَسِيتَ مُحَاوَرَةَ الْأَشْعَرَى
عَلَيْهَا الْمُضَاحِفُ فِي الْقَسْطِلِ خَلَعْتُ الْخِلَافَةَ مِنْ حَيْدَرٍ
وَنَحْنُ عَلَى دُومَةِ الْجَنْدَلِ؟ وَ أَلْبَسْتُهَا فِيكَ بَعْدَ الْإِيَّاسِ
كَخَلْعِ الثَّغَالِ مِنَ الْأَرْجُلِ وَ كَمْ قَدْ سَمِعْنَا مِنَ الْمُصْطَفَى
كَلْبِيسِ الْخَوَاتِيمِ بِالْأَنْمُلِ وَ فِي يَوْمٍ خُمٍ رَقَى مِنْبَرًا
وَضَايَا مُحَضَّصَةً فِي عَلِيٍّ؟ وَ فِي كَفِّهِ كَفِّهِ مُغْلِنًا
يُبْلِغُ وَالرَّكْبُ لَمْ يَزُجُلِ وَ قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ
يُسَادِي بِأَمْرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيِّ وَ إِنَّا وَ مَا كَانَ مِنْ فِعْلِنَا
فَهَذَا لَهُ الْيَوْمَ نَعْمَ الْوَلِيُّ لَفِي الثَّارِ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ^۱

ترجمه: ای معاویه! اکنون خودت را به نادانی مزین و از مسیر حق و عدالت منحرف نشو (اگر خدمات مرا فراموش کرده‌ای برایت بازگو می‌کنم): من بودم که در جنگ صفین، آن زمان که لشکریان علی تا نزدیک خیمه تو رسیده بودند، حيلة قرآن بر فراز نیزه‌ها را مطرح کردم، و بدین وسیله تو را از سقوط حتمی نجات دادم (آیا فراموش کرده‌ای؟! ای معاویه! آیا داستان حکمت، که در منطقه دومة الجندل رخ داد، را فراموش کرده‌ای؟! آن جا که با حيلة‌ای شگرف علی را از خلافت خلع کردم، همان‌گونه که کفش‌ها را از پا درمی‌آورند! و سپس لباس خلافت را بر قامت تو پوشانیدم، همان‌گونه که انگشتی را بر انگشتان می‌کنند! (معاویه! تمام این خدمات نه به خاطر استحقاق تو برای خلافت بود، بلکه به خاطر آن بود که هوای نفس بر ما غالب بود. و گر نه شک نیست که علی علیه السلام خلیفه حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله است، چرا که: از پیامبر صلی الله علیه و آله بارها و بارها سفارش‌های فراوانی در مورد علی علیه السلام شنیدیم، همان‌گونه که روز غدیر خم را فراموش نکرده‌ایم، که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن روز برفراز منبر بالا رفت و فرمان خدا را، در حالی که مسلمان‌ها اجتماع کرده بودند، به مردم ابلاغ کرد. آن روز دست علی در دست پیامبر بود و به صورت آشکار و با صدای بلند فرمان خداوند را بیان کرد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن حال فرمودند: «هر کس من

مولای او هستیم، این علی نیز مولای اوست». معاویه! (باید حقیقتی تلخ را اقرار کنم و آن این که: من و تو و افعال و کردار ما (و کسانی که با ما همراه بوده‌اند) در جهان آخرت در قعر آتش جهنم خواهیم سوخت و در درک اسفل جای خواهیم گرفت!

۲. گستره عمل صالح

عمل صالح از نظر اسلام بسیار مهم و ارزشمند است، به گونه‌ای که بیش از ۷۰ آیه از آیات قرآن کریم در این مورد بحث می‌کند. عمل صالح مفهوم گسترده و فراگیر و دایره وسیعی دارد و شامل هرگونه کار خیری که در راستای رضای خدا انجام شود، می‌گردد. در روایت زیبایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که تبیین‌کننده گستره عمل صالح است، می‌خوانیم:

الْإِيمَانُ بِضْعَةٌ وَسَبْعُونَ (سِتُّونَ خ ل) شُعْبَةً أَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ^۱

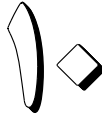
ایمان هفتاد و چند باب (و طبق برخی از نسخه‌های روایت، شصت و چند باب) دارد که افضل و برترین آن کلمه توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و کمترین حد آن برطرف کردن موانع از سر راه مسلمانان است.

این روایت، علاوه بر بیان وسعت دایره عمل صالح، به این مطلب اشاره دارد که اسلام به کوچکترین مسایل زندگی مسلمانان عناية ویژه‌ای دارد و به مسلمانان سفارش می‌کند که این امور جزئی را نیز مراعات کنند.



۱. عوالی اللشالی، جلد اول، صفحه ۴۳۱. روایت مذکور با کمی تفاوت در صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ۱۲، حدیث ۵۸ نیز آمده است. متن آن چنین است: «الایمان بضع و سبعون، او بضع و ستون شعبة، فافضلها قول لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذى عن الطريق و الحياء شعبة من الایمان». روایت فوق با اندکی تفاوت در مسند احمد، جلد ۲، صفحه ۳۷۹ نیز نقل شده است.

آيات فضائل مخصوص حضرت علي عليه السلام



آية سابقون

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ *

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

«سورة واقعه ، آيات ١٠ تا ١٢»

آیه سابقون

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامانند، آن‌ها مقرب هستند، در باغ‌های پر نعمت بهشت (جای دارند).

«سوره واقعه، آیات ۱۰ تا ۱۲»

دورنمای بحث

این آیات شریفه نیز مشتمل بر یکی دیگر از فضایل و مناقب مولای متقیان حضرت علی علیه السلام است، که دانشمندان عامه هم به صورت گسترده بدان اعتراف نموده‌اند. در این آیات، که سخن از گروه‌های سه‌گانه مردم در روز قیامت است، مطالب تلخ و شیرین آموزنده‌ای وجود دارد، که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت.

محتوای سوره واقعه

سوره واقعه، همانند سایر سوره‌های قرآن کریم، سوره‌ای پرمحتوا و دارای مطالب تکاندهنده‌ای است. عمده موضوعات آیات این سوره، پیرامون معاد و جهان پس از مرگ است. آیات اولیه آن با معرفی آثار و علائم قیامت شروع می‌شود. قیامت با یک انقلاب آغاز می‌گردد، همان‌گونه که پیدایش زمین و آسمان و کھکشان‌ها با انقلاب و انفجاری همراه بوده است. بنابراین، دنیا با انقلابی آغاز و

با انقلاب و انفجاری پایان می پذیرد! در هنگام قیامت زمین بشدت می لرزد و کوه‌ها با تمام عظمت و وزنی که دارند به هوا پرتاب می شوند و در آسمان با هم برخورد می کنند، و برخورد آن‌ها با هم آن قدر شدید است، که به صورت غباری پراکنده درمی آیند. خداوند سپس بر ویرانه‌های دنیا، جهان آخرت را پی ریزی می کند و زمین و آسمانی دیگر می آفریند. در آن روز انسان‌هایی که از قبرها سربرداشته و دوباره زنده شده‌اند، بر سه دسته تقسیم می شوند:

- ۱- «اصحاب المیمنه» - عده‌ای در گروه اصحاب المیمنه جای می گیرند، این‌ها سعادتمندان و خجستگان هستند و افتخار و برکت و سعادت از آن‌هاست.
- ۲- «اصحاب المشئمه»^۱ - عده‌ای دیگر، انسان‌های شوم و بدبخت و شقاوتمند هستند، این‌ها کسانی هستند که نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند!
- ۳- «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» - گروه سوم پیشگامان پیشگامانند. خداوند متعال برای این گروه که سعادتمندترین گروه‌های سه گانه هستند مدال افتخاری در نظر گرفته است که هیچ کس آن را ندارد. و آن مدال افتخار، «مقام قرب» پروردگار است. آری، سابقون مقربان درگاه الهی هستند.

خداوند متعال پس از این تقسیم‌بندی، به شرح و تفسیر پاداش‌ها و مجازات‌های گروه‌های سه گانه می پردازد؛ پاداش‌هایی خیره کننده که اندیشه پیرامون آن وجد آفرین؛ و عذاب‌هایی دردناک که تصوّر آن ناراحت کننده است! آیه ۱۱ تا ۲۶ به پاداش مقربان و سابقون می پردازد، پاداش‌هایی که بعضاً در ذهن نمی گنجد و تصوّر آن‌ها که قابل تصوّر است، لذّتبخش می باشد. و از آیه ۲۷ تا ۴۰ به پاداش اصحاب الیمین پرداخته شده است و از آیه ۴۱ به بعد مجازات‌های دردناک اصحاب الشّمال بطور مفصّل بیان شده است.

۱. «میمنه» و «مشئمه» را به دو معنی می توان تفسیر کرد: نخست به همان معنای «یمن و برکت» و «شوم و بدبختی» و دیگر به معنای دست راست و چپ. از این که این دو واژه مقابل هم قرار گرفته، می توان گفت همان معنای اوّل مراد است، و از این که در آیات بعد سخن از دادن نامه اعمال سعادتمندان به دست راست، و شقاوتمندان به دست چپ خواهد آمد، می توان استفاده کرد که معنای دوم مراد است.

سابقون کی‌اند؟

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» - پیشگامان پیشگام که مقرب درگاه الهی‌اند باید الگو و اسوه باشند و امامت و رهبری خلق را در دست گیرند.

سؤال: پیشگام پیشگامان چه کسانی هستند، که مدال قرب پروردگار را دریافت کرده‌اند؟

پاسخ: برای سابقون تفسیرهای مختلفی ذکر شده است:

- ۱- پیشگامان در ایمان
- ۲- سابقین در جهاد و مبارزه
- ۳- پیشگامان در عبادت و نمازهای پنجگانه
- ۴- سابقین در توبه
- ۵- پیشگامان در اطاعت خدا
- ۶- سابقین در ورود به بهشت
- ۷- پیشگامان در هجرت
- ۸- سابقین در کارهای خیر

و تفاسیر دیگری که مفسران بیان کرده‌اند.^۱

ولی به اعتقاد ما هیچ اشکالی ندارد که همه موارد مذکور منظور آیه شریفه باشد، بنابراین نباید آیه را مقید به یک مورد از موارد مذکور کنیم، بلکه یک معنای وسیع و گسترده‌ای در نظر بگیریم که تمام پیشگامان را شامل شود. به هر حال، سابقون افتخارات فراوانی دارند که در قلّه رفیع افتخارات آنان نعمت قرب پروردگار است. بدون شک لذتی که قرب پروردگار برای مقربون و سابقون دارد از هر لذتی بالاتر است.

«فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» - تعبیر به «جَنَّاتِ النَّعِيمِ» انواع نعمتهای مادی و معنوی

۱. این احتمالات در تفسیر نمونه، جلد ۲۳، صفحه ۲۰۴، و تفسیر التّبیان، جلد ۹، صفحه ۴۹۰، و مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۲۱۵، آمده است.

بهشت را شامل می‌شود؛ ضمناً این تعبیر می‌تواند اشاره به این باشد که باغهای بهشت تنها کانون نعمت است، بر خلاف باغهای دنیا که گاه وسیله زندگی و زحمت است؛ همانگونه که حال مقربان در آخرت با حالشان در دنیا متفاوت است، زیرا مقام والای آنها در این دنیا توأم با مسؤولیتهایی است، در حالی که در سرای دیگر تنها مایه نعمت است.

آیا چنین پادشاهایی جز برای «سابقون» زبیده کسانی دیگر هست!
پروردگارا به لطف و کرمات ما را به سوی این گروه رهنمون باش.

علی علیه السلام مصداق اتم و اکمل سابقون!

همان طور که گفته شد مفهوم آیه شریفه سابقون گسترده است، و شامل همه کسانی که در ایمان و جهاد و نماز و توبه و اطاعت و ورود در بهشت و مانند آن سبقت گرفته‌اند می‌شود. ولی طبق آنچه در روایات آمده است، علی علیه السلام پیشگام همه پیشگامان و سابق بر همه سابقین می‌باشد. و به تعبیر دیگر، مصداق روشن بلکه روشن‌ترین مصداق این آیه شریفه حضرت علی علیه السلام است. به برخی از این روایات‌ها توجه کنید:

الف - ابن عباس، راوی و مفسر معروف، که مورد قبول شیعه و سنی است، می‌گوید:

سَابِقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ^۱

پیشگام پیشگامان مسلمان‌ها، علی بن ابی‌طالب است.

ب - وی در روایت دیگری چنین می‌گوید:

يُوشَعُ بْنُ نُونٍ سَبَقَ إِلَى مُوسَى، وَ مُؤْمِنُ آلِ يَاسِينَ سَبَقَ إِلَى عِيسَى،

وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَبَقَ إِلَى مُحَمَّدٍ^۲

۱. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۴.

۲. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۵.

پیشگام پیشگامان در اَمت حضرت موسیٰ (علیه السلام) یوشع بن نون، و در اَمت حضرت عیسیٰ، حبیب نجّار، و در اَمت محمّد، علی بن ابی طالب است.

ج - پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) هنگامی که می خواست صیغه مبارک ترین عقد ازدواج را اجرا کند، و فاطمه زهرا (علیها السلام) را به عقد علی (علیه السلام) درآورد، خطاب به دخترش فرمود:

رَوِّجُكَ بِأَوَّلِ مَنْ آمَنَ بِي وَعَرَفَنِي وَسَاعَدَنِي^۱

فاطمه جان! شوهری برای تو انتخاب کردم که نخستین ایمان آورنده به من بود و نخستین کسی بود که مرا شناخت و به یاری ام شتافت.

آری، طبق این روایات، و دیگر روایاتی که جهت رعایت اختصار از ذکر آن صرف نظر می کنیم، علی (علیه السلام) پیشگام پیشگامان مسلمانان است. آیا شایسته است با وجود علی (علیه السلام)، شخص دیگری خلیفه پیامبر شود؟

چه خوش گفته آن شاعر شیرین زبان عرب:

الْإِسْ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى بِقَبْلَتِهِمْ وَ أَعْلَمُ الثَّانِي بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ^۲

مگر نه این که علی (علیه السلام) (پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)) اولین مسلمانی است که به سمت قبله نماز خوانده و آگاه ترین مسلمانان به قرآن و سنت پیامبر اسلام است؟ پس چرا با وجود علی به در خانه دیگران که معترفند علی بر آنها رجحان دارد می روید؟ روایات فوق در منابع مختلف اهل سنت آمده است که به ۱۰ مورد آن اشاره می شود:

۱- ابن مغازلی در مسند^۳

۲- سبط ابن جوزی در تذکره^۴

۱. روضة الاحیاء، جلد ۳، صفحه ۱۰ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۷).

۲. شعر فوق از خزیمه بن ثابت است.

۳. به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۴.

۴. تذکره، صفحه ۲۱ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۵).

- ۳- ابن کثیر دمشقی^۱
- ۴- محیی الدین طبری در التریاض النضره^۲
- ۵- سیوطی در الدر المنثور^۳
- ۶- ابن حجر در الصواعق المحرقة^۴
- ۷- علامه شوکانی در فتح القدير^۵
- ۸- میر محمد صالح ترمذی در مناقب مرتضوی^۶
- ۹- آلوسی در روح المعانی^۷
- ۱۰- قندوزی در ینایع الموده^۸

با توجه به روایات فراوانی که در مورد حضرت علی علیه السلام در ذیل آیه فوق وارد شده است، آیا امکان دارد خداوند با وجود علی علیه السلام با آن همه فضایل، شخص دیگری را برای خلافت نصب کند!

تفسیر سابقون از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی فرمود:

«الْأَسْبَقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ طُوبَى لَهُمْ؛ خوشا به حال سبقت گیرندگان به سایه عرش

الهی (در روز قیامت، که روزی سخت و طاقت فرساست).»

قیل: یا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمْ؟ سؤال شد: آن‌ها چه کسانی هستند؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به این پرسش فرمودند:

۱. تفسیر ابن کثیر، جلد ۴، صفحه ۲۸۳ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۵).

۲. التریاض النضره، صفحه ۱۵۸ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۵).

۳. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۱۵۴ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۶).

۴. الصواعق، صفحه ۱۲۳ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۶).

۵. فتح القدير، جلد ۵، صفحه ۱۴۸ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۷).

۶. مناقب مرتضوی، صفحه ۴۹ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۷).

۷. روح المعانی، جلد ۲۷، صفحه ۱۱۴ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۸).

۸. ینایع الموده، صفحه ۶۰ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۸).

۱- «الَّذِينَ يَقْبَلُونَ الْحَقَّ إِذَا سَمِعُوهُ؛ سابقون کسانی هستند که وقتی حق را می‌شنوند آن را پذیرا می‌شوند.»

سابقین، حرف حق را هر چند از زبان دشمن یا کودکی باشد، می‌پذیرند؛ آن‌ها در برابر حق، تعصب و لجاجت و جدال و تکبر ندارند. انسان وقتی به اشتباه خویش پی می‌برد و حقیقت برایش روشن می‌شود، باید با شجاعت حق را بپذیرد و به اشتباهش اعتراف نماید، و بداند که هزینه اعتراف به اشتباه، بسیار کمتر از انکار اشتباه است!

۲- «وَيَبْدُلُونَهُ إِذَا سَأَلُوهُ؛ (صفت دیگر سابقون آن است که) وقتی حق را از آن‌ها می‌پرسند بیان می‌دارند.»

سابقون، حق را کتمان نمی‌کنند؛ آن‌ها نمی‌گویند که اگر حق را بگوییم، پدر و مادر ما، همسر ما، دوست و همسایه ما، و یا افراد دیگر ناراحت می‌شوند، زیرا کتمان حق از گناهان کبیره است و شهادت دادن نسبت به چیزی که انسان از آن اطلاع دارد واجب می‌باشد، همان‌گونه که خداوند متعال در آیه شریفه ۲۸۳ سوره بقره می‌فرماید:

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ
و شهادت را کتمان نکنید. و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است. و خداوند، به آنچه انجام می‌دهید، داناست.

۳- «وَيَحْكُمُونَ لِلنَّاسِ كَحُكْمِهِمْ لَا أَنْفُسِهِمْ؛ (دیگر ویژگی سابقین آن است که) همان حکمی را که برای خود می‌کنند، برای مردم نیز در نظر می‌گیرند و آنچه برای خویش دوست دارند، برای دیگران هم دوست می‌دارند.»

و به تعبیر دیگر، به منافع خویش و دیگران، با یک چشم نگاه می‌کنند! البته بدون شک این کار، کار سختی است. اگر ما همه را با یک چشم نگاه کنیم، و در برابر حق تسلیم باشیم، و آن را بپذیرا گردیم، و حق را گویا باشیم، جزء سابقین خواهیم بود.

اگر جهان امروز به این دستورات سه‌گانه عمل کند، گلستان خواهد شد؛ ولی متأسفانه برخورد دوگانه مدعیان حقوق بشر، جهان امروز را به جهنمی سوزان تبدیل کرده است. و از حقوق بشر، مفهوم دیگری در ذهن جهانیان آفریده شده است. مردم جهان امروز وقتی این واژه را از مدعیان دورغین آن می‌شنوند، معنای جدیدی از آن می‌فهمند و آن «حفظ منافع قدرتمندان و زورمندان با هر قیمت و تحت هر شرایطی است»!



آيات فضائل مخصوص حضرت علي عليه السلام



آية اُذن واعيه

إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ *
لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ

«سورة حاقه، آيات ١١ و١٢»

آیه اُذُن واعیه

إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ * لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً
وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ

و هنگامی که آب طغیان کرد، ما شما را سوار بر کشتی کردیم، تا آن را وسیله
تذکری برای شما قرار دهیم و گوش‌های شنوا آن را دریابد و بفهمد.

«سوره حاقه، آیات ۱۱ و ۱۲»

دورنمای بحث

آیه شریفه «اُذُن واعیه» از دیگر آیات مربوط به فضایل حضرت علی علیه السلام است.
طبق روایاتی که در ذیل این آیه شریفه وارد شده، پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد که علی از
جمله کسانی باشد که دارای «اُذُن واعیه» هستند. و این دعا مستجاب شد. مشروح
روایات مذکور، و شرح و تفسیر آیه مورد بحث، و معنای «اُذُن واعیه»، مطالبی
است که در مباحث آینده مطرح خواهد شد.

شرح و تفسیر

داستان پیامبران

قرآن مجید نه تنها در سوره حاقه، بلکه در بسیاری از سوره‌های دیگر، داستان
انبیاء و اقوام گذشته را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده است.

سؤال: راستی چرا قرآن به بیان تاریخ اُمّت‌های گذشته پرداخته و داستان انبیاء پیشین را مطرح کرده است؟ آیا قرآن مجید کتاب تاریخ است؟

پاسخ: قرآن، کتاب انسان‌سازی است و تاریخ نقش مهمّی در تعلیم و تربیت انسان دارد. خلاصه زندگی انسان، تجربه است و چه بهتر که آدمی از تجربه گذشتگان بهره بگیرد؛ نه این که به قول شاعر دوبار عمر کند، یکی را تجربه بیندوزد و در عمر دوباره از تجربه‌هایش استفاده کند.^۱

خداوند متعال در آیه ۱۱۱ سوره یوسف می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ؛ در سرگذشت آن‌ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود.»

در ابتدای سوره حاقّه نیز اشاره‌ای به داستان انبیاء و اُمّت‌های پیشین شده، که به شرح این آیات به صورت گذرا می‌پردازیم:

«وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ» - فرعون و کسانی که قبل از او بودند، یعنی قوم شعیب، عاد، ثمود و دیگران، و نیز اهل شهرهای زیر و رو شده، مرتکب گناهان بزرگ شدند. «مؤتفکات» جمع «مؤتفکه» به معنای شهرهای زیر و رو شده است و اشاره به داستان قوم لوط دارد. هنگامی که عذاب الهی بر قوم سرکش لوط نازل شد، خانه‌های آن‌ها بر اثر زلزله چنان ویران و نابود شد که گویا آن شهر را زیر و رو کرده‌اند. و پس از زلزله، بارانی از سنگ بر آن شهر باریدن گرفت و بقایای آن شهر را بطور کلی نابود کرد. علّت تمام این عذاب‌ها خطاها و گناهان آن‌ها بود، که در آخر آیه به آن اشاره شده است (بالخاطئه).

«فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِیَّةً» - اقوام پیشین با فرستادگان پروردگارشان به مخالفت برخاستند و خداوند نیز آن‌ها را به عذاب شدیدی گرفتار ساخت. تعبیر به «رَبِّهِمْ» اشاره به این دارد که خداوند با فرستادن رسولان می‌خواهد مردم را تربیت کند؛ ولی برخی از مردم، که در مسیر گناه قدم

۱. شاعر در این باره چنین می‌گوید:

با دگری تجربه بستن به کار!

تا به یکی تجربه انداختن

برمی‌دارند، به نافرمانی از دستورات مربّی خویش قیام می‌کنند. بدین جهت مستحقّ عذاب و مجازات هستند.

«إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ» - این آیه اشاره به داستان حضرت نوح علیه السلام دارد. هنگامی که به فرمان خداوند آب به شکل سیلاب از آسمان باریدن گرفت، و از زمین به صورت چشمه‌های بزرگی فوّران کرد، بطوری که در مدّت زمانی کوتاه آب حتّی کوه‌ها را هم فراگرفت، خداوند در این هنگام حضرت نوح و مؤمنین به آیین او را، که سوار بر کشتی نوح بودند، از خطر غرق شدن نجات داد. اما بت‌پرستان و مشرکان، حتّی فرزند حضرت نوح، که راه شرک و بت‌پرستی را می‌پیمود، همگی در آب غرق شدند. آری، آنان که روزی حضرت نوح علیه السلام را به خاطر ساختن کشتی در فاصله دور از دریا مسخره می‌کردند و حتّی نسبت جنون به آن پیامبر بزرگ خدا می‌دادند! به هنگام طوفان و باران گرفتار چنگال عذاب الهی گشتند و به سزای اعمالشان رسیدند.

«لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» - بیان داستان اقوام گذشته و انبیاء پیشین در قرآن، صرفاً جنبه تبیین و تشریح تاریخ ندارد، بلکه هدف این است که سرگذشت تلخ آن‌ها موجب تذکّر و بیداری شما گردد و گوش‌های شنوا این داستان‌ها را در خود حفظ و نگهداری کنند. «وَعَى» قرار دادن چیزی در قلب است. عرب‌های عصر ما به اندیشه عمیق «وعی» می‌گویند. بنابراین «اُذْنُ وَاَعِيهِ» به معنای گوش‌های شنوایی است که چیزی را در خود نگهداری و حفظ می‌نماید. یعنی آن را فراموش نمی‌کند و به آن عمل می‌کند، گوش‌هایی که مشمول آن ضرب‌المثل، که می‌گوید «از یک گوش می‌شنود و از گوش دیگر بیرون می‌کند» نیست، بلکه با هر دو گوش می‌شنود و آن را حفظ می‌نماید. صاحبان «اُذْنُ وَاَعِيهِ» گوش‌های شنوا، چشمی بینا، و قلبی دانا دارند.

صاحب «اُذْنُ وَاَعِيهِ» کیست؟

آیه شریفه هر چند مفهوم گسترده‌ای دارد و شامل تمام کسانی که «اُذْنُ وَاَعِيهِ»

دارند می‌شود، ولی طبق روایات فراوانی که در تفسیر آن وارد شده، مصداق اُتَمَّ و اُکْمَل «أُذِنَ وَاعِيَه» حضرت علی علیه السلام است.

در بعضی از روایات آمده است که وقتی این آیه شریفه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

«سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ يَا عَلِيُّ؛ اِی عَلِی! از خداوند متعال خواستم که گوش‌های تو را «أُذِنَ وَاعِيَه» قرار دهد.»^۱

علی علیه السلام می‌گوید: پس از این داستان چیزی نبود که از پیامبر بشنوم و فراموش کنم، همواره گوش‌هایم شنوا بود و مطالب را در خود نگه می‌داشت و چیزی را فراموش نمی‌کردم.

در برخی از روایات آمده است که ابتدا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این دعا را در حق حضرت علی علیه السلام کرد و سپس آیه شریفه فوق نازل شد.

روایتی که به آن اشاره شد در منابع مختلف اهل سنت آمده است، که به عنوان نمونه به ده مورد آن اشاره می‌شود.

۱- قرطبی در الجامع لاحکام القرآن^۲

۲- علامه متقی هندی در منتخب کنز العمال^۳

۳- علامه آلوسی در روح المعانی^۴

۴- علامه واحدی نیشابوری در اسباب النزول^۵

۵- ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء^۶

۶- طبری در تفسیرش^۷

۱. الکشاف، جلد ۴، صفحه ۱۳۴ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۴۹).

۲. الجامع لاحکام القرآن، جلد ۱۸، صفحه ۲۶۴ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۱).

۳. منتخب کنز العمال، جلد ۵، صفحه ۱۴۸ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۱).

۴. روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۴۳ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۳).

۵. اسباب النزول، صفحه ۳۳۹ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۴۸).

۶. حلیه الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۶۷ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۴۸).

۷. تفسیر طبری، جلد ۲۹، صفحه ۳۱ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۴۷).

۷- زمخشری در کشف^۱۸- ثعلبی در تفسیرش^۲۹- علامه أندلسی مغربی در البحر المحیط^۳۱۰- گنجی در کفایة الطالب^۴

فخر رازی علی رغم تعصّب فراوانی که در مباحث امامت و ولایت دارد، حدیث جالبی در ذیل آیه شریفه فوق نقل کرده است. وی پس از نقل دعای پیامبر در مورد حضرت علی علیه السلام این جمله را از امیرالمؤمنین نقل می‌کند:

«فَمَا نَسِيتُ بَعْدَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ لِي أَنْ أَنْسَاهُ؛ بعد از این جریان، هیچ چیز را فراموش نکردم، و سزاوار نبود و امکان نداشت که چیزی را فراموش کنم.»^۵

یعنی قلب علی پس از دعای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خزانه وحی الهی و مرکز کلمات آن حضرت شد.

تناقض در کلام شیخ روزبهان!

شیخ روزبهان، که در ردّ نوشته‌های علامه حلّی مطالبی نوشته است، وقتی به این آیه شریفه می‌رسد می‌گوید:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَعَلِّي علیه السلام سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَهَا أَذْنًا، قَالَ عَلِيٌّ: «فَمَا نَسِيتُ بَعْدَ هَذَا شَيْئًا». وَ هَذَا يَدُلُّ عَلَى عِلْمِهِ وَ حِفْظِهِ وَ فَضِيلَتِهِ

هنگامی که آیه «اذن واعیه» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: از خداوند خواسته‌ام که گوش‌های تو را «اذن واعیه» قرار دهد. علی می‌گوید: «پس از این دعا، هرگز چیزی را فراموش نکردم.»

۱. الکشف، جلد ۴، صفحه ۱۳۴ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۴۹).

۲. به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۴۹.

۳. البحر المحیط، جلد ۸، صفحه ۳۲۲ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۱).

۴. کفایة الطالب، صفحه ۱۱۱ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۰).

۵. التفسیر الکبیر، جلد ۳۰، صفحه ۱۰۷ (به نقل از إحقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۴۹).

شیخ روزبهان بعد از نقل حدیث فوق می‌گوید: «این روایت بر علم و دانش علی، و قدرت حافظه قوی او، و فضیلت و برتریش دلالت دارد.»

وی پس از نقل روایت فوق و جمله‌ای که خود در ذیل روایت در شأن علی گفته، می‌گوید: «ولی این امور دلیل بر امامت و خلافت بلا فصل علی نمی‌شود!»^۱ پاسخ این سخن روشن است، زیرا یکی از پایه‌های اصلی امامت علم و آگاهی است، چون امام جانشین پیامبر است و باید از تمام سنت‌های پیامبر ﷺ با اطلاع باشد؛ امام باید حلال مشکلات مردم باشد و روشن است که لازمه این کار، علم و آگاهی در سطح بالایی است. بدین جهت کسی که از همه مردم آگاه‌تر و عالم‌تر است، شایستگی بیشتری برای خلافت دارد، و لهذا ما می‌گوییم: علی بن ابی طالب (علیه السلام) به اعتراف خودتان علم و فضل و هوش و ذکاوت فوق العاده‌ای داشت و بر سایر مدعیان خلافت از این جهات برتری دارد، کدام عقل و منطق اجازه می‌دهد که با وجود چنین انسان برجسته‌ای، به سراغ دیگران برویم! بنابراین، چگونه آیه شریفه دلالت بر علم و تقوای فوق العاده علی (علیه السلام) دارد، ولی ارتباطی به خلافت و امامت ندارد! آیا این سخن تناقضی آشکار نمی‌باشد!

نکته‌ای ظریف از فخر رازی

فخر رازی در تفسیر «اذن واعیه» این سؤال را مطرح می‌کند:
چرا «اذن واعیه» به صورت مفرد و نکره آمده، نه به صیغه جمع و معرفه؟
سپس در پاسخ به این سؤال به سه نکته اشاره می‌کند:

۱. «للا یذان بان الوعاة فیهم قلّة» - خداوند متعال می‌خواهد با این تعبیر به ما بفماند

که گوش شنوا کم و صاحبان آن‌ها انسان‌های بی‌ادعا و ناشناخته‌ای هستند.

۲. «لتویبیه الناس بقلة من یعی منهم» - دومین نکته این تعبیر این است که خداوند

مردم را به خاطر کم بودن گوش شنوا توبیخ و سرزنش می‌کند، چرا در میان این همه

انسان، صاحبان گوش‌های شنوا کم هستند؟

۳. «لِلذَّلَالَةِ عَلَىٰ اَنْ اِذُنَ الْوَاحِدَةِ اِذَا وَعَتْ وَ عَقَلَتْ عَنْ اللَّهِ فِيهِ السَّوَادُ الْاَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ اَنْ مَا سِوَاهُ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِمْ»^۱ - یک گوش شنوا در بین یک جمعیت بقدری ارزش دارد که گویا همه آن جمعیت گوش شنوا دارند. گوش شنوا یک دنیا ارزش دارد.

با توجه به این مطالب، و با توجه به این که طبق روایات «اُذُنْ وَاَعِيْهِ» بر علی بن ابی طالب علیه السلام تفسیر شد، نتیجه می گیریم که گوش شنوای امت اسلام حضرت علی علیه السلام است و این مطلب ارزش شأن نزول و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام را روشنتر می سازد.

علی با حق و حق با علی است!

برای روشنتر شدن ابعاد مختلف شخصیت بی نظیر جانشین حقیقی و بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله توجه شما عزیزان را به سه روایت، که در منابع اهل سنت نیز آمده، جلب می کنیم:

۱- طبرانی به نقل از ام سلمه، همسر با وفای پیامبر، و او از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند:

عَلَيَّْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ^۲
علی با قرآن و قرآن با علی است و هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

سؤال: این که گفته شد «علی با قرآن است و قرآن با علی» یعنی چه؟ آیا منظور این است که علی علیه السلام همیشه قرآنی همراه دارد؟ یا منظور این است که او حافظ کل قرآن می باشد؟ یا منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین دیگری است؟

پاسخ: منظور این است که علم و تفسیر قرآن نزد علی است و از او جدا نمی شود، عمل به مضامین و دستورات قرآن از علی علیه السلام جدا شدنی نیست. علی،

۱. التفسیر الکبیر، جلد ۳۰، صفحه ۱۰۷.

۲. نورالابصار، صفحه ۸۹.

عالم و عامل به قرآن است و علم و عمل به قرآن از علی تفکیک ناپذیر است. و این امتیاز بزرگ و ویژه‌ای است که در مورد هیچ یک از اصحاب پیامبر سراغ نداریم.

دعای پیامبر ﷺ در حق علی علیه السلام

۲- حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک الصحیحین با سند صحیح و معتبر حدیث زیر را به نقل از حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند:

قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْيَمَنِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعَثْتَنِي وَأَنَا شَابٌّ أَقْضَى بَيْنَهُمْ وَأَنَا لَا أَدْرِي مَا الْقَضَاءُ، فَضَرَبَ صَدْرِي ثُمَّ قَالَ ﷺ: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَثَبِّتْ لِسَانَهُ» فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ مَا شَكَكْتُ فِي قَضَاءٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَعْدُ^۱

پیامبر به من مأموریت داد که (جهت تصدی امر قضاوت) به یمن بروم. عرض کردم: چگونه در بین مردم یمن قضاوت کنم، در حالی که جوان هستم و تجربه قضاوی ندارم؟ پیامبر دست بر سینه‌ام نهاد و این دعا را در حق من کرد: «پروردگارا قلبش را هدایت کن، و زبانش را بر حق ثابت بگردان، (تا هم حق را بفهمد و هم حق را بگوید)! قسم به خدایی که دانه را در دل خاک می‌شکافد^۲ پس از دعای پیامبر ﷺ در هیچ قضاوتی شک و تردید نکردم!

طبق این روایت، علی علیه السلام به برکت دعای پیامبر ﷺ همواره بدرستی قضاوت می‌کرد و در هیچ موردی دچار شک و تردید نمی‌شد.

علی علیه السلام بهترین قاضی!

۳- شخصی خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید و این سؤال را مطرح کرد:

۱. مستدرک الصحیحین (به نقل از نورالابصار، صفحه ۸۸). روایت فوق در مستدرک الصحیحین، جلد ۳،

صفحه ۱۳۵ نقل شده است ولی با روایت مذکور کمی تفاوت دارد.

۲. این قَسَم بسیار مهم است، بدین جهت در کلمات معصومین علیهم السلام زیاد یافت می‌شود. زمانی که دانه در دل خاک می‌شکافد، همانند زمانی است که نوزاد به دنیا می‌آید، تمام اصول حاکم بر جنین و تولد آن. در مورد این دانه هم حاکم است.

«گاو و الاغی در اصطبل بودند، گاو به الاغ حمله کرد و آن را کشت، حکم آن چیست؟

اصحاب پیامبر، که در محضر رسول اکرم ﷺ حضور داشتند، به همدیگر نگاه کردند و عرض کردند: حیوانات که تکلیفی ندارند؛ حیوانی، حیوان دیگری را کشته است، نه می توان حکم به قصاص کرد، نه دیه!

پیامبر ﷺ خطاب به علی علیه السلام فرمود: حکم این مسأله چیست؟
حضرت علی علیه السلام از صاحب آن دو حیوان پرسید: آیا هر دو حیوان بسته بودند، یا هر دو باز بودند، یا یکی بسته بود و دیگری باز؟
گفته شد: صاحب الاغ حیوان خود را بسته بود و صاحب گاو آن را باز گذاشته بود!

حضرت علی علیه السلام فرمود: در این صورت باید صاحب گاو خسارت صاحب الاغ را بپردازد!

پیامبر ﷺ پس از تأیید حکم و قضاوت حضرت علی علیه السلام فرمود:
«أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ!؛ علی در مقام قضاوت از همه شما آگاه تر است و بهتر قضاوت می کند.»
قضاوت حضرت علی علیه السلام در این داستان مصداق همان چیزی است که اکنون در فقه شیعه به عنوان یک قاعده کلی مطرح است و آن این که: «هرگاه سبب اقوی از مباشر باشد، سبب ضامن است». در داستان فوق، گاو مباشر در قتل است و صاحب گاو که آن را نبسته سبب قتل می باشد، ولی چون سبب اقوی بوده، زیرا او عاقل است و حیوان عقل ندارد، بدین جهت سبب ضامن است.^۲
طبق آنچه گذشت علی علیه السلام صاحب «اذن داعیه»، همراه جلدانشدنی با قرآن،

۱. نور الابصار، صفحه ۸۸.

۲. همان گونه که اگر شخصی، دیگری را به منزل خویش دعوت کند و در منزل سگ درنده ای داشته باشد و به میهمان اطلاع ندهد که سگ وی به انسان ها نیز حمله می کند و خود نیز از میهمان محافظت و مراقبت نکند و سگ صاحب خانه به هنگام ورود میهمان به منزل میزبان، به میهمان حمله کند و خسارتی بر او وارد کند، میزبان ضامن است. چون هر چند سگ مباشر است و صاحب خانه سبب، ولی از آن جاکه سبب اقوی از مباشر است، بدین جهت سبب ضامن است.

متخصص‌ترین فرد در امر قضاوت، عالم‌ترین و آگاه‌ترین مسلمان و فاضل‌ترین صحابه پیامبر است. با توجه به این مطلب اگر خداوند متعال بخواهد شخصی را برای خلافت و جانشینی پیامبر اسلام ﷺ نصب کند، آیا حکمت خداوند اجازه می‌دهد شخصی غیر از علی منصوب گردد! و اگر این وظیفه بر دوش مردم نهاده شود، آیا صاحبان عقل و خرد و اندیشه، با وجود علی و آن صفات و ویژگی‌هایش، به سراغ شخص دیگری می‌روند!

لازم است بار دیگر دست به آسمان بلند کنیم و خداوند را از صمیم دل شکر گوئیم که نعمت پیروی از چنین انسان والا و بی‌نظیری را بر ما ارزانی داشت و ما را شیعه علی علیه السلام قرار داد. و از پدران و مادرانمان، که ما را با مهر و عشق و محبت علی علیه السلام آشنا کردند و درس ولایت را به ما آموختند، سپاسگزار باشیم و بر تمام معلمان و اساتید و علماء و دانشمندان و اندیشمندانی که در طول تاریخ با زحمات فراوان پرچم ولایت را در این کشور علوی به اهتزاز درآورده، و هادیان خوبی برای پیروان علی علیه السلام بودند، درود بفرستیم. و از خداوند علی بخواهیم:

پروردگارا! عشق شیرین علی را همچنان در قلب و روح ما زنده بدار و نسل ما را تا روز قیامت از شیعیان حقیقی آن حضرت قرار بده!

بارالها! علی و خاندان پاکش را در لحظات سخت جان دادن و مرگ و موافق و حشتناک قیامت به فریاد ما برسان!

خدایا به ما توفیق ده که در گفتار و کردار شیعیان و پیروان خوبی برای این خاندان پاک باشیم، به گونه‌ای که باعث خشنودی و رضایت آن‌ها گردیم!



آيات فضائل مخصوص حضرت علي عليه السلام

١٢

آية صالح المؤمنين

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ
فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ

«سورة تحریم ، آیه ٤»

آیه صالح المؤمنین

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ
مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ

اگر شما (همسران پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دل‌هایتان
از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش
نخواهید برد) زیرا خداوند یار اوست. و همچنین جبرئیل و «مؤمنان صالح»، و
فرشتگان بعد از آنان پشتیبان او هستند. (سوره تحریم، آیه ۴)

دورنمای بحث

آیه شریفه فوق، که به آیه «صالح المؤمنین» مشهور گشته، از جمله آیاتی است
که به اعتراف شیعه و اهل سنت دلالت بر فضیلتی دیگر از فضایل فراوان حضرت
علی (علیه السلام) دارد. این که چگونه این آیه دلالت بر فضیلت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
دارد و ارتباط آن با مسئله ولایت آن حضرت چیست، در مباحث آینده بطور
مشروح خواهد آمد.

شان نزول

این آیه چهارمین آیه سوره تحریم است. در شان نزول نخستین آیات سوره
تحریم روایات زیادی در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل
شده، که آنچه مشهورتر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد، به شرح زیر است:

پیامبر ﷺ گاه که نزد «زینب بنت جحش» یکی از همسرانش می‌رفت، زینب از عسلی که تهیه کرده بود، خدمت پیامبر ﷺ می‌آورد. این مطلب به گوش «عایشه»، یکی دیگر از همسران پیامبر ﷺ رسید، و بر او گران آمد.

وی می‌گوید: من با «حفصه»، دیگر همسر حضرت رسول خدا ﷺ قرار گذاشتیم که هر وقت پیامبر ﷺ نزد یکی از ما آمد فوراً بگوییم: آیا صمغ «مغافیر»^۱ خورده‌ای؟ و پیامبر ﷺ مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش استشمام نشود، بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد، ولی این صمغ ماده‌ای بد بو بود و اگر این نقشه مؤثر می‌افتاد پیغمبر اکرم ﷺ از نوشیدن آن عسل خودداری می‌کرد.

به این ترتیب روزی پیامبر ﷺ نزد «حفصه» آمد، او این سخن را به پیامبر ﷺ گفت، حضرت فرمود: من «مغافیر» نخورده‌ام، بلکه از عسلی که نزد زینب بنت جحش بوده نوشیده‌ام، سوگند یاد می‌کنم که دیگر از آن عسل ننوشم. (نکند زنبور آن عسل، روی گیاه نامناسبی، و احتمالاً «مغافیر» نشسته باشد!) ولی این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد، و بگویند: چرا پیامبر ﷺ غذای حلالی را بر خود تحریم کرده است؟ و یا به گوش زینب برسد و او دل شکسته شود).

ولی سرانجام حفصه راز پیامبر را فاش کرد، و بعداً معلوم شد اصل این قضیه توطئه‌ای بوده است. پیامبر ﷺ از این ماجرا ناراحت شد و آیات فوق نازل گشت. و چنان ماجرا را پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر ﷺ تکرار نشود، امروز ممکن است در مسئله کوچکی باشد و فردا در مسائل مهمتر.^۲ در برخی از روایات نیز آمده است که پیامبر ﷺ بعد از این ماجرا یک ماه از

۱. «مغافیر» صمغی بود که از یکی از درختان حجاز به نام «عرفط» (بر وزن هرمز) تراوش می‌کرد و بوی نامناسبی داشت.

۲. اصل این حدیث در جلد ۶ «صحیح بخاری» صفحه ۱۹۴ نقل شده است، و توضیحاتی که در پرانتز آمده، از کتب دیگر استفاده می‌شود (تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۲ و ۲۷۱).

همسران خود کناره گیری کرد.^۱ تا آن جا که شایعه تصمیم آن حضرت، نسبت به طلاق آن دو نفر منتشر شد، بطوری که سخت به وحشت افتادند^۲ و از کار خود پشیمان شدند.

شرح و تفسیر

یاوران پیامبر ﷺ

برای روشن شدن تفسیر آیه مورد بحث ناچاریم نگاهی اجمالی به آیات قبل از آن هم داشته باشیم.

بدون شک شخصیت بزرگی همچون پیغمبر اسلام ﷺ تنها به خودش تعلق ندارد، بلکه متعلق به تمام جامعه اسلامی و عالم بشریت است. بنابراین، اگر در داخل خانه او توطئه ای بر ضد وی، هر چند بظاهر کوچک، انجام گیرد نباید به سادگی از کنار آن گذشت. حیثیت او، نعوذ بالله، نباید بازیچه دست این و آن گردد، و اگر چنین برنامه ای پیش آید باید با قاطعیت با آن برخورد کرد، تا مبادا به جاهای مهمتر سرایت کند.

آیات نخستین سوره تحریم در حقیقت دستور قاطعانه ای است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه ای، و برای حفظ حیثیت پیامبرش می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتِ أَرْوَاحِكَ

ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، به خاطر جلب رضایت (بعضی از) همسرانت بر خود تحریم کرده ای!

معلوم است که این تحریم، تحریم شرعی نبود؛ بلکه بطوری که از آیات بعد استفاده می شود سوگندی از ناحیه پیامبر ﷺ یاد شده بود و می دانیم که قسم خوردن بر ترک بعضی از مباحات گناهی ندارد. بنابراین، جمله «لِمَ تُحَرِّمُ» چرا بر

۱. تفسیر قرطبی و تفاسیر دیگر، ذیل آیات مورد بحث (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۲۷۲).

۲. تفسیر فی ظلال، جلد ۸، صفحه ۱۶۳.

خود تحریم می‌کنی!» به عنوان عتاب و سرزنش نیست، بلکه نوعی شفقت است. درست مثل این که ما به کسی که زحمت زیادی برای تحصیل درآمد می‌کشد و خود از آن بهره‌چندانی نمی‌گیرد، می‌گوییم: چرا این قدر به خود زحمت می‌دهی، و از نتیجه این زحمت بهره نمی‌گیری!

«وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» - سپس در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند غفور و رحیم است» این غفران و رحمت نسبت به همسرانی است که موجبات آن حادثه را فراهم کردند، که اگر راستی توبه کنند مشمول آن خواهند بود. یا اشاره به این است که بهتر این بود که پیامبر ﷺ چنین سوگندی یاد نمی‌کرد، کاری که احتمالاً موجب جرأت و جسارت بعضی از همسران آن حضرت می‌شد.

در آیه بعد اضافه می‌کند: «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ؛ خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته است.» به این ترتیب که کفاره قسم را بدهید و خود را آزاد سازید. البته اگر سوگند در موردی باشد که ترک کاری رجحان دارد باید به سوگند عمل کرد، و شکستن آن گناه است، و کفاره دارد. اما اگر در مواردی باشد که ترک آن عمل مرجوح باشد (مانند آیه مورد بحث) در این صورت شکستن آن جایز است، اما برای حفظ احترام قسم بهتر است کفاره نیز داده شود.

وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

خداوند مولای شما و حافظ و یاور شما است و او علیم و حکیم است.

لذا او راه نجات از این گونه سوگندها را برای شما هموار ساخته، و طبق علم و حکمتش مشکل را برای شما گشوده است. از روایات استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ بعد از نزول این آیه برده‌ای آزاد کرد، و آنچه را بر خود از طریق قسم حرام کرده بود حلال نمود.

در آیه بعد شرح بیشتری پیرامون این ماجرا داده، می‌فرماید:

وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ

به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر ﷺ یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی او رازداری نکرد و به دیگران خبر داد، و خداوند پیامبرش را از این افشای «سر» آگاه ساخت، او قسمتی از آن را برای همسرش بازگو کرد و از قسمت دیگر آن خودداری نمود.»

در مورد این که این راز چه بود و کدام یک از همسران پیامبر، راز آن حضرت ﷺ را فاش نمودند، در بحث شأن نزول مطالبی بیان کردیم. از مجموع این آیات برمی آید که بعضی از همسران پیامبر ﷺ نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می کردند، بلکه مسأله رازداری، که از مهمترین شرایط یک همسر باوفا است، نیز در آن ها نبود. اما بعکس، رفتار پیامبر ﷺ با آن ها با تمام این اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتی حاضر نشد تمام رازی که همسرش افشا کرده بود به رخ او بکشد، بلکه تنها به قسمتی از آن اشاره کرد. و لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

مَا اسْتَفْصَى كَرِيمٌ قَطُّ لَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ^۱
افراد کریم و بزرگوار هرگز در مقام احقاق حق شخصی خویش تا آخرین مرحله، پیش نمی روند؛ زیرا خداوند در این جا برای پیامبر ﷺ می فرماید: «او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد.

سپس روی سخن را به آن دو که در توطئه بالا دست داشتند کرده، می فرماید: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا؛ اگر شما از کار خود توبه کنید، و دست از آزار پیامبر ﷺ بردارید به سود شماست؛ زیرا دل های شما با این عمل از حق منحرف گشته، و به گناه آلوده شده است.» منظور از این دو نفر، به تصریح مفسران شیعه و اهل سنت، «حفصه» دختر عمر و «عایشه» دختر ابوبکر بوده است.^۲ و از

۱. المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۳۳۸.

۲. ابن عباس می گوید: از «عمر» پرسیدم آن دو نفر از همسران پیامبر ﷺ که بر ضد او دست به دست هم داده بودند، چه کسانی بودند؟ «عمر» گفت: «حفصه» و «عایشه» بودند. سپس افزود: به خداوند سوگند ما در عصر جاهلیت برای زنان چیزی قائل نبودیم، تا این که خداوند آیاتی را درباره آن ها

آن جا که اگر این گونه کارها در خانه پیامبر ﷺ تکرار می شد آینده خطرناکی داشت، خداوند متعال در ادامه این آیه و خطاب به آن دو نفر می فرماید:

«وَأِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ؛ اگر شما دو نفر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) چرا که خداوند یاور او است، و هم چنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان نیز بعد از آن ها پشتیبان او هستند». این تعبیر نشان می دهد که تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر ﷺ و روح عظیم او تأثیر منفی گذاشت، تا آن جا که خداوند به دفاع از او پرداخته و با این که قدرت خودش از هر نظر کافی است، حمایت جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می دارد.

صالح المؤمنین کیست؟

آنچه در آیه مذکور قابل توجه و جای بحث و بررسی دارد این که: منظور از «صالح المؤمنین» کیست؟ آیا شخص خاصی مراد است، یا این تعبیر شامل تمام مؤمنان صالح العمل می شود؟

بدون شک «صالح المؤمنین» به حسب ظاهر معنی وسیعی دارد، که همه مؤمنان صالح و باتقوا و کامل الایمان را شامل می شود؛ هر چند کلمه «صالح» در این جا مفرد است، نه جمع؛ ولی چون معنی جنسی دارد از آن عمومیت استفاده می شود. اما بی تردید «صالح المؤمنین» مصداق اَئِمَّة و اکملی نیز دارد و از روایات متعددی استفاده می شود که آن فرد کامل «امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام» است. این مطلب را بسیاری از علمای اهل سنت نیز در کتاب های خود نقل کرده اند. از جمله:

۱- علامة ثعلبی^۱

۲- علامة گنجی در کفایة الطالب^۲

→ نازل کرد، و حقوقی برای آنان قرار داد (و آن ها جسور شدند). (صحیح بخاری، جلد ۶، صفحه ۱۹۵، به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۲۷۷).

۱. العمدۃ لابن بطریق، صفحه ۱۵۲ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۱۱).

۲. کفایة الطالب، صفحه ۵۳ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۱۱).

۳- ابو حیان اندلسی^۱۴- سبط ابن جوزی^۲۵- سیوطی در الدر المنثور^۳۶- آلوسی در روح المعانی^۴۷- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل^۵۸- علامه برسویی در روح البیان^۶۹- ابن حجر در الصواعق^۷۱۰- علاء الدین متقی در کنز العمال^۸

تنها حاکم حسکانی حنفی در ذیل این آیه شریفه «هیجده حدیث» از طرق مختلف نقل می‌کند که منظور از «صالح المؤمنین» «علی بن ابی طالب» است. به سه حدیث از آن روایات توجه کنید:

۱- اسماء بنت عمیس می‌گوید: از پیامبر اسلام ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛

صالح المؤمنین علی بن ابی‌طالب است.

۲- ابن عباس به نقل از پیامبر خدا ﷺ می‌گوید: آن حضرت درباره علی بن

ابی‌طالب ﷺ فرمود:

هُوَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ^{۱۰}؛ او است صالح المؤمنین.

۱. البحر المحیط، جلد ۸، صفحه ۲۹۱ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۱۲).

۲. التذکره، صفحه ۲۶۷ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۱۲).

۳. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۴۴ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۱۳).

۴. روح المعانی، جلد ۲۸، صفحه ۱۳۵ (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۱۴).

۵. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۵۴ به بعد.

۶. روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۳.

۷. به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۲۹۹.

۸. همان.

۹. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۵۶، حدیث ۹۸۲.

۱۰. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۵۸، حدیث ۹۸۷.

۳- عَمَّار یاسر می گوید از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا فراخواند و فرمود:

أَلَا أُبَشِّرُكَ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا زِلْتَ مُبَشِّرًا بِالْخَيْرِ! قَالَ: قَدْ
أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ قُرْآنًا. قُلْتُ: وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: قُرْنَتْ بِجِبْرِئِيلَ
ثُمَّ قَرَأَ: وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ...^۱

آیا تو را بشارت دهم؟ عرض کردم: آری ای رسول خدا، تو همیشه بشارت دهنده
به خیر بوده ای! فرمود: خداوند درباره تو آیه ای نازل کرده است. عرض کردم:
کدام آیه؟ فرمود: تو قرین و همدیف جبرئیل شده ای (آری خداوند تو را قرین او
ساخته) سپس خواند: «وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ...»

کوتاه سخن این که احادیث در این زمینه فراوان است. مفسر معروف
«بحرانی» در تفسیر «برهان» بعد از ذکر روایتی در این زمینه، از محمد بن عباس
نقل می کند که او ۵۲ حدیث در این موضوع از طریق شیعه و اهل سنت جمع آوری
کرده است، سپس به نقل قسمتی از آن احادیث می پردازد!^۲

نتیجه این که، بعد از خداوند و جبرئیل امین، برترین یار و یاور
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در تمام طول عمر، علی ابن ابی طالب علیه السلام بود. بنابراین، چه کسی
جز او می تواند شایسته خلافت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد؟ آیا این
روایات دلیل بر این نیست که او افضل امت و برترین خلق بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
بوده است؟ اگر چنین است، و خداوند بخواهد شخصی را به عنوان جانشین
پیامبرش نصب کند، آیا حکمت او اجازه می دهد با وجود علی علیه السلام شخص دیگری
نصب شود! و اگر مردم و عقلا بخواهند شخصی را برای این منظور مهم انتخاب
کنند، آیا عقل و خرد آن ها اجازه می دهد با وجود شخصی که بعد از خداوند و
جبرئیل، برترین یار و ناصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است، به سراغ دیگری بروند و
او را برگزینند؟ آری، علی علیه السلام در دوران حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوش به دوش آن

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۵۹، حدیث ۹۸۹.

۲. تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۳۵۳.

حضرت در تمام صحنه‌های زندگی یار و یاور رسول خدا ﷺ بود، و از همه کس برای جانشینی شایسته‌تر است.

پیام آیه

عبارت «صالح المؤمنین» برای همگان پیام «ایمان» و «درستکاری» و «صالح» دارد. این آیه شریفه به همه پیروان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام سفارش می‌کند که در مرز «پذیرش اسلام» متوقف نشوند، بلکه اسلام خویش را تعمیق دهند و به مرحله «ایمان» برسند و با تقویت ایمان خویش آن را از قلب و درون به اعضاء و جوارح بروز دهند و با انجام اعمال «صالح و شایسته» مؤمنان صالح العمل شوند.



آیات فضائل مخصوص حضرت علیؑ

۱۳

آیه انذار و هدایت

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

«سورة رعد، آیه ۷»

آیه انذار و هدایت

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

کسانی که کافر شدند می‌گویند: «چرا آیه (و معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نشده است؟!» تو فقط بیم دهنده‌ای؛ و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است (و اینها همه بهانه است، نه برای جستجوی حقیقت). «سوره رعد، آیه ۷»

دورنمای بحث

این آیه شریفه نیز یکی از آیات مربوط به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، که علماء و مفسران پیرامون آن بحثهای مختلفی مطرح کرده‌اند. و از روایات استفاده می‌شود که نه تنها ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، بلکه امامت و ولایت تمام ائمه علیهم السلام به مقتضای این آیه ثابت می‌شود؛ شرح این مسئله خواهد آمد.

شرح و تفسیر

باز هم بهانه جوئی!

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» - ظاهر آیه طرح یک تقاضای منطقی از سوی کفار است؛ زیرا مرسوم بود که هر پیامبری از سوی خدا فرستاده می‌شد برای اثبات حقانیت خود، معجزه‌ای همراه داشت؛ در این آیه نیز کفار از

معجزه پیامبر اسلام ﷺ سؤال می‌کنند. خداوند در پاسخ این تقاضای بظاهر منطقی و معقول می‌فرماید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ ای پیامبر ما! تو تنها بیم دهنده‌ای و هر قوم و ملّتی هدایتگری دارد.»

تناسب صدر و ذیل آیه

سؤال: آیا صدر و ذیل آیه شریفه با هم تناسب دارد؟ آیا در پاسخ تقاضا و سؤال مشرکان و کفار، که معجزه‌ای از پیامبر اسلام می‌خواستند، این جمله: «تو تنها بیم دهنده‌ای و هر قوم و ملّتی هدایتگری دارد» جواب مناسبی است؟

پاسخ: در پاسخ این سؤال و یافتن ارتباط بین صدر و ذیل و به عبارت ساده‌تر ابتدا و انتهای آیه، باید به سراغ آیات دیگری از قرآن که پیرامون تقاضای معجزه از سوی کافران مطرح شده است برویم.

خداوند متعال در آیات ۹۰ تا ۹۳ سورهٔ اسراء از زبان مشرکان می‌فرماید:

«وَقَالُوا لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ» - کفار به پیامبر اسلام عرض کردند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که معجزه‌ای برای ما بیاوری، سپس درخواست هفت معجزه کردند، یعنی معجزاتی که تو بدون درخواست و میل ما بیاوری برای ما فایده‌ای ندارد، بلکه ما در صورتی ایمان خواهیم آورد، که معجزاتی باب طبع و میل ما ارائه نمایی.^۱

از ظاهر آیه استفاده می‌شود که هفت معجزه‌ای که در این آیات مطرح شده، مورد تقاضای همه آنها نبوده، بلکه هر یک از آنها، یکی از این معجزات را طلب کرده است.

۱- «حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» - اولین معجزه‌ای که درخواست کردند این بود که پیامبر ﷺ در آن سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علف حجاز به عنوان معجزه الهی چشمهٔ آبی ظاهر سازد، چشمهٔ جوشانی که همچون فواره‌ای

۱. مشروح شأن نزول این آیات را در تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۲۷۹، مطالعه فرمائید.

بجوشد و مردم برای آشامیدن خود و حیواناتشان و جهت کشاورزی از آن بهره برداری کنند.

۲- «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُجَرَّ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا» - معجزه دیگری که کفار طلب کردند این بود که پیامبر ﷺ باغ خرّم و سرسبزی، مملوّ از نخل ها و درخت های انگور که جویبارها در لابه لای آن در حرکت باشد، ظاهر کند. این دو معجزه، جنبه عمران و آبادی داشت و امکان پذیر بود.

۳- «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا» - معجزه سومی که برخی از آنها تقاضا کردند، و کار غیر معقولی بود، این بود که: از خدا بخواه سنگهای آسمانی از بالا بر سر ما بریزد و ما را درهم بکوبد، اگر چنین چیزی رخ دهد ما به تو ایمان می آوریم و دین تو را می پذیریم!

۴- «أَوْ تَأْتِي بِاللّٰهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» - و یا این که برای اسلام آوردن ما، خداوند و تمام ملائکه را، همه باهم، نزد ما حاضر کنی!

وقتی انسان لجاجت می کند به سخنان خویش هم توجه کافی ندارد، آنها نگفتند: ما را نزد خدا و ملائکه ببر؛ بلکه از حضرت رسول ﷺ خواستند خدا و ملائکه را نزد آنها حاضر سازد!

۵- «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ» - پنجمین تقاضایی که از پیامبر اسلام ﷺ به عنوان معجزه داشتند این که حضرت قصری پر نقش و نگار از طلا برای خویش بسازد؛ زیرا از آنجا که مردم مکه غالباً فقیر هستند اگر تو چنین خانه و قصر باشکوهی داشته باشی، معلوم می شود که از جانب خدا آمده ای!

۶- «أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ» - ششمین معجزه، و به عبارت صحیح، بهانه ای که مطرح کردند این که: ای پیامبر اگر تو راست می گویی از جانب خدا آمده ای، به سمت آسمان پرواز کن! اگر در جلوی چشمان ما به آسمان پرواز کنی، ما تسلیم تو می شویم!

۷- «وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَقِيكَ حَتَّىٰ تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» - برخی از این کفار بهانه گیر و لجوج، در کمال جسارت و بی ادبی گفتند: اگر به آسمان هم پرواز کنی و در

جلوی چشم ما به آسمان بروی باز هم به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که از آسمان نامه‌ای برای ما بیاوری که ما آن را مطالعه کنیم!

همانطور که ملاحظه کردید هفت معجزه‌ای که ذکر شد، برخی مربوط به عمران و آبادی بود و برخی دیگر متضمن نابودی و هلاکت تقاضاکنندگان آن بود، قسم سوم کارهای غیر معقول و محالی بیش نبود و بخش چهارم بهانه و لجاجت محسوب می‌شد، نه تقاضای معجزه.

اگر پیامبران در آوردن معجزات تسلیم مردم می‌شدند، عده‌ای از مردم نا آگاه و لجوج و بهانه گیر هر روز معجزه‌ای از آن حضرات می‌خواستند و دین و پیامبر خدا را به بازی می‌گرفتند، بدین جهت خداوند به هر پیامبر معجزه یا معجزاتی که نشانه آشکار و روشنی بر پیامبری و رسالت او بود می‌داد و به تقاضاهای افراد لجوج اعتنایی نمی‌کرد.

با توجه به این مقدمه طولانی به آیه شریفه باز می‌گردیم: «کفار گفتند: چرا آیه (و معجزه‌ای) از پروردگارش بر پیامبر اسلام نازل نشده است؟»

در پاسخ این سؤال عرض می‌شود: بر پیامبر اسلام معجزه‌ای نازل شد که تمام جن و انس از آوردن همانند آن عاجز و ناتوان هستند. در آیه ۸۸ همان سوره می‌خوانیم:

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً

بگو: (ای پیامبر ما! من معجزه‌ای آورده‌ام که) «اگر تمام انسانها و پریان (جن و انس) دست به دست هم دهند که همانند این قرآن بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند.

هنگامی که پیامبر ﷺ از سوی خداوند معجزه‌ای آورده است که هیچ کس توان آوردن همانند آن را ندارد و علاوه بر آن معجزات دیگری نیز آورده است دیگر طلب معجزه بهانه جویی است، بدین جهت خداوند در پاسخ آنها که طلب معجزه کردند می‌فرماید:

ای پیامبر ما! تو منذر و انذار کننده‌ای و تصمیم گیرنده برای آوردن معجزه نیستی! ما هستیم که در این باره تصمیم می‌گیریم و هر قوم و ملت هدایت‌گری دارد.»

بنابراین تناسب صدر و ذیل آیه روشن شد.

«منذر» و «هادی» کیست؟

برای تفسیر این دو کلمه، که کلید تفسیر آیه است، از دو راه می‌توان بحث کرد:

راه اول: تفسیر آیه با قطع نظر از روایات

آیا معنای آیه این است که پیامبر هم «منذر» و هم «هادی» است؟ و یا این که او فقط «منذر» است، و «هادی» شخص دیگری است؟ در تفسیر این دو کلمه، سه نظریه وجود دارد:

۱- برخی معتقدند که هر دو کلمه مربوط به پیامبر اسلام ﷺ است، آن حضرت هم انذار کننده است و هم هدایتگر و سخن از شخص دیگری نیست. و لکن انصاف این است که این سخن، سخن صحیحی نیست و با ظاهر آیه نمی‌سازد. و با فصاحت و بلاغت و ادبیات آیه سازگاری ندارد؛ چون اگر هر دو کلمه مربوط به پیامبر اسلام ﷺ بود، فصاحت و بلاغت اقتضاء می‌کرد که آیه بدین شکل باشد:

«أَنْتَ لِكُلِّ قَوْمٍ مُنْذِرٌ وَهَادٍ»؛

نه این که «هاد» را در جمله‌ای مستقل و جداگانه بیان کند. بنابراین ظاهر آیه نشان می‌دهد که «هاد» مربوط به شخص دیگری غیر از پیامبر اسلام ﷺ است. که باید با دقت در آیه و قرائن دیگر روشن سازیم «او» کیست؟

۲- عده‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که «منذر» مربوط به پیامبر اسلام ﷺ و «هاد» مربوط به خداوند است؛ پیامبر انذار کننده مردم و خداوند هدایتگر هر قوم و ملت است.

ولی در جواب باید گفت: این نظریه هم با ظاهر آیه شریفه تناسب ندارد؛ زیرا کلمه «هاد» در اصطلاح ادبیات عرب «نکره» است، در حالی که خداوند اعرف معارف است و از همه چیز و هر کس شناخته شده‌تر است، علاوه بر این که ظاهر آیه دلالت دارد بر این که اقوام مختلف «هدایتگر»های متعددی دارند، نه این که هدایتگر همه اقوام یک شخص باشد. بنابراین، تفسر فوق هم با ظاهر آیه سازگار نیست.

۳- تفسیر سوم این است که هدایتگر شخصی غیر از خدا و پیامبرش می‌باشد. آیا علما و دانشمندان هر قوم و جمعیت منظور آیه شریفه هستند؟ نه! نمی‌توان کلمه «هاد» را بر دانشمندان هر قوم و جمعیت در هر عصر و زمانی تفسیر کرد، چون کلمه «هاد» همانگونه که گذشت «نکره» است و نکره دلالت بر وحدت دارد؛ یعنی برای هر قوم و جمعیتی یک هدایتگر و هادی است، راستی آن هادی برای امت اسلام کیست؟

با توجه به مجموع بحثهای گذشته می‌توان آیه شریفه را به شکل زیر ترجمه کرد: «ای پیامبر! تو انذار کننده و شارع دین مقدس اسلام و بنیانگذار آن هستی و برای هر دین و آئینی هدایتگری است، که بمنزله حافظ و نگهبان و ادامه دهنده دین و هدایت کننده مردم خواهد بود.»

از سوی دیگر، اتحاد سیاق اقتضا می‌کند که همانطور که پیامبر و «منذر» از سوی خداوند تعیین و نصب می‌شود، «هادی» و هدایتگر هم منصوب الهی باشد. بنابراین «هادی» غیر از خدا و پیامبر و دانشمندان هر امتی است و باید از سوی خداوند تعیین شود.

از سوی سوم، تنها شخصی که گفته می‌شود از سوی پیامبر اسلام ﷺ نص و تصریح به ولایت و امامت او شده است، حضرت علی علیه السلام است و نسبت به هیچ کس دیگر، حتی در بین علماء اهل سنت، چنین ادعایی وجود ندارد، بنابراین اگر بگوئیم: «بیم دهنده و بنیانگذار اسلام پیامبر ﷺ و هدایتگر و امام و پیشوای مسلمانان علی علیه السلام است که از سوی خدا و توسط پیامبر منصوب شده است» با آیه سازگار خواهد بود.

راه دوم: تفسیر آیه در سایه روایات

در شرح و تفسیر این آیه شریفه نیز روایات متعددی وجود دارد که به پنج نمونه آن اشاره می‌شود، سه روایت از روایات فوق را از منابع و کتابهای اهل سنت و یک روایت از مصادر و کتب شیعه نقل می‌کنیم و روایت پنجم در مصادر و منابع هر دو گروه آمده است.

۱- ابن عباس، که یکی از راویان احادیث مذکور است، می‌گوید:

لَمَّا نَزَلَتْ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ: أَنَا الْمُنْذِرُ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكَبِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي^۱

هنگامی که آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ....» بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شد، آن حضرت دست بر سینه مبارکشان نهادند و فرمودند: «منذر من هستم، بنیانگذار و شارع شریعت اسلام من هستم و هر قوم و جمعیتی هدایتگری دارد» سپس دست بر شانه علی علیه السلام نهاد و فرمود: «ای علی (منظور از) هادی (در آیه شریفه) تو هستی؛ علاقمندان به هدایت به وسیله تو هدایت می‌شوند (با فکر و اندیشه در گفتار و احادیث و سیره و اخلاق تو هدایت می‌گردند).

روایت فوق که از منابع اهل سنت نقل شده صراحت دارد که منظور از «هادی» علی علیه السلام است.

۲- در کتاب «شواهد التنزیل»^۲ و «الدر المنثور» از ابو برزّه اسلمی چنین نقل شده است:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِ نَفْسِهِ، ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى صَدْرِ عَلِيٍّ وَيَقُولُ «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۳

(ابو برزّه اسلمی می‌گوید: از پیامبر اسلام ﷺ آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» را شنیدم،

۱. الدر المنثور، جلد ۴، صفحه ۴۵.

۲. شواهد التنزیل، جلد اول، صفحه ۲۹۸.

۳. الدر المنثور، جلد ۴، صفحه ۴۵.

سپس حضرت دست بر سینه مبارکش نهاد (یعنی من «منذر» هستم)، سپس دست بر سینه علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد و فرمود: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (یعنی هادی علی بن ابی طالب است).

این روایت نیز، که از دو کتاب معتبر اهل سنت نقل شده و شخص دیگری غیر از ابن عباس آن را روایت کرده، صریحاً «هادی» را به «علی علیه السلام» تفسیر کرده است.

۳- در کتاب مستدرک الصحیحین، که کتابی معروف و مشهور در بین اهل سنت است، روایتی در تفسیر آیه مذکور از خود حضرت علی علیه السلام نقل شده است:

عَنْ عَلِيٍّ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» قَالَ عَلِيٌّ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُنْذِرُ وَأَنَا الْهَادِي^۱

حضرت علی در تفسیر آیه شریفه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ...» فرمود: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «منذر» و «هادی» من هستم.

طبق این روایت، که از کتاب معروف دیگری از اهل سنت نقل شده، علی علیه السلام «هادی» است.

سؤال: می‌دانیم که اگر شخصی، راوی روایت و حدیثی در مدح و ستایش خویش باشد، چنین روایتی پذیرفته نمی‌شود، پس چگونه روایت فوق، که از خود حضرت علی علیه السلام نقل شده، مورد استدلال قرار گرفته است؟

پاسخ: این سخن در مورد غیر معصومین صحیح است؛ ولی در مورد معصومین «علیهم السّلام» که خطا و اشتباه و گناه در مورد آنها تصوّر نمی‌شود صادق نیست. علی به اعتقاد شیعه معصوم است و به اعتقاد اهل سنت هم کلمات و سخنان و احادیث تمام صحابه، که یکی از آنها علی علیه السلام است، حجّت و دلیل شرعی است؛ بنابراین، اشکال فوق طبق نظر هیچ یک از دو مذهب وارد نیست.

۴- چهارمین روایت، که هم در منابع عامّه آمده و هم خاصّه آن را نقل کرده‌اند، فوق العاده جالب و دارای مضمونی بسیار عالی است، این روایت را دانشمندان

۱. مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۹.

اهل سنت از ابن عباس^۱ و علماء شیعه از ابن مسعود نقل کرده‌اند. یعنی روایت مزبور را ابن عباس و ابن مسعود هر دو از پیامبر شنیده و برای ما نقل نموده‌اند.

طبق این حدیث پیامبر اکرم ﷺ چنین می‌فرماید:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ لَمْ يَكُنْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا حَاجَةٌ سَأَلْتُ إِلَّا أَعْطَانِي خَيْرًا مِنْهَا، فَوَقَعَ فِي مَسَامِعِي «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، فَقُلْتُ: إِلَهِي أَنَا الْمُنْذِرُ، فَمَنِ الْهَادِي؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ ذَاكَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ غَايَةُ الْمُهْتَدِينَ، إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، قَائِدُ غُرِّ الْمُحَجَّلِينَ؛^۲ وَمَنْ يَهْدِي مِنْ أُمَّتِكَ بِرَحْمَتِي إِلَى الْجَنَّةِ^۳

هنگامی که به معراج رفتم (در مرحله‌ای از این سفر) به جایی رسیدم که تمام واسطه‌ها برداشته شد، نه فرشتگان مقرب (نه جبرئیل، نه روح الامین، نه میکائیل) و نه پیامبری از پیامبران (و خلاصه هیچ کسی غیر از من و خداوند نبود و من مستقیماً مطالب را از خداوند می‌گرفتم) در آن درجه‌ی عالی قرب الهی هیچ حاجتی از خداوند نخواستم مگر این که خداوند بهتر از آن را به من عنایت فرمود. (در این مقام قرب پروردگار و در این حالت خاص و استثنایی) صدایی شنیدم که می‌گفت: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» عرض کردم: پروردگارا! من «منذر» من هستم، ولی منظور از «هادی» کیست؟ خداوند فرمود: هادی، علی بن ابی‌طالب است. (سپس خداوند علی را در آن مقام قرب و ویژه، شروع به توصیف علی نمود و سه صفت بسیار زیبا و پر معنی برای آن حضرت بر شمرده،

۱. شواهد التنزیل، جلد اول، صفحه ۲۹۶.

۲. جمله «قائد غرِّ المحجّلین» که در روایات متعدّد دیگری نیز آمده است، بدین معنی است: «قائد» به معنای رهبر و پیشوا و امام است، و «غرّ» جمع «أغرّ» به معنای سفید و روشن و نورانی است، به افرادی که چهره آنها روشن باشد «اغر» می‌گویند. و اما «محجّل» در لغت از «حجّل» گرفته شده و، «حجّل» به «کبک سفید» گفته می‌شود، سپس به «اسبهای سفید» هم اطلاق شده است و بعداً توسعه یافته و به انسانهای آبرومند با شخصیت که در جامعه می‌درخشند نیز اطلاق گردیده است. بنابراین، معنای جمله فوق این است: «پیشوای رو سفیدان آبرومند و با شخصیت جامعه انسانی».

۳. تفسیر فرات الکوفی، صفحه ۷۸.

فرمود: آن کسی که آخرین مرحله هدایت شوندگان است (یعنی کسانی که می‌خواهند قرب الی الله را طی کنند باید به سوی علی گام بردارند)؛ و رهبر و پیشوای پرهیزگاران است؛ و پیشوای رو سفیدانِ آبرومند با شخصیت در جامعه انسانی است؛ شخصیتی که راه بهشت از مسیر ولایت او می‌گذرد.

این روایت زیبا به روشنی تطبیق آیه را بر وجود مبارک پیامبر و علی علیه السلام حتی در آسمانها، بیان می‌کند.

پیامهای آیه ولایت و انداز

این آیه شریفه صرفاً متضمن یک بحث اعتقادی و تاریخی نیست، بلکه حاوی دو پیام برای مسلمانان و شیعیان عصر ما است که راهگشای زندگی مسلمانان عصر ما و تمام اعصار می‌باشد و عمل به آن، قسمتی از مشکلات آنان را حل می‌کند. به این دو پیام توجه کنید:

۱. تعصّب و لجاجت دو مانع بزرگ!

پیام اوّل آیه که از قسمت ابتدائی آن استفاده می‌شود، این که انسان با تعصّب و لجاجت به جایی نمی‌رسد، اگر کسی بخواهد حق را درک کند باید تسلیم آن باشد و از تفسیر به رأی و پیشداوریها و پیروی از هوای نفس خودداری کند؛ بدین جهت، در آیات قرآن مجید و روایات از «جدال به باطل» نهی شده و عاقبت سخت و خطرناکی برای مجادله کنندگان به باطل پیش بینی شده است.

در آیه سوم سوره حج می‌خوانیم:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ؛ گروهی از مردم، بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا برمی‌خورند؛ و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کنند.»

مجادله به باطل در این آیه شریفه، در ردیف پیروی از شیطان سرکش آمده است یعنی کسانی که از طریق جدل، بحث‌های کور و غیر منطقی و تعصّب آلود

دارند، قرین «شیطان مرید» هستند.

در روایات اسلامی نیز یکی از حجابهای مهم در مقابل یقین و رسیدن به حق، همین سخن‌های بغض‌آلود و بهانه‌جویانه و بی‌محتوا و جدال به باطل بیان شده است. در روایتی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم:

«مَا ضَلَّ قَوْمٌ إِلَّا أَوْثَقُوا الْجِدَالَ؛ هیچ قوم و جمعیتی گمراه نشد، مگر به سبب تمسک به جدال باطل.»

طبق این روایت ضلالت و گمراهی تنها یک عامل دارد و آن بحث‌های غیر منطقی و جدال آمیز است.

سؤال: چرا ریشه تمام گمراهی‌ها به جدال به باطل بر می‌گردد؟

پاسخ: زیرا اگر انسان در مقابل حق تسلیم باشد، منادیان حق در دنیا فراوان هستند و براحتهای هدایت می‌شود. امام موسی بن جعفر علیه السلام در پاسخ هارون الرشید، که از آن حضرت موعظه خواسته بود، فرمود:

«مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَاكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هر آنچه در جهان هستی می‌بینی موعظه است.»

یعنی زمین با تمام موجوداتش موعظه است؛ آسمان با همه آنچه در خود دارد موعظه است؛ زمانها و مکانها موعظه هستند؛ حوادث تلخ و شیرین موعظه است؛ آری، همه اینها موعظه است، به شرط آن که چشمی باز و گوش‌شنوا داشته باشیم. بنابراین، حق برای حقیقت‌جویان و طالبان حقیقت، مخفی و پنهان نیست و کسانی که گمراه می‌شوند خود مشکل دارند و دچار بیماری جدال به باطل هستند. و روشن است که در آنچه گفته شد تفاوتی بین مباحث دینی و اخلاقی و سیاسی و مانند آن نیست؛ منشأ جنگ مطبوعات در محدوده مسائل سیاسی نیز همین مطلب است که نمی‌خواهند تسلیم حق باشند و هر کس می‌خواهد پیشداوریهای خویش را حاکم کند و گرنه تشخیص حق در مسائل سیاسی نیز آن

۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸.

۲. میزان الحکمة، باب ۴۱۲۰، حدیث ۲۱۷۱۱.

قدر مشکل و آفتاب حقیقت آنچنان پنهان نیست، ولی هنگامی که پای تعصّبه‌ها و منافع شخصی و حزبی به میان آید، حقّ و حقیقت پنهان می‌گردد! در روایت دیگری، که از وجود مبارک مولای متّقیان، امیر مؤمنان (علیه السلام)، نقل شده می‌خوانیم:

«الْجَدَلُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ»^۱؛ مجادله به باطل در مسایل دینی یقین انسان را بر باد می‌دهد.

زیرا وقتی کسی اهل جدل شد، کم‌کم برای تحقّق خواسته‌های دلش، آنچه را هوای نفسش می‌خواهد در لباس دین و به عنوان قرائت و برداشت تازه مطرح می‌کند!

خلاصه این که، در آیات و روایات از جدال به باطل به شدّت نهی شده است. اما جدال بحق و بحثهای منطقی و مسالمت آمیز، که طرفین بحث در پی روشن شدن حقیقت و رسیدن به آن هستند و هیچ کدام قصد برتری جویی بر دیگری ندارد، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه خداوند به آن دستور داده است. در آیه ۱۲۵ سوره نحل می‌خوانیم:

«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن.»

۲. اقتداء هدایت شونده به هادی

پیام دوم آیه، که از قسمت پایانی آن استفاده می‌شود، این است که اگر علی (علیه السلام) به عنوان «هادی» مسلمانان مطرح شده است و مسلمانان خواهان هدایت هستند، باید به علی اقتدا کنند.

اخلاق علی، رفتار علی، گفتار علی، خطبه‌های پر سوز و گداز علی، نامه‌های مشحون از معارف بلند علی، کلمات قصار سراسر حکمت آمیز علی، تاریخ زندگانی سراسر عبرت آموز علی، آداب معاشرت پر جاذبه علی، مدیریت قوی و نیرومند علی، نحوه برخورد مهربانانه و خوب علی با افراد و اقوام و شخصیت‌های

۱. میزان الحکمة، باب ۴۹۲، حدیث ۲۲۸۵.

داخلی و خارجی، ارشاد و هدایت پرسوز و گداز علی و بویژه زندگی ساده علی باید الگو و اسوه همه مسلمانان باشد.

راستی چقدر بین زندگی ما و زندگی مولای ما، که مدّعی ولایت او هستیم، فاصله است! غذای علی چقدر ساده و کم خرج بود! لباس علی در اوج قدرت و حکومت چقدر ساده بود! آیا تجمّلات توانست، حتّی در اوج اقتدار و قدرت، علی را اسیر خود کند! حتّی مراسم خاکسپاری و مجالس بعد از مرگ علی نیز ساده بود. امّا متأسفانه برخی از کسانی که مدّعی شیعه بودن علی علیه السلام هستند نه تنها زرق و برق دنیا سراسر زندگی آنها را فرا گرفته و تشریفات زندگی آنها را اسیر کرده، بلکه مراسم پس از مرگشان نیز مملوّ از زرق و برقهاست؛ بگونه‌ای که شباهتی با مجالس عزاداری و فاتحه ندارد! و در برخی از این مجالس گاهی میلیون‌ها تومان خرج می‌شود!

خبری برایم نقل کردند که از جهتی خوشحال کننده و از جهتی دیگر نگران کننده بود:

«شخصی از دنیا می‌رود بازماندگان او تصمیم می‌گیرند هزینه مجالس و مراسم یادبود او را صرف امور خیریه کنند؛ هزینه‌ها را برآورد می‌کنند، رقمی حدود پنج میلیون تومان می‌شود! بازماندگان آن مرحوم تصمیم می‌گیرند به جای برگزاری مراسم یادبود و صرف مبلغ فوق در آن مراسم، جهیزیه ده دختر دم بخت از خانواده‌های نیازمند را تهیه کنند.»

این خبر از این جهت نگران کننده است که تشریفات آن قدر زندگی ما را فرا گرفته که هزینه مجالس یادبود این قدر سنگین و زیاد می‌شود؛ و از این جهت خوشحال کننده می‌باشد که بازماندگان این مرحوم در یک اقدام عاقلانه دست به چنین ابتکاری زدند و آن مبلغ بالا را صرف کاری خیر کردند.

راستی چه اشکال دارد که به جای پرداختن به آن تشریفات بی حاصل، چنین کارهای مهمی انجام شود؟

خوانندگان عزیز! تهیّه مقدمات ازدواج جوانان نیازمند به ازدواج فقط وظیفه

پدر و مادر آنان نیست، بلکه به تعبیر قرآن مجید:

«وَأَتَّكِحُوا الْإِيَّامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ»^۱

این، یک وظیفه عمومی می باشد که بر دوش همه مردم است. نه تنها در مسئله ازدواج، بلکه در سایر مشکلات و معضلات جوانان نیز باید آنها را یاری دهیم؛ معضلاتی از قبیل مشکل بیکاری، که عامل بسیاری از مفسدات است، مشکل مسکن، مشکل تحصیل و مانند آن.

در سال امیر المؤمنین (علیه السلام) نه تنها تک تک افراد جامعه باید با الهام از زندگی ساده علی (علیه السلام) خود را از باتلاق تشریفات زندگی و زرق و برق دنیا برهانند و به سوی زندگی ساده و پاک گام بردارند، بلکه، حکومت اسلامی نیز علاوه بر تهیه کردن چنین بستری از نظر فرهنگی و اجتماعی برای عموم مردم، خود باید در دستگاههای خویش این امر مقدس را شروع کند. تا شاید با اصلاح این معضل اجتماعی و اداری، قسمت مهمی از فساد اداری و گره های کور اقتصادی و وابستگی های مالی به کشورهای دیگر، که قطعاً بیشتر در فکر منافع خویش هستند تا مصالح ما، به برکت آن پیشوای سفید رویان آبرومند جامعه اسلامی حل شود؛ به امید آن روز.

از خداوند بزرگ می خواهیم گوشی شنوا برای شنیدن و درک این پیامهای مهم آیات الهی به ما عنایت فرماید و سپس توفیق عمل کردن و بهره گیری از ثمرات آن را به همه ما مرحمت فرماید. آمین یا رب العالمین.



آيات فضائل مخصوص حضرت علي عليه السلام

١٢

آية خير البرية

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ
الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا
عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

«سورة يٰسّنه، آيات ٧ و٨»

آیه خیر البریه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۖ * جَزَاءُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

(اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا) هستند. پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است، که نه‌رها از زیر درختانشان جاری است؛ همیشه در آن می‌مانند؛ (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

«سوره بینه، آیات ۷ و ۸»

دورنمای بحث

این آیه شریفه نیز یکی از آیات مربوط به ولایت امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام)، است و با ظرافتی خاص دلالت بر ولایت و امامت آن حضرت دارد، اختلاف چندانی در

۱. «بریه» از ماده «برء» به معنی خلقت است، و لذا خداوند را «باری» به معنی «خالق» و مخلوقات را «بریه» می‌گویند. بعضی معتقدند «بریه» از «بری»، بر وزن «برگ» به معنای «خاک» است و از آنجا که مخلوقات از خاک گرفته شده‌اند، به آنها «بریه» گفته می‌شود. بعضی دیگر گفته‌اند: «بریه» از «برئیت القلم» قلم را تراشیدم گرفته شده است، و از آنجا که مخلوقات از نظر شکل و قامت، به فرمان الهی به صورتهای مختلف در می‌آیند، گویی مانند قلم‌هایی هستند که در کارگاه آفرینش تراشیده می‌شوند، بدین جهت به آنها «بریه» گفته شده است. (تفسیر پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۲۵۹)

این آیه شریفه - بر خلاف آیات سابق - به چشم نمی خورد، اما چگونگی استدلال به آیه برای ولایت و امامت بسیار دقیق و ظریف است، که شرح آن خواهد آمد.

شرح و تفسیر

بهترین و بدترین مخلوقات!

برای این که بطور واضح معنای آیه خیر البریه روشن شود، لازم است از آیه ششم سوره بینه شروع کنیم:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا؛ كَافِرَانِ»
از اهل کتاب و مشرکان در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند.

یعنی یهودیان و مسیحیان که اسلام را نپذیرفتند و نیز مشرکان و بت پرستان همگی در آتش جهنم جای خواهند گرفت و برای همیشه در آن خواهند ماند.
«أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ؛ أَنِهَا (یهودیان و مسیحیان) بدترین مخلوقاتند.»

و بدین جهت جاودانه در آتش می مانند. گویا این جمله استدلالی برای جاودانگی آنان در آتش جهنم است!^۱

از آیات قبل از این آیه، استفاده می شود که اینها، کافران معمولی و عادی نیستند، بلکه آن دسته از کفارند که با آمدن بینه و تمام شدن حجت و حاصل شدن علم و یقین به حقانیت اسلام، باز هم مخالفت و لجاجت نمودند و آگاهانه با حق و عدالت دشمنی کردند؛ بنابراین، هر کافری از مشرکان و اهل کتاب، هر چند بر اثر

۱. تعبیر «أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» تعبیر تکاندهنده ای است که نشان می دهد در میان تمام جنبنندگان و غیر جنبنندگان موجودی مطروذتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت راه راست را رها کرده و در ضلالت گام می نهند یافت نمی شود، و این در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۲۲ سوره انفال آمده است: «ان شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبِكْمِ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ بدترین جنبنندگان نزد خداوند افرادی هستند که نه گوشی شنوا دارند و نه زبان گویا و نه اندیشه بیدار» و یا آنچه در سوره اعراف، آیه ۱۷۹ آمده که بعد از ذکر گروه دوزخیان با همین اوصاف می فرماید: «أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ آنها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه تر، آنها غافلانند.» آیه مورد بحث مطلبی فراتر از اینها نیز دارد، چرا که آنها را بدترین مخلوقات معرفی کرده است. (تفسیر نمونه، جلد ۲۷، صفحه ۲۰۷)

جهل راه کفر پیموده باشد، مشمول این آیه نیست.

پس از این که در آیه فوق بدترین مخلوقات را معرفی می‌کند، در آیه بعد به معرفی بهترین مخلوقات می‌پردازد، توجه کنید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات خدا هستند.»

برای بهترین مخلوقات خدا سه صفت و ویژگی بیان شده است:

۱. «الَّذِينَ آمَنُوا» - ویژگی اوّل آنها ایمان به خدا و پیامبر و روز قیامت و جهان پس از مرگ است؛ بنابراین، مشرکان و تمام کسانی که دینی غیر از اسلام گزیده‌اند از محدوده این آیه خارج هستند.

۲. «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» - ویژگی دوم «خیرالبریّه» این است که دارای اعمال صالح می‌باشند و ایمان و اعتقادات آنها در کردار و اعمالشان ظاهر شده است. «عمل صالح»^۱ معنای وسیعی دارد؛ ساده‌ترین آن، طبق آنچه در روایات آمده، برداشتن موانع از سر راه مسلمانان است، اگر مانعی در راه رفت و آمد مردم دیده شد و کسی آن را برداشت، این نوعی عمل صالح است «إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ» و برترین نوع عمل صالح پذیرش آئین حق (اسلام) است «أَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۲

خلاصه این که صفت دوم «خیرالبریّه» داشتن عمل صالح است.

۳. «ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» - ویژگی سوم «خیرالبریّه» «مقام خشیت» است. خیرالبریّه کسانی هستند که علاوه بر «ایمان» و «عمل صالح»، به مقام «خشیت» نیز دست یافته باشند.

سؤال: آیا «خشیت» چیزی اضافه بر «ایمان» و «عمل صالح» است؟

پاسخ: آری، خشیت چیزی فزونتر از ایمان و عمل صالح است و ظاهراً به

۱. در اهمّیت «عمل صالح» همین بس که این جمله قریب به هفتاد بار در قرآن مجید تکرار شده است!
 ۲. عوالی اللّٰهالی، جلد اوّل، صفحه ۴۳۱. روایت فوق در صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ۱۲، حدیث ۵۸ و مستدرک احمد، جلد ۲، صفحه ۳۷۹ نیز نقل شده است.

معنای احساس مسؤولیت است. گاهی ایمان و عمل صالح وجود دارد، ولی ناشی از احساس مسؤولیت نیست، بلکه بر اثر عادت یا نوع تربیت خانواده و محیط، آن را کسب کرده است، ولی گاهی بر اساس حس مسؤولیت به این دو مرحله دست یافته است! چنین شخصی در مقابل اشخاص مختلف و حوادث گوناگون احساس مسؤولیت دارد و بر طبق آن عمل می‌کند.

نتیجه این که «خیر البریة» دارای صفات سه گانه «ایمان» و «عمل صالح» و «احساس مسؤولیت» هستند.

پس از معرفی «خیر البریة» و تبیین صفات و ویژگی آنان، به بیان اجر و پاداش آنان می‌پردازد:

«جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» - پاداش «خیر البریة» در سرای آخرت، هم پاداش مادی و هم پاداش معنوی است، چون انسان خود ترکیبی از جسم و روح است، که جسمش طالب پاداشهای مادی و روحش مشتاق پاداشهای معنوی است.

اما پاداش مادی آنان، باغهایی از بهشت است که همواره^۱ آب از زیر درختانش جاری و روان است و هیچ گاه آب آن قطع نمی‌گردد. باغها دو رقم است:

۱. باغی که آب آن از خارج تأمین می‌شود و هر از چند روزی طبق نوبت آبیاری می‌شود، ولی همیشه آب در زیر درختانش جاری نیست.

۲. باغهایی که از خود آب دارد و همواره نهرهای آب در زیر درختان آن روان است. بدون شک چنین باغی طراوت و شکوه و عظمت خاصی دارد و بیم خشکیدن درختانش نیست. باغهای بهشتی توصیف شده در آیه شریفه، از نوع دوم است و همواره خرم و سرسبز است.

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» - همانگونه که کفار از اهل کتاب و مشرکان، که آگاهانه و از

۱. قید جاودانگی، از کلمه «عدن» استفاده می‌شود؛ زیرا «عدن» به معنای جاویدان است. و «معدن» را نیز از آن جهت «معدن» گفته‌اند که اشیاء معدنی در آن ثابت و مستقر و همیشگی است.

سر عناد و لجاج آئین حق را نپذیرفته‌اند، جاودان در جهنّم هستند، مؤمنان دارای احساس مسؤولیت و عمل صالح نیز جاودان در بهشت هستند.

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» - این جمله اشاره به پاداش معنوی مؤمنان دارد؛ پاداش معنوی آنان این است که خداوند آن قدر به آنها نعمت می‌دهد که آنها خشنود و راضی می‌شوند و از سوی دیگر، لطف خداوند در مورد آنها بقدری زیاد است که او نیز از آنها خشنود است.

وّه که چه مقامی! آیا بالاتر از این، نعمتی یافت می‌شود! نتیجه این که، در آیات سه گانه فوق، هم ویژگیهای «شَرّ البریّه» و مجازات و عقوبت آنان در سرای آخرت بیان شد، و هم صفات و ویژگیهای «خیرالبریّه» و اجر و پاداش آنها در جهان آخرت ذکر شد.

خیرالبریّه در روایات

سؤال: آیا آیه شریفه عام است، یا خاص؟

به تعبیر دیگر، آیا «خیرالبریّه» شامل تمام مؤمنان صالح العمل می‌شود، یا گروه خاصی را در بر می‌گیرد؟

پاسخ: جواب این پرسش را باید در روایاتی که در شأن نزول آیات فوق از معصومین علیهم‌السلام صادر شده جستجو کرد؛ به این روایات توجّه کنید:

طبق روایات فراوانی که در کتابهای شیعه و اهل سنت وجود دارد، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، علی و شیعیانش را خیرالبریّه معرفی کرده است.

این روایات در کتب مختلفی آمده است، از جمله:

۱. «شواهد التنزیل» نوشته حاکم حسکانی^۱
۲. «الصّواعق المحرقة» تألیف ابن حجر هیثمی^۲

۱. حاکم حسکانی نیشابوری از دانشمندان سنی نیشابور بوده است، «حسکان» از روستاهای آن زمان نیشابور محسوب می‌شود او دانشمندی متعادل و بدور از تعصّب بوده و سعی کرده تمام روایاتی که در شأن نزول آیات قرآن مجید وجود داشته را در کتابش جمع آوری کند.

۲. الصّواعق المحرقة، صفحه ۹۶ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۲۶۱).

۳. «الدّر المنثور» نوشته سیوطی^۱
۴. «نور الابصار» از آثار محمد شبلنجی^۲
۵. «تفسیر طبری»^۳
۶. «روح المعانی» از تألیفات آلوسی^۴
۷. «مناقب خوارزمی»^۵
۸. «فتح الغدیر» نوشته علامه شوکانی^۶

تنها در شواهد التنزیل بیش از بیست روایت در ذیل آیه خیر البریه نقل شده است، که سه نمونه از آن روایات را انتخاب کرده‌ایم. به این روایات توجه کنید:

الف - جابر بن عبدالله انصاری، صحابی معروف پیامبر ﷺ، چنین نقل می‌کند:

با پیامبر ﷺ وعده‌ای از مسلمانان کنار خانه خدا، کعبه معظمه، نشسته بودیم، ناگهان علی علیه السلام از دور نمایان شد؛ هنگامی که چشم پیامبر ﷺ به علی علیه السلام افتاد، نگاهی به اصحاب کرد و فرمود:

قَدْ أَتَاكُمْ أَخِي، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْكَعْبَةِ، فَقَالَ رَبِّ هَذِهِ الْبُيُوتُ! إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: أَمَّا وَاللَّهِ إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيْمَانًا بِاللَّهِ، وَأَقْوَمُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَأَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَفْضَاكُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ وَأَفْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَأَعْدَلَكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ وَأَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرِيَّةً. قَالَ جَابِرٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» فَكَانَ عَلِيٌّ إِذَا أَقْبَلَ قَالَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ: قَدْ أَتَاكُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ^۷

۱. الدّر المنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۹ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۲۶۰).

۲. نور الابصار، صفحه ۷۰ و ۱۱۰ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۲۶۱).

۳. تفسیر طبری، جلد ۳۰، صفحه ۱۷۱.

۴. روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۲۰۷.

۵. مناقب خوارزمی، صفحه ۴۲۱، طبع تهران (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۸۹).

۶. فتح الغدیر، جلد ۵، صفحه ۴۶۴، طبع مصر (به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۱).

۷. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۶۲.

برادرم علی به سوی شما می‌آید، سپس رو به سوی کعبه کرد و فرمود: قسم به خدای کعبه که تنها علی و شیعیانش در روز قیامت از رستگاران هستند؛ زیرا به خدا سوگند او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد، و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است، و فایش به عهدالهی از همه بیشتر، و قضاوتش به حکم الله افزونتر، و مساواتش در تقسیم (بیت المال) از همه زیادت، عدالتش درباره رعیت از همه فزونتر، و مقامش نزد خداوند از همه بالاتر است. جابر می‌گوید: در اینجا بود که آیه شریفه خیرالبریّه نازل شد، و پس از نزول آیه فوق، هر گاه مسلمانان علی را می‌دیدند، می‌گفتند: بهترین مخلوق خدا پس از رسول الله آمد.

از جمله‌ای که در ذیل روایت آمده استفاده می‌شود که روایت فوق در بین همه مسلمانان صدر اسلام مشهور بوده است؛ بنابر این، نقل آن اختصاصی به ابن عباس و جابر بن عبدالله و ابو برزه ندارد!

ب - جابر در روایت دیگری می‌گوید: هنگامی که آیه خیرالبریّه نازل شد، پیامبر ﷺ رو به علی کرد و فرمود:

هُمْ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ، تَرِدُ عَلَيَّ وَشِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ

منظور از خیرالبریّه تو و شیعیان تو می‌باشد. در روز قیامت تو و شیعیانت بر من وارد می‌شوید، در حالی که هم خدا از شما راضی است و هم شما از خداوند خشنود هستید.^۱

ج - ابو برزه اسلمی می‌گوید: هنگامی که آیه خیرالبریّه نازل شد، پیامبر ﷺ به علی فرمود:

هُمْ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ، وَمِيعَادُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ الْخَوْضُ^۲

ای علی! خیرالبریّه تو و شیعیان تو هستند و وعدگاه من و تو در روز قیامت در کنار حوض کوثر است.

د - ابن عساکر روایت جالبی در شرح آیه شریفه خیرالبریّه از عایشه نقل می‌کند. طبق این روایت، شخصی از عایشه درباره علی پرسید، عایشه (با این که

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۶۰.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۵۹.

رابطه خوبی با علی نداشت، بلکه علیه علی آتش جنگ جمل را افروخته بود) گفت: «علی برترین خلق خداوند است، هر کس بغض علی را در سینه داشته باشد، او کافر است!»^۱

نتیجه این که، طبق روایات بسیار فراوانی که در ذیل آیه خیرالبریّه وارد شده، منظور از خیرالبریّه علی علیه السلام است.

سؤال: آلوسی در روح المعانی سؤالی بدین شکل مطرح کرده است: اگر منظور از «خیرالبریّه» علی بن ابی طالب علیه السلام است، آیا او از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم بالاتر است؟ چون خیرالبریّه در آیه مطلق است و مفهومی این است که مصداق آن از همه انسانها بالاتر است؟

جواب: اگر در خود آیه دقت شود، پاسخ این پرسش روشن می‌گردد؛ زیرا همانگونه که گذشت یکی از شرایط «خیرالبریّه» ایمان بود؛ ایمان به خدا و رسول و سایر احکام اسلام، بنابر این علی از ناحیه اعتقاد به خدا و پیامبر، خیرالبریّه می‌شود و چطور امکان دارد که او از ناحیه اعتقاد به رسالت پیامبر خیرالبریّه شود، آنگاه حتی از خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم بالاتر باشد؟! بدین جهت در روایت جابر بن عبدالله انصاری، که از منابع عامّه نقل شد، آمده است که علی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله خیرالبریّه است.

سؤال دیگر: چه ارتباطی بین آیه شریفه و مسئله خلافت و امامت و ولایت امیرمؤمنان علیه السلام وجود دارد؟ بر فرض که اهل سنت بپذیرند علی علیه السلام طبق روایات، «خیرالبریّه» است؛ اما چگونه ممکن است برای امامت به این آیه استدلال کرد؟

پاسخ: در مورد روش تعیین خلیفه پیامبر و جانشین خلیفه پیامبر در بین شیعه و اهل سنت اختلاف است.

شیعه معتقد است که خلیفه و جانشین خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله باید از سوی خداوند تعیین و نصب شود^۲، پس تعیین خلیفه طبق نظر شیعه انتصابی است.

۱. به نقل از احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۳۸۸.

۲. زیرا همانگونه که شرح آن گذشت، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله باید معصوم باشد و عصمت جز از ناحیه خدا قابل تشخیص نیست، پس خداوند باید شخص معصومی را به عنوان خلیفه معرفی کند.

ولی اهل سنت معتقدند که تعیین خلیفه پیامبر ﷺ انتخابی است و این امر باید از سوی مردم صورت پذیرد، مردم به هر کس بعنوان خلیفه رأی دادند، وی جانشین پیامبر ﷺ می شود.

البته این اختلاف در این آیه تأثیری ندارد، چون چه مسأله خلافت انتخابی باشد و چه انتصابی، تنها علی علیه السلام شایستگی خلافت دارد! زیرا اگر انتصابی باشد، همانگونه که شیعه معتقد است، با وجود علی علیه السلام، که خیرالبریّه و بهترین مخلوقات عالم است، خداوند حکیم شخص دیگری را انتصاب نمی کند؛ چون اگر چنین کند، نصب حکیمانه ای نخواهد بود! و اگر هم انتخابی باشد، آیا با وجود بهترین مردم، جایز است شخص یا اشخاص دیگری انتخاب شوند؟ و روشن است که عذر عدم شناخت مردم نسبت به بهترین مخلوقات، با وجود روایات فراوانی که قسمتی از آن بطور مشروح گذشت و با توجه به شهرتی که علی علیه السلام در بین مسلمانان به عنوان «خیر البریّه» داشته، عذر قابل قبولی نیست!

با توضیح فوق ارتباط آیه شریفه با مسأله ولایت و خلافت روشن شد.

سؤال سوم: معمولاً بهترین یک نفر است، نه چند نفر؛ بنابر این، چطور علی علیه السلام و شیعیانش همه بهترین هستند؟

پاسخ: بهترین خلق بودن سلسه مراتب دارد، ممکن است شخصی در رأس هرم بهترینها باشد، و کسانی دیگر در مراحل پائین تر، و گروه سوم پائین تر از آنها. بنابر این، علی علیه السلام در رأس هرم بهترینها و شیعیانش در مراحل بعدی قرار دارند. نتیجه تمام مباحث گذشته این شد که: خیرالبریّه (که دارای ویژگیهای سه گانه ایمان، عمل صالح و احساس مسؤولیت می باشد) علی و شیعیانش هستند.

پیام های آیه خیرالبریّه

آیه خیرالبریّه و روایاتی که در ذیل آن وارد شده پیام های مختلفی دارد، از جمله:

۱. نظام ارزشی اسلام

هر دین و مذهب و مکتبی در گرو ارزشهای آن مکتب است؛ به عبارت ساده تر،

هر مکتب و مذهبی بر یک محوری می چرخد که آن محور اصلی، نظام ارزشی آن مکتب محسوب می شود؛ به مثالهایی در این زمینه توجه کنید:

الف - نظام ارزشی جامعه طاعوتی فرعون، طبق آنچه در آیه ۵۱ سوره زخرف، از زبان خود فرعون آمده، چنین بیان شده است:

«وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ؛ فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟»

افتخار فرعون به تسلط بر مصر و در اختیار داشتن حکومت مصر است، آن هم حکومتی استبدادی و دیکتاتوری؛ این نظام ارزشی فرعون است؛ بنابراین، از نظر فرعون و فرعونیان انسانهای خوب، حکام و فرمانروایان هستند؛ هر چند جنایتکارترین و ظالمترین افراد باشند! و انسانهای بد، کسانی هستند که فاقد قدرت و سلطه باشند، هر چند از نظر اخلاقی، متخلق به بهترین صفات باشند! بدین جهت فرعون در اعتراض به نبوت حضرت موسی (علیه السلام) می گوید:

«فَلَوْ لَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آيَةُ السُّورَةِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ؛ (اگر موسی راست می گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده، یا این که چرا فرشتگان دوشا دوش او نیامده اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟!»

یعنی چون موسی (علیه السلام) طبق نظام ارزشی فرعون دارای ثروت و قدرت و حکومت نیست، پس نمی تواند پیامبر خدا باشد!

نتیجه این که، نظام ارزشی جامعه فرعون، قدرت و ثروت و زینت است.

ب - نظام ارزشی بعضی از جوامع و مکاتب دیگر، فزونی فرزندان و مال و ثروت است. در آیه شریفه ۳۵ سوره سبأ می خوانیم:

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ؛ و گفتند: اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست!)؛ و ما هرگز مجازات نخواهیم شد!»

نظام ارزشی اینان، نیروی انسانی بیشتر و اقتصاد قویتر است، طبق این عقیده

خوبان کسانی هستند که دارای فرزندان بی‌شتر و بنیه مالی قویتری باشند، مخصوصاً اگر فرزند پسر باشد، بدین جهت در زمان جاهلیت، خانواده‌ای که دارای پسران بیشتری بود را خوشبخت می‌دانستند؛ زیرا آنها می‌توانستند در قتل و غارت به پدران خود کمک کنند!

خلاصه این که نظام ارزشی این گروه، نیروی انسانی افزونتر و اقتصاد قویتر می‌باشد.

اما از نظر اسلام هیچ یک از امور فوق نظام ارزشی محسوب نمی‌شود، هر چند به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف مقدس دینی، مطلوب است. قرآن مجید در ردّ نظام ارزشی گروه اخیر می‌فرماید:

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ
وَعَمِلَ صَالِحًا فَلْأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي
الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ^۱

اموال و فرزندانان هرگز شما را نزد ما مقرب نمی‌سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالحی انجام دهند که برای آنان پاداش مضاعف در برابر کارهایی است که انجام داده‌اند؛ و آنها در غرفه‌های (بهشتی) در نهایت امنیت خواهند بود!

این آیه شریفه ضمن ردّ نظام ارزشی که بر محور نیروی انسانی و اقتصادی دور می‌زند، نظام ارزشی اسلام را معرفی می‌کند؛ «ایمان» و «عمل صالح» از جمله اموری است که نظام ارزشی اسلام را تشکیل می‌دهد؛ چرا که این امور چیزهایی است که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند؛ نه مال و فرزند از هر راهی که باشد! در آیه ۱۳ سوره حجرات، تقوا به عنوان یکی دیگر از محورهای نظام ارزشی اسلام معرفی شده است. خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ
لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ای مردم! ما شما را از یک مردم و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

هنگامی که با آمدن اسلام نظام ارزشی جامعه عوض شد و ایمان و عمل صالح و تقوا، جای ارزشهای جاهلیت را گرفت، تحوّل شگرف رخ داد و جامعه اسلامی به جای «ابوجهل‌ها» و «ابولهب‌ها» و «ابوسفیانها»، «ابوذرها» و «سلمانها» و «میثمها» را به مردم عرضه کرد!

آیه «خیر البریّة» نیز نظام ارزشی اسلام را «ایمان» و «عمل صالح» و «احساس مسؤولیت» بیان می‌کند و بهترین مخلوقات را هم بر همین مقیاس معرفّی می‌نماید. متأسّفانه در دنیای امروز، همان نظام ارزشی جاهلیت حاکم است؛ و کسانی که دلارها و لیره‌های بیشتری داشته باشند خوبان جهان معرفّی می‌شوند! یا آنها که قدرت اقتصادی مهمتری هستند، و یا از توان نظامی بالاتری برخوردار هستند، بهترین شمرده می‌شوند! اما هیچ کدام اینها از نظر اسلام مستقلاً ارزش محسوب نمی‌شود.

۲. تاریخ پیدایش شیعه

برخی تصوّر کرده‌اند، یا تعمّداً اینگونه القاء می‌کنند، که شیعه از زمان صفویان، یا پس از آن، به وجود آمده و سابقه تاریخی چندانی ندارد! ولی با مطالعه‌ای کوتاه در آثار و روایات اسلامی، بطلان این تصوّر روشن می‌شود؛ از جمله، در روایات وارد شده در ذیل آیه خیرالبریّه، خواندیم که لقب «شیعه» برای اولین بار توسط پیامبر اسلام ﷺ برای پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام به کار برده شد؛ بنابر این، تاریخ پیدایش شیعه، قرین تاریخ پیدایش اسلام است و سابقه آن از تمام مذاهب اسلامی بیشتر و مقدّم‌تر است.

با توجّه به این مطلب، کسانی که ندانسته، یا دانسته و از روی عناد، چنین اتهامات و مطالب بی اساسی را مطرح می‌کنند، مشمول این شعر شاعر عرب هستند:

وَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِي فِتْلَكَ مُصِيبَةٌ وَإِنْ كُنْتَ تَدْرِي فَأَلْمُصِيبَةُ أَكْثَرُ
یعنی اگر دانشمندان فوق از احادیث مذکور اطلاعی ندارند، این خود مصیبتی است (که انسان دانشمندی از وجود چنین روایتی بی اطلاع باشد) و اگر اطلاع دارند و از روی عناد منکر می شوند، مصیبت دو چندان و بزرگتر می شود. خدایا! ما را از تعصّب های بی جا حفظ کن، تا آثار شوم آن دامنگیر ما نگردد.

۳. شیعه یعنی چه؟

سؤال: روایاتی که در این بحث ذکر شد، شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به همراه آن حضرت، بهترین آفریده های خداوند معرفی کرد؛ با توجه به این مقام والای شیعه، می خواهیم بدانیم که شیعه به چه اشخاصی گفته می شود؟ آیا ما واقعاً شیعه می باشیم، و مشمول این روایات هستیم؟
جواب: در پاسخ به این سؤال باید کلمه «شیعه» را از سه جهت مورد مطالعه قرار دهیم:

ابتدا معنای آن را در لغت بررسی کنیم، سپس به موارد استعمال آن در قرآن مجید بپردازیم، و در پایان، بخشی از روایاتی که به معرفی شیعیان حقیقی پرداخته، ذکر نماییم.

الف - شیعه در لغت: کلمه شیعه در لغت، به «الانتشار مع القدره» تفسیر شده است؛ یعنی به چیزی که با قدرت و قوّت در نقاط مختلف منشر شود شیعه گفته می شود. نتیجه این که، شیعه در لغت به گروهی منتشر، قوی و نیرومند اطلاق می شود.

ب - شیعه در قرآن: این کلمه در چهار جای قرآن بکار رفته است. یکی از آیات فوق در مورد حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. در آیات ۸۳ و ۸۴ سوره صافات می خوانیم:

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (حضرت نوح (علیه السلام) ابراهیم بود؛ (به خاطر آور) هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگار آمد.)

در این آیه شریفه، ابراهیم به عنوان شیعه حضرت نوح علیه السلام معرفی شده است، یعنی آن حضرت ادامه دهنده خطّ حضرت نوح علیه السلام بود؛ آیه دوم چگونگی موفقیت حضرت ابراهیم در ادامه خطّ حضرت نوح را، روی آوردن به درگاه پروردگار با قلبی سلیم^۱ بیان کرده است.

یکی دیگر از آیاتی که کلمه شیعه در آن به کار رفته، آیه ۱۵ سورة قصص می باشد، در این آیه، که پیرامون داستان حضرت موسی علیه السلام است، می خوانیم:

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ...

او (موسی) هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد؛ ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند؛ یکی، از پیروان او (و از بنی اسرائیل) بود، و دیگری، از دشمنانش؛ آن که از پیروانش بود در برابر دشمنش زوی تقاضای کمک نمود...

کلمه شیعه در این آیه شریفه بر پیروان حضرت موسی علیه السلام اطلاق شده است و شاید از این تعبیر بتوان استفاده کرد که آن حضرت قبل از نبوت گروهی را تربیت کرده بود که در راه حق، متشکل و منسجم بودند. نتیجه این که، کلمه شیعه در آیات فوق در مورد بعضی از پیامبران و پیروان آنها به کار رفته است.

ج - شیعه در روایات : کلمه «شیعه» در روایات بطور گسترده استعمال شده است؛ به سه نمونه آن در این بحث قناعت می کنیم:

۱. روایات، قلب سلیم را قلبی معرفی می کند که غیر از خدا در آن نباشد؛ یعنی چیزهای دیگر را هم برای خدا بخواد؛ زن و فرزند، ثروت، مقام، سلامتی، امنیت و خلاصه همه چیز را برای تقرب بیشتر به خداوند بخواد، اگر هر کدام اینها ارزش مستقل یافت و در قلب جای گرفت، دیگر آن قلب، قلب سلیم نخواهد بود! «قلب سلیم» دوبار در قرآن مجید استعمال شده است، یکی در آیه ۸۹ سورة شعراء و مورد دیگر در آیه ۸۴ سورة الصافات آمده است. شرح بیشتر پیرامون «قلب سلیم» را در تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۲۷۳ و جلد ۱۹، صفحه ۸۷ به بعد مطالعه فرمایید.

۱. روزی حضرت علی علیه السلام خطاب به یکی از یارانش به نام «نوف بکالی» فرمود: «أَتَدْرِي يَا نَوْفُ مَنْ شِيعَتِي؟» آیا می‌دانی شیعیان من چه کسانی هستند (و چه ویژگی‌هایی دارند؟)

نوف عرض کرد: لَا وَاللَّهِ؛ نه به خدا قسم! شما بفرومائید.
سپس حضرت شروع به بیان اوصاف شیعیان خود نمود، از جمله فرمود: «رُهْبَانُ بِاللَّيْلِ وَأَسَدُ بِالنَّهَارِ»؛ شیعیان من راهبان شب و شیرمردان روز هستند (در دل شب عالم خاصی دارند و در روز، به هنگام دفاع از اسلام بسیار شجاع و قوی هستند).

۲. در روایت دیگری شیعیان این گونه توصیف شده‌اند: «إِنَّمَا شِيعَتُنَا أَصْحَابُ الْأَرْبَعَةِ الْأَعْيُنِ؛ عَيْنَانِ فِي الرَّأْسِ وَعَيْنَانِ فِي الْقَلْبِ»؛ شیعیان ما دارای چهار چشم هستند! دو چشم (مانند همه انسانها) در سر و دو چشم دیگر در قلب دارند.

یعنی شیعیان آدمهای قوی، شجاع، بیدار، روشن، فهمیده، عالم و همه چیز فهم هستند؛ نه آدمهای بی دست و پا و ساده لوح.

۳. شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: «الحمد لله شیعیان شما خیلی زیاد هستند» امام علیه السلام نگاه پرمعنایی به او کرد و فرمود: اینها که می‌گویی شیعیان ما هستند، آیا این کارها را انجام می‌دهند؟

هَلْ يَعْطِفُ الْغَنِيُّ عَلَى الْفَقِيرِ؟ وَ يَتَجَاوَزُ الْمُحْسِنُ عَنِ الْمُسِيءِ
وَيَتَوَاسَوْنَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: لَيْسَ هَؤُلَاءِ الشَّيْعَةُ، الشَّيْعَةُ مَنْ يَفْعَلُ
هَكَذَا^۳

آیا ثروتمندان این افراد به حال فقراء و مستمندان خود توجهی دارند و به آنها رسیدگی می‌کنند؟ آیا بزرگان و نیکوکاران این افرادی که شما آنها را شیعه

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۸.

۲. الکافی، جلد ۸، صفحه ۲۱۵.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۱۳.

می‌خوانید، خطاها و اشتباهات خطاکاران را می‌بخشند و آنها را مورد عفو و گذشت قرار می‌دهند، (یا آنها را چندین برابر مجازات می‌کنند و زجر می‌دهند!!؟) آیا اینها مواسات دارند؟ خوشبختی‌های خویش را بین همدیگر تقسیم می‌کنند (شادیهایشان را با هم قسمت نمایند)؟

آن مرد وقتی این ویژگیها را شنید شرمنده شد و پاسخ منفی داد. سپس حضرت فرمود: چنین افرادی شیعه نیستند؛ شیعه کسی است که آنچه را گفتم عمل کند.

آری، شیعه باید راهب شب و شیر روز، انسانی هوشیار و فهمیده و زرنگ باشد، به فقراء و نیازمندان کمک کند و از خطای خطاکاران در گذرد و دیگران را در شادیهای خود سهیم کند.



آيات فضائل مخصوص حضرت علي عليه السلام

١٥

آية حكمت

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ
خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ

«سورة بقره، آية ٢٦٩»

آیه حکمت

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

(خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد؛ و به هر
کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده، و جز خردمندان (این حقایق را
درک نمی‌کنند، و) متذکر نمی‌گردند.

«سوره بقره، آیه ۲۶۹»

دورنمای بحث

بدون شک سهم اسلام از تمام ادیان الهی در ترویج و تشویق مردم به علم و
دانش بیشتر است؛ بدین جهت، اگر اسلام را دین «علم و دانش» بنامیم، سخن به
گزاف نگفته‌ایم. آیه مورد بحث از جمله آیاتی است که از «حکمت و دانش» به «خیر
کثیر» تعبیر می‌کند. این که چگونه این آیه شریفه مربوط به فضایل حضرت علی علیه السلام
می‌باشد؟ در بحث‌های آینده روشن خواهد شد. از خداوند می‌خواهیم که ما را در
زمره خردمندانی قرار دهد که این حقایق را درک می‌کنند. آمین یا رب العالمین.

شرح و تفسیر

حکمت، خیری کثیر!

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ؛ خداوند دانش را به هر کس که بخواهد و شایسته باشد

می‌دهد.»

برای «حکمت» معانی زیادی، از قبیل: «معرفت و شناخت اسرار جهان هستی»؛ «آگاهی از حقایق قرآن»؛ «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و بالاخره «معرفت و شناسایی خدا»^۱ ذکر شده است که همه آنها در یک معنی وسیع جمع است.

و از آن جا که در آیه قبل (آیه ۲۶۸ سوره بقره) سخن از این است که خداوند در برابر انفاق وعده آمرزش و برکت می دهد و شیطان و سوسه ترس از فقر را در دل انسان به وجود می آورد، در این آیه اشاره به این حقیقت می شود که تنها «حکمت» است که می تواند بین این دو کشش «الهی» و «شیطانی» فرق بگذارد و از سوسه های گمراه کننده نجات بخشد.

ضمناً منظور از جمله «من یشاء» این نیست که حکمت و دانش بدون جهت به این و آن داده می شود، بلکه مشیت و اراده خدا همه جا آمیخته با حکمت است. یعنی آن را به هر کس شایسته ببیند می بخشد، و آن کس را که لیاقت داشته باشد از این سرچشمه زلال زندگی بخش، سیراب می کند.

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» - با این که بخشنده حکمت خداوند است، در عین حال در این جمله نامی از او به میان نیامده است، بلکه تنها می فرماید: «به هر کس حکمت داده شود، خیر فراوانی داده شده است». این تعبیر گویا اشاره به این است که دانش و حکمت ذاتاً خوب است؛ از هر جا و از هر ناحیه که باشد، تفاوتی در نیکی آن نیست. قابل توجه این که در این جمله می فرماید: به هر کس دانش و حکمت داده شود «خیر و برکت فراوان» داده شده است، نه «خیر مطلق»؛ زیرا خیر و سعادت مطلق تنها در دانش نیست، بلکه دانش تنها یکی از عوامل مهم آن است.

«وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ» - «تذکر» به معنی «یادآوری» و «نگاهداری علوم و دانش ها» در درون روح است و «الباب» جمع «لُب» به معنی «مغز» است و از آن جا

۱. احتمالات چهارگانه فوق، به ضمیمه شش احتمال دیگر، در مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۳۸۲، آمده است.

که مغز هر چیز بهترین و اساسی ترین قسمت آن است، به «عقل و خرد» «لب» گفته می شود. این جمله می گوید: تنها صاحبان عقل و خرد این حقایق را حفظ می کنند و به یاد می آورند و از آن بهره مند می شوند. اگر چه همه افراد (جز مجانین و دیوانگان) صاحب عقلند، اما اولوالالباب به همه آنها گفته نمی شود، بلکه منظور کسانی هستند که عقل و خرد خود را به کار می گیرند و در پرتو این چراغ پرفروغ، راه زندگی را می یابند.

علی علیه السلام صاحب حکمت!

آیه حکمت دلالت می کند بر این که: «هر کسی که به او حکمت داده شده، خیر فراوانی نصیبش شده است» اما در مورد این که به چه کسی حکمت داده شده؟ از آیه شریفه چیزی استفاده نمی شود. ولی روایات مختلفی از شیعه و اهل سنت نقل شده که علی ابن ابی طالب علیه السلام را واجد چنان حکمتی معرفی می کند. به برخی از روایات مذکور توجه کنید:

۱- «حاکم حسانی»، دانشمند معروف اهل سنت، از «ربیع بن خثیم» نقل می کند که: نام علی علیه السلام را نزد من بردند، گفتم:

لَمْ أَرَهُمْ يَجِدُونَ عَلَيْهِ فِي حُكْمِهِ وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»

ندیدم کسی از مردم بتواند ایرادی بر حکم و داوری آن حضرت بگیرد (سپس به آیه حکمت استدلال می کند).

۲- ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ وَ إِلَى يُوسُفَ فِي إِجْتِمَاعِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۲

۱. شواهد التنزیل، جلد اول، صفحه ۱۰۷، حدیث ۱۵۰.

۲. شواهد التنزیل، جلد اول، صفحه ۱۰۶، حدیث ۱۴۷.

کسی که می‌خواهد به ابراهیم علیه السلام در حلمش، و به نوح علیه السلام در حکمتش، و به یوسف علیه السلام در مردم‌داری‌اش بنگرد، به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند.

همین روایت به شکل دیگری از «ابن الحمراء» نقل شده است، وی می‌گوید:

مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام به سوی ما آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَ إِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۱

کسی که خوشنود می‌شود به آدم علیه السلام در علمش نگاه کند، و به نوح علیه السلام در فهمش، و به ابراهیم علیه السلام در مقام خلیل‌اللهی‌اش، پس به علی بن ابی طالب علیه السلام (که همه این صفات در او جمع است) نگاه کند.

۳- در روایت دیگری از ابن عباس می‌خوانیم که می‌گوید:

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، درباره علی علیه السلام از او سؤال شد، فرمود: قُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءَ، فَأُعْطِيَ عَلِيُّ تِسْعَةَ أَجْزَاءَ وَ أُعْطِيَ النَّاسُ جُزْءًا وَاحِدًا^۲

دانش و حکمت به ده قسمت تقسیم شده است، نه قسم آن به علی علیه السلام داده شده و (تنها) یک قسم آن به همه مردم (یعنی علم و دانش علی علیه السلام نه برابر دانش تمام جهانیان است!).

این تعبیرات بخوبی نشان می‌دهد که در امت اسلامی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی در علم و دانش و حکمت، به پای علی علیه السلام نمی‌رسد و از آن جا که مهمترین رکن امامت، علم و حکمت است، لایق‌ترین فرد برای امامت و خلافت بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله او بوده است.

گستره علم و دانش حضرت علی علیه السلام

دامنه دانش و علوم حضرت علی علیه السلام آن قدر وسیع، و شعاع نور علم آن

۱. شواهد التنزیل، جلد اول، صفحه ۷۹، حدیث ۱۱۶.

۲. شواهد التنزیل، جلد اول، صفحه ۱۰۵، حدیث ۱۴۶.

حضرت آن قدر بلند و روشن است، که حتی مخالفانش آن را انکار نمی کنند. بلکه در عمل آن حضرت را به عنوان مرجع علمی پذیرفته اند و در طول خلافت خلفای سه گانه و دوران طولانی سکوت تلخ، در بن بست های علمی به آن حضرت مراجعه می کردند. سخن در این زمینه فراوان است؛ به ارائه چند نمونه قناعت می کنیم:

۱. مرجعیت علمی امام علی (علیه السلام)

انس بن مالک، خادم مخصوص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که آن حضرت خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

أَنْتَ تَبَيِّنُ لَأُمَّتِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي^۱

تو بعد از من تبیین کننده و حل کننده اختلافات امت من خواهی بود!

یکی از وظایف مهم امامت و ولایت، پاسداری از قرآن و خزائن علوم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و انتقال صحیح آن به علماء و دانشمندان و تبیین اختلافاتی است که در میان امت اسلامی پدید می آید. اهمیت این وظیفه آن گاه روشن می شود که بدانیم چه بسیار از کشورگشایانی که در میدان های جنگ بر کشورهای بزرگ پیروز شدند، اما در برابر فرهنگ آنان شکست خوردند و ناچار خود به ترویج فرهنگ ملل مغلوب پرداختند! همان طور که مغول ها با این که بر مسلمانان غالب شدند، اما در برابر قرآن و اسلام آنچنان مغلوب شدند که نه تنها خود مسلمان شدند، بلکه مروج اسلام گشتند.

امام علی (علیه السلام) بعد از رحلت پیامبر عالی قدر اسلام (صلی الله علیه و آله)، به این امر مهم (فرهنگ اسلام) پرداخت. آن حضرت ابتدا به جمع آوری قرآن پرداخت و سوگند خورد تا قرآن را ننویسد، ردا بر دوش نیندازد و از خانه خارج نشود، مگر برای خواندن

۱. مستدرک الصّحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۲ و کنز العمال، جلد ۶، صفحه ۱۵۶. مرحوم تستری در احقاق الحق، جلد ۶، صفحه ۵۲ و ۵۳ علاوه بر دو منبع فوق، از چهار کتاب دیگر اهل تسنّن نیز روایت مذکور را نقل کرده است.

نماز.^۱ سپس بر اساس آنچه را که از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و ظاهر و باطن قرآن از پیامبر اکرم ﷺ آموخته بود به تعلیم و تفسیر آن پرداخت و شاگردان بزرگی چون امام حسن علیّه و امام حسین علیّه و ابن عباس و ابن مسعود و مانند آنها تربیت کرد، تا پاسخگوی تهجمات فرهنگی و اشکالات اعتقادی دانشمندان کشورهای فتح شده باشند، و نیازهای فقهی و حقوقی حقوقدانان را برآورند، و اصول اعتقادی و مسائل فقهی و دیگر مسائل فرهنگی اسلام را به بهترین وجه به ملل تازه مسلمان تعلیم دهند.

۲. امام علی علیّه دروازه شهر علم پیامبر ﷺ

در صحیح ترمذی آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا^۲

من خانه دانشم و علی در آن خانه است.

مسلم است که هر کس بخواهد وارد خانه‌ای شود باید از در وارد گردد، همان‌گونه که قرآن مجید در آیه ۱۸۹ سوره بقره نیز دستور داده است: «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا». بنابراین، هر کس می‌خواهد به خزائن علم و دانش پیامبر اسلام ﷺ راه یابد، باید از علی علیّه آغاز کند، و کلید این گنجینه را از او بطلبد.

۳. امام علی علیّه و علم تفسیر

با مراجعه به تفاسیر، معلوم می‌شود که امام علی علیّه پیشوای مفسرین است، چنان که سیوطی می‌نویسد: «در میان خلفا از همه بیش تر از علی بن ابی طالب

۱. الاستیعاب، صفحه ۱۱۰۹ و احتیاج طبرسی، صفحه ۲۳۹.

۲. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۳۷ (به نقل از پیام قرآن، جلد ۹، صفحه ۲۷۲). روایاتی که به این مضمون ولی با الفاظ دیگر است، فراوان می‌باشد؛ ولی چون روایت مذکور مشتمل بر کلمه حکمت بود بخصوص در این جا ذکر شد. مثلاً روایت معروف «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» به طور گسترده در روایات ما منعکس شده، و تنها در جلد چهارم بحار الانوار، دوازده بار ذکر شده است!

روایت شده است.^۱ و ابن عباس که آن همه احادیث تفسیری دارد از شاگردان امام علی علیه السلام بوده است. هنگامی که به او گفته شد: علم تو نسبت به علم پسر عمویت، چه مقدار است؟ گفت: مانند نسبت قطره بارانی در برابر اقیانوس!^۲ شاگردان تفسیری امام علی علیه السلام هر کدام در مکه و مدینه و کوفه صاحب مکتب تفسیری شدند.

۴. امام علی علیه السلام واضع علم نحو

حضرت علی علیه السلام برای صیانت زبان قرآن از انحراف و اعوجاج، ابوالاسود دؤلی را مأمور ساخت تا زیر نظر آن حضرت علم نحو را وضع کند و بعدها ابوالاسود با استفاده از همین علم نحو، قرآن را اعراب گذاری کرد.^۳

۵. امام علی علیه السلام و علم کلام

ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه می نویسد: «علم کلام و اعتقادات، که اشرف علوم است، از کلام امام علی علیه السلام اقتباس شده است.»^۴
اربلی در کشف الغمّه می نویسد: «پیشوایان مکتب های کلامی؛ یعنی اشاعره، معتزله، شیعه و خوارج، همه خود را منسوب به آن حضرت می دانند.»^۵

۶. امام علی علیه السلام و علم فقه

گذشته از فقه های امامیه، که فقه خود را از امام علی علیه السلام دارند، احمد حنبل فقه را از شافعی، و شافعی از محمد بن حسن و مالک آموخت. و محمد بن حسن فقه را از ابوحنیفه، و مالک و ابوحنیفه فقه را از امام صادق علیه السلام آموخته اند و فقه امام صادق علیه السلام به جدّش علی بن ابی طالب علیه السلام منتهی می شود.^۶

۱. اتقان، نوع ۸۰، طبقات المفسرین.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۱۸ و ۱۹.

۳. طبقات التحوین، جلد ۷، صفحه ۱۴.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد اول، صفحه ۱۷.

۵. کشف الغمّه، جلد ۱، صفحه ۲۱.

۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۱، صفحه ۱۸.

۷. امام علی (علیه السلام) و علم حقیقت (علم باطن)

دکتر ابوالوفا غنیمی تفتازانی، استاد دانشگاه قاهره و شیخ طریقت، در مقدمه خود بر کتاب «وسائل الشیعه» می نویسد: «مشایخ و اصحاب طریقت؛ مانند رفاعی، بدوی، دسوقی و گیلانی از اجله علمای اهل سنت، در اسناد طریقت خود به ائمه اهل بیت و از طریق آنها به امام علی (علیه السلام) و از او به پیامبر (صلی الله علیه و آله) استناد می کنند. زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «انا مدینه العلم و علی بابها»^۱ و این نزد عرفا خصوصیتی در علم حقیقت، علم مکاشفه و علم باطن است که بجز امام علی (علیه السلام) کسی واجد این خصوصیت نیست.^۲ در اکثر کتب اهل سنت، شواهد فراوانی برای خصوصیت امام علی (علیه السلام) در این علم وجود دارد؛ به عنوان نمونه، عمر به هنگام استلام حجر اظهار داشت: «می دانم تو سنگی و سود و زیانی نداری، اگر ندیده بودم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تو را می بوسید، نمی بوسیدمت!» علی (علیه السلام) خطاب به عمر فرمود: «او هم سود می رساند و هم زیان، خداوند پیمان «عالم ذر»^۳ را در این سنگ به ودیعت نهاد و این سنگ در قیامت به سود کسانی که وفای به عهد کردند گواهی می دهد!» عمر چون این بشنید گفت: «خدا مرا در سرزمینی که تو آن جانباشی زنده نگذارد، ای ابالحسن!»^۴

۸. امام علی (علیه السلام) و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بحث های گذشته خود به خود خوانندگان گرامی را به این نتیجه گیری سوق می دهد که: «شخصیتی که به اعتراف همگان (موافقان و مخالفان، دوستان و دشمنانش) عالم ترین، آگاه ترین و فاضل ترین شخص بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است، وی شایستگی خلافت و جانشینی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را دارد؛ نه غیر او» بدین جهت پیامبر گرامی اسلام این دو مطلب (مرجعیت علمی و خلافت) را در

۱. مدرک این روایت در چند صفحه قبل ذکر شد.

۲. کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، صفحه ۱۶.

۳. مشروح مباحث مربوط به «عالم ذر» را در تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۵ به بعد، مطالعه فرمایید.

۴. الجامع الاصول لاحادیث الرسول، جلد ۲، صفحه ۱۴۹.

قسمتی از خطبه غراء و پرمحتوای غدیر کنار هم نهاده و فرموده است:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! هَذَا أَخِي وَوَصِيٌّ وَوَاعِي عِلْمِي وَخَلِيفَتِي^۱

ای توده‌های مردم! این (علی بن ابی‌طالب) برادر، وصی، نگهدارنده تمام علوم من و جانشین من است!

تأمل و تفکر در ویژگی‌های چهارگانه فوق حقایق فراوانی را برای طالبان حقیقت روشن می‌کند:

۱- «أخی»: اگر شخصی نسبت به بزرگتر از خویش قصد ابراز احترام داشته باشد از او تعبیر به «پدر» می‌کند، و هرگاه قصد ابراز عاطفه نسبت به کوچکتر از خویش کند از تعبیر «فرزندم» استفاده می‌کند، و نسبت به شخصی که او را هم‌طراز خویش می‌داند جمله «برادرم» را به کار می‌برد؛ زیرا اخوت و برادری معنوی به معنی نزدیکترین ارتباط میان دو شخص بر اساس مساوات است؛ بنابراین، تعبیر به «برادرم» حاوی حقیقت بزرگی است و آن این که علی علیه السلام هم‌طراز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یا شخصیت او نزدیک به شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و به تعبیر دیگر، جمله «أخی» بیانگر همان چیزی است که در آیه مباهله «انفسنا و انفسکم...» آمده است.

۲- «وصی»: طبق عقیده اهل سنت پیامبران چیزی از خویش به ارث نمی‌گذاشتند؛ بنابراین، حضرت علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد اموال آن حضرت نبود، و می‌دانیم که پیامبر اسلام به هنگام وفات فرزندی غیر از بانوی بزرگ اسلام، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام، نداشت تا علی علیه السلام وصی فرزندان پیامبر باشد؛ بنابراین، علی علیه السلام وصی پیامبر در مورد مسائل مربوط به دین بود. آری، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تکمیل کارهای نبوت و ادامه راهش، حضرت علی را وصی خود قرار داد.

۳- «واعی علمی»: «وعی» بر وزن «سعی»، آن‌گونه که اهل لغت گفته‌اند، به معنی نگهداری چیزی در قلب است. یعنی بر روی چیزی اندیشه کند و در دل جای دهد و آن را چراغ راه زندگی خویش قرار دهد. بنابراین، علی علیه السلام تمام علوم پیامبر

را با تمام وجود و دقت فرا گرفته و آن را در اختیار داشته و چراغ راه زندگی تمام مسلمانان قرار داده است.

آیا با وجود چنین شخصیت ممتازی، دیگران صلاحیت خلافت را خواهند داشت؟!

۴- «و خلیفتی علی من آمن بی»: پیامبر اسلام ﷺ با این جمله، که در حقیقت نتیجه منطقی جملات سه گانه پیشین است، بهانه را از همه بهانه جویان سلب می کند و با صریح ترین عبارات، خلافت و جانشینی حضرت علی علیه السلام را به تمام جهانیان اعلام می دارد. حضرت به جمله «خلیفتی» اکتفا نمی کند، تا انسان های اسیر هوی و هوس نگویند: «منظور پیامبر سرپرستی خانواده و همسرانش بوده، نه خلافت بر تمام مسلمانان» بلکه با بهترین و روشن ترین عبارت ها، امامت و خلافت علی و فرزندان او را بر تمام مسلمانان تا دامنۀ قیامت اعلان می کند. نتیجه این که، هر چند تأکید بر مرجعیت علمی اهل البیت علیهم السلام و در رأس آنها امام علی علیه السلام لازم و ضروری است، ولی جدا کردن آن از مسئلۀ امامت و خلافت، اشتباه بزرگ و خطرناکی است و توابع بسیار بدی دارد، که هیچ کسی به آن ملتزم نمی شود.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

پایان